

کتاب الاسرار

از امام شیخی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله اجمعين ولعنة الله على

اعدائهم الى يوم الدين

در این روزها که آتش فتنه جهانرا فرا گرفته و دود تاریک آن بچشم تمام جهانیان رفته و تمام ملل عالم بفکر آنند که خود و کشور خود را از این دریای سیاهان آتش بکناری کشانند و از این فتنه جنگ مرکب ییکسو شوند و از روی ضرورت و ناچارى کشور های اسلامی نیز با سختی و بدبختیهای مواجه شدند و در زبانهای این جنگ جهانگیر شرکت کردند گرچه از سود های آن بهره ندارند خوب بود افراد این کشور نیز بفکر سعادت خود و برادران خود باشند و یکدل و یک آواز در چاره جوئی این سیاه روزها بگوشتن پادشاه کم از فتنه گر ها فساد انگیزی ها در این موقع باریک خودداری کنند و خودشان پید بختی خود کمک نکنند مع الاسف میبینم که در این روزها بیخردانی چند پیدا شده که تمام قوا نیروهای خود را صرف در فساد انگیزی وقتیه جوئی و تفرق کلمه و برهم زدن اساس جمعیت میکنند امروز که دنیای آتش خیز بناچارى دست خود را طرف خدین و روحانیت قرار کرده و خواهد کرد و از نیروهای معنوی استفاده میکند بعضی از نویسندگان ماحله بدین و دینداری و روحانیت را بر خود لازم دانسته بدین آنکه خودشان نیز مقصودی جز فتنه انگیزی داشته باشند با قلهای تنگین خود او را قی را سیاه کرده بین توده بخش کرده اند غافل از آنکه سست کردن مردم را امروز بدین و دینداری و روحانیت از بزرگترین جنایات است که برای قنای کشور های اسلامی هیچ چیز بیش از آن کمک کاری نمیکند مانیز که بناداشتیم هیچگاه در پیرامون این مسائل بگردیم چون حق کشی های فراوانی در این کتاب و کتابچه ها دیدیم بناچار راه خطاها و پیدادگرهای آنها را مختصری روشن کردیم تا خوانندگان گرامی سرچشمه فساد و بد بختی کشور و ملت را بینند از کجاست شاید کسانی پیدا شوند در فکر چاره برآیند و بخوبی بدانند قلهای که بر ضد روحانیت بکار میروند کمک کاری بنابوه کردن کشور و اساس استقلال آنست ، خوانندگان گشتار راجع بروحانی و حکومت را که در قسمت های اخیر این کتاب است درست بخوانند و باینطرفی کامل در میزان عقل بسجند تا مطلب روشن شود

الف فهرست مطالب کتاب

ص	م
۲	سبب تألیف کتاب
۳	یک خواهش از خوانندگان
۴	ریشه گفتار نویسندگان
۵	سبب اصلی این اشکالات
۵	یک اشتباه بی اساس
۶	غلط اندازی و اشتباه کاری
۷	هوام غریب کیست
۸	نکته اصلی حلقه پهلای اسلام
۹	چرا رضاخان باطله بدبود
۱۰	گفتار اول توحید
۱۰	سؤال اول وجواب آن
۱۱	بیان شرک مجوس و تنویه
۱۲	مزدک و آراء او
۱۳	عقاید اهل امواء و حرانیون
۱۴	معنی شرک و آراء اصحاب هیاکل
۱۵	آراء اصحاب اشخاص
۱۵	آراء حرب دوزمان جاهلیت و ریشه آن
۱۶	اسماء بنهای حرب و آراء نصاری
۱۷	مبارزه اسلام باکی بوده
۱۸	نمونه آیات رد دهرین
۱۹	نمونه آیات رد مشرکین
۱۹	نمونه آیات رد ستاره پرستان
۲۰	نمونه آیات رد بت پرستان
۲۱	آبائیکه نام بنهای حرب را برده
۲۱	آیه که نویسندگان دست آور کردند
۲۳	فرق مباهت عبادت و تواضع
۲۴	کواء از قرآن بدعی
۲۵	کواء دیگر بر اثبات سخن
۲۶	حکمت از خوانندگان
۲۷	یرش اول و پاسخ آن
۲۷	کارهای خدائی کدام است
۲۸	کواء از قرآن بر اثبات مدعی
۲۹	کواء دیگر از کلام خدا
۳۰	از مردگان حاجت خواستن شرک نیست
۳۱	آراء فلاسفه در بقاء نفس
۳۱	رای سالیس ملطی
۳۲	رای انکسیبایس و ابنقلس و فیثاغورث
۳۳	رای سقراط فیلسوف
۳۴	رای افلاطون و ارسطاطالیس
۳۵	آراء فلاسفه اسلام
۳۵	رای شیخ الرئیس و شیخ اشراق
۳۶	رای صدرالتالیهین فیلسوف شهر
۳۷	رای دکارت فیلسوف فرانسوی
۳۷	آراء ۴۷ نفر از فلاسفه اروپا
۳۸	کواء از قرآن بر زنده بودن روح
۳۹	حکمت از خوانندگان محترم
۴۰	نتیجه گفتار ما
۴۰	شفاه خواستن از تربت شرک نیست
۴۱	کواء از قرآن
۴۱	هوام غریبی و طراری
۴۲	طلاج روحی بتصدیق دکتران قدیم و جدید
۴۳	خاک پای زندگان زندگی بخش است
۴۵	بحث در اطراف معجزه ینصیران
۴۶	کوامهای قرآنی بر این دعوی

۴۷	آیات قرآن درباره رحمت و آمرزش	۴۸	جواب گفتار نویسندگان
۸۲	یک سخن در پیرامون بداء	۵۰	بحث در غیبه گویی
۸۵	معنی روایت و حقیقت بداء	۵۰	گواه های قرآنی
۸۶	معنی دیگر بداء	۵۱	گفتار فلاسفه درباره غیبه گویی
۸۷	تطابق قرآن با احادیث بداء	۵۲	رای شیخ الرئیس و شیخ الاشراف
۸۹	پرش دوم در پیرامون استغاره	۵۳	رای صدرالتألهین فیلسوف شهر
۹۰	معنی استغاره	۵۳	آراء فلاسفه اروپا و بحث در مینیاتیزم
۹۲	گواه از قرآن برای استغاره	۵۴	کلام فریدوجودی در آراء فلاسفه اروپا
۹۳	تأثیر استغاره در روح بگفته فلاسفه	۵۵	داوری از خوانندگان محترم
۹۴	غلط اندازی نویسندگان	۵۶	ریشه انکار معجزات و سبب آن
۹۷	علماء اسلام دعوی غیبه گویی نکردند	۵۶	پرش راجع بسجده بر تربت
۹۹	پاسخ های کودکانه از پیش خود	۵۸	گواه از قرآن برگفتار ما
۱۰۴	تهمت نویسنده بدینداران	۵۹	دروغ پردازی و حوام فریبی نویسنده
۱۰۵	گفتار دوم در امامت	۶۰	پرش راجع بکنبد و بارگاه
۱۰۵	پرش سوم و جواب آن و اثبات امامت بطریق عقل	۶۲	گواه قرآنی برگفته ما
۱۰۸	اثبات امامت با قرآن	۶۳	تمام ملل دنیا بکنبد و بارگاه ساختند
۱۰۹	آیه اولی الامر بحکم خرد در امامت است	۶۵	دست آویز این بیخردان و جواب آن
۱۱۰	مخالفان و سلاطین اولی الامر نیستند	۶۶	روایت در ثواب تعمیر قبور ائمه (ع)
۱۱۲	گفتار شعبه در باب امامت	۶۷	تفسیر از این نویسندگان زبانه تعمیر فرموده
۱۱۲	سبب آنکه قرآن صریحاً اسم امام را نبرده	۶۸	فقرات زیارت جامعه کبیره
۱۱۴	مخالفتهای ابو بکر با قرآن بنقل تواریخ و اخبار اهل سنت	۷۰	تطابق زیارت جامعه با قرآن
۱۱۵	مخالفت او با آیات او ث بردن انبیاء	۷۰	خیانت نویسنده در نقل زیارت جامعه
۱۱۶	مخالفت او با آیه خمس	۷۲	در پیرامون زیارت جامعه کبیره
۱۱۷	مخالفت او با آیه زکوة	۷۲	دروغ پردازی و افتراء روشن
۱۱۷	مخالفتهای عمر با قرآن باقرار سنجان و اخبار آنها	۷۴	خیانت در نقل حدیث کافی
		۷۷	بحث در پیرامون شفاعت
		۷۹	گواه های قرآنی در این باب
		۸۰	یک طراری شکفت آور

يك خواهش مشروع از خوانندگان محترم

بطوریکه میدانیم بسیار شود که نویسندگی و سخنرانی بوسیله کلمات شیرین با نمک پیش مردمان ساده لوح خوش باور و گاهی هم نزد اشخاصی کنجکاو بادلایل منطقی و برهان عقلی اشتباه میشود چه بسا نفوس ساده عوام گول گفتارهای شیرین با مزه يك سخنران ماهر و کلمات قشنگ فریبده يك مقاله نویس زبردست را خورده با آن روح خوش باوری از حقیقت و غریزه انسانی خود یکسره چشم پوشی کند و سخن را هر چه بیرون از حقیقت باشد بمجرد عبارتهای لطیف و مثالهای شیرین بیدلیل و منطق باور کند و از ابتراه زیانهای بسیار ببرد از این جهت شیخ الرئیس فیلسوف بزرگ اسلامی گفته کسانی که چیز را بیدلیل باور میکنند از طبیعت انسانیت بیرون رفته اند از اینرو ما از خوانندگان محترم تقاضا داریم که مقالات بازر و زیور عصر را کنار گذاشته و ناسزاها و هرزه گوئیهای این مقالانرا بیکسو انداخته و با حس کنجکاو که خدا با انسان داده بگفتار هر دو طرف نظر کنند و از هیچ يك یکسخن گرچه کوچک باشد بیدلیل درست قبول نکنند تا گفتار حق از باطل جدا شود و دروغ پردازیها آفتابی گردد تقاضای دیگر آنست که از نظر غرض آلوده و دوستی و دشمنی بر کنار شوند و بادیده انصاف حقیقو با کمال کنجکاو گفتار هر دو را بنگرند زیرا که نظر غرض آلوده انسان را از راه حقیقت بیرون میبرد و دوستی و دشمنی برده بروی حقایق میکشد

و چون از گفتار این نویسندگان معلوم شود که خدا و قرآن را قبول دارند و از حکم خرد نیز سرپیچ نیستند و بیش چیز دیگر خاضع نمیشوند مانیز با آنها از روی حکم خرد و آیات قرآن وارد بحث میشویم و حل شبهاتشانرا از روی این دواصل مسلم بین هر دو میثمائیم تا پس از این ثابت و روشن کنیم که اگر قرآن و خدا را باور داشتند ناچار باید برای همیشه پیش احادیث هم خاضع باشند

و ما بخوانندگان محترم وعده میدهیم که موبموجرفهای آنانرا ثابت کنیم از حکم عقل و قرآن بیرون و جز نقصان خرد یافته انگیزی چیز دیگر در این میان نیست

بسم الله الرحمن الرحيم
ریشه این مختارها از کجاست ؟

محمد بن عبدالوهاب (۱) در سال ۱۱۱۶ در عونه نجد متولد شده و در دمشق تحصیل پرداخت و از علماء حنبلی آراء ابن تیمیه متوفی در سال (۷۲۸) و ابن قیم الجوزیه شاگرد او متوفی در سال (۷۵۱) را آموخت و آراء آنها را پذیرفت مسلک و هایت از اینجا شروع میشود ابن عبدالوهاب بیغداد و بصره مسافرت کرد و مذهب حنبلی را تکمیل کرد و برگشت و محمد بن سعود را که بر قبائل (عتوب و غنزه) امارت داشت بمسلک خود دعوت کرد او نیز قبول کرد و این مسلک را شاعر حکومت خود کرد و برای نشر آن باشهرهای مجاور خود پیکارها کرد و مرکز حکومت خود را (درعیه) قرارداد ریاضی ها ازدعوت او سرپیچیدند و دهام بن دواس امیر ریاض با ابن سعود سالها پیکار کرد تا عاقبت مغلوب شد و حکومت ریاض با ابن سعود شد پس از ابن سعود پسرش عبدالعزیز بن سعود با امارت رسید او نیز برای نشر مسلک و هایش با کوششها و جنگها کرد یکدفعه بمکه حمله کرد و یکمرتبه ب عراق و در سال (۱۲۱۵) یا (۱۲۱۶) پانزده هزار وهابی بشهر کر بلا ریختند و قتل و غارت برداختند و خزینه و حرم سیدالشهداء حسین بن علی را غارت کردند و هر چه در آنجا از جواهر و نفایس بود بردند و چون این خبر منتشر شد فتحعلیشاه صد هزار لشکر فراهم کرد و سلیمان پاشا والی بغداد نیز لشکری جرار برانگیخت که با آنها در صحرای نجد رزم کنند لکن در ایران جنگ روسیه پیش آمد و در عراق فتنه کردها برپا شد این بود شمه از ریشه مسلک وهابیه اینک بعضی از نویسندگان برای خود نمائی و اظهار روشن فکری از افکار جاهلانه ابن تیمیه پیروی کردند اینها با دعای خود متورالفکرند و میخواهند از زیر بار تقلید بیرون روند و چنین پنداشتند که از زیر بار تقلید بیرون رفتن از فرمان قرآن و اسلام سرپیچیدن و بیزرگان دین ناسزا گفتن است غافل از آنکه ما میدانیم که اینها از وحشیهای نجد و شترچرانهای ریاض که از رسوایترین ملل جهان

واز وحشی ترین عائله بشری هستند پیروی و تقلید کردند و از زیر خراجات شاه و خدا گریخته باز کش غول میابان نجد شدند

اینجا چون باشکالات و هایه که دست بدست نزد چند تن
 سبب اصلی اشکالات اینان
 ییخرد گزیده بر خورده اند و خود قوه علم و تمیز نداشتند
 که بجواب آن پردازند چنانچه در آئیه تردیکی پاینده دانش
 و خرد آنها را روی دایره ریخته تا آنانکه از هویت اینها ییخبرند درست وزن
 آنانرا بدست میاورند و نیز نخواستند زیر بار عالمی دانشمند روند و جواب این
 اشکالات ییخردانه را دریافت کنند ناچار شدند از تقلید کور کورانه و هایها که
 گروهی شترچران عاری از دانش و تمدند و چون پیروی مثنی صحرائین سیاه
 ییخرد را بخود یغیریدند و نخواستند تنگ تقلید و حشیهای نجد را بدوش خود
 بکشند و حس شهرت و خود خواهی نیز کمک کرده باز بردستی خاصی این نظریه
 را بخودشان نسبت داده و خود را در آن مبتکر و پیشقدم قلمداد کردند و مثنی
 حرفهای عامیانه که از فتنه جوی بر خاسته بایک مشت فحش و ناسزا تحویل توده
 دادند غافل از آنکه عین این گفتهها یا مثل آن وصدها مسائل دیگر از اول ظهور
 اسلام تا کنون شایع بین علماء بوده و جوابهای آنها تا اندازه که قابل اعتنا بوده
 داده اند عبدالعزیز بن سعود که ذکر آنها کردیم اشکالات خود را که اینها از آن یا
 مثل آن گرفته اند حدود یکر ساله جمع آوری کرده برای شیخ بزرگوار شیخ جعفر متوفی
 در سال ۱۲۲۸ فرستاده شیخ نیز جواب اشکالات را که اصلش از ابن تیمیه بوده در
 رساله منهج الرشاد که در سال ۱۳۴۳ در نجف بطبع رسیده با دو و اینها چندان
 مسائل علمی شایان تقدیری نیست که صرف وقت در آن سزاوار باشد

این ماجر اجویان عقب افتادن خودشان را از ملل دنیا و یاز
 يك اشتباه
 مانند از تمهن امروزه اروپا عقیده بدین و پیشوایان
 مضحك بی اساس
 آن حساب میکنند و افسوسگسختگی و ترك مراسم دینی

را اسباب تعالی و تمدن میشلرند باصرف نظر از آنکه در اروپا که اینها آرزوی آنرا میبرند تمدن بمعنی خود حقیقت ندارد و مانعیخواهیم و از این مبحث شوم که از مورد بحث ما خارج است تا روشن شود که کلمه توحش با اروپا نزدیکتر است از تمدن ولی مطلقین میدادند که اروپا نیز از دین و مراسم دینی و احترام از حضرت عیسی مسیح و مادرش مریم بیرون نیست تا جائیکه عیسی را که بنده مقرب خدا است پسر خدا خوانند و قرآن آنها را در عالم رسوا کرده ماهمه دیدیم که در روزنامه های ایران نقل از روزنامه های اروپا مراسم دعای بزرگان اروپا را منتشر کردند و مطلقین میگویند بزرگان فعلی انگلستان و امریکا در هر صبحگاه بمراسم دعا قیام می کنند همان دعایی که نویسندگان افسار گسیخته ما از روی استهزاء و توهین بآن نظر میکنند

اشتباه کاری
و غلط اندازی
سالهائی بس طولانی است که عقیده و هایت که بعضی نویسندگان ماجراجوی ما از آن امروز تقدیس میکنند و همه اصلاحات و درستی هارا از آن میدانند در صحرائی

نجد و مملکت حجاز شایع شده و کوششها در پیشرفت این امرام کردند بطوریکه جمیع مراسم مذهبی و تشریفات دینی را کنار گذاشته حتی پیغمبر را بس از رحلت از چوب حستی کمتر دانستند و مانند بدیم قدمهای بلندی در راه تعالی و تمدن برداشته باشند تا آنکه از هر بلر سعودی مستشاری استخدام کنیم برای ترك خرافات بگفته اینان تا مملکت مانیز بتمدن آن مملکت که مراسم دینداری را ترك کردند برسد و در این قافله جلوه دار تمدن باشد اکنون باید فهمید اشتباه کاری این ماجراجویان و غلط اندازی این آشوب طلبان را اینان گمان کردند که اسلام که در نیم قرن نیمی از جهان را گرفت و در سیزده قرن رویستی گذاشت از دینداری ملت و قیام بمراسم آئین است بایک مراجعه باحوال زمامداران و سرداران و نظامیان و دینداران دوره اول اسلام و تماشای احوال امروز ما مطلب خوب روشن میشود و حیل گریها بخوبی معلوم میگردد زمامداران آنروز اسلام کسانی بودند که در سر تا سر مملکت خود

حدود الهی را اجرا میکردند دست دزد را میبردند و آشوب طلبان و فتنه انگیزان را اگر دین میزدند از اجانب و کفار دوری میجستند و احترام میکردند حتی در لباس و خوراک و مرکوب از آنها تقلید نمیکردند و شباهت با آنان را حرام میدانستند در آثار ملی و شعار مذهبی مستقل بودند و بایگانگان مودت و مراودت نداشتند آنها کسانی بودند که بواسطه ر بوده شدن يك خلخال از پای زن یهودی که تحت الحمايه آنها بود میگفتند اگر مسلم از این غم بمیرد بجاست سرداران اسلامی در آن زمین بواسطه آنکه پیغمبر اسلام از پوشش حریر نبی فرموده بود در یکی از دربارهای سلطنتی روی فرش حریر ننشستند قوت و حایت در آنها بطوری قوی بود که سردار بزرگ اسلامی یکمشت زهر کشنده خورد با عقیده آنکه خدای اسلام و قرآن او را نگاهداری می کند در مقابل دشمن دین و همانطور هم شد نظامیان اسلام شصت نفر شان شصت هزار لشکر روی حمله کرده و آنها را درهم شکستند و چند هزار آنها هفتصد هزار روی را از پا در آوردند و عده معدودی ایران را مسخر نمودند اینها اثر نیروهای دینی و علاقه مندیهای بدین بود نه برای این بود که دین و مراسم آنرا خوار میشمرند شما چه چیزتان شباهت با آنها دارد؟ آنها با عقیده با آنکه در کشتن و کشته شدن سعادتست و شهیدان در زندگی ابدی نزد پروردگار عالم در ناز و نعمت هستند آنهمه فتوحات را کردند جمله کلام آنکه آنها از دینداری و ایمان بغیب و علاقمندی بروحانیت آنهمه نصیب بردند و مادر همه این قدمها عقب ماندیم و خواهیم ماند

عوام فریب
کیست؟

آفرین بر شما طرارهای یاهو سرا که اول با اظهار علاقمندی بدین حقیقی و عبارات جالب توجه توده را متوجه خود میکنید و در آخر کلام پس از چند صفحه یکسر میگویند دین عبارت از راهنمایی عقلست و عقل ماهر چه فهمید همان دینست اگر عقل شما و ماهر چه فهمید همان دینست پس چرا از دین اسلام و قرآن خدا و پیغمبر اسلام اسم حبیبرید شما عوام فریبی را بیدلیل بزرگان اسلام نسبت میدهید و خود در

چند صفحه کتاب چندین موضع آن عوام فریبی میکنند شما اول دم از دین میزنید و برای اسلام دلسوزی میکنید و سنگ قرآن و اسلام را بسینه میزنید و خود را در ردیف دینداران و هواخواهان قرآن قرار میدهید و در چند صفحه بعد با کمال جرئت و جسارت میگوئید قانون هزار سال پیش دود امروز را دوا نمیکند برای آنکه قانون ثبت و گمرک را ندارد ما پس از این خواهیم روشن کرد که خدای محمدی که قانون گذار است تکلیف گمرک و ثبت و هر چیزی از جزئیات احتیاج بشر را برای همه دوره ها معین کرده شما چه میدانید قانون اسلام چیست ما که شمارا بهتر از هر کس میشناسیم و سابق شمارا خوب میدانیم شما چه میدانید قوانین اسلام کجا است کسیکه دست کم یکبار قرآن نخوانده است که با صراحت لهجه بگوید در قرآن اسم جبرئیل نیست و اینکه جبرئیل وحی آورده در قرآن نیست با او چه بگوئیم و ما پس از این ذکر از این مطلب پیش میاوریم تا خیانتکاری معلوم شود

نکته اصلی اینان و هریک از صاحبان آراء باطله و گفتارهای ناهنجار حمله بعلماء اسلام چون میدانند که تنها کسیکه میتوانند مشت آنها را در جامه باز کنند و دروغ پردازی آنان را روی دایره بریزد ملاها هستند و دیگر مردم یا تخصص در این میدان ندارند یا اگر هم اطلاعی کم و بیش داشته باشند وظیفه خود را جلوگیری از افکار گسیختگی ها نمیدانند تنها چیزی را که برای بیطرفت مقاصد مسموم خود مقدم بر هر چیز بر خود لازم میدانند آنستکه با هر وسیله شده است بیاوه سرائی و دروغ پردازی و بهمت و افترا بملاها دست نوده را از آنها کوتاه کنند و آنها را پیش مردم خوار و کوچک کنند و از نفوذ روحانی آنها با هر جانشانی هست بکاهند تا میدان تاخت و تاز برای آنها باز شود با کمال آزادی و دلگرمی بتوانند با جان و ناموس و مال یکمشت بیچاره ستم دیده بازی کنند و گرنه بشهادت تواریخ معتبره از بعد از رحلت پیغمبر اسلام تا امروز تنها کسیکه دین مردم را نگاه داشته و جلوگیری از بیاوه سرائی افسار گسیختگان کرده علما و ملاها بودند و دیگران یا وظیفه

این کارها را نداشتند یا خود را وظیفه دار نمیدانستند

چرا رضا خان در این بیست سال که بدرست دوره اختناق ایران و دین
 با علماء بد بود؟ بشمار میرفت همه دیدید و دیدیم که بالاتر هفت رضا خان
 علماء بودند و آنقدر که او با آنها بد بود با دیگران نبود
 چون میدانست اگر کلوی اینها را با سختی فشار دهد و زبان آنها را در هر گوشه
 باز و سرریزه نبندد تنها کسی که با مقاصد مسموم او طرفیت کند و با رویه‌هایی که
 میخواست برخلاف نفع مملکت و صلاح دین اتخاذ کند مخالفت نماید آنها هستند
 و زمامداران آنروز یا نوکرهای خاص او بودند و با مقاصد او همراه بودند و یا ضعیف
 النفس و ترسو بودند و بایک هر از میدان در میرفتند و با مردموس روزگاری
 گذراند و تمامی خصوصی داشت و فهمید که با هیچ چیز نمیتوان او را قانع کرد نه
 با تطمیع و نه با تهدید و نه با قوه منطق از او حال علمای دیگر را استجید و تکلیف خود
 را برای اجرا کردن نقشه‌های اربابهای خود فهمید با همه فشارها و شکنجه‌ها و
 اهانتها که بخصوص ملاها در آن روزهای اختناق ایران توجه پیدا کرد بنوبه خود
 چند مرتبه برای دفع فسادهایی که آنها خصوصی از منابع صحیح اطلاع داشتند قیام
 و نهضت کردند از اصفهان و تبریز و مشهد ولی مستی مردم که قوه اجراء مقاصد
 مدبرانه علماء هستند اقدامات آنها را عقیم کرد ملاها از همان روزهای اول تصدی
 رضا خان را برخلاف مصالح کشور تشخیص دادند و نتوانستند عمومی و وقتی نشد
 نشد مخفیانه و خصوصی فسادهای خانمانسوز او را ب مردم گوشزد کردند ولی تبلیغات
 آندهسته بتوسط روزنامه‌های آنروز که تنگه ایران بودند و امروز نیز بعضی از آنها
 باز میگردانند آنها را از نظر مردم ساقط کردند تا آنجا که آنها را سوار انومیل نمیکردند
 و هر عیبی انومیل میکرد از قدم آخوند میدانستند من خود دیدم که در بین راه
 بنزین تمام شد شو فرگفت از نحوست این آخوند است من چون سید بودم مورد
 اعتراض نشدم بیچاره ملاها ساقط شدند و میدان برای بازیگرین عصر طلایی یاز

شد و سیاه روزیهای دیدید که صفحه تاریخ شمارا تاریک و تنگین کرد و هنوز تا سالهای طولانی دیگر جبران بردار نیست اینست پاداش آن ملت که افسار گسیختگی را سرافرازی میداند و تخلف از دین و مراسم دین میکنند و شاخان رفت دوره تاریک دیکتاتوری سپری شد گمان میرفت که ملت درد خود را فهمیده و از نیست سال فشار ها و دست درازیا بجان و مال و ناموسشان عبرت میگیرند و بقیه معدودی از ورشکسته های عصر طلایی را خود آنها بسزای خود میرسانند و طرفداران ترك آئین و مراسم آنها پایمال میکنند ولی باز خوانند و روزگار سیاه خود را فراموش کردند ملت چون بمقوق حقه خود قیام نکرد ماجر احوها فرصت بدست آوردند تا از ملاها تجاوز کردند و یکسره بادین و دینداری طرف شدند و محکمت قرآنی آنها پایمال اغراض مسمومه کردند تا بادل گرم بتوانند صفحه مملکت را میدان اجراء نیل فاسده خود کنند و دوباره آن سیاه بختیها و روزگارهای تلخ را عودت دهند ما اگر بخوایم اینسخن را طولانی کنیم از مقصود اصلی خود که رد سخنان بیهوده و هایه است باز میمانیم . ما اکنون بمطلب میرد ازیم و یک یک جواب گفته های آنها را که نیمخورده و هایه و امثال آنها است میدهم تلحال این دروغ پردازها و خیانت کلر بهاروشن شود آنگاه جزای این فساد انگیزانرا از دولت و ملت غیور ایران میخوانیم و در موقع سرکوبی آنها معرفی یک یک را در عهد خود میدایم

گفتار اول - توحید

آیا حاجت خواستن از پیغمبر و امام و شفا خواستن از تربت
سوال اول
و سجد کردن بر آن و ساختن این گنبد ها و بلر گاهها شرک است یا نه اگر هست بگوئید و اگر نیست خواهشمند است اول مضای شرک را بیان کنید تا ببینیم آن شرکی که اینهمه اسلام و قرآن با آن جنگیده باینکار حاجه فرق دارد
جواب پرسش اول :

این بر من تقسیم شود بچند بخش

۱- حاجت خواستن از پیغمبر و امام شرکست یانه

۲- شفا خواستن از تربت شرکست یانه

۳- سجده کردن ب تربت شرکست یانه

۴- ساختن این گنبد و بارگاهها شرکست یانه

۵- اگر اینها شرک نیست پس شرکی که اینهمه اسلام و قرآن با آن جنگیده چیست

و معنی شرک کدامست تا فرق بین این کارها و شرک را بدانیم

ما یک سؤال دیگر بر اینها میافزایم و آن اینست آیا احترام و تعظیم از قبور

شرکست یانه

یک مقدمه برای چون جواب از این سؤالات گرفتیم معنای شرک و اقسام

روشن کردن آن و آراء و عقاید اعراب و غیر اعراب است تا ظهور اسلام تا

واضح شود قرآن و اسلام با چه آراء و عقایدی جنگیده تا چار

ماتا اندازای وارد این مبحث میشویم و خوانندگان اگر بیشتر از این تفصیل خواستند

باید بکتاب ملل و نحل و تواریخ و سیر رجوع کنند (۱)

بیان شرک یکی از معانی شرک آنست که از برای عالم دو هیده است

مجبوسها و ذکر یکی نور و آن یزدانست و یکی ظلمت و آن اهرمن است

طوایف آنها اجمالا و مجوس اصلی یزدانرا قدیم میدانستند و اهرمن را

حادث و خیرات و خویهارا یزدان نسبت میدادند و شرور و بدیهارا از اهرمن

میدانستند از اینجهت در سبب پیدایش خود اهرمن خلاف داشتند و از این طوایف

است کیومرثیه که اهرمن را از فکر بد نور که یزدانست حادث میدانند و زروانیه و

زردشتیه که هر یک آراء عجیب داشتند

بیان مذهب ثنویه :

۱- بطل و نحل شهرستانی و فائزۃ المعارف فرید و جدی و مروج الذهب مسعودی بیان الادیان

ابوالعالی در این ابواب رجوع شود

اینان دواصل قدیم ازلی قائل شدند که هر دو در قدیم و ازلیت مساوی هستند و در جوهر و طبع و فعل و ممکن و حیز و اجساد و ابدان و ارواح مغالفتند و از اینها است مانویه که در زمان شاپور بن اردشیر ظاهر شد و بهرام بن هرمز او را کشت اینها بعد از عیسی ظاهر شدند و عالم را مخلوق دواصل قدیم ازلی عالم قوی حساس دانستند و آن دورا در نفس و صورت و فعل و تدبیر متضاد و در حیز متعاضی دانستند عقیده داشتند که جوهر نور نیکو و فاضل و خوشبو و خوش صورت و صاحب نفس خیر خواه و حکیم و نافعست و افعال او خیر و صلاح و سرور و نظم و حیز او جهت فوق است و ظلمت در جمله این امور با آن جدا و مختلفست و از برای هر یک از نور و ظلمت پنج جنس است چهار بدن و یک روح بدنهای نور آتش و نور و باد و آب است و روح نسیم است که در این ابدان متحرک است و بدنهای ظلمت حریق و ظلمت و سموم و ضباب است و روح آن دخان است که در این ابدان متحرکست و آراء و عقاید غریبه دیگر داشتند که مابذکر آن نمیرد ازیم

بیان مزدك و مزدك در زمان قباد پدرا نوشیروان ظاهر شد و قباد را
آراء مزدكیه بدین خود دعوت كرد او نیز قبول كرد و نوشیروان او را
كشت اینها نیز آراء عجیبی داشتند از آنجمله آنستكه دو

اصل قدیم قائل بودند و از او نقل است كه میگفت خدای من در عالم بالا بر كرسی
نشسته مانند نشستن خسرو در عالم پائین و در پیشگاه او چهار قوه است قوه تمیز و
فهم و حفظ و سرور چنانچه در پیشگاه خسرو چهار شخص است مؤبدان و هر بداكبر
و اسپهبد و رامشگر و این چهار با هفت چیز تدبیر امر عالم میکنند سالار و پیشكار و بالون
و پروان و كاردان و دستور و كودك و این هفت دور میزنند در دوازده روحانی خواننده
و دهنده و ستاننده و برنده و خورنده و دونده و خیزنده و كشنده و زتنده و كنده و
آینده و شونده می گفتند هر انسانی كه در او این چهار و هفت و دوازده جمع شود
در عالم پائین ربانی شود و تكلیف از او برداشته شود و بین اینها طوائف دیگری بوده

از قبیل دیسانیه و مرقونیه و کینویه و اصحاب تناسخ که ذکر مذاهب هر يك بطول
انجامد و طوائف مجوس آتشکده ها بر پا کردند اول آتشکده که بنام فریدون
بناکرد در طوس پس از آن بنوبت در بخارا و سجستان و در مشرق چین و در فارس
آتشکده های بنامد و اینها قبل از بروز زردشت بود او نیز در نیشابور و غیر آن
آتشکده های بنامد

بیان عقاید اهل
اهواء و فعل
اینها در مقابل ارباب دیانات و پیغمبران بودند و اعتمادشان
بفطرت و عقل و ذهن صافی خود بوده يك طایفه از اینها
دهرین هستند که جز بمحسوسات بچیز دیگر عقل آنها آنرا
هدایت نکرده و يك طایفه دیگر اصل حیداً و محضاً قبول داشتند ولی باقی را بعقل
خود عمل میکردند چنانچه بعضی نویسندگان امروز ماتیز تقلید از اینطایفه میکنند
و بگمان خود این فکر تازه ایست که بمغزی ادراک آنها آمده غافل از آنکه این
فکر پوسیده چند هزار ساله است که پیغمبران اساس آنرا برچیدند

بیان عقاید و آراء
حر نانیون
اینها طایفه از مجوس بودند که جمع بین تثلیث نصاری
و شرک ثنویه کردند و پنج اصل قائل شدند دو تاحی و فاعل
که باری و نفس است و یکی منفعل که هیولی است و دو تا
غیر فاعل و غیر منفعل که آن دهر و خلاه است اینها نیز آراء عجیبه دارند که از ذکر
آن صرف نظر کردیم

معنی دیگر شرک و
بیان طوائفی از
یکی دیگر از معانی آن شرک در عبادت است و آن عبارت
از آنست که عبادت بیشتر از يك خدا شود و پرستش خدایانی
یا صورت خدایانی شود و ما پس از این معنی عبادت را بیان
میکنیم بیشتر طوائف مشرکین این نحو شرک دارند از اینها دو طایفه بزرگ است
که یکی را اصحاب هیاکل گویند و دیگری اصحاب اشخاص

آراء اصحاب هياكل

اینها عقیده داشتند که ما را نمیرسد که عبادت و پرستش
خدای بزرگ کنیم و ما محتاجیم در عبادت و پرستش بیک
متوسطی که عبادت آن کنیم و بواسطه عبادت آن تقرب

بخدای بزرگ جوئیم پس قائل شدند بارواح مجرد که آنها را مدبر عالم دانستند
و چون خواستند عبادت آنها را کنند دیدند آنها را یعنی ارواح را نیز نمیبینند و
خود را محتاج دیدند که عبادت کنند از موجودی که او را ببینند پس متوجه شدند
بهیاکل یعنی ستارگان سیاره و هریک از روحانیین را متعلق یکی از ستارگان
دانستند و هیاکل را ابدان ارواح دانستند و نسبت ارواح را بابدان مثل نسبت
نفوس انسانی بابدان انسانی دانستند و ستارگان را زنده بزندگی ارواح دانستند
و گفتند تقرب بابدان تقرب بارواح است و پرستش ستارگان پرستش ارواح آنها
است که ما بخدای بزرگ نزدیک کنند پس از برای هفت ستاره سیاره تشریفاتی
قائل شدند و تعیین کردند اولاً خانه‌ها و منازل آنها و اسماء آنها و ثانیاً مطالع و
مغارب آنها را ثالثاً اتصالات آنها را بترتیب طبایع آنها و اشکال موافقه و مخالفت
آنها و رابعاً تقسیم روز و شب و ساعات را بر آنها و خامساً تقدیر ضرورتها و اشخاص
و اقالیم و شهرها را بر آنها پس دعاها و عزائم و ختوماتی درست کردند و بصورت
هریک از سیارات انگشتی ساختند و در روز و ساعت مخصوص بآن سیاره دست
کردند و لباسهای خاص به او را پوشیدند و بخوراتی تبخیر کردند و عبادت هریک
را در وقت خود کردند و حاجات خود را از آنها خواستند هریک از سیارات را برای
حاجت مخصوصی تعیین کردند و ستارگان را آله و ارباب و خدایان دانستند و خدای
بزرگ را رب الارباب و اله الا اله و خدای خدایان گفتند و بعضی از آنها خورشید
را خدای خدایان دانستند و سحر و کهنات و تنجیم و عزائم و خواتیم از علوم
آنها است

آراء اصحاب
اشخاص

اینها میگفتند که روحانین که خدایان ماهستند وسائل ما
تزد خدای بزرگ هستند دیده نمیشوند و مانعیتوانیم با آنها
سخن گوئیم و مخاطبه نماییم پس تقرب با آنها حاصل نشود
هگر ستارگان و لکن از برای ستارگان نیز طلوع و غروب است و ماه همیشه نمیتوانیم
آنها را ببینیم و با آنها مخاطبه کنیم پس تقرب با آنها نیز میسر نشود پس ناچار شدند
از ساختن صورتهایی بر مثال هیاکل سبعة سیاره و اصنام و بتهایی درست کردند و عبادت
و پرستش بتها کردند که بتها آنها را بهیاکل نزدیک و مقرب کنند و هیاکل آنها را
بر روحانین نزدیک کنند و روحانین که خدایان کوچکند آنها را بخدای بزرگ
نزدیک کنند و هر بتی که در جوهر از فلزی بود که مناسب یکی از آن ستارگان بود
پس بتایس و پرستش آن بتها مشغول شدند که آنها شفیع پیش خدا شوند و آنها
مراعات میکردند ساعت و دقیقه و درجه و اتصالات و اضافات نجومیه را و آنرا در
قضاء حاجتهای خود دخیل میدانستند و خلقت اشیاء پست و مودنی را بخدائست
نمیدادند و میگفتند خدا بزرگتر است از آنکه خلقت این چیزها را کند خلقت
اینهارا از اتصالات کواکب و امتزاجات عناصر حسب اتفاق میدانستند و در اینجا آراء
و عقاید بسیاری است که ذکر نکردیم

آراء عرب در زمان جاهلیت تاضهور اسلام بسیار است يك
طایفه از آنها دهریه بودند که طبع را محیی و دهر را مفسی
میدانستند و موت و حیوة را ترکیب و تحلیل عناصر و جامع
را طبع و مهلك را دهر میگفتند و یکطایفه از آنها خدا و ابتداء خلقت را قبول
داشتند ولی منکر معاد و بعث رسل بودند و یکطایفه خدا و معاد را تا اندازه قبول
داشتند ولی پیغمبران را منکر بودند و عبادت بتها میکردند و شباهت آنها یکی در
اطراف بعث رسل بود و یکی در اطراف بعث اجساد پس از موت و از اشعار آنهاست
اترك لَفَّةَ الصَّهَاءِ يَوْمًا لِيَا وَصَّوهُ مِنْ لَيْنٍ وَ خَيْرٍ

ریشه آراء عرب در اوایل سلطنت شاپور ذوالاکتاف عمرو بن لخی بزرگ
و جگونی طایفه خود در مکه شد و استیلا بر خانه کعبه پیدا کرد و
پیدایش آن مسافرت بشامات کرد در شهر بقله قوم را دید که عبادت

انعام میکنند از آنها چگونگی حال را پرسید آراء خود را باو گفتند خوشش آمد و
از آنها بتی طلب کرد هبل را باو دادند و او این سوقات را از شام بمکه آورد و در
کعبه وضع کرد و مردم را بعبادت و پرستش آن دعوت کرد تا پرستش بت در مکه
شایع شد و هر طایفه از اعراب برای خود بتی ساختند و آنرا پرستیدند و وسائل و
شفعه پیش خدای بزرگ قرار دادند و حاجات خود را از آنها خواستند

اسماء طوایف اسمله بنهای آنها از این قرار است و د و سواع و یغوث و
عرب و بنهای یعوق و نسر و لات و عزی و منات و هبل و اساف و نامله و د
آنها را طایفه کلب میپرستیدند و آن در دومة الجندل بود و سواع

از هذیل بود و یغوث از مذحج و قبائل یمن و نسر از ذی کلاع و یعوق از طایفه همدان
و لات از بنی ثقیف و عزی از قریش و بنی کنانه و قومی از بنی سلیم و منات از اوس و
خزرج و غسان و هبل که بت بزرگ بود بر پشت بام کعبه نصب کرده بودند و اساف
و نامله را نیز عمرو بن لخی بر صفا و مروه نهاد و از برای بنی ملکین از کنانه بتی بود
که آنرا اسمد میگفتند

و از اعراب طوایف دیگری بودند که معتقدات دیگر داشتند جمعی یهودی
و جمعی نصرانی و طایفه از صابه و قومی ملامکه را میپرستیدند و طایفه جن را
میپرستیدند و آنها را دختران خدا میدانستند

آراء و عقاید پس از آنکه عیسی با آسمان برده شد حواریین و دیگران
نصاری درباره او اختلافاتی کردند و عمده اختلافات آنها در دو امر
بود یکی در کیفیت نزول عیسی و اتصال او بمادرش بود

دیگر در کیفیت صعودش و اتصالش بملایک که در کیفیت نزول عیسی حرفها و عقایدی است و در باب تجسد کلمه خرافاتی درین ملت مسیح شایع شد که ذکر آنها لزومی ندارد آنها از برای خدا بی تعالی اقاییم ثلثه قائل شدند و خدا را در جوهر یک و در اقسام سه دانستند و اقسام سربانی است و بمعنی اصل است بذات خدا با اقسام وجود آب میگفتند و با اقسام علم این و با اقسام حیوة روح القدس میگفتند و عقیده داشتند که علم تجسد پیدا کرده و عیسی ابن وحید خداست یعنی سربیکانه او است پس نصاری پهناد و دو فرقه متفرق شدند و عمده آنها سه فرقه است ملکایه که عقیده داشتند مسیح ناسوت گلی است و قدیم و ازلی است و مریم خدای ازلی را زایید و مسیح را پسر خدا و غیر مخلوق و از جنس پدرش میدانستند و یک طایفه نسطوریه میباشند آنها اقاییم ثلثه را نه زائد بر ذات و نه متحد با آن میدانستند و بعضی از اینها اقاییم ثلثه را خدا میدانستند و بعضی عیسی را اله و انسان میگفتند و لاهوت را با ناسوت متحد میدانستند و یک طایفه یعقوبیه است آنها اقاییم ثلثه را همانطور هاقابل شدند لکن میگفتند لاهوت منقلب شد بناسوت پس خدا مسیح شد و مسیح همان خدا است متجسد شده بین آنها عقاید غریبی است که ما ترك کردیم این بود مجملی از آراء و عقاید بشر از عرب و غیر عرب تا زمان ظهور اسلام

مبارزه اسلام و در اینجا ما نمونههایی از آیات کریمه قرآن را یاد میکنیم
قرآن باکی بوده با نشانی سوره و آیه سپس بیان میکنیم فرق ما بین این مراسم و آداب که شیعیان بلکه همه مسلمانان بلکه همه متدینین بدین بلکه همه عقلاء عالم چه پیرو آمینی باشند یا نباشند بجا میاورند با آنچه قرآن و اسلام با آن مبارزه کرده تا ینخردی و جهالت یا ما اجرا جوی و غرض وائی این لجام گسیخته ها در جامعه معلوم شود و همه بدانند دروغ پرداز و خیانتکار بملت و مملکت کیست و حکمیت را با وجدان پاک و فطرت سلیم ایرانیان پارسی زبان که این اوراق بنفع دین و آئین و وطن آنها نوشته شده و اگذار میکنیم و پس

از آشکار شدن حق جزای آنرا که آمین مقدس آنها را دستخوش ناسزا و بیهوده
 سرامی کرده و از هیچ چیز بمقدسات مذهبی آنها فروگذار ننمودند باهمت مردانه
 جوانان غیور دیندار و اگذار میکنم تا آتش این فتنه که از آتشکده های فارس و پیروان
 زردشت و مزدك برخاسته خاموش شود و اگر سستی کنند خواهیم دید که مشتی
 از این زباله ها دامن بآتش آتشکده مجوسان زده شمارا دعوت بآمین گیران کنند
 ما خوب مرکز این آراء مسمومه را میدانیم و مرام آنها را خوب دقت کردیم و ریشه
 پندار این طراران را بدست آوردیم و دیر زمانی است که دانستیم این بیهوده ها در
 مقابل احساسات چهارصد ملیون دیندار از مغز کوچک بی خرد کی ترشح کرده و در
 موقع خود و آتیه نزدیکی رسوائی های آنها را روی دایره میریزیم تا دولت و ملت
 از افکار آنها آگاه شود

نمونه از آیات چون بیشتر ایرانیان و اعراب و هندیان در آن وقت بت پرست
 رد دهریین بودند و دهریین و طبیعین کمتر بودند آیات قرآن نیز در
 مبارزه با دهریین کمتر وارد شده و بیشتر با بت پرستها
 طرفت کرده با این وصف آیاتی در رد آنان وارد شده که ما بنمونه از آن اکتفا
 میکنیم چنانچه مراجع بهر يك از این طوائف مشرکین که ذکر شد نمونه هایی از
 آیات قرآنی میآوریم هر کس بیشتر بخواند باید بخود قرآن کریم رجوع کند
 سورة جاثیه (آیه ۲۳) وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا
 يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ گفتند جز این
 زندگانی دنیا خبری نیست که میمیریم و زنده میشویم و هلاک کننده ما دهر است و
 اینها بدون دانش با گمان خود این را هرا میپیمودند این آیه رد یکطایفه از عرب
 است که در زمان جاهلیت همین عقیده را داشتند رجوع شود بآراء اعراب در زمان
 جاهلیت آیاتی که مردم را ارجاع بفطرت خود نموده و امر بتفکر کرده بعضی از
 آنها نیز در رد این طایفه است

نمونه از آیات رد آیات بسیاری در قرآن وارد است که بطور کلی رد مشرکین آنان که دو خدا قائل بودند که بدو خدا یا بیشتر قائل شدند نموده یا اثبات توحید خدای قائل بودند عالم نموده سوره انبیاء (آیه ۲۲) **تَوَكَّلْ لِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَقَدْ تَاَفَسَّحَانَ اللَّهُ رَبَّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (آیه ۲۱) اِمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ اِكْرُوا سَمَانِ وَزَمِينَ** خدایانی جز خدای تعالی باشد همانا فاسد شوند آیا غیر از خدا خدایانی اخذ کردند بگو یا اورید دلیل خود را و سوره توحید و آیات آخر سوره حشر و بسیاری از آیات دیگر باین مضمون است و در این آیات که تنزیه و تقدیس کرده خدای عالم را از آن اوصاف که میگفتند رد بر مذهب ثنویه و مزدکیه است رجوع شود باز آیه و همانطور آیتی که در ابطال مشرکین است اینها را شامل است

نمونه از آیات رد آیات بسیاری که از شرک در عبادت و شرک بطور کلی اسم ستاره پرستان برده و ابطال آن کرده اینها را نیز شامل است و در خصوص اینها نیز آیتی است نمونه آن سوره انعام (آیه ۷۶) **قَلَّمَ جَنَّ عَلَيْهِ الْبَلَّ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي قَلَّمَ آفَلَ قَالَ لَا أَجِبُ الْأَفْلَينَ (۷۷) قَلَّمَ رَأَى اقْتَمَرَ بَارِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي قَلَّمَ آفَلَ قَالَ لَا تَمْ يَهْدِي رَبِّي لَا كُنتُمْ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ (۷۸) قَلَّمَ رَأَى الشَّمْسُ بَارِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْثَرُ قَلَّمَ آفَلَ قَالَ يَا قَوْمِ ائِنِّي بِرَبِّي مَعًا تَفَرَّقُونَ**

ابراهیم با برهان غروب که از خواص ممکن است ستاره پرستان و ماه و خورشید پرستان را محکوم کرد و قرآن برهان ابراهیم را برای ابطال مشرکین عرب نقل نموده فرموده: چون شب شد ابراهیم کوکبی را دید گفت آیا این خدای من است چون غروب کرد گفت خدا غروب ندارد پس این خدا نیست و همینطور ماه و خورشید را از خدای انداخت و توحید خدای عالم را بقوم خود تعلیم کرد

نمونه از آیات چون مشرکین عرب چنانچه دانستیم بیشتر بت پرست بودند
 و بت پرستان و عبادت و پرستش اسنام و بتان میکردند آیات قرآن بیشتر
 باینها سروکار دارد و غالباً ابطال مذاهب آنان کند و در

بسیاری از سوره های قرآن تویخ آنان نماید بیانیهای مختلفه

سوره یونس (آیه ۱۹) وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ
 وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَنْتُمُ الَّذِينَ يَمْلِكُ فِي السَّمَاوَاتِ
 وَلَا فِي الْأَرْضِ شُفَعَاؤُهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

و عبادت و پرستش میکنند غیر خدا چیزهایی که نفع و ضرر بآنها نمیرساند
 و میگویند اینها که ما پرستش میکنیم شفیعهای ما هستند پیش خدا بآنها بگو شما
 آگاه میکنید خدا را بخدایانی که از آنها در آسمان و زمین سراغ ندارد بزرگتر
 و پاکتر است خدا از شریکها و خدایانی که با او قرار میدهند

سوره انبیاء (آیه ۳۷) وَإِذَا رَأَوْا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ أَن يَخُذُوا أَكْثَرُ
 آلِهِمُ الَّذِي يُذَكِّرُ آلَهُمْ وَهُمْ يَذْكُرُ الرِّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ

کافران چون ترا میبینند استهزاء و مسخره میکنند میگویند این همانست
 که بدی خدایان شمارا میگوید آنها از یاد خدا کافرنند

و در همین سوره (آیه ۴۴) فرماید

أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ
 و قضایای ابراهیم در همین سوره است که بتها را شکست و بآنها احتجاج

کرد و در همین سوره (آیه ۹۸) گوید

أَنْتُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ
 (۹۹) لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ

آیاتیکه از جهای عرب نام برده
گفته شده که طوایف عرب هر يك برای خود بتی ساخته و به
پرستش و عبادت آن پرداخته بودند و نام آن بتها و طایفه
هارا یاد کردیم اینك آیانی میآوریم که بصراحت لهجه بتها
را نام برده

سوره نوح (آیه ۲۱) وَمَكْرُؤًا مَكَرًا تَبَارَأَ (۴۳) وَ قَالُوا لَا تَذَرُنَّ
الْهَيْكَلَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وُدَّاءَ وَلَا سُوَاعًا [۴۴] وَلَا يَفُوتَ وَيَعُوقُ وَنَسْرًا
سوره نجم (۱۹) أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْآخِرَىٰ
نمونه آیاتیکه در سوره مائده (آیه ۷۷) أَتَذْكُرُ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ
بَارَةٌ نَصَارَى آمَدَه ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَاحِدٌ
کافر شدند آنها یک که خدا را یکی از سه تا میدانستند یعنی

(اب و ابن و روح القدس) قابل بودند و حال آنکه خدا جز یکی نیست
سوره نسا، (آیه ۱۶۹) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا
عَلَى اللَّهِ الْإِلَاحَ إِلَّا الْحَقُّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا
إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِإِلَهِهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَ إِلهٍ خَيْرًا
لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَاَدٌ
سوره مائده (آیه ۱۹) أَتَذْكُرُ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ

کافر شدند آنها که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است
سوره توبه (آیه ۳۰) وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ
آیه های بسیاری نیز در این باب هست که اذ ذکر آنها خود داری کردم برای اختصار
دست آویز ماجرا
جوین
ماجر اجویان بیخرد باندانسته و از روی جهالت و یادانسته
و از روی عوام فریبی یکی از آیات قرآنرا سروه افکنده
برخ دینداران میکشند و از روی آن میخواهند دروغ

پردازى خود را فرو کند اينک ما خود آيه را با جلو و دنبالش ميآوريم تا مشت خيانتکرا خوب باز شود و روشن شود که اين آيه نيز همان دنباله ابطال آراء بت پرستان و نصارى است

سوره زمر (آيه ۲) اِنَّا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِعَابِدِ اللّٰهِ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ [۱] اِلَّا الشُّرَکَآءَ الَّذِيْنَ اَتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ اَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ اِلَّا لِيُقَرِّبُوْنَا اِلَى الْكَرَمِيِّ اِنَّ اِلَهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَيُحْضِضُهُمْ فِيهِ يَخْتَفُونَ [۲] اِنَّ اِلَهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ [۳] لَوْ اَرَادَ اَللّٰهُ اَنْ يَّتَّخِذَ وَلَدًا لَّاصْطَفٰى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحٰنَهُ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ [۴] ذٰلِكُمْ اِلَهَ رَبِّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ قَالِى تَصَرَّفُونَ

بمعنى ما فرو فرستاديم بسوى تو کتبرا بلادستى پس عبادت و پرستش خدا کن و دين را براى او خالص کن که دين براى خدا خالص است آنهايى که جز خدا اوليائي گرفتند و گويند ما عبادت نميکنيم اينها را مگر آنکه ما را بخدا نزديک و مقرب کنند خدای عالم حکم ميکند بين آنها با آن آراء مختلفه همانا خدا هدايت نميکند دروغ پردازان کافر را اگر خدا ميخواست پسرى براى خود بگيرد اختيار ميکرد از مخلوق خود هر چه ميخواست پاکست خدا و اوست خدای يکتاي قهار پس از دو آيه که خلق سموات و الارض و خلق انسان را گوشزد ميکند ميگويد اين خدای شما است مملکت مال او است خدائي جزاوينست پس کجا رو ميآوريد اکنون اين آيات و ترجمه آنها را خوانند گن از پيش نظر بگذرانند و آراء عرب جاهليت را که عبادت و پرستش خدا ميکردند تا آنها را بخدای بزرگ نزديک و مقرب کنند و آراء نصارى را که مسيح را گاهي پسر خدا و گاهي خود خدا ميدانستند در تحت نظر قرار دهند تا مطلب خوب روشن شود که اين آيات نيز در تعقيب آياتيست که رد مشرکين که خداياني ميرستيدند و نصارى که براى خدا پسر تراشيدند ميکنند

فرق میان عبادت اینک که روشن شد که مبارزه قرآن و اسلام با چه عقاید و پندارهای باطلی بوده باقاتلین بخدایان و بت پرستیها و تواضع

ستاره پرستیها و صدها پندارهای ناهنجار از این قبیل بوده

چنانچه در يك سورة كوچك جمله مطلب را بكفتر گوشزد کرده در سورة كافران که میفرماید قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَتَمَّ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ تا آنکه فرماید لَكُمْ دِينَكُمْ وَلِي دین بكفار مکه بگوای کافران من عبادت نمیکنم آنچه شما عبادت میکنید و شما هم که عبادت نمیکنید آنچه من عبادت میکنم یعنی نه من حاضرم که بت پرستی را اختیار کنم و نه شما خدا پرست میشوید پس شما بادین خود و من بادین خود هستم تاخدای عالم جزای هر يك را دهد

باید مادر اینجا فرق میان عبادت و تواضع را روشن کنیم تا معلوم شود یکی از آن دو کفر و شرک است و قرآن و اسلام با آن جنگیده و دیگری از ایمان و خوبیها است و قرآن و اسلام با آن امر کرده

خوانندگان گرامی همه پارسی زبان و بسیاری از آنها با لغت عربی نیز آشنا هستند عبادت از عبودیت است یعنی اظهار بندگی کردن و آن بیارسی پرستش است و پرستش در پارسی و عبادت در عربی عبارت از آنست که کسرا بعنوان اینکه او خدا است ستایش کنند چه بعنوان خدائی بزرگ یا خدائی کوچک باشد چنانچه مشرکین چنین بودند و عقاید و آراء آنها واضح شد و تواضع که در پارسی فروتنی است غیر آنست چنانچه از مراجعه بموارد استعمال این دو لغت در پارسی و عربی مطلب روشن و واضح شود شما و همه عقلای عالم در شب و روز کم و بیش با چند تن از دوستان و بزرگان و محترمین در خیابانها و برزنها برخورد میکنید و احترامات لایقه و اظهار کوچکی و تواضع و فروتنی در خور هر کسرا بجای آورید نه شما عابد او شدید و پرستش او کردید و نه او معبود و پرستیده شما شد تواضع و فروتنی را عقلاء و دانشمندان هر ملت و مملکت یکی از بزرگترین کمالات انسانی میدانند که

هر کس بیشتر آن متصف باشد مورد ستایش آنها بیشتر است در عین حال که از عبادت غیر خدا و پرستش دیگر موجودات نکوهش کنند در تمام ملل دنیا برای پیشوایان دین و دنیا را رسم احترامات معموله برقرار است و تمام عالم بشری کم و بیش با احترام و تواضع و فروتنی از بزرگی دینی یا دنیائی قائلند پس باید گفت همه بشر کافرن و مشرک و تالفت تواضع و احترام را از قاموس عالم محو نکنند و تا همه مردم در موقع ملاقات با یکدیگر مثل حیوانات بی اعتنائی نکنند از شرک خارج نمیشوند و بتوحید نمیرسند آیا و هایشها و پیروان آنها که در ایران معدودی بی ارج هستند خود در وقت برخورد با همکیشان خود چطور سلوک میکنند هیچ تواضع و احترام نمیکند و چون حیوانات ملاقات با یکدیگر را برگذار میکنند یا احترامات لایقه و مرسومات انسانی را معمول میدارند در این صورت آیا عبادت از بشری مثل خود کمره و پرستش غیر خدا نمودند و مشرک شدند یا نه اگر بنا چاری بگویند عبادت غیر از فروتنی و تواضعست فرق را بیان کنند تا رسوائی و خیانت واضح شود

گواه از قرآن بزرگترین مظاهر تواضع و بالاترین مراسم خضوع سجده در باره این سخن است که ما برای غیر خدا جایز نمیدانیم بواسطه نبی الهی در شریعت اسلام همین سجده که از هر احترامی برتر و بالاتر است اگر بعنوان عبادت و پرستش نشد شرک نیست بلکه گاهی اطاعت امر خدا است و واجبست در قرآن کریم مکرر در مکرر سجده ملائکه را بآدم گوشزد فرموده که يك نمونه از آنرا یاد میکنیم

سورة بقره آیه (۳۲) وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا

ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین

چون گفتیم بملائکه که سجده کنید برای آدم همه سجده کردند جز ابلیس که ابا کرد و سرکشی نمود و او از کافران بود اینان که میگویند تواضع برای غیر خدا شرکست باید در این قضیه طرفدار ابلیس شوند و همه ملائکه را کافر و مشرک بدانند

جز ابلیس را و خدارا در این امر بخطا دانند و نکوهش کنند که چرا ملائکه را بشرك دعوت کرده و از ابلیس که موحد و متقی بود نکوهش نموده شاید گفته شود که سجده ملائکه از آدم بامر خدا بود و شرك نبود و احترامات شما بامر خدا نیست شرکست پاسخ این گفتار آنست که اولاً اگر سجده ملائکه بعنوان خدائی و پرستش آدم بود شرك بوده گرچه خدا بآن امر کند و خدا نیز ممکن نیست چنین امر کند زیرا که این دعوت بشركست و مخالف عقلست و اگر بعنوان پرستش نباشد شرك نیست گرچه خدا نافرموده باشد و ثانیاً تواضع و احترام از دانشمندان و بزرگان محتاج بامر کردن نیست بلکه خود عقل که راهنمای انسانست باینطور چیزها بی میبرد از این جهت هیچکس از عقلا دیندار دنیا برای احترامات مرسومه منتظر امر خدا نشدند آری اگر خدا از یکطور تواضعی نهی کرد باید اطاعت کرد گرچه شرك نباشد چنانچه ما سجد بفرخدارا بعنوان احترام نیز جایز ندانیم و اگر کسی برای بزرگی سجده کرد بعنوان احترام او را گناهکار شماریم و از طاعت خدا بیرون دانیم گرچه او را مشرك و کافر ندانیم و ثالثاً ما که از مؤمنین و پیغمبران و امامان که مثل اعلاى ایمان و کمال انسانیتند احترام و تواضع میکنیم بامر خدا است چنانچه در سورة مائده آیه (۵۹) وارد است

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ

ذلت که بالاترین مراتب تواضع و فروتنی است اوصاف کسانی است که خدا آنها را دوست میدارد و آنها خدارا دوست میدارند آنها کسانی هستند که برای مؤمنین و هم کیشان خود در نهایت فروتن و متواضعند و با اجانب و کفار با کمال عزت نفس و بزرگواری رفتار کنند

گواه دیگری اکنون آیه از قرآن کریم و گفته خدای عالم نشان میدهم از گفته خدا که راه سخن بکلی بسته شود و راه پس و پیش برای یاره

سرایان نباشد.

سوره یوسف آیه (۱۰۱) وَرَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوْهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا

این آیه درباره ملاقات یعقوب و اولادش از یوسف وارد شده میگوید و بالا برد پدر و مادر خود را بروی تخت و افتادند بروی زمین و سجده کردند برای یوسف و او گفت ای پدر این تعبیر خوابی است که پیش از این دیدم خدا او را دوست قرارداد اکنون یا باید یعقوب پیغمبر و اولاد او را مشرک بدانیم و خدا را که مشرکی را پیغمبری برگزید برخاسته دانیم و نکوهش کنیم یا سجده کردن را احترام متعارف در آن زمان بدانیم که خدا از آن نهی نکرده بوده تا با کافران یا یلیدی و ناپاکی یاد نکرده باشیم و در آیات بسیار از تکبر که ضد تواضع است نهی شدید وارد شده چون (آیه ۳۹) سوره بنی اسرائیل وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا و (آیه ۱۷) از سوره لقمان وَلَا تَصْغُرْ خَدَّكَ لِلْإِنْسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ در ضمن بیان حکمتهای لقمانی که میفرماید يَا بُنَيَّ لَا تَكُنْ مِنَ الشُّرَكَاءِ لِقَوْمٍ لَهُمْ غُفْلٌ عَظِيمٌ ای پسر من شرک بخدا نیاور که شرک ظلم بزرگی است میگوید روی خود را از روی تکبر از مردم بر مگردان و روی زمین با تکبر راه مرو که خدا متکبران فخریه کن را دوست ندارد

اگر تواضع و فروتنی شرک بود لقمان حکیم در این وصیت راه خطایموده و متنافی و متناقض سخن گفته بود

ایک حکمت
از خوانندگان
اکنون حکمت و داوری را از خوانندگان محترم تقاضا داریم
که کدام یک را اختیار کنیم خطا کاری خدا را که دعوت بسجده
آدم کرده و مشرکان را که ملائکه اند مطیع خوانده و ابلیس
را که از زیر بار سجود که شرک است شانه تهی کرده توبیخ و تکفیر کرده و از قرب

خود دور کرده و یعقوب مشرک را پیغمبری برگزیده و مشرکان را که از مؤمنین تواضع کنند دوست خود شمرده ثابت بدانیم و نیز قائل بشرک ملائکه و پیمبران و تمام عقلای عالم شویم و فقط درین جمیع موجودات ابلیس را موحد بدانیم که فقط بخدا سجده کرده و سراغ نداریم از کسی دیگر تواضع و احترام کرده باشد

یا گفته این تیمیه و محمد بن عبد الوهاب و یکمشت سیاه نجدی عاری از هر دانش و معرفت و علم و تقوی را که مثنی بیخرد مقاله نگار از آنها تقلید کرده قبول نکنیم و آنها را بر خطا دانیم

اینک ما برای تمام شدن کلام هر يك از سخنان بی پایه و هایشه و پیروان آنها را میآوریم و پاسخ آن میبرداریم

پرسش اول پرسش اول
و پاسخ آن و پاسخ آن
بر سرش اول این بود که (حاجت خواستن از پیغمبر و امام شرکست یانه) گمان میکنم خوانندگان پس از فهمیدن معنای شرک خود این سخنان را جواب دهند و محتاج بطول کلام نباشند ولی ما باز از جواب آن خودداری نمیکنیم تا حق گوئی از باوه سرائی خوب ممتاز و جدا شود

گوئیم اگر حاجت از پیغمبر و امام و هر کس غیر خدا باشد بعنوان خدای بخوایم و او را مستقل در بر آوردن حاجت بدانیم شرک است چنانچه عقل و قرآن بر آن گواه است و اگر باین عنوان نباشد شرک نیست چنانچه نظام تمام دنیا بر قضای حاجت از یکدیگر است و پایه تمدن جهان بر روی تعاون از یکدیگر برپاست

اگر مطلق حاجت خواستن از کسی شرک بودی باید یکسره جهانیان مشرک و بنیاد جهان بر شرک ریخته شده باشد پیمبران نیز محتاج بزندگانی بودند و در نوبه خود از جهانیان حاجتها خواستند و با تعاون قافله حیوة و زندگانی را راه میانداختند شاید گفته شود هر خواستن حاجتی شرک نیست بلکه کارهای خدائی کدام است خواستن حاجتهائی که از طاقت بشری خارج است شرک است

و عبارت دیگر کارهای خدای از غیر خدا خواستن کفر و شرک است

جواب این گفتار آنستکه لول باید کار خدای را از کارهای غیر خدای جدا کنیم تا معلوم شود هر کار عادی غیر خدای نیست و هر کار غیر عادی خدای نیست پس گوئیم کار خدای بحسب برهان و وجدان عبارت از کارهایی است که فاعل بی دخالت غیر خود و بدون استمداد از قوه دیگر انجام دهد و عبارت دیگر کار خدای آنست که کننده آن در کردن آن مستقل تام بی حاجت بغیر باشد و کارهای غیر خدای نه اینچنانست مثلا خدای عالم که خلق کند یا روزی دهد یا مرض و صحت دهد کارهای او بی استمداد از قوه دیگر است و هیچکس را در کارهای او دخالتی کلی یا جزئی نیست و قدرت و قوه او عاریت و مکتسب از غیر نیست و غیر خدا اگر کاری کند چه عادی و آسان و چه غیر عادی و مشکل قوه او از خود او نیست و با قدرت خود آن کار را انجام ندهد پس اگر کسی کاری را هر چه کوچک باشد از غیر خدا هر کس باشد بعنوان اینکه او خدا است بخواهد مشرکست بحکم خرد و قرآن و اگر کسی از دیگری چیزی بخواهد بعنوان اینکه خداوند عالم باو این قوه را مرحمت کرده و او بنده محتاج بخدا است و در این عمل نیز مستقل نیست نه این کار خدای است و نه این حاجت خواستن شرک است

گواه از گفته
قرآن در این
مقصود
شاید گفته شود که مطلق کارهای غیر عادی با هر عنوانی باشد از کسی خواستن شرک است در جواب این پندار گوئیم علاوه بر آنکه دلیلی بر این معنی نیست و عقل برخلاف آن حکم فرماست و جز آنکاریدلیل و ماجر اجومی گواهی ندارید از گفتار قرآن گواه روشن بر گفتار ما است

سوره نمل (آیه ۳۸) قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَءُ أَيُّكُمْ يَأْتِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۹) قَالَ عَفَرْتُ مِنْ الْجِنِّ أَنَا أَتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِلَىٰ عَلَيْهِ لَقَوِيَّ أَمِينٌ (۴۰) قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا

إِيَّاكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِي رَبِّي

یعنی سلیمان گفت ای جماعت کدامیک از شما تخت بلقیس را پیش من میآوردید
پیش از آنکه ببینند پیش من در حال اسلام یکی از غزرتان جن گفت من پیش از آنکه
از جای خود برخیزی حاضر میکنم تخت او را و من بر این کار قوت و امانت دارم گفت
آنکس که علمی از کتاب نزد او بود من پیش از آنکه چشمت بهم بغورد تخت بلقیس
را میآورم پس چون سلیمان تخت را پیش خود بر قرار دید گفت این از فضل خدای هست
اکنون از خوانندگان سؤال میشود که تخت بلقیس را از چندین منزل طولانی
قبل از چشم بهم خوردن حاضر کردن امری است بر خلاف عادت یا امری است عادی
اگر بر خلاف عادت است و بقول اینان کاری است خدای سلیمان که بگفته خدا
پیغمبر نیست و مورد ستایش خدا است این کار فوق العاده را از کسانی که در محضر من
بودند بموجب آیه ۳۸ خواست و این حاجتی بود که پیغمبر عظیم الشان از غزرتان
و دیگران خواست و آصف برخیا این حاجت را روا کرد اکنون یا سلیمان را مشرک
بدانید و خدا را که چنین مشرکی را پیغمبری برگزیده نکوهش کنید و بر خطا بدانید
یا خواستن اینطور او را و غیر عادی را شرک ندانید و گفتار مشتی هرزه کرد یاوه سرا
را هیچ و بوج شمرید

خداى عالم با شريفاتى شايان و تقدير اى نمايان حكايات
عجيب عيسى بن مريم را در قرآن ياد ميكند و كرهائى بالاتر
از قدرت انسانى را با و نسبت ميدهد و روا ميدارد اينجا يك

سواء ديگرى

از گفته خدا

نمونه از آنها را ذکر میکنیم تا مشت تبه کلان باز شود

سورة آل عمران (آية ۴۸) وَيُعَلِّمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالْتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ
وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ
الطَّيْرِ طَيْرًا فَمَنْ يَأْذِنُ اللَّهُ وَآيَرُهُ لَا تَكْفُرُ وَالْأَبْرَصَ

وَأَجَلِي أَلَمَوتِي يَا ذَنِّ اِلهٍ وَأَنْتَبِكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ

میکوید در شان عیسی من از جانب خدای شما بانسانه آمدم من میآفرینم از برای شما از کل صورت مرغی و باو میدهم پس مرغ میشود باذن خدا و کور مادر زاد و بر سر دا شفا میدهم و مردگان را زنده میکنم باذن خدا و شمارا خبر میدهم آنچه میخورید و ذخیره میکنید در خانه های خود

اینها که عیسی گفت کارهای غیر عادی و بگفته اینان خدائی است و درخواست بنی اسرائیل از او شرک و کفر است اینک باید عیسی را با این گفته ها مدعی خدائی بدانیم و خواننده بشرک بشناسیم و بنی اسرائیل را که شفا میخواستند مشرک بخوانیم و خدا را که مثل این شخص مدعی خدائی و مشرک تراش را پیغمبری برگزیده بر خطا بدانیم تا گفته مشتکی سیاه نبودی و وحشیان بیابانی درست شود گوهر جا که خواهد خراب شود

و در اینجا گواه های دیگری از گفته قرآنست که از آنها صرف نظر کردیم
از مردمان حاجت خواستن و چون پیغمبر و امام مرد جمادی یش نیست و از او نفع و ضرری شرک نیست حاصل نشود

جواب این پندار آنستکه اولاً معنی شرک و کفر را در اختیار ما نگذاشتند تا هر چه را خواستیم بپندار خود شرک خوانیم پس از آنکه معلوم شد که شرک چیزی از غیر خدای عالم خواستنست بعنوان اینکه او خدا است و اگر جز این شد شرک نیست ، مرده و زنده در این معنی فرق نکند گرچه از سنگ و کلوخ حاجت کسی طلبد مشرک نشود هر چند کلاو باطلی کرده باشد و ثانیاً ما از ارواح مقدسه انبیاء و ائمه که خداوند بآنها قدرت مرحمت نموده استمداد میکنیم و بپراهن قطعیه و ادله عقلیه محکمه در فلسفه اعلی ثابت و مقرر است که روح بعد از خلاصی از بدن که از آن تعبیر بموت شود باقی است و احاطه ارواح کامله پس از موت باین عالم

بیشتر و بالاتر است و فساد بر روح را فلاسفه محال میدانند

و این مسئله از مسلمات مسائل فلسفه است که از روزی که فلسفه پیدا شده پیش دانشمندان و اعظم از فلاسفه قبل از اسلام و بعد از اسلام ثابت بوده و جمیع ملل از یهود و نصاری و مسلمین این مطلب را از وضاحت و ضروریات دین خود می شمارند بلکه بقای روح و احاطه آن پیش فلاسفه روحی و الهی اروپا نیز مسلم و واضح است و چون این مختصر را گنجایش آن نیست که در یک چنین مسئله دنباله داری که نوشتن یک کتاب لازم دارد وارد بحث و بررسی شویم بنقل آراء (۱) بعضی از فلاسفه بزرگ که رأیشان مورد اعتماد است اکتفاء میکنیم و کسیکه خود را اهل برهان میدانند بکتابهای آنان رجوع کند تا صحت مطلب را دریابد

آراء فلاسفه پیش از اسلام

رأی ثالیس ملطی فلاسفه قبل از اسلام گسرچیه بسیاری از قدهاء آنها کلمات هر موزی دارند که متأخرین برای حل آن احتمالاتی دادند ولی در کلمات بسیاری از آنها مسئله بقای نفس و روحانی بودن آن که ملازم با بقاء است بتصریح مذکور است ثالیس ملطی که یکی از حکماء سبعة است که اساطین فلسفه اند پس از آنکه میگوید خدا عنصری ابداع کرد که در آن صور جمیع موجودات و معلومات است میگوید این عنصر یک صفو دارد و یک کدر آنچه از صفو آن پیدا شد جسم است و آنچه از کدر او است جرم است و جرم فانی میشود و جسم فانی نمیشود جرم کثیف و ظاهراست و جسم لطیف و باطن و در نشاء دیگر جسم ظاهراست و جرم زائل است و بر معلوم است از اوصافی که برای جسم میگوید مقصودش از جسم که باطنست و لطیف و باقیست جسم مثالی است که در عالم برزخ است او عقول و انفس را مشتاق ب عوالمی دیگر میداند و میگوید بقاء در نشئه دیگر است (۲)

۱- بطل و نعل شهرستانی و کتاب اسفار رجوع شود

۲- بطل و نعل شهرستانی و کتاب نفس اسفار در این آراء رجوع شود

رای انکیمایس در کلمات مرموزه این فیلسوف بزرگ نیز شواهد و
فیلسوف ملطی صراحتی است بر بقای نفس حتی نفوس خبیثه شریره می
گوید تمام آثار حیوانی از عالم عقل است و نبات و بقا اینجا بقدری است که از نور عقلی
در آنست و فساد که بر این عالم وارد شود برای جزء اسفل ثقیل آنست چون این
اجزاء فشر است و قشر را میاندازند و میگویند این عالم جسمانی کثافات او بسیار است
و هر کس بآن چسبید به عالم علوی نرسد و هر کس از آن اعراض کرد بالا میرود به
عالمی که بسیار لطیف است و سرورش دائمی است .

رای انبدقلس این فیلسوف بزرگ در زمان داود نبی بوده و حکمت
فیلسوف بزرگ را از او و لقمان حکیم اتخاذ کرده و آراء او روشنتراست
از آنها که ذکر شد او تمام اختلافات و تضاد را از عالم ماده میداند و اعتلاف و محبت
را از روحانیات میداند او میگفت هر نفس سافلی قشر نفس عالی است نفس نامیه
قشر نفس بییمیه است و آن قشر نفس ناطقه است و آن قشر عقل است و بواسطه بلای
نفس به عالم خود برگردد و نفوس جزئی از اجزاء نفس کایه است و نفس جزئی از عالم
اعلی آمده و بآنجا بر میگردد .

رای فیثاغورث این فیلسوف در زمان سلیمان بود و حکمت را از او
حکیم اخذ کرده و آراء او جمله بر رمز است و آراء الهی را بصورت
ریاضی بنانوده او میگوید انسان بحکم فطرت واقعت در مقابل همه عوالم و انسان
عالم صغیر است و عالم انسان کبیر است و نفس قبل از اتصال ببدن ابداع شده است از
تالیفات عددیه اولیه پس اگر تهذیب خلق بر تناسب فطرت کرد و از مناسبت خلارجیه
تجرد پیدا کرد متصل میشود به عالم اصلی خود و منحرف میشود در سلك عوالم غیبیه
بر هیئت جمیل تر و کاملتر از اول و خرنیوس و زنیون از فلاسفه بودند و تابع رای
فیثاغورث بودند مگر در بعضی امور آنها گفتند نفس اگر ظاهر و پاکیزه از هر زشتی
باشد میرود به عالم اعلی بمسکنی که مناسب او است .

رای سقراط سقراط فیلسوف عظیم الشان الهی حکمترا از فیثاغورث و
فیلسوف بزرگ ارسالادوس آموخت او از حکمت و فنون آن بالهیات و

اخلاقیات برداخت و بزهد و ریاضت نفس و تهذیب اخلاق

مشغول شد و اعراض از دنیا کرد و در کوهی و غاری باعترال برداخت و مرد مرا از
بتان و شرک بخدا نهی کرد تا مردم سلطان را بقتل او مجبور کردند و او را مسموم
کردند چنانچه معروف است قصدا و در باب الهیات و علم ماقبل الطبیعه و مابعد الطبیعه
آراء متقن خوب دارد

سقراط در باب نفوس انسانی میگفت قبل از ابدان موجود بودند بنحوی از
انحاء وجود و اتصال نفوس بابدان برای استکمال بود و ابدان قالبها و آلات نفوس
است پس باطل میشود ابدان و بر میگردد نفوس بعالم کلی خود سقراط پیادشاهی که
او را کشت گفت سقراط در حقی است و پادشاه قدرت ندارد مگر بر شکستن حب
و چون حبرا شکست آب بدیا بر میگردد

رای افلاطون الهی این فیلسوف بزرگ از اساطین بزرگ حکمت الهی است
فیلسوف عظیم و معروف بتوحید و حکمت است و در زمان اردشیرین دارا

متولد شد و پیش سقراط حکمت آموخت و چون سقراط مسموم شد و مرد جانشین
اوشد و از استادان او نیز طیمائوس است و او در باب الهیات آراء متین محکم دارد که
شیخ شهاب الدین حکیم اشراقی و صدر المتالین فیلسوف شهر اسلامی بعضی از آنها
را مبرهن و مدلل کرده اند مثل قول بمثل افلاطونیه و مثل مغلقه از گفته های این
فیلسوف است که نفوس در عالم دیگر بودند و متبج بعالم خود و آنچه در آن بود
از بهجت و سرور بودند پس از آن عالم نازل شدند در این عالم تاجزیمات و چیزهایی
که در ذات آنها نبود بواسطه آلات استفاده کنند پس پره های آنها ساقط شد و در
اینجا پرهایی تحصیل کردند و بعالم خود پرواز کردند

رای ارسطاطالیس ارسطو بن نقوماخوس از اهل اسطاجرا از بزرگان فلاسفه
 فیلسوف بزرگ جهان بشمار میرود و تعلیمات منطقی و قواعد علم میزان که
 پایه علمها است رهین زحمتهای گرانبهای این مرد بزرگ است و از این سبب که
 بنیان تعالیم منطقیه کرد بمعلم اول مشهور شد و شیخ الرئیس اعجوبه روزگار در
 پیش تعالیم این بزرگ مرد زانو بزمین زده و زمین ادب بوسیده و بگفته شیخ الرئیس
 تا کنون بقواعد منطقیه که ارسطو بنانهاده احدی را یارای اشکال نبوده و آراء متین
 او دستخوش نقض و ابرام نشده گو که دکارت فرانسوی پیندار خود و بعض نویسندگان
 محترم ما انقلابی در منطق کرده ولی کسانی که از روی دانش و بینش وارد این میدان
 شوند میدانند پایه معلومات دکارت در این باب و در الهیات بچه انداز است و بچه
 گانه است فوسا که ما از اروپائیان چنان وحشت کردیم که یکسره خود را باخته
 و علمی که خود در او تخصص داریم و اروپائیان تا هزار سال دیگر نیز باور نرسند بستی
 تلقی میکنیم کسیکه منطق الشفا و حکمة الاشراف و حکمت متعالیه صدرای شیرازی
 دارد بمنطق و حکمت اروپائیان که باز در کلاس تهیه است چه احتیاج دارد اینها
 گمان کرده اند که اگر مملکتی در سیرطایی می پیشرفت کرد در سیر حکمت الهی نیز
 پیش قدم است و این از اشتباهات بزرگی است که ما است و یکی از تبه کاریهای نویسندگان
 مشرق اسلامی باید دانست

ارسطو در باره بقا نفس میگوید نقوس انسانی پس از آنکه در قوه علم و عمل
 کامل شد آیت خدائی شود و شبیه باو گردد و بکمال خود واصل گردد و این تشبه
 بقدر طاقت او است و یا بحسب استعداد و یا بحسب اجتهاد و چون از این بدن مفارقت
 کرد متصل بروحانین و ملائکه مقربین گردد و التذاذات و ابتهاجات برای او کامل
 شود و در نفوس خبیثه بعد از این گفته است و در اینجا حکماء و فلاسفه بزرگ دیگر
 مثل اسکندر و غیر آن هست که ماذکر آنها را لازم ندیدیم اکنون بذکر کلام بعضی
 از فلاسفه اسلام می پردازیم

همه میدانید که مسلمین یکسره از فلاسفه و غیر آنها روح را پس از مرگ باقی میدانند و برای روح فساد و زوالی قائل نیستند لکن ما برای نمونه اسم چند تن از بزرگان فلاسفه اسلام را میبریم

آراء فلاسفه اسلام

رای شیخ الرئیس شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا از اهل بخاری فیلسوف کبیر است پدرش بلخی بوده زندگانی او و چگونگی تحصیل و تألیفاتش مشحون از عجایبی است که عقل را حیران میکند کتاب قانون را در شانزده سالگی تصنیف کرده است چنانچه نقل شده و میگوید در سن بیست و چهار سالگی که رسیدم فکر کردم که در جهان علمی نیست که من ندانم گویند الهیات و طبیعیات شفا را هر روزی پنجاه ورق تصنیف کرد بی مراجع بهیچ کتابی این فیلسوف که تصنیفات او مقام او را در علم ثابت میکند راجع بفساد نشدن نفس بفساد بدن و محال بودن فساد نفس در بیشتر کتبش سخن میگوید و باین بیان ثابت میکند در اشارات قریب باین معنی میگوید چون نفس ناطقه که موضوع صور معقوله است قائم و منطبع در جسم نیست بلکه جسم آلت او است پس اگر بموت ممکن نشد جسم آلت او شود ضرر بحال او ندارد بلکه او باقی است با استفاده از جواهر باقیه و نیز گوید چون نفس ناطقه استفاده کرد ملکه اتصال بعقل فعال را ضرر نمیرساند باوققدان آلات زیرا که او تعقل بذات خود میکند نه بآلات و در کتب دیگرش نیز سخن بدین مثابه رانده و برهان بر این مقاله آورده

رأی شیخ شهاب الدین شیخ مقنول ابو الفتح یحیی بن حبش معروف بشهاب الدین حکیم بزرگ اشراقی سهروردی صاحب کتب نفیسه و مصنفات عزیزه و محیی حکمت و طریقه افلاطون از جمله تصنیفاتش حکمة الاشراق است که مقام ارجمند او را در فلسفه عالیّه ذوقیه اشراقیه ثابت میکند و بمقام خلوت و تجرد و صفای باطن

موصوف بوده است

این حکیم اشراقی در احوال نفوس بعد از موت و طبقات آنها تفصیل بسیار (۱) داده و برای هر طبقه حکمی معین کرده درباره نفوس کامله گوید انوار اسبیه یعنی نفوس مجرد و وقتی که حاصل شود برای آنها ملکه اتصال به عالم نور محض و فاسد شود جسد آنها مجنوب شوند به نبوع حیوة و خلاص شوند از اینجا بسوی عالم نور محض و قدسی شوند بعد تفصیلاتی در این باب میدهد و درباره متوسطین گوید و اهل سعادت از متوسطین و اهل زهد تخلص پیدا میکنند به عالم مثل معلقه

رای صدر المتالیهین محمد بن ابراهیم شیرازی بزرگترین فلاسفه الهی و مؤسس فیلسوف شهر اسلامی قواعد الهیه و مجدد حکمت ما بعد الطبیعه او اول کسی است که مبده و معاد را بر یک اصل بزرگ خلل ناپذیر بنانهد و اثبات معاد جسمانی با برهان عقلی کرد و خلل های شیخ الرئیس را در علم الهی روشن کرد و شریعت مطهره و حکمت الهیه را با هم ایلاق داد ما بابررسی کامل دیدیم هر کس درباره او چیزی گفته از قصور خود و نرسیدن بمطالب بلند پایه او است آری خود سرانه وارد مطالبی شدن که پایه های او بر اصولی بس بسیار و متفرق است موجب سوء ظن با ساطین دین و حکمت شود تا آنجا که طعن های صدر را که با شاعر و معتزله است از روی جهالت بمقصود او حمل بر حمله دین و مشایخ آئین کنند

این فیلسوف عظیم الشان درباره بقاء نفس و حالات ما بعد الموت شرح حلی طولانی دارد که باید بکتاب او مراجعه شود صدر المتالیهین هم معاد روحانی قائل است و هم معاد جسمانی درباره معاد روحانی گوید (۲) چون نفوس ما کامل شود و قوت گیرد و علاقه آن بدن تمام شود و رجوع بذات حقیقی خود کند و رجوع بمبدع خود نماید از برای او بهجت و سعادت است که ممکن نیست توصیف شود یا

۱- حکمة الاشراق

۲- اسفار اربعه

مقایسه بلذات حسیه گردد و نیز در همین فصل گوید وجود جسمانی مصاحب موت و غفلت و هجران و فوتست و هر چه تعلق بنده بیشتر باشد حضور و ادراک ناقصتر است حتی اینکه ادراک ما خود را در وقت مفارقت از بدن شدید تر است و بیشتر مردم بواسطه استغراق در ابدان مادی و انتقال آنها خود را فراموش کردند و استشهادات خود نکندند اینست آراء فلاسفه قبل از اسلام چون آراء فلاسفه اروپا در نظر بسیاری از خوانندگان با اهمیت تلقی میشود برخی از آراء آنها را مختصراً ذکر میکنیم

رای دکارت روحیون از فلاسفه اروپا از چند قرن پیش از این بمکرر روان فیلسوف فرانسوی شناسی افتادند در اول امر فلاسفه آنها چون یونانیان از روی برهان اثبات خلود روح و بقله آنرا نمودند تا امروز که از روی تجارب حسیه و خوارق عادات محسوسه بقاء روح و تصرف آنرا در این عالم ثابت و محسوس میداند دکارت فقط روح عاقله قائل بود و در اطراف چگونگی امتزاج روح و جسم اهتمام داشت اخص صفات روح را فکر و اخص صفات جسم را امتداد میدانست و این دو را بکلی از هم ممتاز میدانست

از گفتار او است که چون روح چیزی است و جسد چیز دیگر پس تصور ندارد که روح تابع جسد شود در حال او و همصیر او بنابر این جسد فانی شود و روح باقی بماند اشخاصی که تبعیت از دکارت کردند بسیارند گرچه در خصوص امتزاج روح و عقلانی و جسم با او مخالفت کردند و اثبات واسطه نمودند با همه مقام شامخی که دکارت در فلسفه پیش اروپاییان دارد مسئله خلود روح را گویند از حد خیال و تفکر بحد حقیقت و وجود نیاورد تا آنکه علماء روحی عصر جدید وجود روح و تمیز آنرا با جسم و بقله آنرا بعد از مرگ از روی علم احضار ارواح اثبات کردند و الان در اروپا و آمریکا این رأی بقبول تلقی شده حتی آنها که در مادیت پافشاری داشتند روحی شدند و از طرفداران جدی بقاء روح شدند و قضایای عجیبه در باره ارواح معروف و منتشر است و از علماء بزرگ آنها منقولست

فرید وجدی صاحب دامرة المعارف که خود از معتقدان علم تنویم و احضار ارواحست اسم چهل هفت نفر از رجال علمی انگلیس و فرانسه و امریکا و آلمان و ایتالیا را میبرد که آنها اعتقاد باین حکایات خارق عادت داشتند و میگویند ما درصدد استقصاء طرفداران و معتقدان این امر نبودیم والا عدد آنها هزاران نفر است و کسیکه بخواهد حکایات عجیب اینهارا ببیند بکتابهاییکه در این باب نوشته شده رجوع کند و قضایایی که فلاسفه اروپا نقل کردند ببیند تازه بودن روح را باور کند اینها شمه از آراء فیلسوفان قدیم و جدید یونانی و غیر آن اسلامی و غیر اسلامی است

سواء از قرآن بر بآنکه زنده بودن روح پس از مردن از امور مسلمه پیش زنده بودن روح جمیع دینداران و عقلا و فلاسفه بلکه تناسخیه است لکن ما در اینجا گواهایی از قرآن خدا برای روشن کردن این مقصود میآوریم تا جای شبهه برای کسی باقی نماند

سورة زمر (آیه ۴۳) اَللّٰهُ يَتَوَفّٰى الْاَنفُسَ حِيْنَ مَوْتِهَا وَ اَتٰى لَمْ تَمُتْ فِىْ مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ اَتٰى قَضٰى عَلَيَّهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْاٰخِرٰى اِلٰى اَجَلٍ مُّسَمًّى اِنَّ فِىْ ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُوْنَ

خدا است آنکه روحها را وقت مردن و خواب رفتن میگیرد پس نگاه میدارد روح آنانکه بر آنها مردن تدبیر شده و میفرستد روحهای دیگر را تا زمان مردن آنها معلوم شد روح تمام مردگان را خدا در عالمی که مخصوص بآنهاست نگاه میدارد

سورة مؤمنون (آیه ۱۰۱) حَتّٰى اِذَا جَآءَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجُونِىْ لَعَلّٰى اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا اِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَالَهَا وَ مِنْ وَّرَآئِهَا يَرْزُقُ اِلٰى يَوْمٍ يَّعْتَبُوْنَ

چون مردن رسید یکی از آنها را گوید خدایا مرا بدینا برگردان تا عمل خوب کنم هرگز این کار نشود این کلمه ایست که میگوید و از پشت سر آنها عالم

برزخ است تا روز قیامت

سوره بقره (آیه ۱۴۹) وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يَقتُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ
أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَعْرِفُونَ سوره آل عمران آیه (۱۶۳) وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزِقُونَ گمان نکنید کسانی که در
راه خدا کشته شدند مردگانند بلکه آنها زنده هستند و پیش خدا روزی میخورند
سوره مؤمن آیه (۴۸) وَحَاقَّ بِالْفِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ (۴۹) النَّارُ
يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ السَّاعَةِ اَدْخَلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ
فرعونیان عذاب بدی نازل شد آنها را بر آتش عرضه میدارند هر صبح و شام
و روز قیامت امر شود که داخل کنید فرعونیان را در شدیدترین عذاب

سوره ممتحنه (آیه ۱۳) قَدْ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآخِرَةِ كَمَا يَسْأَلُ الْكُفَّارُ مِنَ أَصْحَابِ
الْأَنْبِيَاءِ مَا يُوسِفُونَ بودن از اصحاب قبور را از خواص کفار شمرده است

حکمت از خوانندگان خوانند گرامی یارسی زبانها و جوانان روشنفکر
این اوراق با خبر از اکتشافات روحیه امروزه فلاسفه اروپای اکتشاف
واختراع و پیروان رأی تازه تنویم مقناطیسی (منیاتیزم) و مطلعین از آراء فلاسفه
بزرگ قرون گذشته قبل از اسلام و بعد از اسلام و دانشمندان با خبر از تاریخ ملل و
نحل و آراء دینداران جهان در قرون گذشته و حاضر حکمت کنند که ما دست از
آراء هزاران دانشمند و فلاسفه بزرگ و ادله قطعی عقلیه و حسیه آنها برداریم و
آراء پیمبران و پیروان آنها را که میلیون میلیون دیندارانند پایمال کنیم و آیات کریمه
قرآن خدا را که بصراحت لهجه زندگی ابدی ارواح را اعلان کرده بشت یا ز نیم
و رأی ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب که یکمشت سیامروی نجدی و سیاه بخت
ایرانی که خرد و عقل خود را باخته و افسار گسیخته نمیدانند چه میکنند از آنها
تقلید کور کورانه کرده اند قبول کنیم یا آنکه ابن تیمیه و چند تن پیروان لجام پاره

اورا که در جامعه دنیای علم بی ارزش‌ترین ملت‌های جهانند از راه علم و خرد و دین داری گمراه و بیرون بدانیم و از حقوق مدنی و دینی خارج کنیم خدمت بدین اینها میگویند ما اگر بخواهیم راستی بدین خدمتی کنیم چاره جز آن نیست که اول این دروغها یلزاله‌های هزارساله را از جلو برداریم تا راه روشن شود

تا اینجا خوب معلوم شد که دروغ پرداز و عوام فریب و خیانت کار کیست مقصود این قلم‌های خونین مسموم از خدمت بدین آنست که ما خدمتگذاران بدین و آئین چندین هزار میلیون جمعیت و بزرگان دین و آئین و فداکاران و شهیدان در راه خدا را که بحکم قطعی فلاسفه تمام دوره‌های جهان و سراج قرآن خدا زنده و جاویدانند و یش خدا در نعمت و عزتند و خدای عالم با کمال عظمت از آنها یاد بود کرده جماد و پوسیده بدانیم و با آنها با حقارت و کوچکی رفتار کنیم و آنها را در پهن برده فراموشی اندازیم و روح فداکاری و شهادت و شجاعت را در فداکاران جمعیت خفه کنیم و عقیده بگفتارهای سریع قرآن را که مطابق نظام کون و زندگی فردی و اجتماعی است زباله‌های هزارساله بدانیم و از آنها بدروغ و زباله تعبیر کنیم تا بدین و آئین خدمت کرده باشیم آو خ از خیره سری تو ای آدمیزاده

پرمش دیگر و یکی دیگر از پرسشهای اینان آنست که (شفا خواستن از جواب آن تربت شرکست یا نه)

جواب این سخن باید نظر گرفتن معنی شرک معلوم شود زیرا چنانچه دانستید شرک عبارت از آنست که یا کسی را خدا بدانیم یا عبادت کسی کنیم بعنوان اینکه او خدا است یا حاجت از کسی خواهیم بعنوان اینکه او مستقل در تأثیر است و خداست چنانچه طوایف مشرکین چنین بودند و جوع باراء آنها کنید پس اگر کسی از تربت یا هر چه شفا خواهد بعنوان اینکه او خداست یا شریک خداست یا دستگاهی در مقابل خدا دارد و مستقل در تأثیر است یا صاحب آن قبر خدا است شرکست بلکه

دیوانگی و جنون است و اگر با این عقیده باشد که خدای قادر بر هر چیز در این يك مشت خاك بواسطه قدرتانی از يك خدا كلر که در راه دین او تمام هستی خود را از دست داد شفا قرار داده هیچ شرکی و کفری لازم نمی آید

يك سواه از قرآن اگر گفته شود مطلق شفا خواستن از چیزی شرك است با هر خدا
عنوانی باشد گوئیم بنا بر گفته شما خدائیز دعوت بشرك کرده

درسورة نحل (آیه ۷۱) يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ

شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

در باره زنبور عسل می فرماید خارج میشود از بدن آن شربتی با رنگهای گوناگون که در آن شفا میباشد برای مردم و در این آیتی است برای متفکران اینك اگر ما از عسل شفا طلب کنیم برای اینکه خدا در آن شفا قرار داده ما مشرك می شویم و خدای عالم که پیمبران را برای نشر توحید فرستاده خود راه شرك باز کرده بر روی آنها و آنانرا دعوت بشرك میکند با آنکه شفا خواستن جز توسل و توجه بخدا نیست و ماجراجویان بیخرد آنرا پیش خود تفسیر کرده تا دینداران را بخرافات نسبت دهند.

عوام فریبی و اینجا يك طراری عجیبی بیاد نویسندگان ماجراجو افتاده
طراری (شما میگوئید تربت امام شفای هر درد و آمان از

هر بلایی است پس بگوئید تمام بیمارستانها و داروخانه ها و دانشكده های طب و داروسازی را برچینند) جواب این مغالطه آنست که بنا بر گفته شما اگر قرآن راست میگوید خوبست هر کس يك خيك عسل در منزل گذارد و از شر طیب و دارو رها شود و خوبست اگر در عسل شفا هست در تمام بیمارستانها و دانشكده های طب و داروسازی بسته شود این ینهوده سرامی و یاوه گویی برای آنست که مورد استعمال این داذوی الهی را شما نمیدانید تمام داروهای الهی و توسلات با موبور عیبی بقیه

است که طبیعت و اسباب طبیعی که همه از کارخانه خدائی هستند و عمال قدرت حق تعالی هستند از کار بایستند و راه چاره جومی از اسباب ظاهریه کوتاه شود و معالجه اطباء و داروهای آنهایی فایده شود آنگاه خدا يك راه امیدی بروی بندگان خود باز کرده که یکسره از خدا و اسباب غیبی مأیوس نشوند و دل بطبیعت و آثار طبیعت یکسره نبندند و از خدای عالم و آفریدگار خود غافل نشوند آنگاه این شفا جومی گاهی مورد قبول شود باشرایطی که در برداشتن تربت و استعمال آن بکار رود و الا اینطور نیست که خدای عالم با این آیه شریفه بخواهد جریان طبیعت را فلج کند و سنت محکمه طبیعت را بهم زند و آنگاه هیچ منافاتی مابین بکار بستن اسباب طبیعت و رفتن پیش اطباء و کارمندان این جریان محکم طبیعت نیست با توسل بخدای عالم و طبیعت زیرا که جریان طبیعت نیز از مظاهر قدرت حق تعالی است و خداست که بهر داروئی خاصیتی داده مگر آثاری که در داروی دارو خانه های بینیم از خود آنهاست این آثار است که خدای قادر عالم باین دارو ها داده اکنون اگر خدا پرستی بقوه توحیدی که دارد بگوید همان اثری را که خدا بدارو ها داده بعد از مأیوس شدن از کارخانه طبیعت خدای طبیعت بنشتی خاک که خون مظلوم فداکاری در راه خدا بروی آن ریخته شده داده تاجش آرزوی مردم را تادم مرك از خود نبرد و اگر خواست با آن داروی الهی شفا دهد و اگر نخواست مریض بایک حل پر محبت از خدای خود و يك چشم امیدوار بآینده جهان پیشگاه مقدس ورود (این شرکت یاعین توحید و خدا شناسی است) شما میگویند این بهتر است بادل بستن بطبیعت و چشم پوشیدن از آثار غیبی الهی و مأیوس شدن از قدرت و رحمت غیر متناهی آفریدگار

يك علاج	اطباء بزرگ قدیم از قبیل شیخ الرئيس (۱) ابوعلی سینا
روحانی	عقیده مند بودند بیکطور معالجات روحی که گاهی آن
	معالجات از علاجهای طبی بهر کار انجام میداده این نظریه را دانشمندان و دکتوران

بزرگ اروپائی تأیید کردند حتی از آنها نقل شده که اگر مریضی چندین مرتبه بگوید من خوب شدم این در خوب شدن مریض کمک میکند و اگر عقیده مند بخوب شدن خود کاملاً بشود چه بسا که همین اعتقاد روحی او را خوب کند اساس این عقیده قوت تأثیر روح است در بدن و تابع بودن بدنست از نفس چنانچه بعضی فلاسفه (۱) بزرگ را رأی چنینست که صحت و مرض هر دو از روحست این نظریه فرضاً که تأیید نشده باشد ولی نظریه اول که علاج روحی از روی تقویت روح مریضست در اروپای امروز تأیید شده و مقام بزرگی را حائز است کسیکه آشنا باشد بآراء عصر جدید تنویم مقناطیسی میداند که عقاید درباره روح و تأثیرات آن در این عالم تا چه اندازه است یکی از دانشمندان راست گفتار میگفت من در بیمارستان شهرری برای معالجه رفته بودم گاهی سرکشی به بیماران میکردم و بآنها دعا مینمودم دکتر بزرگ آنجا که اروپائی بود و باما هم کیش نبود مخصوصاً مرا بسرکشی بیماروان و ادار میکرد و میگفت شما کار خود را انجام دهید و ما کار خود را از این سخن اطباء قدیم و جدید چنین نتیجه میگیریم که فرضاً دینداری هم در جهان نباشد علاقه روحی و امیدواری نفس و دل بستگی باینکه شفای من در فلان چیز است سبب شفای طبیعی و کمک بجهازات طبیعت میکند و یکسره دل را از روحانیات بریدن و با اسباب طبیعی سروکار داشتن و مردم را از معنویات منصرف کردن خیانت بنوع انسانی و کمک کلری بجهازات مرگست

خاک پای زلدمان اینجا گواهی از گفته های قرآن خدا میآوریم برای آنکه زلدمی بخش است همه بدانند خدای عالم بمشتی خاک که زنده بر او عبور کرده باشد آثار حیوانی میدهد

سوره طه (آیه ۹۶) قَالَ لَمَّا خَطْبَكَ يَا سَمِرِي قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَسَمُ

يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا

بعد از آنکه خدای عالم قصه گوساله ساختن سامری را وزنده شستن و صدا کردن آنرا در (آیه ۹۰) از همین سوره نقل میکند میرسد بآیه ۹۶ که موسی گفت بسامری چطور اینکار بزرگ یعنی زنده کردن گوساله را انجام دادی گفت من چیزی ندیدم که اینها ندیدند من قبضه خاکی از زیر پای رسول یعنی جبرئیل برداشتم و به گوساله پاشیدم تا زنده شد این اثریست که خدا بمشتی خاک از گذاشتن يك زنده داده و کسی را نرسد که بگوید خدا را قدرت بر این امر نیست که خاک مرد مرا منشا زندگانی کند

اکنون اگر بخاکی که خون زندگان ابدی بروی آن ریخته اثری دهد این از قدرت او دور نیست البته با عقیده بخدای قادر بر هر چیز هیچ اشکال ندارد که بی اثری را دارای اثر کند یا اثر داری را از اثر خود بپندارد چنانچه بگفته قرآن از آتش نمرودی اثر را گرفت

در سوره انبیاء (آیه ۶۹) میگوید قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ ما خدائی را مدیر این کارخانه بزرگ جهان میدانیم که تمام ذرات وجود خاضع در پیشگاه او هستند همانطور که بایک اراده نافذ آتش سوزن را از اثر می اندازد بایک اراده نافذ بخاک شهیدی اثر قرار میدهد

اینك اگر میزان نادرست بودن امری نارسا بودن آنست با عقل ما و شما خوب است بگوئید آتش سرد شدن و زنده شدن مردگان و سخن گفتن مورچه و آنچه از این قبیل در قرآن خدا وارد است از قرآن خارج کنند تا پندار ناشایست شما مثنی بیخرد بخورد مردمان ساده لوح بیچاره رود و مقاصد مسمومه خود را بدل گرم بتوانید بجامعه تحمیل کنید و اگر باقرآن و قدرت بی پایان خدای عالم حرفی دارید ما تا آخر امر حاضریم در بحث عاقلانه با موازین خردمندانه ولی نه با این حرفهای

کودکانه رسوا که دیبای خردو علم برگوینده و شنونده و پاسخ دهنده ریشخند زنند و ما بحکم ضرورت گرفتار آن شدیم

یک نظری این ماجرا جوین یک دستاویز دیگر پیدا کردند و بدون آنکه بمعجزه پیغمبران سروه را بسنجند ناگزیر بآب زدند و یکسره معجزه را منکر شدند و آیه شریفه قرآنرا که میفرماید (قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا) بی مطالعه و برانداز صحیح برخ دینداران کشیدند و دلیل مضحک رسوائی هم باز آوردند (که اگر معجزه درست بود پیغمبر ^{خدا} این مکتوم را که کور بود شفا دهد و امیر المؤمنین عقیل را شفا دهد

ما قبل از ورود در پاسخ این گفتاریک پرسش از عقل میکنیم که آیا پیغمبری بی معجزه صورت میگیرد مقصود از معجزه نشانه ایست که بواسطه آن ما پی ببریم که حرفهای این شخص مدعی پیغمبری از مغز بشری خود نیست و گفتار او پندارهای از پیش خود نیست و آنچه میگوید گفته های خداست که آفریدگار ما و جهانیان است و موافقت و اطاعت آن لازم است بحکم عقل و مخالفت آن موجب زیانهای دوجهان است عقل فطری خداداد هر کس حکم میکند که قبول کردن هر دعوائی بیدلیل ویرهان روانیست و کسیکه بیدلیل چیز را قبول کند از فطرت انسانیت خارجست مثلاً یکی آمده میگوید من از جانب خدای عالم آمدم و پیامهایی دارم که همه باید آنها را بر سمیت شناخته و عملی کنید و از جان و مال خود دزد راه اجراء این مقاصد دریغ نکنید و سرمایه حیات و زندگی خود را برای گدایان فدای آن کنید و هر کس مخالفت آن کند باید او را نابود کنید و آشیانه او را درهم و برهم کنید جوانهای نورهش رشید شما باید برای اجرای این احکام آسمانی خدائی در پیش گلوله های توپ و تفنگ و در مقابل سرنیزه های دشمن من و گفتار من سینه سپر کنند و شما با میل و رغبت و روی گشاده ببلید از این عملیات و کردار استقبال کنید میگویند از او نپرسیم شما با چه دلیل و منطق میگوئی من از خدای شما پیام آوردم و این گفته های خدای جهان است

و این گفتار گفتار آسمانی الهی است و اگر پرسیدیم و او گفت این حرفها برهان و دلیل نمیخواهد باید خود بخود قبول کنید و در مقابل آن جان نثاری کنید آیا عقل ما میگوید از او قبول کنید یا بیدلیل قانع نمیشوید

گواههایی از اینها گویی قرآن کریم را ندیدند و بیخود لاف از دینداری گفته های قرآن میزنند و خود را بقرآن میچسبانند یادیده و برای قریب عوام از گفته های قرآن که با صراحت لهجه خلاف رأی آنان میگوید شانه خالی میکنند غافل از آنکه ممکنست کسی مشت آنها را در جامعه باز کند و پیش کس و ناکس کار بر سوامی کشد اکنون چند گواه از گفتار قرآن میآوریم تا معلوم شود پیمبران با اعجاز و خارق عادات دعوی خود را بتوده القاء کردند و هیچکس در هیچ عصری زیر بار اطاعت پیمبری بیپوده نرفته و از جاده عقل قدم بیرون ننهاد

سوره قصص آیه (۳۱) **وَإِنَّا لَأَقْصَاكُ قَلَمًا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌ وَلِي مُدِيرًا وَلَمْ يُجِبْ بِأَمْرِ سِاقِلٍ وَلَا تَخَفُ أَنتَ مِنَ الْأَمِينِ [۳۲] أَسْلَكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بِيضًا مِنْ غَيْرِ سُوِّهِ وَأَضْمَمْتَ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بِرَّهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ**

خطاب شد بموسی که عصای خود را بیفکن چون دید آنرا بجولان درآمد چون تیره ماری فرار کرد خطاب شد برگرد تو ایمنی دست خود را در گریبان کن تا نورانی و درخشنده شود و دست خود را بر سینه خود نه تا ترست فرو ریزد و این دو یعنی عصا وید بیضاء نشانه پروردگار تواند بسوی فرعون و فرعونیان اینک یا باید گفت اینها کارهای عادی است و معجزه نیست و یا باید گفت این پیشنهاد لغو بیجائی بود که خدا بموسی کرده با آنکه نبوت معجزه نمیخواسته تا آنکه پندار مشتی هرزه کرد درست شود

و در باره عیسی سوره آل عمران (آیه ۴۳) که سابق ذکر شد گوید

إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَبْرَأُ آلَكُمْ وَالْآبِرَصَ وَأَحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ

عیسی میگوید من با نشانه از خدا نزد شما آمدم نشانه من آنست که صورت مرغ گلی را مرغ جاندار میکنم و کور مادرزاد را چشم میدهم و مردگان را زنده میکنم خوبست بگوئید مرده زنده کردن و زنده گی بمرغ گلی دادن معجزه نیست یا عیسی خود سرانه بکار پیوده اقدام کرده تابگویند فکر شما تکلن خورده و شماروشن فکر شدید راستی معلومات شماها همینقدر است یا فشارهای فکری در میدان زندگانی مادی اعصاب شمارا لغزش داده رویه سخن را از دست دادید و باین روز سیاه تنگین تنفر آمیز خود را نشانید

قرآن کریم خود در چند جا معجزه بودن خود را بتمام بشر در تمام دوره ها اعلان کرده است و عجز جمیع بشر را بلکه تمام جن و انس را از آوردن بمثل خود ابلاغ کرده امروز ملت اسلام همین نشانه خدا را در دست دارند و بتمام عائله بشری از روی کمال اطمینان اعلان میکنند که این نشانه پیغمبری نور پاک محمد است هر کس از دنیای پر آشوب علم و دانش مثل او را آورد ماتسلیم او میشویم و از گفته های خود بر میگرم

در سورة بنی اسرائیل (آیه ۹۰) گوید قُلْ لِّمَنِ اجْتَمَعَتِ الْاَلْسُنُ وَالْجَنُّ اَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَآوْكَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا
در سورة هود (آیه ۱۶) اَمْ يَقُولُونَ اقْرَأْهُ قُلْ فَاَتُوا بِعَشْرِ نُوُرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ
وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ [۱۷] فَاِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا اَنَّهَا اَنْزَلَتْ بِعِلْمِ اللَّهِ

اینها میگویند قرآن را افترا بخدا بسته و این از خود او است بگو شما هم ده سوره از پیش خود بیاورید و هر کس را میتوانید بیاری بخوانید اگر راست میگویند

و اگر قبول این سخن نکردند بدانید که این نشانه است که با علم خدا نازل شده پس خوبست نویسندگان این اوراق تنگین این آیات را از قرآن بردارند تا گه‌ته‌های آنهاست شود

جواب مختار اکنون خوب روشن میشود که آیه قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا اکنون ماجر جویان قَهَّاءُ وَلَا ضَرَّ أُنْصِرَ نمیخواهد خود را از معجزات که آیت نبوت و راستگویی اوست بر کنار کند بلکه میخواهد یکی از آیات توحید و قدرتهای آفریننده عالم را گوشزد جهانیان کند که هیچکس مالک مستقل هیچکس نیست و کسی بخودی خود بی مددهای غیبی الهی از عهده چیزی بر نمی آید و بی پشتیبانی خدای عالم پیمبران نیز که مثل اعلائی انسانند در این عالم کاری انجام نخواهند داد و بتوانند مالک نفع و ضرری بود و اگر بگفته شما میخواهد بگوید که من مالک نفع و ضرر خود بیچوجه نیستم باید او را جمادی هم فرض نکنیم در صورتی که مغز بشر را چنان تکانی داده که تاقیامت آثارش باقی است زیرا جماد هم قوه تماسک که برای اوفع دارد واجد است همه میدانیم که انسان هر که باشد و هر چه باشد بیک معنی بخود میتواند نفع رساند بکارهای خوب و کردارهای نیکو و افکار درست و آراء محکم و میتواند بخود زیان رساند بکردار ناشایست و رفتار زشت و پندارهای نازیبا و آراء فاسد شما میگوئید پیغمبر اسلام را خدا امر کرده که بگوید من هیچکار نمی توانم بکنم نه کاری خوب و آراء رزین محکم و نه مقابل آنها دارم و یک چنین دروغ و کترافه را که بچه‌های نارس بلکه دیوانگان نیز باور نمیکنند در محضر جمعیت بگویند و به عالم ابلاغ کند یا آنکه مراد آنست که زیانها و سودهایی که عالمیان میبرند با تقدیرات الهی است و یکدست قادر توانائی پشت این پرده است که مالک سود و زیانها با استقلال و استحقاق او است موسی اگر عصای خود را از دهان کند و دیدیضا به عالم نمایش دهد آثار قدرت خود او نیست و عیسی اگر مردگان را زنده کند و کوران را شفا دهد از توانائی خود او نیست و حضرت محمد (س) اگر به حکم آیه شریفه

اَقْرَبَ السَّاعَةِ وَانْفَقَ اَقَمَرُ ماه را دو نیمه کند با قدرت یسنایت خدائی کرده و با قدرت خود او نیست همه بشری هستند که راه وحی الهی بروی آنها باز است و با اذن خدا و قدرت خداداده کارهای بزرگ فوق طاقت بشری کنند

و اینکه میگوید چرا این امام مکتوم و عقیل را شفا ندادند و چون چنین نشد پس معجزه دروغ است حرفی است که اطفال خردسال نیز باید بآن بخندند و دین داران خردمند باید از آن گریه کنند خنده آنها بستنی کلام و گریه آنها باینکه روزگار تا چه پایه رسید که چنین اشخاصی با آئین خدائی بازی میکنند اکنون از کودکان کلاس اول سؤال کنید که از نشدن يك قضیه يك مطالب کلی استفاده میشود مثلا اگر یک نفر رفت پیش طیب برای علاج باید بگویم طب دروغ است والا اگر راست بود خوب بود فلان شخص هم رفته باشد پیش طیب و خوب است بگویم مریضخانه ها و بیمارستانها در عالم دروغ است زیرا اگر راست بود خوب بود فلان مریض که در خیابان افتاده رفته باشد مریضخانه این بیخردان گمان کردند که اگر معجزه درست باشد باید پیغمبر و امام دور محله ها و برزنها بگردند و بگویند معجزه میکنیم کرامت میکنیم مثل اینکه دوره کردها میگویند آب حوض میکشیم فرش میتکانیم اف بر این منطق و برهان معجزه آیت و نشانه نبوت است و کرامت نشانه امامت و آشنائی با خداست نه بازیچه و ملمبه است و گاهی اگر خدای عالم بخواهد برای توجه دادن مردم را بیک عالمی و رای عالم دنیا و طبیعت يك خرق عادتى بوسیله پیغمبری یا امامی کند باید تمام کارها را درهم و برهم کند و تمام چرخهای عالم طبیعت را فلج کند و نظام زندگانی عائله بشر را برهم زند و همه چیز را بواسطه معجزه و خرق عادت انجام دهد و الا شما ایچ میکنید و قدرت خدا را یکسره منکر میشوید پس خدایکه با قدرت کامل خود این آسمان و زمین را خلق کرده چرا روزی بشر را میرحمت خود آنها خلق نمیکند تا بشر از این رحمت فراوان تهیه زندگانی راحت شود حالا که اینطور است خوبست بگویم اصلا آسمان و زمین را

هم او خلق نکرده زیرا اگر کرده بود خوب بود این کار هم که من میگویم بطور غیر عادی انجام دهد آنوقت خدا بازیچه آراء ما و شما است نه خدای بزرگ عالم

يك نظری این ماجرا جویان يك دست و پای دیگری کردند در مقابل
بغیب گوی دینداران میگویند قرآن در چند جا میگوید خود پیغمبر
 غیب نمیداند پس چرا دینداران غیب گویی پیغمبر بلکه امام نسبت میدهند
 شاید جواب این عوام فریبی از گفته های سابق معلوم شود لکن اینجا نیز
 باید بهتر راه اشتباه کاری آنها را باز کرد تا رسوائی بیشتر شود

دینداران نمیگویند که پیغمبر یا امام از پیش خود بی تعلیمات خدائی غیب
 میگویند آنها هم بشری هستند که اگر راه تعلیمات عالم غیب بآنها بسته شود از
 غیب بی خبرند و این آیات شریفه که میگوید پیغمبر بشری است که غیب نمیگوید
 همین معنی را گوشزد میکند و گرنه ما گواه داریم از قرآن خدا که با تعلیم خدائی
 پیغمبران بلکه غیر آنها غیب گویی میگردند و از امور پنهان و گذشته و آینده خبر میدادند
سواهاهای قرآنی در قرآن برای غیب گویی عمومی پیغمبران و غیب گویی
 خصوصی بعضی از آنها آیاتی نازل شده است که ما بعضی از آنها را از نظر خوانندگان
 میگردانیم تا مطلب را خوب دریابند و غرض دانستن و یاوه سرایان را خوب بشناسند
 سورة جن (آیه ۲۶) **عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ**

أَرَادَ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَهِنَ خَلْفَهُ رَحْمَةً

یعنی خدا عالم بغیب است نمیکند بر غیب احدی را مگر آنها را که
 برای پیغمبری برگزیده که راهی برای آنها باز کند که مطلع شوند بر پیشینیان و
 کسانی که پس از آنها می آیند بعضی از گذشته و آینده آنها را خبر دار کند

سورة آل عمران در دنباله (آیه ۴۳) که معجزات عیسی را میشمرد میگوید
وَأَنبِئْكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ أَفِي ذَلِكَ لَا يَأْتِي لَكُمْ أَن كُنتُمْ مَوْمِنِينَ
 و آگاه میکنم شما را آنچه میخورید و در خانه خود ذخیره میکنید و در

این نشانه‌ایست از برای شما و معجزه‌ایست اگر مؤمن هستید

سورة تحریم (آیه ۳) **وَإِذَا سَأَلَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا**

نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ
مِنْ أَنْبَاءِكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِي الْعَلِيمُ النَّخِيرُ

پیغمبر در پنهانی بعضی از نه‌های خود مطلبی را فرمود آن زن در خفیّه برای کسی دیگر اظهار کرد خداوند پیغمبر خبر داد که آن زن سرّ تو را فاش کرد پیغمبر از او مؤاخذه کرد او گفت که تو را خبر دار کرد پیغمبر گفت خدای دانا بمن خبر داد بلکه در قرآن برای مریم مادر عیسی غیب گویی ثابت کرده است که پس از این ذکر آنرا می‌کنیم اینک می‌گوئید این قبیل آیات را از قرآن برداریم تا پندارهای شما درست شود یا بخطای خود اعتراف می‌کنید تا خلاف برداشته شود

مِثْلَهُ از **مِثْلِهِ** این گفتار مختصر و اوراق معدود را جای آن نیست که در **فلاسفه جهان** اینگونه مسائل که پایه‌ای بر فلسفه‌ی اعلای الهی و طبیعی گذاشته

شده سخنرانی شود و تحقیق چگونگی خارق‌عادات و اسرار آیات و ریشه‌ی حقیقی غیب گویی‌ها گفته شود تا مسئله بتحلیل علمی و تحقیق فلسفی روشن و واضح گردد از این جهت ما بگفته چند نفر از معتبرین فلاسفه و بزرگان علم‌الروح قدیم و جدید شرقی و غربی اکتفاء می‌کنیم و هر کس بخواهد آراء آنها را و براهین عقلیه فلسفیه یا حسیه طبیعیّه را بطور کافی ببیند رجوع بکتاب قدیم و جدید که در این باب نوشته شده کند تا پایه علم و اطلاع نویسنده‌های این اوراق تنگین و ماجر اجوئی و غرض رانی آنان معلوم شود و اگر رسوائی در جهان راست باشد مثل اعلاء او را بشناسید اینک گفته‌های پر قیمت فلاسفه بزرگ جهان

رای شیخ الرئیس رئیس فلاسفه اسلام ابوعلی بن سینا که شهرتش و پایه علمش فیلسوف بزرگ بالاتر از آنست که محتاج بشرح باشد در نط دهم از کتاب

اشارات که از کتب متقنه معتبره اوست چنین گوید اگر بتو خبر رسید از عارفی که از غیب سخنی گفت و درست بود تصدیق کن و او را و بر تو مشکل نباشد ایمان ببلو زیرا که برای این امر در جاده های طبیعت اسبابی است معلوم پس از آن در شانزده فصل بیان این رأی را با اقامه برهان کرده و در یکی از تنبیهات گوید چون اشتغالات حس کم شد بعید نیست که از برای نفس ناگهان فرصتهائی حاصل شود که از شغل تخیل خلاص شود و بجانب قدس پرواز کند پس از نقشهای عالم غیب در آن نقشه هائی حاصل آید و اینها در حال خواب و در حال مرض هم حاصل شود پس از آن گوید پس اگر نفس بحسب جوهر قوی شد که احاطه با طراف متجاذبه کند بعید نیست که این فرصت در حال بیداری برای او دست دهد پس از آن اقسامی ذکر میکند شیخ الرئیس در باب کرامات و معجزات نیز بیاناتی دارد که يك جمله آنرا ذکر میکنیم میگوید اگر بتو خبر رسید از عارفی که بقوت خود طاقت دارد که کاری کند یا حرکتی بجزی دهد یا خود حرکتی کند که از طاقت دیگران خارج است تلقی بانکار مکن که اگر جاده های طبیعت را به پیمائی راهی بر آن پیدا میکنی

رای شیخ شهاب الدین این حکیم بزرگ اشراقی که جمع بین فلسفه و ریاضات فیلسوف بزرگ اشراقی نفسانیه کرده و از علماء بزرگ روح بشمار میرود در مقاله پنجم از کتاب حکمة الاشراق میگوید انسان وقتی که کم شد شواغل حواس ظاهره اش گاهی تخلص پیدا میکند از شغل تخیل پس اطلاع پیدا میکند بر امور غیبیه پس از آن وارد میشود در بیان این دعوی بوجه برهانی و در چندی بعد میگوید و آنچه که کاملین از غیب میگیرند و آنچه انبیاء و اولیاء و غیر آنها میگیرند گاهی بطور نوشته هائی است و گاهی بشنیدن صوتی است که بسا لذیذ باشد آن صوت و بسا هولناک باشد و گاهی مشاهده میکنند صورت موجودی را و گاهی صورت جمیل انسانی می بینند که بانهاست خوبی با آنها مخاطبه میکند و از غیب بآنها خبر میدهد و این حکیم نورانی درباره کرامات و معجزات چنین میگوید برای اخوان تجرید یعنی کسانی که کامل

شدند در علم و عمل و ریاضات نفسانیه مقام خاصی است که در آن مقام قدرت دادند
بر موجود کردن موجوداتی که بنفس خود قائم باشند بهر صورتیکه آنها اراده کنند
و نیز در فعلی چنین گوید بدانکه چون اشراق عالم علوی بر نفوس پیوسته
تایید ماده عالم مطیع او شود و در عالم اعلای او مستجاب شود و نوری که افاضه
شود از عالم اعلی بر بعض نفوس اکسیر قدرت و علمست و بواسطه آن عالم مطیع او
او شود و نفوس مجرده بواسطه آن نور قدرت بر خلق کردن پیدا کنند

رای صدر المتعالیهین این فیلسوف بزرگ اسلامی و حکیم عظیم الهی که افق
فیلسوف شهر اسلامی شرق را بنور حکمت قرآن روشن کرد در تطبیقه بر حکمت
الاشراق چنین میگوید پایه معجزات و کرامات بر سه چیز بنا نهاده شده که همه در
پیغمبر جمع است اول خاصیتی است در نفس که اجسام پیش او خاضع شوند و مواد
عنصریه مطیع او گردند که صورتی را بگیرد و دیگر صورت موجود کند و این امری
اضت ممکن و آنگاه وارد برهان بر این مطلب میشود پس میگوید خاصیت دوم قوه
ایست در نفس که قوه نظریه است و آن چنانست که یک صفائی نفس پیدامیکند که
بواسطه آن شدید شود اتصال آن بعقل فعال تا اینکه افاضه شود بر آن علوم عقلیه و
آنگاه وارد بیان آن میشود و اقسام آنرا بیان میکند پس میگوید خاصیت سوم آنست
که قوه متخیله قوت پیدا کند و بعالم غیب مثالی در دیداری متصل شود و آنکاموارد
اقسام اتصال بعالم غیب و کیفیت آن میشود بکلامی طولانی

رای فلاسفه روحی (مینیاتیزم) یا (نوم مغناطیسی) تکلان بزرگی بجهان داده
اروپا

نفسهای آخر مادیین بشماره افتاده در آتیه نزدیک علم پرده
از روی کلمه بکلی بر میدارد و عالم ارواح و زندگانی جاوید آنها و آثار غریبه آنها را از
قیل عدم حساسیت خفتگان مغناطیسی و غیب گویمهای آنها و صدها اسرار شکفت
آمیز را بروی دایره ریخته اسلیم مادیته را برای همیشه از جهان بر میچیند قدمهای بزرگی
علم امروز برای آشکار کردن اسرار نهان جهان برداشته خوارق عادات معجزات

کرامات اطلاع بمغیبات که در نظر ملایین جزء افسانه‌ها بشمار میرفت در جهان علم امروز نزدیک بوضاحت و فردای علم آنرا از بدیهیات میکند چیزهایی را که امروز علماء روح اروپا بدان با کمال وجد و سرافرازی بنخود می‌بالند اموری است که در هزار و سیصد سال قبل از این پیغمبر اسلام و امامان شیعیان با صراحت آنچه بی تردید و شبهه بجهان اعلان کردند در روزیکه تاریکی سراسر عالم و بخصوص جزیره العرب را فرا گرفته بود و از اینگونه سخنان در جهان آنوقت ساقط می‌شدند.

تکلیف دیگری جهان بنخود دهد. حقایق دقیق تری که قرآن نورش در جامعه کرده خواهد بشر راه باو پیدا کرد ما ملت قرآن تسبیح و نطق همه ذرات عالم جمادات نباتات حیوانات در جهان امروز اعلان میکنیم و منتظریم قدم دوم را علم بر خلود و جهان به خود تکلیف دیگری دهد تا هر چه از روی این حقیقت برداشته شود دیر و زما می‌گفتم خدا علم غیب را بر سولان خود نصیب میکند و بالهالام غیبی برگزیدگان خود را بمغیبات آگاه میکند امروز شما در جریان طبیعت آنرا یافتید و چیزی را که پیغمبران بواسطه های طبیعی و اسباب ظاهری در مییافتند و خدا بواسطه وحی و الهام بآنها میرساند از غیب گویند شما يك كوره راه ضعیفی بر آن پیدا کردید از روی اسباب طبیعت و همین یکی از فرقهای میان معجزه و غیر آنست که صاحبان معجزه و کرامات کارهایی بدون وسائل طبیعی انجام میدهند که دیگران یا اصلاً نمیتوانند بکنند یا بی وسیله و آلات طبیعی نمیتوانند انجام دهند شما با هوایما اگر روزی دوماه راه بروید سلیمان بن داود با همه بساط که داشت دوماه را مرا بی وسیله های ظاهری میرفت

کلام فرید و جدی در کتاب دائرة المعارف و بسیاری از کتب دیگر که برای همین دائرة المعارف موضوع بالخصوص نوشته شده معلوم است از حکایات بسیار عجیبی که یکی از آنها غیبگوئی است بتوسط (تنویم مغناطیسی) خواب کردن فرید و جدی پس از آنکه چیزهای عجیبی نقل میکند میگوید تمام این مشاهدات و ملیونها از امثال آن در کتب طب نوشته شده و این اختصاص ندارد بر می حس شدن شخص

خواب شده بلکه امور دیگر مهمه نیز هست مثل غیب گویی ها و دیدن چیزهای دور و واقف شدن با سرار نزدیکان و دوران از چیزهایی که انسان ممکن نیست قبول کند اگر نبود محقق و ثابت بودن آنها بواسطه مشاهدات حسیه بسیار و تواتر نقلهای علمی که شک در آنها خوب نیست و از چیزهایی که در دائرة المعارف نقل میکند آنست که (لوئیس) که یکی از خواب کنندگان معروفست بکثرتی را در حضور جمعی خواب کرد و باو گفت برو بمنزلت بین اهل منزل چه میکنند زن خواب گفت رفتم دو نفر آنجا مشغول کارهای خانه هستند (لوئیس) باو گفت دست بیدن یکی از آنها بگذار در این هنگام زن خواب خندید و گفت یکی از آنها دست گذاشتم چنانچه امر کردی آنها خیلی ترسیدند (لوئیس) از حاضرین پرسید کسی منزل این زن را میداند یکی از آنها اظهار اطلاع کرد از آنها خواش کرد که بروند منزل آن زن ببینند قضیه درست است یا نه رفتند دیدند اهل منزل در ترس و هول هستند از سبب سؤال کردند گفتند در مطبخ يك هيكلی دیدند حرکت می کند و دست گذاشت بکسی که در آنجا بود از این قبیل قضایا در کتابهای این فن بسیار است و امروز ملل غربی و فلاسفه روحی بزرگ آنها این قضیه را جزء واضحات می شمارند

داوری از خوانندگان شما خوانندگان محترم چه داوری میکنید ما از گفته های صریح قرآن درباره معجزات و غیب گویی ها و از گفتار فلاسفه بزرگ جهان با برهان های منطقی آنان و از آراء فلاسفه اروپائی عصر حاضر و تجربیات آنها و از نقل ملیونها ملیون جمعیت مسلمین و نصاری و یهود معجزات انبیاء خود را بطریق تواتر و تسلیم دست برداریم و آیات قرآن را پشت سر اندازیم و گفته بزرگان جهان و براهین روشن آنانرا زیر پا گذاریم و از مثنوی کودک بیخرد خیابان گرد پیروی کنیم یا گفته های باغرض آمیخته ایشانرا بسوء نیت تلقی کرده ریشه کن کردن جرثومه های فساد را که موجب تشمت و حدت اسلامی و اخوت قرآنی و همکاری ملی و وطنی است بر خود فرض شماریم و باینجه انتقام مردانه گلوی این بیخردان را فشار

دهیم تا عاده اینگونه یاوسرایی ها نکنند و دست ناپاک خود را بگفته های خدا و پیغمبران و اولیاء او دراز نکنند و روح و حجت و احساسات علیونه را جمعیت را خفه نکنند
ریشه انکار معجزه میرزا ابوالفضل گلپایگانی صاحب کتاب فرامد که آنرا برای
ونکته اصلی آن ترویج مذهب باب و بهاء نوشته منکر معجزه شده و کلام
 این یاوسرایی بی کم و کاست و استدلالشان از آن کتاب است و نکته انکار کردن
 ابوالفضل گلپایگانی کرامات و معجزات را این بود که چون دست باب و بهاء از آن
 کوتاه بود و آنها مردمی بودند که از اشخاص عادی هم کمتر بودند چنانچه کتاب آنها
 و کلمات آنها که در دست است و مباحثه باب با نظام العلماء تبریزی که در تواریخ
 محفوظ است (۱) مطلب را روشن کند از اینجهت چاره ندیدند مگر آنکه معجزات
 را یکسره انکار کنند تا کسی از آنها مطالبه معجزه نکند این مقاله نگاران که خود
 را از زیر بار تقلید میخوانند خارج کنند از این جهت بزرگان آئین و اولیاء دین
 هرچه بقلمشان میآید مینویسند گاهی از این تیمیه و وحشیهای نجد تقلید میکنند
 و گاهی از بابیه و ابوالفضل گلپایگانی بهائی پیروی میکنند هر کس میخواهد بفرامد
 میرزا ابوالفضل بهائی و کتاب منهج الرشاد که در رد و هابیه نوشته شده یا کتابهای
 دیگر که کم و بیش باوه های اینهارا نوشتند رجوع کند تا مطلب را خوب دریابد و
 ریشه و پایه سخنان اینهارا پیدا کند آنگاه قدر و ارج این سخنان و نویسندگان آن
 در جامعه معلوم شود

پرسش دیگر و جواب یکی از پرسشها این است که (سجده کردن به تربت
 آن شرکست یا نه)

جواب این سخن تا حال معلوم شده و محتاج باعاده و طول نیست از این جهت بخلاصه
 گویی اکتفا می کنیم

بعد از آنکه معنی شرک و عبادت را دانستید می گوئیم اگر کسی سجده بترت

یا خاک دیگر و یا هر چه بکند بعنوان اینکه آن یا صاحب آن خدا است و پرستش
 عبادت قبر یا صاحب قبر کند مشرک و کافر است ولی اگر بخاک قبر یا غیر قبر سجده
 برای خدا کند و امر خدا را اطاعت کند مشرک که نیست هیچ عین توحید و خدا پرستیست
 اکنون شما از صد میلیون جمعیت شیعه و بیش از ده میلیون پارسی زبان ایرانی
 شیعه باز پرس کنید که سجده به تربت کربلا برای چه میکنید آیا حسین بن علی را
 خدا می دانید یا پسر خدا میدانید یا دستگاه او را مقابل دستگاه خدا میدانید و او
 را مستقل در تأثیر می دانید او را عبادت میکنید و او را می پرستید اگر بچه های نارس
 و زنهای عوام شیعه اثنی عشری جواب مثبت بشما دادند و در تمام جمعیت شیعه یکی
 پیدا شد که چنین دعوائی کرد ما دست از گفته های خود بر میداریم و یکسره بقول
 شما استمفا می دهیم و اگر چنانچه خود شما هم که مدتها هم کیش باشیعیان بودید
 و در جمعیت شیعه بزرگ شدید تصدیق دارید که سجده کردن شیعه به تربت حسینی
 سجده برای خدا است همانطور که تمام مسلمین سجده بر خاک میکنند بی کم و کاست
 منتهی آنکه اینها ثواب سجده به تربت را بیشتر می دانند سجده را برای خدا میکنند
 و از خدا مزد میخواهند آنوقت باید کلام خود تلذذ را پس بگیرد و از این تهمت که
 به جامعه شیعه پیروی سبیل و وهابیان زدید و خود را در محکمه عدل و انصاف و شرف
 و انسانیت محکوم و رسوا کردید توبه کنید خداوند بازگشت توبه کاران را قبول
 می کند و راه توبه آنستکه بایک قلم روشن خطای خود را توسط روزنامه ها یا کتابی
 جداگانه اعلان کنید تا ما شمارا با آزادی عقیده و روشنی فکر بشناسیم . آزاد مرد
 آنستکه چون خطای خود را دید از افشاری خودداری کند و ما آن شخصیت را به
 روشن فکری معین می کنیم که از لجاج و فساد دوری کند و از گفته خود اگر باطل
 بود برگردد

شریعت سنگلجی بگفته خود او برای تعقیب بعضی از اهل متبر لیج کرد و
 بر سر حرفی که معتقد نبود تا آخر عمر یافشاری کرد و یادگارهای تنگین بجای خود

که درباره خدا همچو گمانی کند و ما با کمال سرافرازی و اطمینان میگوئیم که در تمام ملل اسلامی و همه عائله بشری کسی مانند مذهب شیعه خدا را تقدیس و تنزیه نکرده و از چیزهای ناروا و اورا تبرئه ننموده هر کس منکر است کتابهای علماء بزرگ ما از زمان غیبت تا کنون در دست است مثل کتب سید مرتضی و شیخ مفید و شیخ طوسی و خواجه نصیرالدین طوسی و صدوق و از طبقه متأخرن محقق داماد و صدر المتألهین و فیض کاشانی و مجلسی اول و دوم و دیگر علماء و دانشمندان این طایفه و تمام این محققان و دانشمندان ما عقیده حتمی دارند که خدای عالم ممکن نیست تصمیمی بگیرد و از آن برگردد

باید چه کرد که این یا و صراحتان بما نسبت می دهند که شما خدا را معرفی میکنید باینکه يك امری را تصمیم میگیرد و از آن برگردد و يك روایت را باخیال خود معنی میکند و بدین داران خیال واهی خود را نسبت میدهد این خیانت نیست این عوام فریبی و غرض رانی نیست اینك باید گفت غرض اینها بدین کردن جامعه است بزرگان آئین

معنی روایت و از برای بداء يك معنی روشن درستی است که با آن هم معنی حقیقت بداء بسیاری روایات باب بداء روشن میشود و هم آیاتی که

دلالت بر بداء دارد واضح میشود

بداء در لغت عرب بمعنی ظاهر شدنست خدای تعالی گاهی يك چیزی را بواسطه يك مصالحی که علم بشر از فهمیدن آنها کوتاه است ظاهر میکند و نمایش میدهد بطوری که انسان گمان میکند خدا میخواهد این کار را بکند ولی نه آنکارا میکند و نه از اول میخواسته آنکارا بکند روزهای فردا بدین است رعد و برق میشود ابری تیره روی خورشید را می پوشد آثار باران آمدن بهمه معنی پیدا میشود مردم می گویند خدای جهان باران فرستاد ما را مورد رحمت بارانی قرار داد طولی نمیکشد که ابرها متفرق میشود و خورشید روی خود را از شکاف ابرها نمایش میدهد نه بارانی

از اجزاء این عالم از خاک و سنك و چوب سجده کردند پس خوبست کلمه توحید را
از قاموس عالم برداریم و یکسره قلم شرک بر جریده عمل جهانیان کشیم تا حمله شما
بر شیعیان درست شود و پیروان علی و اولادش درزمره مشرکان در آیند
دروغ پردازی و ما همه میدانیم که شما میدانید که سجده بر تربت حسین
عوام فریبی پرستی و شرک نیست پس اگر شما بگفته خود مرد صکار
هستید و در صدد اصلاح و چاره جویی هستید و راست میگوئید که برای دین و اصلاح
جامعه کوشش میکنید قدمی بالاتر از این نبوده که برای اصلاح کشور و صلاح مالت
بردارید يك چنین امر ساده که برای خدا مردم بخاك یا سنك یا تربت سجده میکنند
مورد حمله و اعتراض قرار دادید و از آنهمه فجایع که بخلاف صلاح کشور و آئین در
مرکز مملکت و محل پخش کالای صلاح و فساد هر روز دارد واقع میشود و موجهای
اوراق روزنامهها بتمام کشور پخش میکنند ساکت هستید بلکه دامن بآتش میزنید
شما یکتا پرست خدا خواه دشمن شرک در مقابل آن کتاب تنگین با آن اسم شرم
آور که گویی بالفت جن نوشته شده و آمیغ و آخشیحها و صدها کلمات وحشی
دور از من را برخ مردم کشیده و زردشت مجوس مشرک آتش پرست را که آتشکده
های ایرانرا تجدید کرد و حالا هم پیروان او آتش پرستند مرد پاك خدا پرست
خوانده چه شد که هیچ قدری علم نکرده و یا و مه های او را جواب نگفتید شما که
بگفته خود برای خیر ملیونها مردمی کوشید تا بندهای گرانی که مردم ندانسته بدست
و پای خود بسته اند پاره کنید و میگوئید هیچ نظری جز دل سوزی و حق پرستی در
در کار نیست چه شد که پیروی از بیهوده های پلیدی میکنید که میگوید خدا هیچ
تکلیف مرد مرا معین نکرده و ملیونها جمعیت شهوت پرست آدم خوار را با ابزار
نوین و چرخهای هولناك آدم کشی و آلات سهمناك مرگ بار بیجان هم ریخته و
برای آنها هیچ تکلیفی معین نکرده و راه سعادت بشر و خیر و شر آنها را نگفته و قانون
عدلی در میان آنها نگذاشته آرخ از این آدمیزاده که خدای جهان را که تمام

کارهایش بر اساس عدل و داد است بهزشتکاری و هوسناکی نسبت داده و کارهایی
 باو نسبت داده که از هیچ خیانتکاری صادر نمیشود تقو بر تو ای آدمیزاده

رئیس يك كارخانه كه پنجاه نفر عمله دارد و يك اداره كه سی نفر كارمند دارد
 و يك خانه كه پنجشش نفر عائله دارد دستور زندگانی كارگری وقت كار و مقدار آن
 را میدهد و هر كس را برای کاری خود تعیین میکند و قانون برای آنها میگذارد خدای
 شما این گروه گروه جمعیت افسار گسیخته را بهم ریخته و یکدیگر آمیخته و این
 همه ممالك پناور را با گروه گروه شهوت پرست ریاست طلب خونخوار آدم کش
 خلق کرده و قانون برای آنها ننهاد هر کس هر کاری میخواهد بکند و بگفته شما
 هر کس اینجا خوشتر است آن جهان خوشتر است آفرین بر این هوش سرشار شما
 که چنین خدایی بمردم معرفی میکنید دانشمندان جهان ببینند مادی گری بهتر است
 یا چنین خدائی قائل شدن

ای خدا دوست که میگوئی خدا با ما است اگر راست میگوئی چرا پیروی
 از آراء چنین دیوانه ابلهی میکنی که مشروبات مسکره و دود تاریك افیون مغز
 ناپاک او را افسرده کرده و چرا عوام فریبی میکنی و بنام خدا و قرآن میخواهی دسته
 بندی کنی پس آن حرف آخر را که اگر بشما مجال دادند خواهید گفت از اول بگوئید
 پرستش دیگر و دیگر از گفته اینان آنست که (ساختن این گنبد و بارگاهها
 جواب آن شرکست یانه)

جواب این سؤال نیز از گفته های سابق که میزان شرک را تعیین کردیم بخوبی روشن
 و واضح شد که اگر ساختن گنبد و بارگاه برای بت پرستی و امام پرستی و پیغمبر
 پرستی باشد همانطور که بت پرستها میکردند شك نیست که شرکست و کسانی که
 در آنجا برای پرستش و عبادت پیغمبر یا امام یا امامزاده میروند مشرک و کافرند ولی
 اگر برای احترام آنها باشد یا برای استراحت اشخاصی که آنجا میآیند باشد یا برای
 عبادت خدا در آنجا باشد شرک که نیست هیچ عین خدا پرستی و فرمانبرداری از

خداست شمامی دانید که در هر سال چند صد هزار جمعیت شیعه زیارت میکنند و پیغمبر و امام و امامزاده و مؤمن را ما بشما و همه عالم اجازه دادیم که از بزرگ و کوچک مردوزن شهری و صحرا نشین شیعه اثنی عشری (ما ضامن طوائف دیگر شیعه نیستیم) برسید و آنها را با هر طوری که میخواهید استنطاق کنید اگر آنها یا یکی از آنها گفتند که ما برای پرستیدن و عبادت کردن امام و پیغمبر بمدینه یا کربلا میرویم و ما آنها را خدا یا خدای زمین میدانیم ما گفته های خود را پس میگیریم و از راه تعلیمات استاد شما وارد دین میشویم و اگر چنانچه خود شما و همه خوانندگان ایرانی پارسی زبان که شیعه پاک امامانند مطلب را غیر از این میبینند و میدانند ما بشما چه بگوئیم آنوقت حق داریم که بگوئیم شما خواستید عوام فریبی کنید یا در میان همسران خود اسم و رسمی پیدا کنید شما دیدید هر کاری بکنید یا هر حقه بزنید دیگران کردند و زدند خودتان هم کله ابتکار و هوش از خود تراشی نداشتید پیش خود گفتید این حرفها سر و صدایش در ایران کمتر است ممکنست بخورد مردم داد که از هوش سرشار خود ما است و این فکر تازه ایست که بیاد ما تنها افتاده بنا کردید بمیدان داری کردن که کسی جوابی از این اشکالات بزرگ ندارد اگر جوابی هست بیاید و بگوئید گمان نمی کردید یکی پیدا شود ریشه و پایه سخنان شمارا بجامعه نشان دهد که اینها را از کتاب پاره های زمانهای سابق جفت بهم کردید پاره از آنها را از وهانیها و پاره از آنها را از بیانیها و پاره از آنها را که فحش و بدگویی ببزرگان دینست از روزنامه ملا نصرالدین قفقاز و مانند آن دزدیدید منتهی در آن روزنامه بدگویی و بی آبرویی را باشیوه خوش مزه دلربائی نوشته از شما آن مزه را هم ندارد ریشه گفته های ارباب بیمزه گوی امیغ و اخشیج تراش شمارا پیدا کردیم گروهی از اهل اهواء و نحل بودند که در مقابل همه دیانات بودند آنها میگفتند خدا و معاد هست دیگر چیز دیگری از شرایع و حدود و احکام نیست اینها با اینکه این پیروده را از اصحاب اهواء و نحل اخذ کردند و با آن دسته زردشت هم مخالف

بوده باین وصف طرفدار زردشت هم هستند و این از ییخر دی آنها است که خودشان هم نمیدانند چه میگویند و چه میکنند اگر زردشتی هستند این چه مسلکی است و اگر نیستند با او آراء او چه کار دارند

گواه هفتم ما اینطور از امور گرچه گواها و شاهی لازم ندارد همینکه خدا از قرآن و قرآن از آنها بی نکرده کفایت میکند در روا بودن و مانع نداشتن از این جهت هیچکس برای ساختمان خانه خود و طرح ریزی عمارت و پارك خود نرفته بیند چه دستوری در قرآن رسیده و قرآن هم در این باب دستوری نداده بمجرد آنکه در دین از ساختمان جلوگیری نشده هر کس میتواند برای خود بامر نقشه که بخواهد ساختمانی درست کند باین وصف در این موضوع سفارش فرموده و ما آیه را بانسانی آن ذکر میکنیم تا راه گفتگو بسته شود

سورة حج (آیه ۲۳) وَمَنْ يُعْظِمْ شَعَارَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ

یعنی کسیکه شعارهای خدائی را که عبادت است احترام کند از برهیز کلری قلب او است دل نورانی پاکیزه که خدا را بزرگ بشمارد شعار خدا میرا بزرگ بشمارد و بزرگترین تعظیم شعار الهی آنست که جایگاه او با عظمت و دستگاه باشد و محل عبادت خدا مورد رغبت و اردین و جلب قلوب آنها باشد در این معملهای محترم همه میدانیم و میدانید که در هر روزی صدها هزار مسلم پاك بعبادت خدا و مدح و ستایش او و نماز و نیاز بدرگاه مقدس او اشتغال دارند چه بهتر از اینکه برای تعظیم عبادت خدا و شعار الهی يك قبه عالی مقام سر بلندی و یا مسجد با عظمت و جلالتی بنا شود که مردم بوارد شدن آن میل کنند و بزرگان عالم که عادی بوارد بارگاههای با ابهت و عظمت هستند نیز با مردم در عبادت و نماز شرکت کنند و این هیچ مربوط بشرک نیست

و در سورة نور (آیه ۳۶) میگوید فِي ثُبُوتِ آيَاتِ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيَذْكُرَ

فِيهَا اسْمُهُ يَسْجُ لَهُ فِيهَا بِالْقُدْوَةِ وَالْأَصَالِ

پس از آنکه آیه نور را بیان میکند میفرماید آن قندیل در خانه‌هایی است که خدا اذن داده آنها را مرتفع کنند و ذکر شود در آنها اسم خدا و تسبیح شود خدا در آنها هر صبح و شام شك نیست که در این خانه‌ها صبح و شب تسبیح و تهلیل خدا شود و واردین بذكر خدا در آن اشتغال دارند و خدا اجازه داده است که این خانه‌ها مرتفع و عالی‌قدر باشند و با عظمت و شکوه بنانهاده شوند و همه میدانند که شکوه و عظمت ظاهری در قلب چه آثاری دارد يك منزل باشکوه و عظمت يك مملکت با عظمت یشتدگان را در مقابل صاحب آن خاضع و فروتن میکند گرچه عظمت اسلام و قرآن و بزرگی بزرگان اسلام بقانونهای راست و درست و معارف و حقایق بلند پایه آنها و تربیتها و تعلیمهای خردمندان آنهاست که کفیل سعادت ابدی و نورانیت همیشه‌گی هستند و عهده دارندگی این جهان و آن جهان میباشند لکن چون چشمهای تنگ ظاهرین ما از عظمت‌های صوری یادگارهایی بقلب تحویل میدهد و از عظمت بنیان عظمت صاحب آنرا در مییابد اسلام تعظیم خانه‌هایی که در آن عبادت میشود و عظمت شعار دینی را مهم شمرده و جزو دستورات قرآنی قرار داده تا در مقابل دنیای اروپا که سرتاسر زور و زور ظاهر است گو که از قضایل انسانی دست نهی باشند اسلام نیز عرض اندام کند از این جهت بناهایی که مسلمین و اسلام با کمال شکوه و عظمت تحویل دنیا داده چشم غریبه‌ها را خیره کرده و دنیای پر شکوه اروپا را بخود جلب کرده هر کس میخواهد شمه از آنرا رجوع بکتاب (تمدن اسلام) کند تا عظمت بناهای اسلامی را که در ممالك متفرقه دنیا بیادگار گذاشته بفهمد

گنبد و بارگاه را این بیخبران ماجراجو پنداشتند که گنبد و بارگاه ساختن تنها ما نساختیم برای بزرگان دین از اختصاصات شیعه است از این جهت ما را مورد حمله قرار دادند باینکه این پنداری است نادرست و گمانی است باطل تمام ملل اسلامی و تمام فرقه‌های دیندار این بناها و گنبد‌های باشکوه و عظمت را دارند پس باید تمام مسلمین از شیعه و سنی و تمام فرقه‌های دیندار را مشرك خواند

و توحید را مخصوص نمود بگروهی شترچران بیخرد از تمدن دور و مثنی هرزه گرد
خیابانی که بتقلید و پیروی آنها برخاستند کم و بیش در هر سالی صد هزار ایرانی
بمملکت عراق و حجاز میروند همه دیدند که قبر محترم پیغمبر اسلام در وسط
مملکت سنین با گنبد و بارگاه و ضریح و تشریفات آبرومندانه دیگر برپاست و سالی
کم و بیش سی هزار گروه مصری و هندی و یمنی و عراقی و ایرانی و افغانی و دیگر ممالک
اسلامی که بیشتر آنها سنی هستند و شیعیان کمی از بسیاری از زیارت قبر پیغمبر میروند
و با همان آداب که شیعیان احترام از آن و قبور ائمه دین میکنند آنها نیز رفتار میکنند
و همینطور در مملکت عراق قبه بزرگ با عظمت شیخ عبدالقادر ابوحنیفه را در بغداد
همه دیدند و احترامات سنین را نسبت بآنها دیده یا شنیده اند پس باید گفت تمام
ملل اسلامی از هر گروه و مذهب کافر و مشرک و بت پرستند و اینها که ساخته اند بت
پرستی است و بتخانه است تاییبوده مثنی زباله درست شود گوهر خرابی پیدا شود
از همه اینها گذشتیم خانه کعبه جز چهار دیوار سنگی و حجر الاسود جز يك سنگ سیاه
و صفا و مروه جز دو کوه کوچک نیستند چه شد که در هر سالی کم و بیش صد هزار جمعیت
مسلمین دور آن سنگها طواف میکنند و آن سنگ سیاه را میبوسند و استلام میکنند
و بین صفا و مروه سرو پای برهنه میدوند و سعی میکنند و هیچکس بواسطه این اعمال
خانه پرست و سنگ و کوه پرست نشد و همه آنرا عبادت خدا میدانند آیا مسلمانان
خدا را در آن خانه و پیرامون آن سنگها و کوهها پیدا میکنند یا آنکه چون خدا
گفته اطاعت او است و عین توحید است پس خوبست کار را بکباره کنید و بگوئید
خانه کعبه را هم باید خراب کرد و با خدا بی وسیله خانه و سنگ سیاه و کوه پیوست
راستی من روزی که کتاب توحید در عبادت سنگلجی را خواندم رسیدم به
آنجا که می گوید چون انگشتر عقیق در دست کردن شرك است آنرا بیرون آورده
در راه حج بدور انداختم بمغز تهی از ادراک او خندیدم که این مرد پس مکه می رود
چکند و دور آن سنگها چرا می گردد معلوم میشود آنها را خدا می داند یا خدا را

در آن خانه و سنگ سراغ دارد اگر بگویند آن اطاعت فرمان خدا است اینها همه نیز اطاعت فرمان خداست و گرنه هیچکس نه سنگ میاه بی قیمتی را می پرستد و نه از آنکشتن باقوت و عقیق حاجت می طلبد

دست آویز معرکه يك دست آویز مضحك این معرکه گیرها آنستكه در اخبار
مردمان وارد شده كه چهار انگشت قبر ما را از زمین بلند كنید

می گوید این چهار انگشت بلند کردن و آب پاشیدن هم برای آن است كه مساوی زمین شود

جواب این گفته اموری است

۱- این همه جوش و خروش شما و یخه پاره کردن و معرکه گرفتن برای اینست كه چرا مردم امرامرا كه گفته چهار انگشت قبر بلند باشد اطاعت نكردند خوب اگر شما همچو مسلمان يك دینداری هستید كه برای يك امر امام سینه چاك می رید چرا برای اینهمه عصیتها كه در مركز شیعه طهران می شود هیچ كلمه ای نمی گوئید خوب بود يك كلمه هم از كشف حجاب ننگین مجلسهای رقص استغفرهای شما دخترها و پسرهای جوان شرب مسكرات معاملات ربوی بانگها و شر كنها بنویسید اینها كه علاوه بر اخبار قرآن هم حكم خود را درباره آنها برده پس معلوم میشود منظور دیگری در كار است علاوه بطوریکه از رویه و اخلاق شما در قم و تهران اطلاع داریم دینداری شما را بنوشتن این اوراق و ادا نكردن

۲- بنا بود شما با خبريكسره اعتنا نكنید و دور همه آنها قلم بگیرید (ما پس از این باشما در این باب سخن طولانی داریم) چه شد كه حالا سنگ اخبار را بسینه میزنید شاید آنها كه این كنندها را درست كردند مثل شما با خبر كار نداشتند از روی دستور قرآن و برای شعار دینی این بنا را ساخته اند

۳- مكر مخالفت امر امام اسباب شرك میشود فرضاً كه ما مخالفت كردیم پس چرا مشرك باشی و كافر شویم ما هم مثل مصیبت كاران دیگر

۴- فرضاً که ساختن خود قبر کراهت داشته باشد چه ربط دارد بساختن
کنبد و مسجد های اطراف و صحن و رواق همه میدانیم صحن و رواق و مسجد و
کنبد و ضریح هیچکدام قبر نیست چنانکه اگر یکی بشما بگوید دست روی قبر
پیغمبر بگذار و فلان دعا را بخوان شما هرگز دست بدیوار صحن یا زمین رواق یا روی
کنبد نمیگذارید پس بلند کردن قبر چهار انگشت با ساختمان های اطراف و بلند کردن
کنبد هیچ بهم مربوط نیست اگر بگوئید من اینطور میفهمم که نباید هیچ ساخته
شود میگوئیم ما اینطور نفهمیدیم و مقلد شما هم نیستیم علاوه شما از کجا میفهمید
از این اخبار که نمیتوان فهمید راه دیگری هم که ندارید

۵- اکنون که همه جوش و جلای شما برگشت بفهم این حکم از اخبار راه
فهمیدن حکم از اخبار و قرآن باین ساده نیست که مثل شما دخالت در آن کند این
تخصص فنی لازم دارد پنجاه سال زحمت میخواهد عیناً دخالت شما در اجتهاد مثل
دخالت حامی و مسلمانی است در میکانیکی برق یا سورچی و مکاری است در علم الاجتماع
و مینیاتیزم و همه اشتباه شما از همینجا پیدا شده که گمان کردید متحافی که مدتی
شغل شما بود با فن اجتهاد تناسب دارد (شما هم اهل بنخیه هستید)

۶- روایتی (۱) از طریق سنی و شیعه در ترغیب بتعمیر و ساختمان قبور امامان
وارد شده که یکی از آنها را اینجا مینگاریم تا معلوم شود اینها مثل بهائی ها يك
جمله را ذکر میکنند و یکی دیگر که بخلاف گفته آنها است صرف نظر میکنند تا
واضح شود که عوام فریب کیست

شیخ طوسی بسند خود از ای عامر و اعظ اهل حجاز نقل میکند که گفت رفتم
پیش حضرت صادق (ع) گفتم پاداش کسیکه زیارت کند امیر المؤمنین را و بسازد
قبر او را چیست گفت ای ابو عامر روایت کرد پدرم از جدش حسین بن علی که پیغمبر
فرمود پدرم که تو وارد زمین عراق میشوی و در آنجا مدفون میشوی گفت ای پیغمبر

خدا چیست پاداش کسیکه زیارت کند قبرهای ماهرا و بسازد آنها را و تجدید عهد کند با آنها فرمود ای ابوالحسن خدا قرارداد قبر تو و اولاد تو را بقعه از بقعه های بهشت و صحنی از صحن های آنجا و خداوند قرارداد دل نجبا و برگزیده های خلق خود را که میل کنند بسوی شما و برای شما آزار و خواری کشند پس قبرهای شما را تعمیر کنند و زیارت شما زیاد بیایند برای تقرب بخدا و دوستی پیغمبر خدا این جماعت مخصوص بشفاعت منند و وارد شوند پیش من نزد حوض و اینها زیارت کنند گان منند فردا در بهشت یا علی کسیکه تعمیر کند قبرهای شما را و زیارت آنها بیاید مثل آنستکه همراهی کرده با سلیمان بن داود در بنای بیت المقدس و کسیکه زیارت کند قبرهای شما را ثواب هفتاد حج غیر از حجة الاسلام میرد و از گناهان پاک میشود مثل روزیکه مادر او را زاییده بشارت باد تو را و بشارت ده دوستان خود را باین نعمت که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده و بقلب هیچکس خطا و نکرده لکن زبانهائی از مردم سرزنش میکنند زیارت کنند گان قبرهای شما را بواسطه زیارت کردن آنها همانطور که سرزنش میشود زن ذنا کار بزنا کردن آنها اشرار امت من هستند خداوند شفاعت مرا نصیب آنها نمیکند و بحوض آنها وارد نمیکند) این حدیث طولانی را ذکر کردیم برای دونکته یکی آنکه جمع مابین این روایت و امثال آن باروایتی که وصیت کردند چهار انگشت بلند کنند قبر را آنست که اولاد در اول امر که میخواهند قبر بسازند خوبست چهار انگشت بلند کنند ولی در تعمیرهای بعدی هر طوری مناسب دیدند مانع ندارد و ثانیاً بقعه و صحن ساختن بحسب این روایت مانع ندارد و بهیچوجه مربوط بساختن قبر نیست بلکه ثواب ساختن بیت المقدس را دارد نکته دیگر آنکه در این حدیث از اشخاصی که باین دستگاه و زیارت سرزنش میکنند زبانه تعمیر کرده زیرا عبارت حدیث این است (وَلَئِنْ حُثِّلَ مِنَ النَّاسِ يَمِيرُونَ زُؤَارَ قُبُورِكُمْ الْخَبَرُ) و حثاله در لغت زبانه از جو و گندم است یعنی پوستهاییکه بدرد نمیخورد و آنها را باید دور ریخت عیناً

تصیری که این نویسنده یاوه گویان این اساس کرده که اول باید زباله های هزار ساله را از جلوی در داریم پیغمبر اسلام از خود او و امثال او کرده که اینها که این اساس را زباله میگویند خود زباله هستند که بادم جاروب باید آنها را از سر راه مسلمانان برداشت و اما آن روایت که اشاره بآن کرده که علی گفت هر قبری را دیدی که از زمین بلند است او را مساوی زمین کن و هر تمثالی دیدی آنرا محو کن نویسنده اشتباه کرده در فهم آن زیرا که عبارت خبر اینست (وَلَا قَبْرَ آهٍ شَرَفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ) آنها قبرهای کرده ماهی میساختند و این مکروه بوده و تسویه قبر یعنی صاف بودن روی آن مقابل کرده ماهی مانع نداشته پس تسویه مقابل تسنیم است والا باید بگوید محو نه سویه و این نویسنده تقصیر ندارد زیرا عربی فهم نیست اینرا هم از کتابهای دیگر دزدیده علاوه آنکه در آن زمان بقیه از بت پرستیها باقی بوده آنها بطوری که اهل تاریخ میگویند صورتی و تمثالهای روی قبرها میگذاشتند و آنها را می پرستیدند بنابراین فرضاً اگر تسویه بمعنی خراب کردن باشد آنطور قبرها بوده بمناسبت صورت که در همین روایت است زیرا که در همان وقت که این فرمان شده قبور مسلمین در حجاز و عراق بوده و امر بخرابی آنها نکرده پیغمبر اسلام از اول امر در بقیه و حجره مدفون شد ابوبکر و عمر نیز در همان بقیه مدفون شدند پس خوب بود اول حجره را خراب کنند تا اشکال شما بر آنها وارد نشود

مایش از این در اطراف این مطلب سخن نمیگوئیم و خوانندگان محترم هر چه باید بفهمند تا اینجا فهمیدند

فقرات زیارت یکی از چیزهایی که اینها بر خدینداران میکشند زیارت جامعه
جامعه کبیره کبیره است میگویند شما میخوانید مَن أَرَادَ اللَّهَ بَدَّ بَكَم
وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ إِلَيْكُمْ بِكَم فَحَمَّ اللَّهُ وَ بَكَم يَحْتِمُ وَ بَكَم يَنْزِلُ الْفَيْثُ)
این شرك نیست پس دیگر شرکی در دنیا نخواهد بود (من نمیدانم این شخص چه

معنی برای این فقرات ساده تر اشیده از پیش خود تاشرك از آن پیدا شده خوب بود
اول میگفت معنی این عبارات چیست تا معلوم میشد از کجای آن شرك هرا آمده ما
پیش بیان کردیم که شرك یاد خدا قائل شدن یا عبادت دو خدا کردن یا عبادت بتی
و ستاره بعنوان آنکه آن خدا یا صورت خدا است کردن یا حاجت خواستن باین
عنوانست اکنون بینیم این عبارت ها کدام يك از این معانی شرك را میبرد از دست
ما زیارت جامعه را کنار گذاریم پس گوئیم معنی فقره اول (من اولاد الله بده بكم)
يك امر عادی ساده است و آن آنست که کسیکه بخواهد خدا را بشناسد یا اطاعت و
عبادت خدا را بکند اول باید پیش شما بیاید تعلیمات دینی و ترتیب عبادت را یاد
گیرد از پیش خود بی دستورالت خدای که پیغمبر اسلام بشما تعلیم کرده نباید قیام
بعبادت کند تشریفات عبادت خدا و برنامه نماز و روزه و حج و دیگر چیز ها پیش شما
انست شما میگوئید ما از پیش خود هر طور خواستیم عبادت خدا را بترائیم نماز را
ده رکعت خواندیم مانع ندارد از هر چیز خواستیم در ماه رمضان اصلا کتیم کردیم
فرق نمیکند و اگر تعلیمات دین و تشریفات دینداری را اول پیش کسی برویم یاد
بگیریم شرك میشود مثلا اگر بشما گفتند اگر اراده صحت دارید باید اول پیش طیب
بروید از این عبارت چه میفهمید جز این است که میفهمید اگر صحت خواستید باید
از طیب اول دستور بگیرد شما چرا این کلام ساده را پیش خود معنی میکنید تا آنکه
مطلب را مثل حاکم شهر و دربان فرض کنید یا مثل شاه و وزیر گمان کنید آنوقت اقترا
و دروغ بیندید که میگوئید (اگر کسی بحاکم شهر کلام داشته باشد اول باید
دربان را ببیند) کی میگوید شما باکی مذاکره کردید و جواب و سؤال نمودید که
او باشما چنین گفته باشد از شیرین کاری ها و طراری های شما در این اوراق آنست
که جوابهای بی خردانه از پیش خود بدینداران میندید و از آن دفاع میکنید کی
اینهارا گفته معلوم نیست ما میگوئیم اگر کسی بخواهد خدا را بشناسد باندازه
استعداد خود و احکام او را بفهمد و تشریفات عبادت او را یاد بگیرد باید پیش عالمی

برود که از پیغمبر اسلام این تعلیمات را بی واسطه یا بواسطه گرفته شما اینرا شرك میدانید و ما را در این سخن بر باطل میدانید پس خوبست اول راه را باز کنید که هر کس باید خود سرانه هر کاری میخواهد بکند چنانچه از باب خنك باقی شما باسراحت لهجه چنین می گوید

سواء مختار ما سورة حج (آیه ۲۲) وَ اَذِّنْ لِي الْاِنْسَ بِالْحَجِّ يَا تَوْفَكْ
از قرآن خدا رَجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ

یعنی اعلان کن مردم برای حج کردن که یابند پیش تو ای ابراهیم با پای پیاده و سواره از راههای دور و دراز شما می گوئید حاجتین پیش ابراهیم اگر بروند مشرک می شوند پس خدای عالم در این دعوت مردم را بشرك خوانده و امر کرده ابراهیم مردم را در عبادت خدا که حج است اول پیش خود بخواند و این شرکست ولی ما میگوئیم تکلیف مردم در آن روز که دعوت خدا را میخواستند اجابت کنند این بود که اول پیش ابراهیم بروند که پیغمبر عصرشان بود و آداب و تشریفات حج را یاد بگیرند آنگاه حج کنند پس کسیکه در آن روز خدا را میخواست یعنی میخواست عبادت کند یا معرفت باو پیدا کند باید اول پیش ابراهیم برود در زمان پیغمبر اسلام هم باید پیش پیغمبر رفت در زمان امامان هم اول باید پیش آنان رفت و از این جهت پشت سر عبارت زیارت بلافاصله این جمله است (وَمَنْ وَحْدَهُ قَبْلَ عَنكُم) یعنی توحید خدا را از شما بدرستی ما یاد گرفتیم

خیانت نویسنده در چون این عبارت معنی را خوب واضح میکرد و توحید خدا قل زیارت جامعه را هم می پروراند نویسنده خیانتکار عمداً و از روی عناد ذکر نکرده اکنون کی جنایتکار و خیانتکار است آنکمه را که بصراحت لهجه می گوید کسی که بخواد توحید را یاد گیرد و از شرك خارج شود باید از شما تعلیم بگیرد بکلی ساقط میکنید و يك کلمه روشن معاویرا بخواست خود معنی میکنید

و گردن دینداران يك امر مجهول را می گذارید و آنها را مشرك میخوانید شما با این رسوایی در جامعه شرف و علم چه خواهید کرد از اینجا منی (من قصد توجه الیکم) روشن شد زیرا آنها همین منی را می پروراند با عبارت دیگر چیز دیگری که برخ ما میکشند (بکم فتح الله و بکم یختم) است اینجا دیگر بکلی بلی انسان با وجدان بگل می رود زیرا که با هر سریشمی بخواهیم برای این عبارت منی شرك بسازیم ممکن نیست زیرا که در این کلام سه احتمال است که هیچ کدام با شرك کمتر مناسبتی ندارد اول که ظاهر تر است آنستکه خداوند شما فتح باب امامت کرده و شما ختم آن کرده یعنی امامت از خانواده شما بهیچوجه خارج نیست اول امامان علی است او از شما هست آخر امامان حجة بن الحسن است او هم از شما است کجای این احتمال شرك یا نزدیک بشر کست مگر بگوید آنها را با امامت هم نباید شناخت احتمال دوم آنستکه اول خداوند نور شما را خلق کرده و آخر کسی هم که جهان باو ختم میشود شما هستید این احتمال با آنکه شاید خلاف ظاهر هم باشد بشرك مربوط نیست لابد خدا يك موجودی را اول خلق کرده آن هر کس باشد مخلوق خداست و مخلوق خدا غیر از شريك خدا است لکن شما چطور این عبارت را فشار دادید و از آن شرك چکاندید ما نمی دانیم خوب بود بیان کنید احتمال سوم آنستکه خداوند بواسطه شما ابتدا بخلق کرد و بواسطه شما ختم میکند خلقت را این احتمال نیز بعید است ولی فرضاً درست باشد بشرك چه ربط دارد

این بوجودان ثابت است که همه موجودات جهان از خورشید عالم تاب گرفته تا جمادات و نباتات و حیوانات و دیگر اجزاء این کارخانه برای نفع انسان و خاضع در تحت فرمان او است چنانچه دنیای امروز ثابت کرد بعضی از آنها پس اگر کسی بمثل اهالی انسان بگوید خدا برای شما ابتدا و انتهای خلقت را کرده با شرك چه تناسب دارد و از اینجا آن عبارت دیگر هم که میگوید (و بکم ينزل الغيث من السماء) معلوم شود زیرا که واضح است که آمدن باران برای انسان و نفع او است پس اگر خدا

بلران را برای مثل اعلی انسان نازل کند چه تناسب با شرک دارد تا گفته شود که (اگر این شرک نیست هیچ چیز شرک نیست) و در این عبارت نزول بلران را بخدا نسبت داده نه بکسی دیگر شاید خود نویسنده يك معنائی از این عبارتهای شیرین ساده کرده باشند که از آن شرک تولید شده باشد آنوقت ما چه تقصیر داریم ممکنست شما بگوئید شیعیان که میگویند لا اله الا الله این الله اینجا بمعنی علی است پس اینها مشرک و کافر هستند

يك نظر بزيارت خوانندگان محترم خوبست بادقت يك نظری بزيارت جامعه كبيره كبيره كه نویسنده یاوه گو اینقدر آنرا مورد نکوهش قرار داده بکنند تا انگاره گفتار اینها درست بدست آید و بدانند دینداران باچه اشخاصی بحکم ضرورت و ناچارى باید سخن بگویند و طرف سؤال و جواب شوند مگر ما در همین زیارت نمیخوانیم این کلمات را (اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له كما شهد الله لنفسه وشهدت له ملائکته واولو العلم من خلقه لا اله الا هو العزيز الحكيم و اشهد ان محمداً عبده المنتجب ورسوله المرضى تا آنکه در وصف لئمه میگوئیم و اشهد انکم الائمة الراشدون المهدیون المعصومون)

اکنون این زیارت را باین اقرارهای صریح بتوحید خدا و رسالت پیغمبر و امامت امامان باید گفت مندرجاتش شرکست و آیا در کدام محکمه و دادگاه انصاف و وجدان و انسانیت باید این دروغ بندى ها و هرزه گوئى ها محاکمه شود آری این کلمات را هم بایک خیال مایخوبیا میتوان معنی شرک از آنها کرد مثلاً بگوئیم اشهد انکم الائمة یعنی شماها خدا هستید و امام را بمعنی خدا بگیریم آنوقت ختم مذاکرات میشود .

دروغ پردازی و بعضی از این بیداد گران دروغی روشن بدین داران می بندد و افتراء روشن میگوید (پس از آنکه پیمبران مردم را بمنظور اصلی یعنی توحید راهنمایی کردند چیزی نگذشت که پیادهندوستان افتادند و گفتند ما که نمی

توانیم خدای پیمبران را نه بچشم و نه بدست و نه در خیال بیاوریم از آنطرف سخن
آنها را هم نمیتوان نشنیده گرفت پس میگوئیم خدای پیمبران مال آنها و خود آنها
هم مال ما تا بتوانیم دور قبرشان پنجره گذاریم و در پنجه بگیریم باری اگر نشد خود
را بآن رسانیم میتوانیم آنها را در ذهن خود حاضر کنیم)

پس شروع میکند پاسخ این گفتار خوبست که خوانندگان محترم پارسی
زبان ما همه در مرکز تشیع و در ناف مملکت شیعه بزرگ شده و عقاید شیعیان را
خوب میدانند و نمیتوان آنها را اسباب دست کرد و عقل و هوش آنها را دزدید اکنون
شما در خیابانها و برزنها از هر يك از افراد پیروان این مذهب میخواهید پرسش کنید
که آیا شما خدا را کار ندارید و برای پیغمبران گذاشتید فقط پرستش و ستایش پیغمبران
میکنید و این نماز و روزه و حج و دیگر عبادات همه برای پیغمبر است یا امام اگر
يك پیره زن شیعه باشم در این سخن موافقت کرد یا يك پست کوهی سخن شما را پذیرفت
این سخنان راست است و ما از همان راه که آمدیم بر میگردیم و گرنه ارج گفتار شما
و پایه پندارهای بیخردانه شما در جامعه شرافتمندان دانشمندان ایران زمین برباد
و بنیاد این پیروده ها که از گفتار بیخردانه آن تهی مغز مدعی پیغمبری برخاسته
یکسره بر آب است آراء هر طایفه و گروهی را باید یا از کتابها و منشورات خردمندان
آنها بدست آورد یا از گفتار و سخنرانی گویندگان آنها یا از مقالات روزنامه ها و مجله
های آنها یا از گفتگوهای توده و کردار جامعه آنها شما در این همه کتابهای دینداران
که از هزاران هزار بالاتر است و در مجله های دینی آنها یا گه تنگوهای بازاری و کردار
های اینان اگر گواهی کوچک بسخنان یاوه خود آوردید و از کتابی گرچه یک نفر
نویسنده بیسواد نوشته این گفتار نادرست را بدست آوردید و نشان دادید که همه
بینند ما شما را در این موضوع خیانتکار نمیخوانیم و گفته شما را پیروی میکنیم و گرنه
حق داریم شما را از مختاری ها و احمدی ها و دیگر بازیگران عصر طلایی زیانکارتر
بتوده معرفی کنیم زیرا که آنان در پنهانی خون چند نفری را مکیده و در زندگی

تاریک محبس زندگانی مادی محدودی را خاتمه دادند و شما یاوه گویان بازندگانی معنوی و حیات و سعادت اجتماعی یک گروه انبوه صدها هزاره ملیونی بازی میکنید و شالوده بدبختی یک ملت آبرومند را میریزید آو خ آو خ از این حیلہ کریه افسوس افسوس از این ناپاکیها !

همکیشان دیندار ما ، برادران پاکما ، دوستان پارسی زبان ما ، جوانان غیرتمند ما ، هموطنان آبرومند ما ، این اوراق تنگین ، این مظاهر جنایت ، این شالوده های نفاق ، این جرثومه های فساد ، این دعوتهای بزردهشتی گری ، این برگرداندن بمجوسیت ، این ناسزاهای بمقدسات مذهبی را بخوانید و درصدد چاره جوئی برآید بایک جوشش ملی ، بایک جنبش دینی ، بایک غیرت ناموسی ، بایک عصیت وطنی ، بایک اراده قوی ، بایک مشت آهنین ، باید این تخم ناپاکان بی آبرو را از زمین براندازید اینها یادگارهای باستانی شمارا بیاد فنامیدهند اینها ودیعه های خدایرا دستخوش هوی و هوس خود میکنند ، اینها کتابهای دینی شمارا که باخونهای پاک شده ، فضیلت بدست شما رسیده آتش میزنند ، اینها عید آتش زدن کتاب دارند ، کدام کتابها همانها که از فداکاری حسین بن علی (ع) و رنجهای فراوان پیغمبر و پیغمبرزاده ها بدست شما افتاده آری ما و شما رنج دین را نکشیدیم ، جوانهای رشید را برآه آن ندادیم ، خونهای گرانبها در قدم آن نریختیم از این جهت قدر آنرا نمی دانیم مادر پیشگاه داری خدا جواب نداریم ، ما درپای میز محکمه دین محکومیم ، ما درحضور پیغمبر اسلام بی آبرویم ، هان آبرومندانه از جای برخیزید تادان بر شما چیره نشوند

خیالت در قتل روایت یکی از دست آویزهای این ماجراجویان آنستکه (در کافی کافی که یکی از چهار کتاب معتبر است مینویسد خدا عالم را آفرید و اختیار آنرا با محمد و علی وفاطمه گذاشت) ولی بعد هم چنانکه میدانید باین شماره افزوده شده تا امروز که در کمتر شهر و دهی است یک یا چند بتخانه برپا نباشد این بیخرد لجام گسیخته هیچ گمان نکرده که شاید کسی پیدا شود و این

روایت را بانام و نشان بمردم نشان دهد و مشت او را پیش توده باز کند و خیانت و عوام فریبی او را وانمود کند دل خوش کرده بعد روغ چند روزه با کمال پرومی (۱) يك روایت را سر رفته بریده و اول و آخر انداخته برخ دینداران می کشد و آنها را بواسطه آن مشرك میخواند اینك ماعین روایت را بانشانی مینویسیم و برای پاریسی زبانان ترجمه میکنیم و حکمیت را بوجدان يك خوانندگان محترم و اگذار میکنیم کتاب مرآة العقول شرح کافی جلد اول صفحه ۳۵۴ حدیث پنجم الحسین بن محمد الاشعری عن معلى بن محمد عن ابی الفضل عبد الله بن ادریس عن محمد بن سنان قال كنت عندا یجعفر الثانی فاجريت اختلاف الشیعه فقال یا محمد ان الله تعالى لم یزل متفرداً بوحدانیه ثم خلق محمداً وعلیاً وفاطمة فمکتوا الفدھر ثم خلق جمیع الاشیاء فاشهدهم خلقها واجرهم طاعتهم علیها وفوض امورها الیهم فهم یحلون ما یشاءون و یحرمون ما یشاءون ولن یشاءوا الا ان یشاء الله تبارک وتعالی ثم قال یا محمد هذه الدیانة الّتی من تقدمها مرق ومن تخلف عنها محق ومن لزمها لحق خذها الیک یا محمد.

یعنی محمد بن سنان گفت من پیش حضرت جواد بودم و از اختلاف شیعه سخن راندم فرمود ای محمد همانا خدای تعالی همیشه فرد بوده در یکتائی پس خلق کرد محمد و علی و فاطمه را آنها هزار دهر مکت کردند پس خلق کرد همه اشیا را و آنها را مطلع کرد بر خلق اشیا و واجب کرد اطاعت ایشان را بر آنها و تفویض کرد امر آنها را بایشان پس ایشان حلال میکنند هر چه را که میخواهند و حرام میکنند هر چه را که میخواهند و هر کس نمیخواهند مگر آنچه را که خدا میخواهد پس حضرت جواد گفت ای محمد اینست آن دینی که هر کس زیاده روی کند از اسلام خارج می شود و هر کس تخلف از آن کند دینش باطل میشود و هر کس ملازم آن باشد ملحق میشود بدین داران تونیز ای محمد بگیر این را

اینست حدیثی که این یاهو سرا بدین داران نسبت شرک را بواسطه آن میدهد

(۱) ما دیگر گفتار حدیث در زیر امون اینگونه احادیث بیانانی کردیم با آنجا رجوع شود

آیا برای توحید بهتر از این عبارت که خدا همیشه متفرد و یکتا است چه بگوئیم آیا کسی بگوید نوریغمبر و علی و فاطمه را خدا قبل از هر چیز خلق کرده مشرکست لابد خدا يك چیزی را اول خلق کرده آن چیز آب باشد یا خاک باشد یا انسان باشد چه فرق میکند هیچکدام شرک نیست آیا اطاعت پیغمبر و علی و فاطمه واجب بودن شرکست آیا ازین تفویض امر اشیاء پس از آنکه ذکر میکند خدا طاعت آنها را واجب کرد و پشت سر آن میگوید هر چه را حلال و حرام میخواهند بکنند میتوانند مقصود جز اختیار احکامست اکنون میایم سراغ اینکه آنها چطور حلال میکنند و حرام میکنند خود امام فرموده هر گز آنها از پیش خود چیزی را حلال و حرام نمیکند آنچه را خدا حرام کرده آنها هم حرام میکنند و آنچه را خدا حلال کرده آنها هم حلال می کنند روی هم رفته این کلام سر تا پا راستی و درستی جز این معلوم می شود که اینها تابع خدا هستند و هیچ اراده نمیکند مگر آنکه خداوند اراده کند و آنها تحلیل حلال خدا و تحریم حرام خدا را میکنند و جمله کلام آنکه نشر احکام خدا تفویض بآنها شده و این با شرک کمتر ربطی ندارد شما میگوئید نشر احکام و بیان حلال و حرام را بآنها واگذار نکرده پس کی باید نشر احکام کند

مضمون این روایت همان مضمون آیه ۶۲ از سوره نساء **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** بیشتر نیست کسی که در نقل يك روایت با آنکه شاید احتمال بدهد که رسوائی بار میآید اینطور خیانت میکند این چطور خود را دلسوز و خدا پرست معرفی میکند و بزرگان دین از هیچ افترا و ناسزای مضایقه نمیکند اکنون خوانندگان اجازه می دهند باین سفاک بیخرد بگوئیم تو از حقوق انسانیت محروم و از صف شرافتمندان بیرونی

اسفا که عمر گرانبهای خوانندگان دانشمندان ما باید صرف دانشهای پر قیمت خردمندانه شود و وقت عزیز آنها که باید براه رشد و هدایت مصروف شود درجه سخنان بیهوده و دروغ پردازی های بی سرو پا بحکم ناچاری تلف میشود اینها

زیانهای جبران ناپذیر است اینها فکر جوان روشنفکران ما را خسته و فرسوده میکند اینها ما را بیزرکن دین و دانشمندان جهان که سرمایه‌های آبروی ما و عضو سر بلند جامعه هستند بدین میکند اینها توده جوان ما را از صدها هزار کتب نفیسه که یادگار عزت و عظمت و شرف ما است میرنجاند، اینها روح دانشجویی و صرافازی را در جوانهای نوزد ما خفه می‌کند آو خ از زیانهای تو ای بشر

بحث در اطراف از چیزهایی که در این اوراق میسر و بای خود مینویسد آنست که شفاعت خدامگر مانند آخوند مکتب است که وقتی شاگرد را بفلك بست خیلی میزند مگر اینکه دیگری بیاید و میانجیگری بکند تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً

ریشه این سخن از وهابیه است آنهم گویا راجع بشفاعت جستن از مردگانست پس از آن بعضی نویسندگان مصر این سخن را بطور دیگری بیان کرده و شفاعت را بطور کلی انکار کرده معنی شفاعت را پیش خود عبارت از تعلیمات انبیاء دانسته پس از آن شیخ طنطاوی این سخن را پسند کرد و باسم خود تمام کرد و خود را فاتح این سنگر بزرگ قلمداد کرد نیم خورد مصریها بایران آمد اول شریعت سنگلجی بایک جارو جنجالی که مخصوص خودش بود آنرا بقوه ابتکار خود نسبت داد و شاهنامه‌ها در اینباب خواند سپس این یاهو سرای بیهوش نیمخورد و هایشارا که هر یک از اینها که ذکر شد خورده و بیرون دادند بعنوان زباله‌های هزار ساله با این تعبیر خنک برخ دینداران کشیده او نیز در این سخن و دیگر سخنان تقلید ارباب یخورد خود را کرده ما اشکالاتی که در باب شفاعت میشود کرد یکن یکن می‌شماریم و پاسخ از آنها میدهم

۱ - طلب شفاعت کردن از مردگان شرکست

جواب این اشکال سابقاً مفصل گذشت و ما روشن کردیم که شفیعان بعد از رفتن از این دنیا مرده نیستند بلکه زندگی مردگان یعنی ارواح آنان و خلود آنها

در آن عالم و احاطه آنها با علم از امور مسلمه است هم در فلسفه قدیم و هم پیش فلاسفه روحی اروپا بر فرض بقول اینها پیغمبر و امام بعد از مردن چون چوب و سنگ و دیگر جمادات است شفاعت خواستن از آنها چرا شرک باشد منتهی آنکه کاریهوده لغوی است ۲- شفاعت خواستن دخالت دادن غیر است در کارهای خدائی و این شرکست

جواب اینسخن آنستکه شفاعت کار خدائی نیست زیرا شفاعت در حقیقت دعا کردن پیغمبر و امامست که خداوند گناه کسی را ببخشد و این کار بنده است نه خدا و ما بیشتر میزان کار خدائی را و فرق بین کار خدائی و خلقی را روشن کردیم و گفتیم کارهایست که بی قوه مکنسبه از دیگری انجام گیرد و معلومست که شفاعت امری است که بلاذن خدا واقع میشود و رتبه ایست که خدا بشفیع میدهد

۳- که اشکال این لجام گسیختگان است آنستکه شفاعت و میانجی گری کردن بامقام خدائی منافات دارد و بگفته دینداران خدا مثل آخوند مکتبی است که تامیانجی پیدا نشود دست از کار خود برندارد جواب آنستکه این اشکال تا این اندازه باشد حرفی بیدلیل و گفتاری بی حاصل است و بنا بگفته شما باید بندگانرا تعلیم هم نکند زیرا تعلیم شغل آخوند مکتبی است پس تمام شرایع و ادیان را باید بیهوده بدانیم و دست از دستورات پیمبران برداریم بلکه خدا را باید موجود هم ندانیم زیرا آخوند مکتبی نیز موجود است دینداران میگویند شما هم خدا را يك آخوند مکتبی لجوجی میدانید که هر کس را بچوب بست تا آخر باید بزند و رحمت و بخشایش در کار نباید باشد سخن درست آنستکه این سخن تا اینجاست و سخن نارواست و اشکالی بجه گانه است از اینجهت ما آنرا بیان دیگر ذکر میکنیم

۴- آنکه شفاعت منافی با اراده ازلی خدائی است و لازم آن برگشتن خدا

است از تصمیم خود و این منافی با مقام خداست

جواب آنست که این سخنی است که در کتابهای فلسفه از قبیل کتابهای شیخ الرئیس ابوعلی و محقق عظیم الشان داماد و فیلسوف بزرگ اسلام صدر المتالین

ذکر شده و جواب آن بتفصیل در آن کتب است و این اشکال نه بس شفاعت شده بلکه باستجابات دعاها و پذیرفتن توبه که هر يك از واضحات تمام آیین ها و قرآن همه آنها را ذکر کرده است شده و جمله کلام آنکه این امور مستلزم بداء است و آن منافی مقام خدا است و جان جواب آنستکه تصمیم ازلی پذیرفتن شفاعت و دعا و توبه است پس تغییر نمیکند تصمیم و چون این سخنی است علمی بآپایه های فراوان که از انگاره فهم بیشتر مردم بیرون است ما بتفصیل آن نمیردازیم و جواب سخن اینان را با سخنان عامیانه مثل خود آنها میدهم و گر نه بیشتر این بحث ها تحلیل علمی دقیق دارد که دست این کودکان بیخرد از دامن آن کوتاه است

اینک ما میگوئیم بگفته شما خدا توبه را هم باید پذیرد و دعا را هم قبول نکند يك چنین خدای لاجوجی که از مختاریها و احمدیها و مغلها بدتر و خونخوارتر است بمردم معرفی باید کرد که هر کس يك قدم مخالف او برداشت باولج کند و تا آخر قوه که دارد در آزار او بکوشد که مبدا مثل آخوند مکتبی بشود تفو برای این بدان که باین بیخردی در کارهای خدائی وارد میشوند آوخ از این یدادگریها که بخدای مهربان نسبت میدهند

پاره از گفته های این یاوه گوها دست کم يك مرتبه قرآن بخوانند که ببینند قرآن برای گواهی خدای جهان در باره شفاعت چقدر آیه فرستاده و باصراحت لهجه آنرا گوشزد مردم کرده تا با کمال جرئت نگویند (تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً) ما اینک چند آیه از گفته های خدا میآوریم و از شما حکمت مبطلیم
سوره بقره (آیه ۳۵۶) مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ سوره انبیاء (آیه ۳۸) وَلَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهَمَّ مِنْ خَشِیْتِهِ مَشْفُوعُونَ سوره والنجم (آیه ۲۶) وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِی السَّمَوَاتِ لَا تَفْنَىٰ شَفَاعَتُهُمْ شِئْنًا إِلَّا مَنِ بَعْدَ أَنْ یَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ یَشَاءُ وَیَرْضَىٰ

معنی آیه اول آنستکه کیست آنکه شفاعت کند پیش خدا مگر آنکه باذن او باشد (آیه دوم) و شفاعت نمیکند مگر برای کسیکه خدا راضی باشد (آیه سوم) و چقدر از ملائکه ها در آسمانند که سود نکند شفاعت آنها بهیچوجه مگر پس از آنکه خدا اذن بدهد برای کسیکه بخواهد و راضی باشد

اکنون خوانندگان محترم این آیات را بخوانند و عبرت بگیرند از یخردی اینان که با آنکه خدای جهان بصراحت لهجه شفاعت را باذن خود برای گروهی روا داشته این نادانان یکسره آنها منکر میشوند و گوینده آنها ظالم میخوانند مامر کز اصلی این آراء مسمومه را خوب میدانیم و یاوه گوئیهای آنها را خوب دیدیم هدف اصلی اینان قرآنست و ملایان و گفته آنان و کتابها و خبرها را جلو انداخته اند که دل توده را از آن برنجانند و قوه دفاع ملت را از کار بربازند و گفته های آنها را در جامعه بی ارج کنند از آن پس هدف اصلی خود را نشانه کنند ما شما را بیدار کردیم و فریبها و دروغ پردازیهای آنها بشما فرو خواندیم و از گفته های قرآن بر سخنان یاوه اینان خط باطل کشیدیم تا در نزد وجدان خود و پیشگاه با عظمت خدای جهان بی آبرو و محکوم نباشیم

هان ای ملت غیور قرآن دست این تبه کارانرا کوتاه کنید و قلم این جنایت کارانرا بشکنید تا تاج کرامت و شرف شما که قرآنست برقرار ماند ای قرآن عزیز ای تحفه آسمانی ای قانون بزرگ خدایی ای راهنمای سعادت بشر ای خورشید تابان از افق غیب ای مایه سر بلندی ملت اسلام ای درهم شکن اساس نادرستیها تو ملت ما را بیدار کن تو جوانان وطن ما را هشیار کن تو روح وحدت و برادری بآنان بده تو قوه سلحشوری و جس فداکاری را در آنها زنده کن تو پشت و پناه جوانان ما باش

يك طراری این نویسنده يك دست آویز دیگری کرده و بخيال خود
شگفت آور زرنگی بخرج داده و از يك مقدمه معلومه نتیجه مخالف آنها

گرفته است

میگوید (دین امروز ما میگوید دوم از اصول دین عدلست ولی مانند گندم نمایان جو فروش خدائی را که در عمل بمانشان میدهد میبینیم خیلی ستمکار و کلاهش خیلی کود کانه است زیرا این خدا کاهی را بکوهی میبخشد و کوهی را بکاهی این خدا بیا نمیدهد ولی بیهانه میدهد)

آفرین بر این طراری و حقه بازی که کاهیرا بکوهی و کوهیرا به کاهی پیوند میکند این مطلب درست است که خدای جیان عادل است و ستمکار نیست و ظلم و جور بکسی نمیکند و روا نمیدارد لکن بخشیدن گناه بندگان و بخش رحمت بر زیردستان و باصلاح شما کوهی را بکاهی بخشیدن با کجای عدالت منافات دارد معنی عادل آنست که اگر کسی يك قدم بخلاف گفته او برداشت با هر قیمت شده او را نیست و نابود کند و از هستی ساقط کند و اگر بیچارگان و درماندگان و زیردستان که از روی جهالت يك خلاف کردند ببخشاید و بیامرزد خطای آنها را ستمکاری کرده و ظلم نموده آری اگر خدا حق دیگران را ببخشد و از ظلم و ستمکاری مردمان بیکدیگر صرف نظر کند خلاف عدل است و دینداران چنین حرفی نزده اند و خدا را اینطور معرفی ب مردم نکردند آنها میگویند خدا از حق مردم نمیکند مگر خود صاحب حق بگذرد ولی از حق خود اگر بخواهد میگذرد و در رحمت را یکسره بروی بندگان خود نبسته و مثل ستمکاران جهان و زورمندان عالم نیست که ب مردم لجاجت کند و دمار از روزگار زیردستان برآرد اگر شما اسم این را ستمکاری میگذارید بالفتی غیر از لغت آدم زادانست و با اصطلاحی جز اصطلاح بشر است گمان ندارم جز شما کسی بخشایش را ستمکاری و رافت را کلاه کود کانه خوانده باشد

یکی از طراری های شما آنست که گاهی عقائد دین داران را از يك شعر درویش برمی دارید و میگویند اینها یعنی دینداران میگویند (جهان اگر فنا شود علی فنان میکند) و گاهی از کنار معرفت درویشان يك سطر عبارت می بایه میگیرید و یکسره

به بزرگن دین نسبت می دهید میگویند اینها میگویند (خدا بهشت را بیها نمی دهد و بیهانه می دهد) و کاهی را به کوهی و کوهی را بگاهی بیخشد پس خوبست شما کتاب قآنی را بدست نیاورید و بگویند اینها یعنی علماء اسلام و دین داران علیقلی میرزا و محمد شاه قاجار را خدا می داند زیرا که در اشعار آنهاست که گردش چرخ و فلك و برقرار بودن عالم از اراده اینهاست معنی که گیرها و درویشهای دوره کرد که معلومات شما نیز کمی از آنها ندارد خیلی از این حرفها دارند خوب بود در این کتاب نفیس که از یادگارهای اصلاحی شماست مقدار زیادی از آنها هم اضافه میگردید که استفاده کامل شود

قرآن سواه این بیخردان یا قرآن را ندیده و نخوانده اند یادیده و گفته **گفته های ماست** های آنرا پشت گوش انداخته اند و از رسوائی و باز شدن مشت خود پروا نکردند و بخشایش و رحمت خدا را کفر و کودکانه نام نهاده اند غافل از آنکه شاید یکی از این میان برخیزد و گفته های آنها را یکن یکن آفتابی کند و دروغ پردازی های آنان را که مخالف صریح قرآن و تعلیمات اسلامست موبموروی دایره بریزد و میتوان بود که اینان از رسوائی پروا نمی داشته باشند و آبرو و شرف را یکباره بیهوده و از گفته های دین داران و زبانه های هزار ساله پندارند ما با اینان سخنی نداریم و چشم داشت آنکه سخن ما را بپذیرند هم نداریم و بآنها ارجی نمی گذاریم ما از آن بلك داریم که اینان دل بلك جوانان نورس ما را آلوده کنند ما پروای آن نداریم که مبدا سخنان مسوم اینها نونهالان محبوب ما را از پا در آورد ما از آن میترسیم که گفته های غرض آلوده اینان که جابجا با قرآن و تعلیمات دینی مخالفت جدل ساده نورسهای ما رخنه کند این است که تنها برای نگاهداری آنها باین امر قیام کردیم اینك گفته های قرآن خدا که آنها آنرا گفتار کودکانه خواندند

سوره زمر (آیه ۵۴) قُلْ يٰٓاَعِبَادِیْ اَلَّذِیْنَ اَسْرَفُوْا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوْا

مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

یعنی بگو ای بندگان من که زیاد روی کردید در گناهان و بخود زیان زدید مایوس نشوید از رحمت خدا زیرا خدا میامرزد همه گناهانرا همانا او آمرزنده مهربانست
سوره نساء (آیه ۱۱۶) إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ

لِمَنْ يَشَاءُ خدا شرک را نمیآمرزد و غیر از آنرا میآمرزد از هر کس که بخواهد
سوره آل عمران (آیه ۱۲۴) وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

از خداست آنچه در زمین و آسمانست هر کس را بخواهد میامرزد و هر کس را بخواهد عذاب میکند و خدا آمرزنده و مهربانست هر کس قرآن خوانده باشد می داند که خدا در هر صفحه یا چند صفحه بیندگاف ضعیف خود و عده رحمت و بخشایش طعمه و آنها را بواسطه گناه از درگاه رحمت و لطف خود نرانده اینان خدا را یکدیگر کتاتور می عطفه عاری از مروتی بمرد میفرمی میکنند این بیدادگران دشمن علم عالم محسوسات را ندانسته از عالم غیب خبر میدهند و در مقولات با این بیخردی گفتگو میکنند و با این بیخبری از دستورات دینی و بی اطلاعی از کتاب دینی مسلمانان دخالت کوکود کنند در آن میکنند شما از تعلیمات قرآن چه خبر دارید اشتها از راههای دیگر هم ممکن بود چرا بلاد و غیر داری و افتراء بدین و دینداران خود را میخواستید مشهور کنید درست است که طهران هر متاعی خریدار دارد و اگر کسی ادعای خدایی هم بکند کم کرده است ولی پیغمبری و خدایی دروغی هم يك آبروی بیشتری و يك ظاهر بهتری لازم دارد و آن در شما نیست

يك سخن در پیرامون این نویسنده میگوید در کافی باسند صحیح رسیده که خدا
بقیام قائم را سال هفتاد هجری معین کرده بود ولی چون مردم
امام حسین را کشتند خدا اهل زمین را غضب کرد و آنرا بسال صد و چهل هجری پس

انداخت ولی چون ما این را بشما گفتیم و شما هم بمردم گفتید دیگر خدا برای این کار وقتی پیش ما نگذاشت و در جای دیگر است که امام جعفر صادق (ع) اسمعیل را جانشین خود کرد پس چون از اسمعیل کاری سر زد جانشین خود را موسی کرد چون از علت این تغییر پرسیدند گفت درباره اسمعیل بداء شد راستی اگر خدایی اینطور است پس هر بی سر و پایی حق دارد ادعای خدایی کند

سألهائی است بس طولانی که سنیان و شیعیان در پیرامون بداء که یکی از مسائل فلسفه است سخن را نهاده و گفتگوها کرده اند این تازه بدوران رسیده ها این سخن را کم و بیش شنیده و ادراک آن نداشته که بموارد این گفتگوها در کتب کلام و فلسفه یا دست کم بکتابهای شرح احادیث رجوع کنند و جواب آنرا ببینند و بیخود افکارها و دیگر آنرا بآن متوجه نکنند چه باید کرد آدمیزاده در دوران زندگی خواهی نخواهی مواجه با پیش آمدهائی میشود که خود نمیدانست و نمی خواست در پندار ما هرگز نیامده بود که روزی بایکی دوتن کودک نادان بحث از فلسفه اعلیٰ پیش آوریم و مباحثی را که میبایست بامیزانتهای بسیار دقیق و نازک کاری های شگفت آور تحلیل شود بازاری کرده کودکانه از آن بحث کنیم تا نزدیک بفهم آنها شود اکنون ما در پیرامون این مطلب تا آن اندازه که درخور این اوراق است بحث میکنیم و تحلیل علمی فلسفی آن موکول بکتابهایی است که اینگونه گفتگوها باید در آنها حل شود از قبیل شفا تألیف شیخ الریمس و استقار تألیف صدر المتألهین و نبراس الضیاء (۱) تألیف محقق داماد و دیگر کتابهای مؤلفه در این باب همه میدانیم و در کتابهای علمای امامیه و بزرگان شیعه از زمان امامان تا کنون هر يك بنوبه خود این مطلب با کمال اهمیت نوشته شده که بداء بمعنی اینکه خدای عالم تصمیمی بگیرد برای کاری پس از آن از آن تصمیم برگردد محال و نارواست و دانشمندان ما گفته اند کسیکه درباره خدا چنین پنداری داشته باشد کافر است و در تمام شیعه کسی نیست

گذاشت که دانشمندان (نه دیگران) خوب می‌دانند و مشت او در جامعه علمی و دینی باز است ما اینطور اشخاص را با آزادی فکر و شخصیت درست نمی‌شناسیم و در پیشگاه محکمهٔ انسانیت و حریت محکوم می‌دانیم

مخواه از قرآن شاید بگوئید سجده کردن بترت هر طور باشد شرك است بر گفتهٔ خود جواب این سخن آنست اولاً پس از آنکه معنی شرك پیش

همهٔ دانشمندان جهان معلومست و چیزی نیست که از پیش خود توان تراشید و همه می‌دانند که سجده بر هر چیز برای پیروی از فرمان خدای عالم شرك نیست بلکه توحید و اطاعت است این اشکال را بیش کسی پایه و قدری نیست و ثانیاً بگفتن شما باید تمام مسلمین جهان مشرك باشند زیرا که همهٔ آنان برای خدا سجده برخاک و سنگ و چوب و بسیاری از آنان سجده بر فرش و معدن و چیزهای دیگر را جائز می‌دانند ابوحنیفه امام بزرگ سنین سجده بر قاذورات را جایز می‌داند پس تمام مسلمانان جز آنها که هیچ نماز نخواندند و کرد این عبادت نکردیدند باید مشرك باشند و فقط بی‌نمازان خداپرست باشند و ثالثاً در آیات بسیاری از قرآن خدا مردم را امر بسجده کرده

از آنجمله سورهٔ حج (آیه ۷۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَانْفِلُوا لِلخَيْرِ لَكُمْ قُلُوبُونَ

یعنی ای کسانی که ایمان آوردید رکوع و سجده کنید و عبادت خدا نمایید و کلاً خوب کنید شاید رستگار شوید

بنابگفته شما خداوند مؤمنین را امر کرده که از ایمان بیرون روید و مشرك شوید تا برستگاری رسید حالا باید بعقل کی خندید و رابعاً ما بیشتر آیاتی که حکایت می‌کرد فرمان خدا را بملایکه برای سجدهٔ بآدم و آیه که باصراحت لهجه میگفت یعقوب و اولادش یوسف سجده کردند ذکر کردیم بگفته شما تمام ملائکه و یعقوب و اولادش بلکه تمام انبیاء و اولیاء مشركند زیرا همه با امر خدا يك چیزی

آمد و نه بنا بود بیاید چرا ابر آمد و آنهمه غرض کرد و برق از خود ظاهر کرد که مردم را باین اشتباه انداخت اسرار جهان بسیار است که ما نمی دانیم این هم یکی از آنها باشد

شما پسری دارید عزیز بازی گوشی میکند میخواهید او را بترسانید چوب و فلك حاضر میکنید و امر میکنید او را بلك ببندند خود اشاره میکنید میانجیگری کنند بامیانجی دیگران از كك زدن دست میکشید نه از اول تصمیم زدن داشتید و نه از تصمیم اولی كه همینقدر اظهار زدن بود برگشتید امام از روی فرمان خدا اسمعیل را معرفی بامامت میکند برای مصلحتهای پنهانی که ما نمیدانیم پس از آن موسی بن جعفر را معرفی میکند جاهل گمان میکند خدا از رأی خود برگشت ولی خدا از اول صلاح را در معرفی چند روز می دید پس از آن امری را که از اول در فرمان حتمی خدائی و تصمیم خلل ناپذیر الهی بود اظهار میکند

این یکی از معانی بداهت است که هیچ اشکالی ندارد و معنی بسیاری از آیات و اخبار بآن ظاهر میشود

علاوه بر آنکه حدیث بداهه راجع با اسمعیل نزد علماء مردود است زیرا از زمان پیغمبر خدا تا زمان حضرت صادق (ع) پیش اصحاب ائمه این دوازده نفر امام با اسم و رسم مشهور و معروف بوده اند چنانچه هر کس احادیث کتب اصحاب را ببیند شك نمیکند در اینکه این حدیث مردود است و منافی با تمام احادیث است

معنی دیگر بداهه معنی دیگر از بداهه آنست که بعضی امور بابضی دیگر بهم پیوسته هستند که بانبودن یکی از آنها برای دیگری حکمی ثابتست و با بودن آن حکمی دیگر اگر جنگ مرگبار اروپا برپا نمیشد خواوایران فراوان و ارزان بود و چون جنگ برپا است گرانی و فلیابی است ایندو بهم پیوسته است اگر فرزند شما از فرمان سرپیچی کند او را تأدیب میکنید لکن سرپیچی نمیکند شما هم او را تأدیب نمیکند اکنون اگر شما گفتید در ایران به سب طبع خود فراوانی و ارزانی

است چون جنگ برپا شد فراوانی از میان برخاست با آنکه شما هم میدانستید که جنگ برپا میشود خطا نگفتید

در اینجا نیز گوئیم اگر فتنه کربلا برپا نمیشد حسین بن علی قیام میکرد و عالم را مسخر میکرد لکن چون آن فتنه واقع شد کار عقب افتاد و اگر مردم سر امامان را فاش نمیکردند یکی دیگر از امامان در سال صد و چهل نهضت میکرد و عالم را میگرفت لکن آنها سر را فاش کردند مطلب تعویق افتاد تا وقت ظهور خدای عالم از اول امر میدانست که واقعه کربلا واقع میشود مردم اسرار را فاش میکنند و تصمیم این بود که اگر واقعه کربلا پیش نیاید چنین شود لکن میدانست که پیش آمد میکند پس تصمیم از اول نگرفت

مثال دیگر یاد میکنیم شما تصمیم دارید که اگر بن قم و اصفهان ریل باشد مسافرت با قطار با اصفهان کنید ولی چون ریل نیست با اتومبیل رفتید اکنون شما از تصمیم اول برگشتید یا آن تصمیم بجای خود هست ولی پیوسته بامری است که تا آن نشود این محقق نمیشود و شمار اوقتی میگویند از تصمیم برگشتید که اول تصمیم داشته باشید که اگر ریل باشد بروید و بعد رأی شما برگردد که اگر ریل هم باشد نروید خدای عالم از ازل تصمیم داشت که اگر واقعه کربلا واقع نشود امام آزمانرا قائم بامر کند ولی از ازل میدانست که میشود پس در تصمیم او هیچ خللی وارد نیامد و نقصانی بعلم او نیز وارد نشد

مثل این حدیث در این بیخردان چنین پنداشتند که تنها این روایت کافی مورد قرآن فراوان است این سخن است که با هیاهوی آنرا نقل کرده و پنداشتند اشکال بزرگی نموده اند غافل از آنکه در قرآن مانند این حدیث که همین اشکال بی کم و کاست بصورت بر او وارد است آیات بسیاری است که دانشمندان بزرگ اسلام از آن جواب دادند مادر اینجا بعضی از آن آیات را با نشانی میآوریم تا خوانندگان محترم ببینند هدف اصلی اینها از اشکال با حدیث قرآنست

سورة رعد (آیه ۲۹) يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ مَا وَعَدَهُ اَمْ اَنْتُمْ اَنْتُمْ

یعنی خدا هر چه را میخواید محو میکند و هر چه را میخواند اثبات میکند و بیش
اوست ام الکتاب که کتاب محفوظ است

سورة بقره (آیه ۱۰۰) مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ اَوْ نَسِيَهَا نَاتِ بَخِيرَ مِنْهَا اَوْ مِثْلَهَا

یعنی ما منسوخ نمیکشیم و از یادها نمیبیریم هیچ آیه را مگر آنکه مثل آن
بایتر از آن را میآوریم پس خوبست بگوئید این خدائی است هر دم خیال امروز
تصمیم میگردد فردا از تصمیم خود بر میگردد امروز يك چیزی را اثبات میکند و
آیه را میآورد فردا همان را محو میکند و نسخ میکند و یکی دیگر میآورد
شما در باره استجاب دعا و قبول توبه که اینهمه آیات خدائی وارد است
چه میگوئید

مثلا در سورة مؤمن (آیه ۶۲) میگوید و قَالَ رَبُّكُمْ اَدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ

گفت خدای شما دعا کنید و بخوانید مرا تا استجاب کنم دعای شما را بگوئید
این آیات را از قرآن بردارند و گرنه تا این آیات هست اشکال بآن حدیث و مثل
آن هیچ و بوج است اینجا هم شما باید بگوئید این چه خدای هر دم خیالیست
امروز تصمیم میگردد يك کاری بکند و یکبار تصمیم میگردد بیمار کند و بمیراند دعا
میکند از تصمیمش بر میگردد بالاتر بروید بگوئید این چه خدای هر دم خیالیست
يك روز دین موسی را این مزد منتشر میکند و تورات را کتاب دینی بشر قرار میدهد
یکروز هم از تصمیم بر میگردد دین اسلام را منتشر میکند خوب است لاج کنید و همه
دینهارا از خدا ندانید

مايك قدم بالاتر میگذاریم میگوئیم يك گروه را خلق میکند فردا از آن

پشیمان میشود يك گروه دیگری خلق میکند و اینها را میبرد این چه خدای هر دم
خیالیست گاهی مرض میدهد گاهی صحت میدهد گناهکاران را تصمیم میگردد عذاب

کند توبه میکنند بیست میبرد بکیرا چند روزی پادشاه میکند و مردم چیره میکند پس از آن بخاک دلت او را می‌نشانند ابراهیم خلیل را امر میکند اسمعیل را باید سر ببری وقتی تصمیم میگیرد فدایی برای او میفرستد بموسی بن عمران وعده سی روزه میدهد چون سی روز تمام شده روز دیگر اضافه میکند تمام بایه عالم به این تغییرات و تبدیلات برقرار است روزگار دائماً دستخوش حوادث روزانه است

میگویند خدای جهان باین کارها کار ندارد و برای خودش خواب رفته یا استراحت کرده بآنکه تصرف در همه امور حق او است و سنگی از جایی حرکت نمیکند مگر با اراده او پس شما خوبست از خدای این خدای مردم خیال استغله دهید تا یک حدیث صحیح کافی اشکال شما وارد شود و کینه‌های دیرینه را از عرب و اولاد پیغمبر عرب بگیرد

اینک ماحق داریم بگوئیم خوب بود بهمان سیکار فروشی و شاگرد صحافی قناعت میکردی و باین هوش سرشار دخالت در کارهای خدای و دخالت در معقولات نمیکردی بیکاری و خیابان گردی این عیبه‌ها دارد

و خوانندگان محترم ما بدانند که این اشکالات و مثالهاییکه یاد کردیم یکن یکن در فلسفه اعلیٰ مورد بررسی فراوان شده و از همه جواب‌های کافی بادللهای روشن داده شده اینان که اینطور اشکالات را میکنند بکلی افق فهمشان از این مطالب عالبه دور است و از قرآن و حدیث بیخبرند

سوال دوم آیا ما میتوانیم بوسیله استخاره یا غیر آن با خدا راه پیدا کنیم
و جواب آن واز نیک و بد آینده باخبر شویم یا نه اگر میتوانیم پس باید

از این راه سودهای خیلی بزرگ مالی و سیاسی و جنگی ببریم و از همه دنیا جلو باشیم پس چرا مطلب بعکس شده (قل ای کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و مامسنی السوء) و اگر نمیدانیم پس چرا بانام خدا و جان و مال مردم بازی میکنید جواب این سوال معلوم شود پس از آنکه ما مورد استخاره و معنی آنرا روشن

کنیم و پس از روشن شدن آن واضح شود که اینها یا يك همچو موضوع روشن ساده رانداخته بادینداران بشیرد برخلسته و بزرگان دین را هدف ناسرها قرار دادند یا دانسته و از روی تعمد برای بدین کردن توده را بزرگان آئین چنین دروغها بآنها بسته و نتیجه‌هایی کودخانه از پیش خود از آن گرفته‌اند و آنچه آنها میگویند علماء از آن برکنارند

معنی استخاره چیست از برای استخاره دو معنی است که یکی از آنها معنی حقیقی استخاره است و در اخبار (۱) ما از آن بیشتر نام برده شده و پیش خواص متعارفست و آن طلب خیر نمودن از خدا است و آن در تمام کارهایی که انسان میکند خوب و مستحب است و این از رسته دعا است که در قرآن خدا بآن اهمیت شایان داده حتی در سوره فرقان (آیه ۷۷) فرماید **قُلْ مَا يَعْجَلُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ لَفَدَّ مَسَّكُمْ فَتَوَفَّيْكُمْ لَوْلَا مَا** بگویم مردم که شما چه ارج دارید پیش خدا اگر دعای شما نباشد شما بدعا باید پیش خدا قدرت و قیمت پیدا کنید حالا تکذیب میکنند دعا را زود است که پاداشی آن دامن گیر شما شود خدای عالم از حال افسار گسیختگان خیر میدهد که اینها بدعا ارجی نمیدهند و از آن تکذیب میکنند در صورتیکه خود آنان بی ارج و قدرند اگر دعا در کار نباشد جمله کلام آنکه اینقسم از استخاره که اخبار بیشتر در اطراف و آداب آن دستور دادند صرف دعا و از خدا طلب خیر کردن است شاید نویسنده این یادها اینطور استخاره را ندیده یا نشنیده باشد چون این پیش عامه مردم بعنوان استخاره معروف نیست تابکوش مثل اینها برسد

يك معنی دیگر استخاره آنست که پس از آنکه انسان بکلی در امری متحیر و امانده شده نه عقل او را بخوبی و بدی آن راهنمایی کرد و نه عاقل دیگر راه خیر و بشر را باو فهماند و نه خدای جهان درباره آنکار تکلیفی و فرمانی داشت که رهنمای او باشد در اینصورت که هیچ راهی برای پیدا کردن خوب و بد در کار نیست و دینداران یا بدینسان

ناچار و از روی بیچارگی بکطرف اختیار میکنند و از یکسو میروند کور کورانه و متعیرانه و دودل در این حال بیچارگی و دودلی که از بدترین حالات بشر باشد و را شمرده و ماهمه میدانیم در این حال اگر یکی پیدا شود و انسان را بیکسوی کار دل گرم کند و نور یاد دل گرم و اراده را سبک و نور امید بکار وادار کند چه منت بزرگی بانسان دارد اینجا دینداران میگویند خدای عالم که پناه بیچارگان و دادرس افتادگانست و این حالست که انسان از همه حالات بیشتر محتاج بدستگیری است بگمراه امیدی بروی انسان از عالم رحمت و رأفت و مهر بانش باز کرده و اگر باین حال اضطراب انسان باو پناه ببرد و از او راهنمایی جوید و عرض کند بارالها این وقتی است که عقل ما و دیگران دریغ کردن راه خوب و بد و امانده است و راه چاره برای ما نیست تو چاره ساز بیچارگان و عالم با سرار پنهانی ما را بیکسوی مطلب راهنمایی کن و اراده ما را بیک طرف قبری کن تو بماند لگرمی ده و از مادستگیری کن ناچار خدای جهان که قادر بر پیدا و پنهان است یاد دل او را بیکسو میکشاند و راهنمای قلب او میشود و او خود مقلب القلوب است و این يك گونه استغلام است یا از او دستگیری کرده دست او را بیکطرف سبجه میاندازد و یا بوسیله قرآن بیکسو او را دلگرم میکند اکنون جواب دینداران را بنوه سرایان بیدین بگویند آیا برای انسان در ایام زندگانی و روزگار پر آشوب جهان که با هر چیز بر خورد میکند يك همچو حالی پیش نیاید ناچار باید جواب مثبت دهید زیرا که تمام دانشمندان عالم هم بکر و ز راه تاریکی بر آنها پیش میاید که نور عقل و چراغ خرد آنها پیش پای آنها را روشن نمیکند آیا در این حال دودلی و تعیر انسان و امانده متعیر که از عقل دیگران نیز استمداد و راهی پیش پای او نگذاشته اند نیازمند بیک راهنمایی نیست که راه چاره برای او باز نماید در اینجا نیز چاره ندارید مگر اقرار بنیازمندی و احتیاج شدید آ یا پس از خاموشی چراغ عقلا و اماندن تدبیر عاقلانه خردمندان غیر از خدای جهان که همه پیدا و پنهان پیش او آشکار است کسی راهی بمقصود خود دارد و آیا این حال را باید حال بیچارگی و اضطراب شخص انسانی شمرده

ناچار جواب اینجاهم مساعد است آیا خدای عالم میتواند در اینحال بیچارگی و
 پریشانی از اودستگیری کند و او را راهنمایی بخیر او کند ناچار قدرت انکار قدرت های
 خدای جهان را ندارید در اینجا يك پرسش دیگر گفتار ما و شمارا پایان میرساند
 و آن اینست که آیا خداوندیکه خود را بجهان معرفی بر رحمت و رأفت و مهربانی
 کرده و سفره رحمت و خوان نعمت او بر جهانیان باز است و شیوه او راهنمایی و سنت
 اودستگیری است در چنین حالی اگر بنده بیچاره او باروی نیازمندی و دست گدایی
 در خانه او رود او را محروم میکند دینداران میگویند ما آن خدا میرا شناختیم که
 دستگیر بیچارگانست و راهنمای و اماند گانست شما در اینجا چه جواب دارید من
 میگویم در آن محبس تاریك مختاری هم اگر چنین حال را از انسان ببیند و به قلب
 انسان آگاه باشد که امیدش بغیر او بکسی دیگر نیست او هم از انسان دستگیری میکند
 شما خدا را دست کم بقدر مختاری بداند آنگاه بادی دینداران آشتی خواهید کرد و از آزار
 که رفتید بر میگردید خدا هم بپوش شمارا خواهد قبول کرد گرچه اهل دنیا قبول نکنند
 مایرای این امر روشن ساده که عقل هر خردمندی بآن ایمان
 دارد و هر کس کوچکتر ایمانی بخدای جهان داشته باشد در قبول
 ناگزیر است خود را نیازمند بدلیل دیگری جز راهنمایی عقل نمیدانیم ولی برای آنکه
 خوانندگان بدانند در این گفتار دینداران گواه از آیات قرآن خدا دارند مابذکر آن
 خود را نیازمند دیدیم اینک گواه از قرآن مجید بگفتار دینداران
 سورة نمل (آیه ۶۳) اَمِنْ يَجِبُ الْمَضْطَرُ اِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوءَ
 در ضمن آیاتی که خدا قدرت ها و نعمت های خود را شماره میکند میگوید آیا بغیر
 خدای جهان کیست که جواب بیچارگان را بدهد و اجابت دعا و خواهش آنان را بکند
 و بیدار از آنها بردارد و دور کند مگر خدای دیگری در کلاست که مردم باو پناه
 ببرند و جواب از او بگیرند و کشف بیدار را بواسطه او بکنند یعنی در حال اضطراب
 و بیچارگی جز خدای جهان کسی نمیتواند اجابت خواهش بیچارگان متحیر کند و

بدی را از آنها دور کند مثلاً بیمار جوانی است مورد امیدهای دور و دراز مادر و پدر
پیشورای عالی طی تشکیل شده از درجه اول دکترهای دانشمند نظریه آنان در
عمل کردن این جوان توافق نکرد و یا همه بطور تردید جواب دادند که در عمل خطر
است و در عمل نکردن هم خطر است اینجا نور دانش دکتراها پیش پای آنها را روشن
نکرد و تکلیف قطعی برای بیمار معلوم نکردند آیا این حال اضطراب و بیچارگی مادر
و پدر مهربان که تنهایی جوان در جهان دلخوش کرده بودند هست در این صورت
اگر خدای جهان بوسیله دعا و توجه و توسل پیشگاه او یک راه آمیدی بروی شما
باز کند و خوب و بد عمل کردن را بشمارد کثران نشان دهد کجای عالم بهم میخورد
آیا در این حال جز خدای جهان دادرسی هست

اینجا را دینداران میگویند بوسیله استغاره و توجه بخدای مهربان میتوان
راهی بدست آورد و این هم نگفته نماند که اخباریکه درباره استغاره است وعده
نکرده اند که همیشه شمارا بمقصود بی کم و کاست برسانند بلکه آنچه وعده شده
است اینست که خدای عالم بکسیکه از او خیر بخواهد خیر میدهد اگر در این جهان
صلاح باشد اینجا میدهد و گرنه برای او ذخیره میکند

قوت اراده دانشمندان جهان و علماء معرفه الروح و روان شناسان قدیم
کارکن است وجد و شرقی و غربی این سخنرا بخوبی پذیرفته اند و در
محافل علمی تلقی بقبول شده است که انسان با قوت اراده کارهایی از پیش نمیرد که
بدون آن ده یک آنرا نمیتواند بکند بلکه اراده قوی گاهی در خود انسان یادگیری
کارهای فوق العاده انجام میدهد مریضی که باید با بکار بردن داروها علاج کرد اراده
قوی خود مریض یاد کتر علاج میکند و همینطور پیش همه ما روشنیست که دلگرمی
بکاری و امید پیشرفت امری یک آن از روشن خارق العاده دارد چه بسا دو نفر یک
کاری مشغول شوند یکی از آنها مایوس باشد از انجام آن یا با دودلی و تردید وارد
کار شود دیگری با خاطر جمعی و اطمینان نفس دومی بهمان قوت اراده و دلچسپی بکار آن

از پیش میرد و اولی با تردید و دودلی وقت را گذرانده یا اگر داخل کار شده با سردی و سستی با انجام آن موفق نشود ما میگوئیم فرماید شما با سخنان سابق ما که از روشن ترین احکام خرد بود موافقت نکنید و خدای جهان را از حال بندگان خود غافل بدانید یا بگوئید بکارهای مردم کاری ندارد اگر برای استخاره همین يك نتیجه بیشتر نباشد که مردم دودل را گاهی قوی الاراده میکند و سردی ها و سستی ها را مبدل بگرمی و پشت کار میکند برای خوبی آن بس بود شما میگوئید ما اشخاصیکه متحیر و دودلند دلگرم بکار کنیم و آنها را از دودلی و تحیر بیرون بیاوریم با تَرَكْ آن عمل و رفتن دنبال کار دیگر که عمرشان و وقتشان با تردید و دودلی تلف نشود یا با انجام آن بادل گرم که خدای عالم با آنها در آن کار همراه است که این خود پشت کار میآورد و سبب پیشرفت میشود چنانچه خدای عالم مؤمنین صدر اول را دلگرمی داد و بر دیگران چیره کرد و با جمعیت کم گروه های فراوان را از یاد درآوردند

در سورة انفال (آیه ۶۶) میگوید **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَقْلِبُوا مَا يَكُنْ مِائِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِائَةً يَفْلِبُوا أَهْلًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا**

همین پشت گرمی اراده آنها را قوی کرد و بر کفار چیره گرد آنها را یا میگوئید آنها را بگذاوریم در همان حال تحیر و دودلی بمانند و روز کار را با سستی و سردی بگذرانند اگر تَرَكْ مقصود خود کنند دل آنها باز پیش آن باشد و قوای روحی آنها تجزیه شود و در اثر آن از کار بمانند و اگر دنبال آن کنند با ضعف اراده و سردی و سستی باشد حکمت این با وجدان پاک خوانندگان محترم

غلط اندازی این ماجراجویان بیخرد اشتباه کاری و عوام فریبی را از دست ماجراجویان نمیدهند و مردم چنین وانمود میکنند که ملاها یکسر حکم خرد و فرمان عقل را کنار گذاشته تمام کارها را با استخاره انجام میدهند از این جهت میگویند خوب بود ما عالم را با استخاره بگیریم بیچاره بیخرد غافل از آنست که این

کتاب را که پیاری نوشته و بین توده بخش نموده بیشتر آنها که سروکار باملاها دارند می دانند که مورد استخاره کجا است يك کار روشن که عقل خود انسان یا دانی دیگر بآن راه داشت نه مردم در آنکار پیش ملا رفته و استخاره میخوانند و نه اگر رفتند و بملاها کار را گفتند آنها چنگ بتسبیح میزنند مریض بحکم خرد محتاج بمعالجه و نیازمند بطیب است در این شهر دکتر دانشمندی که مردم او را بایک دلیل روشن باستانی شناختند پیدا میشود و منحصر بیکي است اینها هیچکدام مورد استخاره نیست مردم پیش ملاها نمیروند و آنها هم در این امور با استخاره نمیپردازند ولی در همین حال دو طیب دانشمند است که یکی را از دیگری بهتر نمیدانیم و راه ترجیح نداریم پای خرد در گل است دینداران در این مورد یا از خدای عالم طلب خیر میکنند و بادل گرمی یکی از آنها رجوع میکنند و این يك قسم استخاره است و یا با حال بیچارگی با خدای جهان مشورت میکنند و قرآن را باز کرده يك راه امیدی پیدای کنند خدای مهربان نیز آنها را محروم نمیکند و از در خانه رحمت بیزوال نمیراند این دل گرمی بعلاج و چشم داشت بلطف خدای مهربان در مریض چه قوه روحانی تزریق میکند و پرستار آنرا با چه دل گرمی و ادا کار میکند و طیب را با چه اطمینان بمعالجه و امیدارد اینها خود يك راه های معالجه ایست که علماء روان شناسی حالا پس از سالهای طولانی بآن برخورد کرده اند و ما بانور نبوت بیش از هزار سال است آنرا دریافتیم پس گفتار بیهوده شما که خوبست با چنگ زدن با استخاره با چند نفر پیاده و سواره حمله کنیم بمملکت انگلستان و همه عالم را بزیر پرچم بیاوریم غلط اندازی بیخردانه ای است که اگر در عالم رسوائی معنی درستی داشته باشد گمان ندارم از کویند این بیهوده تجاوز کند و اما اینکه گفتید (موسیلینی) بجای اینکه چند سال چنگ کند و پس از آنهمه خسارت های جانی و مالی بفهمد شکست میخورد خوب بود چنگ میانداخت بتسبیح حرف عامیانه بیخردانه ایست ما میگوییم اگر موسیلینی هم نیروی خود را حریف میدان پهنوار جنگ جهان نمیدید می استخاره باید از آن

دوری کند زیرا که عقل در اینجا راه دارد بواقع و اگر حقیقتاً متعجب بود و خدا هم فرضاً برای او وظیفه تعیین نکرده بود و در حال اضطراب و بیچاره در خانه خدا میرفت خدا باو اجازه نمیداد که وارد چنین جنگ خانمانسوزی شود لکن مانعی دانیم شما از موسیلمانی پرسیدید و او گفته استخاره من خوب آمده تا این تقض شما بدینداران وارد شود یا آنکه یخود مثلی بی مورد ذکر میکنید و وقت ما و خود را بجهت تلف میکنید و اما جنگ قفقاز اگر از روی ضرورت و دفاع از مملکت وارد جنگ شدند از موضوع سخن ما خارج است و الا همان سخن ها در کار است و تکرار نمیخواهد و اما مثالهایی که زده اید که دختر را برای جوانی پسندیده اند پس از گفتگو باید آمدن استخاره از هم جدا میشوند و خانه برای خرید مناسب دید بابتی استخاره منصرف میشود جواب اینها و هزاران مثال دیگر بمراجعه باین گفتار و بدست آوردن مورد استخاره و روشنست و جز به یخودی یا ماجر اجونی حمل نتوان کرد در مورد زناشویی چون انسان غالباً از خصوصیات اخلاق خانوادگی زن و شوهر یخبر است آنهم مورد تردید و تعجب میشود و خدای عالم در يك همچو وقت تار يك پر خطری انسان را راهنمایی میکند

و اما اینکه میگوئید خدا میداند چه ضررها و خسارتهایی از همین استخاره بما رسیده و اینها از وزنکی مخصوص بخود بر روی همه روپوش گذاشته اند کلتی يك عقل روشن بانسانه می زدید که همان مورد که دینداران برای استخاره تعیین کردند زبانی وارد شد تا مورد قبول شود و گرنه با صرف ادعا میشود یکی بگوید خدا میداند از همین استخاره چه سودهای بزرگی بما رسیده و اینها بروی آن پرده می پوشانند ولی در بازار دانش گفتار بیدلیل ارجی ندارد

اکنون دانشمندان با در نظر گرفتن گفتار هر دو دسته خود مطلب را

می فهمند و نیازمند بتعقیب نیست

اشتباه کاری این بیخردان برای بدین کرده تود را بملایک غلط اندازی
 و دروغ پردازی دیگری کرده و يك دروغ روشنی بآنها بسته اند میگویند
 (اما غیبگوئی یا هر کار دیگری مانند آن اگر از راه دینست که هیچکس بخدا نزدیک
 تر از پیمبران نیست و شما می بینید که پیغمبر اسلام در چند جای قرآن خود را ازین
 کار برکنار میداند و اگر از راه علم و آئین طبیعت است که هیچکس مانند ارویا مین
 در این زمینه پیش نرفته اند و شما می بینید که آنها چنین ادعای ندارند ولی ما از اینها
 چشم میپوشیم و میگویم هیچ دلیلی بهتر از وقوع نیست شما اگر غیبگوئی یا هر چه
 که از آئین طبیعت خارجست پیش خود یا کس دیگر سراغ دارید بیایید بخرج من
 دانشمندان را بخوانید و مجلسی برپا کنید تا در برابر آنان اینکار خود را نشان دهید
 ما هم آنرا بدینا اعلان میکنیم تا بدانند ایران مردان خداست می گوئید

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند
 میگویم این چه اسرار است که بمردم زود بآورد بیسواد می گوئید ولی پای
 مردم دقیق که پیش می آید آنگاه جزه اسرار می شود

آفرین بر این پشت هم اندازی و طراری که در چند سطر چیزهایی را بهم پیوند
 کردید که هیچ بهم مربوط نیست و با چند دروغ و گزافه تحویل توده داده ملاحظه
 نکردید که شاید یکی از شما باز پرس کند اکنون ما از شما و کسانی که کم و بیش
 با علماء سروکار دارند پرسش می کنیم که کدام يك از آنها مدعی غیبگوئی و معجزه
 و کرامت شدند شما دیدید که استخاره غیب گوئی نیست بلکه تشبیه بدعه است
 که خدا فقط خوبی برای انسان بیچاره پیش بیاورد یا نتیجه آن از اضطراب و دودلی
 بیرون آمدنست که سودهای فراوان در آن بر ما عاید میشود کی گفته و کجا گفته
 ما غیبگو هستیم و اسرار حق پیش ماست

آری گاهی در طهران يك طراری پیدا میشود از سادگی توده استفاده میکند
 این منتشر میکند که رمالی میکنم جفر میدانم و جن گیری و غیب گوئی میکنم

خوبست اینها که این ادعاها را میکنند بروید آنها را امتحان کنید اگر آنها از ملاها درآمدند و اصلا سودای که علم را بآن ملا میگویند داشتند حق دارید بآنها این نسبت را بدهید شما بکروز پیش این رمالها و شیادها بروید ببینید یک نفر از آنها که با علما بیشتر تماس دارند و مسائل دین و آداب دینداری را از آنها فرا گرفتند پیش اینها می آید و از آنها طلب پرسش میکند که بارمل و جفر و استخراج و غیبگوئی می کنند یا آنکه اشخاصی که پیش اینها میروند باز از اشخاصی هستند که با علما هیچ رابطه نداشته و از آنها هیچ استفاده نکردند اگر آن رمالها و فالگیرها دفتری داشتند که شغل رجوع کنندگان بآنها را با اسم و نمره شناسنامه تعیین میکرد آنوقت معلوم میشد که دیندارانی که با علما معاشرت میکنند بیشتر بآنها مراجعه میکنند یا دیگران که امثال شما افسار گسیخته اند علماء جفاری و رمالی و غیبگوئی و جن گیری و امثال اینها را حرام میدانند کتابهای آنها (۱) درست است

اکنون شما هر کس از این کارها میکند بتوده با اسم علماء معرفی می کنید و زود باورها هم گول میخورند چاره چیست یا آنکه يك شمر درویشی را میخوانید و میگوئید ملاها می گویند هر که را اسرار حق آموختند تکلیف ملاهای بیچاره که همیشه با این چرندها مخالف بودند چیست حالا که بناسد بربط هر چیز را بملها نسبت بدهید چرا نمی گوئید آخوندها بازور سر نیزه زنهارا مجبور بکشف حجاب کردند آخوندها استخرشنا درست کردند و از این قبیل ها اینکه ملاها میگویند دین داری خوب و لگام گسیختگی بد است برای همین است که دیندار در تمام دوره زندگانی خود بمردم دروغ نمی بندد تهمت که بدترین گناهان و بالاترین بی آبرویی ها است است نمیزند خدا قلم و زبان او را محدود کرده بعکس لجام گسیختگان که هر چه پیش آمد برای آنها مانعی ندارد چه غیب دارد برای يك دسته که عضویت بزرگ با شرف تو دما تشکیل می دهند با هر دروغی و تهمتی است بی آبرویی فراهم کنند اینها

زمانبای بی دینی و لجام گسیختگی است که پیمبران و امامان بنوبه خود و علماء و دانشمندان بنوبه خود با آن نبرد کردند و میکنند و بایاوه گوی چندهر یخرد دست از هدایت توده که وظیفه خام آنهاست و خدا آنها را عهده دار آن کرده بر نمیدارند و اما اینکه گفتید پیمبران غیبگونی ها و کلهای را که برخلاف آمین و طیمت است نمیکند و اروپا بیاهم دعوی این امر را نکردند پیش از این (۱) روشن کردیم که انبیه بحسب مریح قرآن غیبگویی و کلهای برخلاف آمین طیمت می کردند و شما باقر آثر انخواندید یا خوانده و آنرا هم تکذیب میکنید چنانچه بصراحت لهجه و با کمال بی آبروی میگوید هر کس ادعای هر کلهای که از توانایی بشر بیرونست بکند دروغگو و بدتر از کلاه بردار و راه زن است و باید او را اعدام کرد پس موسی کلیم الله و عیسی بن مریم و محمد بن عبدالله (ص) پیمبران بزرگ پاک را بگفته شما باید دروغگو و کلاه بردار و رازن بدانیم و آنها را در حضور مردم اعدام کنیم تا گفته شما گبران زردشتی مسلك و مجوسان آتش پرست درست شود (تغویرتو ای چرخ گردون خن).

اروپاییان (۲) نیز کم و بیش کور مراهی بعالم غیب پیدا کرده اند و با خواب (مقناطیسی) یا (مینیا نیزم) غیبگویی میکنند و علماء و روحی انگلستان و آلمان و آمریکا و فرانسه و روسیه و دیگر ممالك آنجا این ادعای از حد گفتار بوجدان و وحی رسانند و اینکه گفتید اروپایی ها همچو ادعای نکردند بایه معلومات شما را بیجهای خود رسال دبستان هم روشن می کند زیرا بیجهای کلاس چهار و پنج هم این مطلب را شنیده اند که اروپایی ها توسط خواب کردن کشف حقایق میکنند و با احضار ارواح نیز معتقدند که کشف مفیات می کنند

پاسخهای خود کاله یکی از شاهکلهای این لجام گسیختگان آنست که ازیش ازیش خود خود جوابهایی می تراشند و بدین داران نسبت میدهند

آنگاه خودشان بجواب آن می پردازند اینرا يك زرنکی و عوام فریبی تشخیص دادند که بمردم حالی کنند که این پرسشها پاسخ صحیح و منطقی ندارد و گرمهائی است که گشوده نخواهد شد و هیچ پروای آنرا ندارند که شاید يك روز یکی از دین داران از جا برخیزد و رسوائی آنها را در جامعه روشن کند و آبروی آنها را بریزد اینان بقدری از تقوی و دانش بری هستند که گاهی سخنهای میگویند که در خور اطفال خور دسال هم نیست و گاهی دروغهایی می پردازند که لوطی های سر محله از آن پرهیز میکنند و با این علم و دانش و دامن پاک و روح بیفرض خود را اصلاح طلب و و کوششهای خود را بعنوان خدا پرستی و دلسوزی بتوده وانمود می کنند

خوانندگان محترم پارسی زبان ما و جوانان تحصیل کرده آئین دوست ما و روشنفکران دانشراها و دانشکده ها و دبیرستانهای ما تا اینجا که گفتار اینان و پاسخهای ما را دیدند بخوبی دریافتند پایه معلومات اینان و درجه تقوی و درستی و دلسوزی و خدا پرستی آنها را در دنبال گفتار يك نه پاسخ از پیش خود تراشیده و با اسم بهانه ها بدین داران نسبت داده در صورتی که اینها که او میگوید هیچ يك مربوط بدینداران نیست و جوابهای کافی بدینداران از این پرسشهای درهم و برهم که بادو دلی و اضطراب و سوء نیت پرش شده دارند مثلا می گوید (می گویند بهتر است بجای این حرفها برای مردم فکر خوار بار کنید)

این نویسنده خائن دروغی این حرف را میزند که وانمود کند بجز دیندارانرا از پاسخ در صورتیکه هر کس هویت او را می شناسد میدانند فکر کردن او برای خوار بار مثل فکر جامعه دار حمام میماند برای تأسیس دانشکده عالی طب یا مثل فکر دلاک است برای ایجاد روابط سیاسی بین دول اروپا و آسیا هر گز دینداران نمیگویند شما فکر خوار بار باشید آنها میگویند شما فکر شرف و ناموس باشید

باز میگوید (میگویند ۲ - این حرفها باعث نفاق میشود ۳ - این حرفها برای شهرت است ۴ - اینها تحریك اجانبست)

میگویم گرچه شما این حرفها برای اینطور مقصودهای پست و نظرهای نا
پاک نوشتید ولی نه جواب دینداران ایست و نه شما بمقصود خود میرسید زیرا که
کوچکتر از آنید که بتوانید ایجاد نفاق هم بکنید آری شهرت کم و بیش پیدا کردید
اما بچه تمین آن باخوانندگان است

اما اینکه میگوئی میگویند تحریک اجانب است آنهم دروغست که از روی
سوء نیت و ناپاکی نوشتید گمان کردید اجانب مثل شماهایی عقل و ادراکند که باین
دروغهای روشن ارج بگذارند شما خواستید باین کلمه تحریک اجانب کنید غافل
از آنکه شماهایی ارج ترا از آنید که در نظر کسی بیاید

باز میگوید (اینها میگویند ۵ - چطور اینهمه علماء و بزرگان نمیفهمیدند و شما
نهمیدید ۶ - حال گرفتیم اینها غلط است و ما کنار گذاشتیم عوض اینها چه بگذاریم)
گرچه اینها جواب دینداران نیست آنها جواب دندان شکن از روی میزانهای
علمی دارند که شما قابل فهم آن نیستید و تا اندازه که میشد شما فهمانیدیم و درخور
ادراک کودکان شما بود در این ورقها ذکر شد لکن جواب پنجم را اگر کسی از روی
انصاف دقت کند جواب اجمالی درستی است اینک ما بایک مثال مطلب را روشن میکنیم
در ایران و اروپا و آمریکا و آلمان و سایر ممالک عالم صدها هزار کترهای دانشمند
است که بسیاری از آنها شصت هفتاد سال عمر خود را صرف فکر در اطراف طب و شعبه های
آن گردانند و کتابهایی از خود بابر همین تجربیات طبی تعویل جامعه داده و مردم
جهان نیز بنوبه خود از آنها عملیات طبی خوب دیدند این دکرهای جهان درده مسئل
طبی مثلاً متفق الکلمه و بی تردید اظهار نظری کردند و در کتابهای خود نوشته یا بر د
گفتند در این میان یک نفر که چند روز جامعه دار حمام بود یکی دو سال هم بشغل دور
گردی مشغول بود دوسه سال هم عطاری سر محله داشت یکوقت دنیا مساعد شد که
توانست یک اوراقی بنویسد و منتشر کند در آن اوراق هم غلطهای روشنی از او دیده
این شخص باین هويت و تحصیلات در یک روزنامه رسمی راجع بآن مسائل طبی اظهار

فطری مخالف اطباء جهان کرد و همه را بخطا و غلط نسبت داد عقل شما و همه بشر در باره این امر چه میگوید از صدر اسلام تا کنون بیش از ده میلیون مجتهد و متخصص در علوم دینی در ممالک اسلام پیدا شده و چند میلیون مجتهد و متخصص در علوم مذهبی پیدا شده و صد ها میلیون جمعیت دیندار در جهان بوده این علماء بزرگ و دینداران باتفاق کلمه چیز های را گفتند و از شعار دینی یا مذهبی دانسته اند ناگهان يك جوانی که چند سال سیگار فروش و شاگرد صحاف بوده و چند وقت هم برای ارتزاق منبر رفته و اوضاع زندگانی و پایه معلومات او را همه دیده اند و اکنون يك شغل پست اداری مشغول است قد علم کرده میگوید تمام علماء اسلام بخطا رفته و تمام دینداران مشرکند و من یکی راه درست رفتم و دین اسلام را فهمیدم این همه ملاحای دیندار که مردم آنها را بزه و تقوی شناخته و علم و دانش آنها را سنجیده اند برای ریاست و دکانداری کار میکنند ولی من یکی علم از آنها همه بیشتر و هم در زهد و تقوی از آنها جلوهستم و کارهایم برای خدا است و هیچ فطری در کار جز خدا پرستی و دلسوزی نیست اکنون ما این کلام را با عقل خدا داده میسنجیم و از آن حکمیت میخواهیم با در نظر گرفتن هویت نویسنده و شغل او.

باز مینویسد (میگویند عقل بشر ناقص است باین دلیل که نمیتوانیم این همه دینهای بیشمار که در دنیا بوده و هست همه میگویند دلیل عقل داریم و حال آنکه واقع یکی نیست پس از آن طول و تفصیلی میدهد و جوابهایی میدهد که از خود کتاب بخوانید ما میگوئیم این بخرد گمان کرده که دینداران حکم خرد را زیر پا گذاشتند و بآن هیچ اعتنا نمیکند و این از جهل و بی اطلاعی او است مگر همین دینداران نیستند که این همه کتابهای فلسفه و کلام نوشته اند و در تمام مسائل فلسفی و کلامی که از هزاران فروست از روی نور خرد و روشنی چراغ عقل سیر کرده اند مگر همین بزرگان آئین هستند که حتی در قه هم یکی از دلیلهای عقل میدانند تمام مسائل فلسفه و بیشتر مسائل کلام و بسیاری از مسائل اصول پایه اش بروی خرد است و اینها همه از دینداران که

بحث در این مسائل میکنند لکن شعاعمداً و از روی دشمنی و ماجر اجومی یا ندانسته از روی پیدائشی و بیخردی يك چنین دروغ روشنی راماتند سایر تهمت‌ها بلامیبتندی چاره چیست اینجا است که پای خردمندان در گل میماند پیمبران نیز امثال شماها را توانستند هدایت کنند آری دینداران يك فرقی باشما دارند آنها میگویند پس از آنکه ما با عقل خود خدا را شناختیم و با عقل خود پیغمبر و قرآن خدا را دریافتیم در چیزهایی که عقل صلاح و فساد آنها را نفهمد رجوع پیغمبر و قرآن میکنیم و تسلیم آنها می شویم و از آنها می پذیریم دینداران میگویند مازندگانی ابدی روح را بیرهان دریافتیم و هر زنده سازوبرک زندگانی میخواهد و سعادت و شقاوت دارد و ماسازو برک زندگانی آنجهان را نمی دانیم و خصوصیات عالم غیب را ادراک نکردیم خدای عالم که اسرار جهان پیش اوست پیمبرانی فرستاده که سازوبرک زندگانی آنجهان را بآنها تعلیم کرده که آنها بمانع تعلیم کنند

شما می گوئید عالمی غیر از همین عالم ماده نیست یا آنکه ارواح در آن عالم مبعوث نمی شوند یا در آنجا زندگانی نمی کنند یا سازوبرک زندگانی لازم ندارند یا ما خود از عالم غیب اطلاع داریم هر کدام را می خواهید اختیار کنید تا دینداران از عقل و قرآن بشما اثبات کنند خطای شمارا آری ما هم می گوئیم اگر چیزی بخدا یا پیغمبر نسبت دادند که برخلاف بیرهان عقلی شد آنرا نمی پذیریم و این مطلب در کتابهای ماسطور است ولی شما که ندیدید و همه عیب اینجا است که انسان بی خرد تحصیل نکرده دخالت در امر دین کند که پایه اش بر عقل و دانش گذاشته شده انصاف دهید دخالت شما با این معلومات کودکانه از نقصان عقل نیست حالا باید گفت عقل ناقص نیست هیچ چیز بهتر از وقوع نیست

و اما اینکه زیارت سنگرادر مشهد و جمیعیدن و نفر آدم را بهم برخ دینداران می کشید اینهم از بی خردی شما است اشخاصی که اینطور امور را دیرتر از همه باور می کنند ملاها و کسانی که با آنها رفت و آمد دارند هستند و غالباً امثال شماهای بیشتر

خرافی هستند دور مر که نشین ها و دخیل بندها و زیارت سم دلدل و امثال آن از طبقه تشکیل میشود که باملاها رفت و آمد ندارند اگر در تمام عمر يك ملا پیدا کردید که اینطور چیزها را معتقد باشد یا خود و اطرافیهائی او چنین عمل کنند سخنان شما درست است آری يك سخن دیگر است که شما از روی بیخردی و جهل گفتید و آن اینست که تمام معجزه ها مثل همینها میماند و لازم این کلام بیخردانه انکار قرآن و همه کتب آسمانی و تکذیب خدای عالم است قرآن معجزه بسیاری از پیغمبران اقل نموده پس اگر سنگ بزیارت رفتن دروغ شد عصای موسی مار شدن و عیسی بن مریم مرده زنده کردن هم دروغ است اینها دلیل بر نقصان عقل شما است یا اینکه مدعی هستید عقل ناقص نیست

باز دروغ پردازی در اینجا دروغ دیگر بدینداران میبندد که آنها از آن پیغمبر و تهمت بدینداران هستند یکی آنکه مینویسد (می گویند این خرافات در همه جای دنیا است و بجائی هم ضرری ندارد ما چرا مردم را برنجانیم دیگر آنکه می گویند خرافات بهتر از لجام گسیختگی است) پس از آن جوابیهائی دنبال هم می اندازد و جواب این گویند دروغی را می دهد و این تهمت برای آن است که ب مردم بفهماند که دینداران خودشان هم معترفند بخرافای بودن این امور اکنون باید پرسید که کدام دیندار شما میگوید که معجزه انبیاء که در قرآن بآن تصریح شده و تعظیم و احترام پیغمبران و پیغمبر زادگان که از روی عقل و قرآن ثابتست و امثال این امور از خرافات است

نویسنده باز سخن شرك و مبارزه قرآن را با مشرکین بمیان میاورد که جواب آنها و اشتباهات اینها روشن شد باز عقب افتادن شرق را از غرب بگردن دینداری ثابت می کند در صورتی که معلوم شد پیشرفت مسلمانان دوره اول در اثر دینداری بوده نه لجام گسیختگی و اما مثالهائی که زده است مثل دیگر حرفهایش بملها ربط ندارد بلکه آنانکه باملاها مربوط هستند از این کارها دورند و ماتعقیب گفتار اول را پیش از این لازم نمیدانیم دانش ندان که مندرجات آن جوابیهائی ما را دبدند

خودداوری کرده و فتنه انگیزی و سوء نیت آنان را درمی یابند و اگر خود را عهد و پیمان
نگاهداری دین و قرآن و مقدسات مذهبی میدانند خود آنها باعث آفتین و فساد
این بیخردان و اخورد و سرانها از برپایی شیامت خود پامال میکنند و ما انتظار داریم
که دولت اسلام با مقررات دینی و مذهبی همیشه همراه و این تشریفات را که بر خلاف
قانون و دینست جلوگیری کند و اشخاصی که این یاهو سرانی ها را میکنند در حضور
هواخواهان دین اعدام کنند و این فتنه جوینان را که مفسد فی الارض هستند از زمین بر
اندازد تا فتنه انگیزان هوسران دیگر دامن با آتش فتنه گری و تفرق کلمه نزنند و دست
خیانت بمقدسات دینی دراز نکنند والسلام

گفتار دوم. در امامت

پرسش سوم اگر امامت اصل چهارم از اصول مذهب است و اگر چنانچه
و جواب آن مفسرین گفته اند بیشتر آیات قرآن ناظر بامامت است چرا
خدا چنین اصل مهم را يك بار هم در قرآن صریح نكفت كه اينهمه نزاع و خونريزي
بر سر اينكلا پيدا نشود اين بيخردان گاهي در دعوي خردمندی خویش كلرا بجای
میرسانند كه خود را بايغمبران هم سر میکنند و میگویند عقل فرستاده نزدیک خدا
است و برای آدمی همچون چشم است كه بی دستور او حق ندارد قدمی بردارد و گاهی
كلر بیخردی را بجای میرسانند كه در يك همچو چیزی كه از روشن ترین دستورهای
عقل است اظهار تردید میکنند یا بیکسره بانكلر میخیزند

اینك ما قبل از جواب اساسی از این پرسش خود را نیازمند میدانیم بیک نظر
بطور کلی درباره امامت و از خودداوری میخواستیم تا ببینیم امامت را عقل كه فرستاده
تزدیک خدا است یکی از اصول مسلمة دین بشمار میآورد و لازم میدانند كه خدای
جهان كه كلر هایش همه بر اساس خرد بنانهاده شده این اصل را گوشزد بشركند یا نه
شاید همینجا سخن ماوشما ختم شود و نیازمند بدنباله داخل آن نباشیم همه میدانیم

که خدای جهان در آن زمان که بشر در هر جا زندگی میکرد بزرگی و سرافرازی خود را بآن میدانست که یا آتشکده‌اش از همه آتشکده‌ها بزرگ‌تر و افروخته‌تر باشد و یا بت‌خانه‌اش سرفرازتر و بت‌هایش بزرگ‌تر و از فلزات پر قیمت‌تر باشد آنها هم که خدایان طلا بود و عرض و طولش بیشتر بود البته اهمیت و سربلندی‌شان بیشتر بود حتی خدایان را در جنگ‌ها با آرا بهای بزرگ حمل میکردند چنانچه اهل مکه هبل را که بت بزرگ بود برای جنگ با مسلمین آوردند در چنین دوزی پیمبر اسلام را از جانب خود بر سالت مبعوث کرد اول پیشنهادی که پیش‌تر آن روز کرد این بود که این خدایان که ساختید باید درهم شکنید و بتوحید خدای جهان برستگاری رسید (قولوا لا اله الا الله تفلحوا) پس از آن کم‌کم قانونهای آسمانی که همه پایه‌اش بر اساس عقل استوار بود برای بشر آورد و آراء و پندارهای جاهلانه و سرخودیهای آنها را بر انداخت و تشکیل يك حکومت عادلانه که پایه‌اش بر قوانین آسمانی استوار بود داد و پس از بیست و چند سال کوششهای طاقت‌فرسا با گفتارهای منطقی الهی و سیره و کردار عادلانه و اخلاق بزرگ جالب قلوب و نیروهای شگرف آسمانی و زمینی و جانبازی فداکاران در راه آئین مقدس خدائی موفق بیک تشکیلات با اساسی شد که پایه‌اش با عدالت و توحید برقرار بود و پیمبر اسلام چنانچه میدانید و در تواریخ جهان خواندید تا آخرین روز زندگانش از کوشش در راه انداختن چرخهای توحید خدا و توحید کلمه و توحید آراء و عقاید خودداری نکرد تا پایه دین و آئین و نظام مدینه قاضیه استوار و برقرار شد اینک ما از خردمندان جهان و از مامداران ممالک دنیا پرسش میکنیم که آیا باقی ماندن این اساس محکم و آئین بزرگ آسمانی در محافل عقلا از امور با اهمیت تلقی میشود و برپا کننده این اساس که خدا است بوسیله پیمبر اسلام پایدار بودن این اساس را لازم میداند یا آنکه باید بسهل انگاری و سردی تلقی شود ماندن این اساس و ماندن آن در نظر او یکسانست مردم بی دینی برگردند یا بدیندار باشند فرقی نمیکند در اینصورت دانشمندان میتوانند با اعتراض برخیزند و بخدای دانا بگویند

اگر این حکومت و آئین بود و نبودش یکسان بود چرا پیغمبر فرستادی و يك كتله با آنها تشریفات نازل کردی البته خدای جهان را از بی ارج شمردن عدالت و توحید بری میدانید در اینصورت برای بعد از پیغمبر باید دستوری برای استوار بودن این اساس بدهد و مردم را بلا تکلیف و مملکت و آئین را دستخوش اغراض يك مشت هوا پرست و ریاست طلب نکند پیغمبری که برای رفتن مستراح و خلوت کردن با زن و شیر دادن يك طفل چندین حکم خدائی و فرمان آسمانی آورده و برای هیچ چیز كوچك و بزرگ نیست مگر اینکه تکلیف معین کرده اگر برای يك همچو موضوعی که بقاء اساس دعوت و نبوت بر او است و استوار ماندن پایه های توحید و عدالت پیوند بلاست هیچ کلمه در تمام عمر نگویید و دین و آئین الهی را دستخوش اغراض مشتی چپاولچی هرزه کند که پس از مردنش برای ریاست چند روزه خود آنچه کارها که همه میدانید و در کتابهای سنی و شیعه و تواریخ جهان ذکر شده کنند چنین پیغمبری را دانشمندان جهان مورد اعتراض و نکوهش قرار دهند و او را پیغمبری و عدل و داد نشناسند پیغمبری که میگوید کسی که بدون وصیت بمیرد مثل کسی است که در زمان جاهلیت مرده یعنی مثل کافر مرده و برای وصیت خدا بلا امر میکند و آیات قرآن فرو میفرستد در يك همچو کاری که مهمترین امور است و برای وصیت از هر چیز اولی و نیازمند تر است اگر هیچ کلمه نگویید و خود بقول خدا و خود عمل نکنید برای چنین پیغمبر چه ارج میتوان قابل شد ما خدا را پرستش میکنیم و میشناسیم که کارهایش بر اساس خرد پایدار و بخلاف گفته های عقل هیچ کاری نکند نه آن خدائی که بنائی مرتفع از خدا پرستی و عدالت و دینداری بنا کند و خود بخوابی آن بکوشد و یزید و معاویه و عثمان و از این قبیل چپاولچی های دیگر را بمردم اطاعت دهد و تکلیف ملت را پس از پیغمبر خود برای همیشه معین نکند تا در تأسیس بنای جوړ و منمکری کمک کار نباشد

يك رئیس خانه که پنجاه نفر کارمند دارد يك سرپرست عامله که ده نفر افراد

دارد اگر بخواهد دوماه مسافرت کند نه آن کارخانه را بی تکلیف میاندازد و نه این عائله خود را بی سرپرست میگذارد اینک پیغمبر اسلام که هزاران قانونهای بزرگ آسمانی و دستورات محکم الهی آورده و یک نظام بزرگ خردمندان و یک حکومت خدائی عادلانه برپا کرده میخواهد از میان آنها برای همیشه برود و خیانتکاران و منافقان را که درسی چهل سال با آنها معاشرت کرده و میشناسد و خدای او بر حکومتهای جائزانه که پس از او تشکیل میشود و دین را دستخواش اغراض مسمومه خود می کنند مطلع و عالم است اکنون خرد میگوید باید اینکار آنرا که بزرگترین کارها است برای بقاء اساس توحید و عدالت بکند یا آئین خود را بدست یکمشت معلوم الحال که در وقت مردن او بسر و کله هم میزدند برای ریاست و حکومت و از همان وقت آشوب پیاپی کردند و اگذار کند و از هدایت و راهنمایی بصلاح امت که یست و چند سال خود را بآن معرفی کرده و خدای جهان (اِنَّمَا اَنْتَ مَنذِرٌ وَّلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) در قرآن برای او نازل کرده دست بردارد و در یک همچو حال که حال بحران اساس توحید و عدالت است و ملت قرآن از هر چیز نیازمند تر بر نص تکلیف خود بعد از پیغمبر بودند آنها را سرگردان و متحیر بگذارد عقل شما و همه خردمندان در اینجا چه حکم دارد این فرستاده نزدیک خدا که برای آدمی همچون چشم است در اینجا هیچ حکم ندارد و پیش پای خود شردا نمییند یا حکم میکند که خدا و پیغمبر لازم نیست روی میزان خرد رفتار کنند ممکن است کارهای بیهوده بچه گانه هم بکنند یک دستگاه با عظمت بادست خود بسازند و فوراً خراب کنند یا میگوید امامت يك اصل مسلمی است در اسلام که خدا تعیین آنرا خود کرده چه در قرآن اسم برده باشد یا فرضاً نبرده باشد

سواء از قرآن این ماجرا جوین گومی از صحرای افریقا تازه آمدند و
بر امامت کو چکر تماشایی با اصول و فروع اسلام ندارند و از تاریخ اسلام
و کوششهایی که پیغمبر اسلام درباره امامت کرده بکلی بیخبرند بحث در امامت يك

دریای بی پایان است که تنها برای اسم کتابهایی که از صدر اسلام تاکنون در باره این موضوع نوشته شده نوشتن يك كتاب لازم است تنها علامه شیخ آقا بزرگ طهرانی معاصر یکصد و دو کتاب از کتابهایی که بلفظ امامت معروف بوده یا اسم آنها مجهول بود در کتاب (الذریعه) ذکر کرده و آن کتاب هائیکه در این موضوع از بعضی رحلت پیغمبر اسلام تاکنون نوشته شده بقلم شیعه یاسنی بیش از آنستکه کسی بتواند بشمار در آورد و ما پس از این اسم بعضی از آنها را میبریم تا باینکه معلومات این بیخردان روشن و هیچگاه باز گلیم خود پیرون نکنند

اینک بذکر بعضی از آیات که در موضوع امامت وارد شده میرد ازیم و از خرد که فرستاده نزدیک خدا است داوری میخواهیم

آیه اولی الامر سورة نساء (آیه ۶۲) **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ**
در امامت است وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ

خدا بای تعالی بنام مؤمنین واجب نموده اطاعت خود و اطاعت پیغمبر خود و اطاعت صاحبان امر را خدا بای تعالی در این آیه تشکیل حکومت اسلام را داده است تا روز قیامت و پرورشست که فرمان برداری کسی دیگر جز این سه واجب نکرده بر تمام امت و چون بر تمام امت واجب کرده اطاعت از اولوا الامر را ناچار باید حکومت اسلامی يك حکومت بیشتر نباشد و بیش از يك تشکیلات در کار نباشد و گرنه هرج و مرج لازم آید ما اکنون اطاعت خدا و پیغمبر را میدانیم آنچه باید مورد بررسی خرد که فرستاده نزدیک خدا است قرار دهیم آنستکه این اولوا الامر چه کسانی هستند و باید چگونه اشخاصی باشند بعضی میگویند که آنها پادشاهان و امر هستند خدا واجب کرده بر مردم که اطاعت و پیروی کنند از سلاطین و پادشاهان خود چنانچه در زمان مصطفی کمال پادشاه پارس جمهور ترکیه و رضاخان شاه ایران آنها را اولوا الامر میدانستند و میگفتند خدا واجب کرده اطاعت آنها را و سنبلان با خلفای اسلام که از جمله آنها معاویه بن ابی سفیان و یزید بن معاویه و دیگر خلفاء اموی و

و عباسی است تطبیق میکنند

اینک هالز عقل خداداده ذاوری میخواستیم خدای جهان پیغمبر اسلامز آفرستاد
 با هزاران احکام آسمانی و پایه حکومت خود را بر اصل توحید و عدالت بنا نهاد و
 مرد مرا چیزهایی امر کرد و از چیزهایی نهی کرد و پس از کوششهای فراوان و تعلیم
 کردن و اجرا کردن دستورات خدائی همین خدا که پایه عدل را در جهان بافداکاری
 های مسلمانان استوار نمود و از ستمکاریها و بی عفتیها آنطور جلو گیری کرده بمردم
 امر کند که باید همه اطاعت کنید از اناترک که میگوید دین در مملکت رسمیت ندارد
 و همه میدادند که باید بندگان چکارها کرد و با مردم چه ستمکاریها نمود چه بی عفتیها
 در ترکیه بچربان انداخت و چه مخالفتها بادی که خدا کرد یا بگوید باید از پهلوی اطاعت
 کنید که همه دیدید چه کرد و برای ریشه کن نمودن دین اسلام چه کوششها کرد که
 اگر کسی بخواند مخالفتهای صریح او را با قرآن خدا بشمارد نیازمند بیک کتاب
 شاید گردد چنین خدائی را که خود اساس دین و عدل را بنا کرده و خود بدست خود
 بخراب آن امر نموده دانشمندان او را بخدائی و عدل و داد نمیپذیرند و مقام خدای
 عالم از چنین بیهوده کاری منزّه است میگوئید از طرز حکومت این ستمگران بیخبر
 بود و گمان میکرد اینها همه با گفتههای او موافقت این از حکم خرد بیرون است
 خدا بیکه بندگان خود را نشناسد ما او را بخدائی نمیشناسیم یا میگوئید خدا از گفتههای
 خود پشیمان شد چند روزی توحید و تقوی و عدالت میخواست بین مردم پس از آن
 خود مردم را بشرك و ستمکاری و خلاف عفت دعوت کرده این نیز از حکم خرد دیر و ناست
 و چنین خدا میرا ما بخدائی نمیشناسیم پس ناچار باید بگوئید اولوا الامر باد شاهان و
 امرانیستند و بایک نظر بحال خلفه و مراجع بکتاب حدیث و تاریخ خود سنین معلوم
 شود تکلیف آنها نیز اکنون ما باشیخین کار نداریم و مخالفتهای آنها (۱) با قرآن و
 بازیچه قرار دادن احکام خدا و حلال و حرام کردن از پیش خود و ستمهایی که بفاطمه

دختر پیغمبر (ص) و اولاد او کردند و جهل آنها بدستورات خدا و احکام دین حتی آنکه ابو بکر دست چپ دزد را برید و یکنفر را بآتش سوزاند با آنکه حرام بود و حکم کلاله و میراث جده را ندانست و اجزاء حد خدا را درباره خالد بن ولید نکرد با آنکه مالک بن نویره را کشت و در همان شب زن او را گرفت و عمر کارهایش بیش از آنست که گفته شود مثل امر کردن بسنگ ساز کردن زن حامله وزن دیوانه و امیر المؤمنین او را نهی کرد و اشتباه گفتن در حکم مهریه و یکزن از پشت پرده خطای او را گفت آنگاه عمر گفت همه مردم حتی زنهای پشت پرده احکام خدا را از من بهتر میدانند و بر خلاف حکم خدا و پیغمبر متعه حج و زنا را حرام کرد و در خانه پیغمبر را آتش زد لکن عثمان و معویه و یزید را که همه عالم میشناسند اینها میگویند خدا اطاعت معویه و یزید را واجب کرده پس قتل و غارتهای معویه و کشتن یزید حسین بن علی را و غارت کردن و قتل عام کردن مدینه را حکم خدایی باید دانست و کسانی که برای کشتن حسین بن علی حاضر نشدند مخالف خدا باید تشخیص داد

اینجا خرد چه میگوید این فرستاده نزدیک خدا باز میگوید اولی الامر اینها هستند آیا خدای حکیم را باید باین یهوده کاری و ستمگری بمردم معرفی کرد یا آنکه میگوید امامت يك اصل مسلمی است که خدا آنرا در قرآن ذکر کرده و این طور اشخاص جاهل بیخرد چپاولچی ستمگر لایق امامت و اولوا الامر نیستند اکنون از همه اینها گذشتیم خدا در قرآن و پیغمبر اسلام در حدیث کشف حجاب زنها و تصرف در اوقاف را حرام دانسته پادشاه یا خلیفه مردم را امر بآن کند تکلیف مردم در اینحال چیست خدا گفته هم اطاعت امر خدا و پیغمبر را باید بکنید پس کشف حجاب نکنید و تصرف در اوقاف ننمایید و هم اطاعت امر سلطان را بکنید و اوقاف را بفروش برسانید

اف بر این بیداد گران که خدای عادل را باین یهوده ها نسبت میدهند اینجا خرد که فرستاده نزدیک خدا است نمیگوید که اولوا الامر باید کسی

باشد که در تمام از اول امارتش تا آخر کارهایش يك كلمه بر خلاف دستورات خدا و پیغمبر نگوید و عمل نکند و حکومت او همان حکومت الهی که پیغمبر داشت باشد چنانچه از مقارن نمودن اطاعت این سه بهم معلوم شود که از يك سر چشمه آب میخورند

فصل ششم شیعیان بعد از گذشتن پیغمبر اسلام با سنیان در این دو موضوع **در باب امامت** که حکم هر دورا از خرد گرفتیم مخالفت داشتند در روزهای اول بزرگان از اصحاب پیغمبر که تمام اسلامیان آنها را بزرگی یاد کردند و احدی درباره آنها چیزی نگفته که دامن پاك آنها را آلوده کند چون امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و حسن و حسین و سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار و عباس و ابن عباس و امثال آنها بر خلاف برخاستند و خواستند گفته خدا و پیغمبر را در باب اولوالا امر اجرا کنند لکن دسته بندیها که از اول پیدایش بشر تا کنون حکم خردمندان را فلیح کرده و طمع و هوسها که در هر زمان حق و حقیقت را پایمال کرده آنروز نیز کار خود را کرد و بشهادت تواریخ معتبره اینان بکار دفن پیغمبر مشغول بودند که جلسه سقیفه ابو بکر را بحکومت انتخاب کرد و این خشت کج بنانهاده شد پس از دوره اول اسلام باز این گفتگو در بین این دو دسته بود شیعیان که پیروان علی هستند میگویند که امامت را باید خدا تعیین کند بحکم خرد و خلفا و سلاطین لایق آن نیستند و علی و اولاد معصومین او اولوا الامرند که خلاف گفته های خدا هیچگاه نگفته و نگویند و این نیز بتعین پیغمبر اسلام است چنانکه پس از این ذکر آن میشود وثابت میکنیم که پیغمبر اسلام تعیین امام کرده و آن علی بن ابیطالب است

چرا قرآن صریحا پس از آنکه بحکم خرد و قرآن روشن شد که امامت یکی اسم امام را نبرده از اصول ششمه اسلام است و خدا این اصل مسلم را در چند جای قرآن ذکر کرده اینک ما بجواب این گفتار میپردازیم که چرا خدا اسم امام را با نمره شناسنامه ذکر نکرده تا خلاف برداشته شود و این همه خونریزی نشود جواب این پندار چند چیز است

۱- آنکه همین اشکال می‌گفت بر شمول وارد است زیرا که چند از آن جمعی
 میتوانند بگویند اگر امامت يك امر دروغی است چرا خدا دروغ بودن آنرا اعلان
 نکرد تا خلاف بین مسلمانان برداشته شود و اینهمه خونریزی سرایت نکند و خوب
 بود خدا یکسوره نازل میکرد که علی بن ابیطالب و اولاد او در اسلام امامت پس از
 پیغمبر ندارند در این صورت یقیناً خلاف برداشته میشد زیرا علی بن ابیطالب چنانچه
 او را همه عالم شناخته‌اند از امر خدا يك لحظه تخلف نمیکرد و همه میدانند که او
 ریاست طلب نبود لکن ما ثابت میکنیم که اگر خدا اسم هم از او برده بود خلاف
 برداشته نمیشد بلکه فسادهای خیلی بدتری واقع میشد

۲- آنکه چنانچه میدانیم قرآن کتاب دعوت بدینداری در مقابل بی‌دینی است
 و در حقیقت این کتاب بزرگ آسمانی برای درهم شکستن آراء و عقاید فاسده جاهلیت
 آمده و چنین کتابی نباید بجزیمیات پیردازد بلکه باید همان کلیات را بگوید و جزیمیات
 و خصوصیات را در عهدهٔ بیان پیغمبر واگذار کرده چنانچه معرفی خود را که از معرفی
 علی بن ابیطالب بالاتر است بطوری نکرده که خلاف بین مسلمانان برداشته شود مثلاً
 راجع باینکه خدا اصلاً صفت دارد یا ندارد و بر فرض داشتن بلاذات متحد است یا
 نیست و آیا خدا ممکن است جسم باشد و ممکن داشته باشد یا نه در همهٔ اینها خلاف
 است بین مسلمانان و هم اینطور راجع بکلام خدا و ارادهٔ خدا که حادث است یا قدیم
 بلکه راجع به حادث بودن و قدیم بودن صفات خدا نیز بین آنها خلافت و راجع
 به صفات پیغمبر و خلیفه و جملهٔ کلام آنکه در کمتر فرع و اصلی است که بین مسلمانان
 خلاف نباشد اکنون خوبست این اشکال را همه بکنند که چرا اینها در قرآن واضح
 ننوشت تا مردم خلاف نکنند و ما پس از این روشن میکنیم که تمام این خلافها که بین
 مسلمانان در همه شئون واقع شده از اثر روز سقیفه است و اگر آن نبود بین مسلمانان
 در قانونهای آسمانی این خلافها نبود

۳- آنکه فرضاً در قرآن اسم امام را هم تعیین میکرد از کجا که خلاف بین

مسلمانها واقع نمیشد آنهاييکه سالها در طمع ریاست خود را بدین پیغمبر چسبانده بودند و دسته بندیها میکردند ممکن نبود بگفته قرآن از کار خود دست بردارند با هر حیلۀ بود کار خود را انجام میدادند بلکه شاید در اینصورت خلاف بین مسلمانها طوری میشد که بانهام اصل اساس اسلام منتهی میشد زیرا ممکن بود آنها که در صدد ریاست بودند چون دیدند با اسم اسلام نمیشود بمقصود خود برسند یکسره حزبی بر ضد اسلام تشکیل میدادند و در اینصورت مسلمانها هم قیام میکردند و ناچار علی بن ابیطالب و دیگر دینداران سکوت را روانمیداشتند و با آن نارس بودن نهال اسلام يك چنین خلاف بزرگی بین مسلمانها ریشه اسلام را برای همیشه از بین میکند و آن نیمۀ اسلام را هم بباد فنا میداد پس نام بردن از علی بن ابیطالب برخلاف صلاح اصل امامت که هیچ برخلاف صلاح دین هم تمام نمیشد

۴. آنکه ممکن بود در صورتیکه امام را در قرآن ثبت میکردند آنهاييکه جز برای دنیا و ریاست با اسلام و قرآن سروکار نداشتند و قرآن را وسیلۀ اجراء نیات فاسدۀ خود کرده بودند آن آیات را از قرآن بردارند و کتاب آسمانی را تحریف کنند و برای همیشه قرآن را از نظر جهانیان بپندازند و تا روز قیامت این تنگ برای مسلمانها و قرآن آنها بماند و همان عیبی را که مسلمانان بکتاب یهود و نصاری می گرفتند عیناً برای خود اینها ثابت شود

۵. فرضاً که هیچیک از این امور نمیشد باز خلاف از بین مسلمانها بر نمیخواست زیرا ممکن بود آن حزب بر ریاست خواه که از کار خود ممکن نبود دست بردارند فوراً يك حدیث پیغمبر اسلام نسبت دهند که نزدیک رحلت گفت امر شما با شوری باشد علی بن ابیطالب را خدا از این منصب خلع کرد

مخالفتهای ابوبکر شاید بگوید اگر در قرآن امامت تصریح میشد شیخین مخالفت با نص قرآن نمیکردند و فرضاً آنها مخالفت میخواستند بکنند مسلمانها ز آنها نمیپذیرفتند ناچار ما در این مختصر چند ماده از مخالفتهای آنها با صریح قرآن

ذکر میکنیم تا روشن شود که آنها مخالفت میکردند و مردم هم میپذیرفتند
اینک مخالفت‌های ابوبکر با صریح قرآن بحسب نقل تواریخ معتبره و اخبار
کثیره بلکه متواتره از اهل سنت

۱- در تواریخ معتبره و کتابهای (۱) صحیح سنیان نقل شده که فاطمه دختر
پیغمبر آمد پیش ابوبکر و مطالبهٔ ارث پدرش را کرد ابوبکر گفت پیغمبر گفت (انا
معشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة) یعنی از ما گروه پیغمبران کسی ارث نمیرد
هر چه ما بجا بگذاریم صدقه باید داده شود

و در صحیح بخاری و مسلم قریب باین معنی ذکر کرده و گوید که فاطمه از
ابوبکر دوری کرد و با او تا مرد يك کلمه حرف نزد و صحیح بخاری و مسلم بزرگترین
کتب اهل سنت است و این کلام ابوبکر که پیغمبر اسلام نسبت داده مخالف آیات
صریح است که پیغمبران ارث میبرند و ما بعض از آنها را ذکر میکنیم
سوره نمل (آیه ۱۶) وَ وَرِثَ سُلَیْمَانُ دَاوُدَ یعنی ارث برد سلیمان از داود
که پدرش بود - سوره مریم (آیه ۵) فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا یَرْثُ وَ یَرِثُ
مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَ اَجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا ذکر یای پیغمبر میگوید خدا یا بمن يك فرزند
بده که از من و از آل یعقوب ارث ببرد

اینک شما میگوئید خدا را تکذیب کنیم یا بگوئیم پیغمبر اسلام برخلاف گفته‌های
خدا سخن گفته یا بگوئیم این حدیث از پیغمبر نیست و برای استیصال اولاد پیغمبر
پیدا شده از اینها گذشتیم آیا این حکم برخلاف عقل نیست که خدا اولاد پیغمبران را
از ارث پدرشان ممنوع کند و اموال آنها را صدقه قرار بدهد آنگاه خرج آنها را با
بیت المال قرار دهد اینرا جز يك کار بیخردانه میتوان دانست

۱ - او اخبار اب هرزه خیر در صفحه ۴۶ از جزء ۲ صحیح بخاری و اول کتاب القرائین در صفحه
۱۰۰ از جزء ۲ صحیح بخاری و در کتاب جهاد صفحه ۷۲ از جزء ۱ صحیح مسلم و صفحه ۶ از
جزء اول مسند احمد و در شرح نهج البلاغه ابن ابی العدی و دیگر کتب تواریخ و اخبار این قضایا مذکور است

۲- تمام اهل مذاهب از بنی و شیعه متفقند در اینکه پیغمبر يك سهم از خمس را میرد و خویشاوندان او يك سهم میردند و این حکم تغییر نکرد تا ابوبکر خلیفه شد او سهم پیغمبر و سهم خویشاوندان او را اسقاط کرد و خمس را از صاحبش منع کرد چنانچه بخاری در صحیحش در باب غزوه خیبر نقل میکند که فاطمه مابقی از خمس خیبر را از ابوبکر مطالبه کرد و او ابا کرد که چیزی باو بدهد فاطمه هم از او اعراض کرد و تا آخر عمر با او تکلم نکرد و بعد از مردن فاطمه شوهرش شب دفن کرد و خود بر او نماز کرد و در جای دیگر از صحیح بخاری و در صحیح مسلم نیز این معنی است و در تفسیر کشاف و غیر آن نیز موجود است که ابوبکر خمس را از بنی هاشم منع کرد و این مطلب پیش عامه و خاصه معلوم و واضح است و آن مخالف است با صریح قرآن.

سورة انفال (آیه ۴۲) **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ أَمْتُمْ بِاللَّهِ مَا أَزْزَنَّا عَلَىٰ عَبْدِنَا**

یعنی بدانید که از هر چه غنیمت و فایده ببرید پس خمس آن از خدا و پیغمبر و خویشاوندان او و یتیمان و ابن سبیل از آنها است اگر ایمان بخدا و قرآن دارید ابوبکر با صریح این آیه مخالفت کرد و کسی باو اعتراض نکرد از مسلمانان

۳- جمیع طوایف مسلمانان اتفاق دارند در اینکه یکی از مصرفهای زکوة (المؤلفه قلوبهم) است یعنی برای جلب قلوب کفار یکسهم از زکوة را میتوان بآنها داد و هغه اتفاق دارند که این حکم در اسلام بود تا پیغمبر از دنیا رفت و پیغمبر این سهم را میداد و این حکم را ابوبکر با عمر اسقاط کرد و تا کنون حکم اسقاط بین سنیان برقرار است که میگویند اگر کسی زکوة را باین مصرف رساند ذمه اش بری نمیشود صاحب کتاب (۱) (الجوهرة النيرة) بر مختصر قدوری که در فقه حنفی است

وازمشهورترین کتابهای آنها است و ستیان بآن تبرک میجویند در صفحه (۱۶۴) از جزء اولش گفته است که بعد از پیغمبر المؤلفه قلوبهم آمدند پیش ابوبکر تا بعلادت همیشه برای آنها کاغذ بنویسد او نوشت بردند پیش عمر که او هم اعضه کند عمر کاغذ را پاره کرد آمدند پیش ابوبکر گفتند تو خلیفه هستی یا عمر ^ع و حکمی که او کرده بود اعضه نمود و المؤلفه قلوبهم را از سهم زکوة اسقاط کرد و این مخالف صریح قرآنست

سورة توبه (آیه ۶۰) اِنَّمَا الْمَصَدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ وَ فِي الْبَرَقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ . یعنی همانا صدقات که زکوة است از فقراء و مسکینها و کارکنان زکوة و (المؤلفه قلوبهم) یعنی آنانکه جلب قلوبشان را میکنید و در راه آزاد نمودن بندگان و کسانی که غرامت بردند و در راه خدا و این سیل است خدا هشت طایفه را ذکر کرده که سهم از زکوة میبرند ابوبکر بحکم عمر یک طایفه را اسقاط کرد و مسلمانان چیزی نگفتند موارد بسیار دیگر است خوانندگان بکتاب فصول المهمه رجوع کنند

مخالفت عمر اینجانبی از مخالفتهای عمر را باقر آن ذکر میکنیم تا معلوم باقر آن خدا شود مخالفت باقر آن پیش آنها چیز مهمی نبوده و اگر فرضاً در قرآن تصریح باسم امام هم شده بود مخالفت میکردند این اشکال بیخردانه بر خدای عالم نیست

۱- متعه زنانست که باجماع تمام مسلمانان در زمان پیغمبر اسلام تشریع شد و تار حلت آن جناب ناسخی از برای آن نیامد بحکم اخبار متواتره از اهل بیت و اخبار صحاح (۱) خود سنین از جابر بن عبدالله در صحیح مسلم بچند طریق نقل میکند که مادر عهد رسول خدا و ابوبکر و عمر متعه میکردیم تا آنگاه که عمر نهی از آن کرد و اینکلام بطور تسلیم و استفاضه از عمر نقل شده که رفت منبر و گفت (متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا انهي عنهما و اعاقب عليهما متعة الحج و متعة النساء) یعنی دو متعه

در زمان پیغمبر خدا بود و من از آن دور نبی میکنم و کسی که مرتکب شود عقاب میکند
 او را یکی متعه حج و یکی متعه زنها است این حکم مخالف با قرآن است
 سوره نساء (آیه ۲۸) **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَلَهُنَّ أَضْرَبُ هُنَّ طَبَرِي (۱)**
 از ای بن کعب و ابن عباس و سعید بن جبیر و سدی و بسیاری از معتبرین از این جماعت
 و ابن مسعود نقل کرده اند که این آیه در متعه زنها است علاوه آنکه عمر خود اقرار کرد
 در منبر که این حکم در زمان پیغمبر بود و من خود از آن نبی میکنم و در وقت میکنم
 کسیرا که مرتکب آن شود

۲. متعه حج است که بضرورت بین مسلمین و اخبار متواتره از فریقین در زمان
 پیغمبر تشریع شد و باقی بود تا زمان عمر و او از آن نبی کرد چنانچه معلوم شد حتی
 اجماع (۲) سنین در این حکم پس از عمر منعقد شد بر باقی بودن حکم اصلی اسلام
 و این حکم قاجاقی را برداشتند و حکم عمر مخالف قرآن است

سوره بقره (آیه ۱۹۲) **فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَاِلَى الْحَجِّ أَجْمَاعُ تَمَامُ**
 مسلمانانست باینکه این آیه در متعه حج است علاوه خود اقرار عمر کفایت میکند
 ۳. در باب طلاق ثلث که در زمان پیغمبر و ابوبکر متفرق از هم بوده و عمر آنرا
 تغییر داد در صحیح مسلم که از کتب صحیحه آنها است در صفحه ۱۷۴ از جزء اول
 بطریقهای مختلف از ابن عباس نقل میکند که در عهد پیغمبر و ابوبکر و دو سال از خلافت
 عمر طلاق ثلث یکی بود عمر گفت مردم استعجال دارند خوبست سه طلاق را همان
 سه قرار دهیم پس انت طالق ثلثا را سه طلاق قرار داد و این مخالف قرآن است

سوره بقره (آیه ۲۲۹) **الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَاِنْ سَاءَ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَرَجَّحَ**
بِاِحْسَانٍ تَاَنَجَاكَ كَوَيْدٍ فَاِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهٗ مِنْ بَعْدِ حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهٗ
 و معلومست که مفاد این آیه آنستکه این طلاقها باید متفرق از هم باشد و اما

مخالفت‌های اینها با گفته‌های پیغمبر اسلام محتاج يك كتابت هر كس بخواند مجملی از آنرا بینند بكتاب فصول المهمه تأليف علامه بزرگوار السید شرف‌الدین العاملي رجوع کند

۴. در آنه‌وقع که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در حال احتضار و مرض موت بود جمع کثیری در محضر مبارکش حاضر بودند پیغمبر فرمود بیايد برای شما يك چیزی بنویسم که هرگز بظلمات نیفتد عمر بن الخطاب گفت (هجر رسول الله) و این روایت را مورخین و اصحاب حدیث از قبیل بخاری و مسلم و احمد با اختلافی در لفظ نقل کردند و جمله کلام آنکه این کلام یاوه از این خطاب یاوه سرا صادر شده است و تأقیامت برای مسلم غیور کفایت میکند الحق خوب قدر دانی کردند از پیغمبر خدا که برای ارشاد و هدایت آنها آنهمه خون دل خورد و زحمت کشید انسان باشرف دیندار غیور میداند روح مقدس این نور پاک باچه حالی پس از شنیدن این کلام از این خطاب از این دنیا رفت و این کلام یاوه که از اصل کفر و زندقه ظاهر شده مخالف است با آیاتی از قرآن کریم - سورة نجم (آیه ۳) وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ - پیغمبر نطق نمیکند از روی هوای نفس کلام او نیست مکر و حی خدائی که جبرئیل یا خدا باو تعلیم میکند و مخالف است با آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و با آیه و ما آتیکم الرسول فخذوه و آیه و ما صاحبکم بمجنون و غیر آن از آیات دیگر

نتیجه سخن ما از مجموع این ماده‌ها معلوم شد و مخالفت کردن شیخین از قرآن در این باره در حضور مسلمانان يك امر خیالی مهمی نبوده و مسلمانان نیز یاد اخل

در حزب خود آنها نبوده و در مقصود با آنها همراه بودند و یا اگر همراه نبودند جرئت حرف زدن در مقابل آنها که با پیغمبر خدا و دختر او اینطور سلوک میکردند نداشتند و یا اگر گاهی یکی از آنها يك حرفی میزد سخن او اراجی نمیکذاشتند و جمله کلام آنکه اگر در قرآن هم این امر با صراحت لهجه ذکر میشد باز آنها دست از مقصود خود برنمیداشتند و

ترك رياست برای گفته خدا نمیکردند منتها چون ابوبکر ظاهر سازیش بیشتر بود با يك حدیث ساختگی کار را تمام میکرد چنانچه راجع بآیات اORTH دیدید و از عمر هم استبعادی نداشت که آخر امر بگوید خدا یا جبرئیل یا پیغمبر در فرستادن یا آوردن این آیه اشتباه کردند و مهجور شدند آنگاه سنیان نیز از جای برخاستند و متابعت او را میکردند چنانچه در اینهمه تغییرات که در دین اسلام داد متابعت از او کردند و قول او را بآیات قرآنی و گفته های پیغمبر اسلام مقدم داشتند

يكنظر بمختار پس از آنکه معلوم کردیم امامت از اصول مسلمة اسلام است ياوه گویان و آنانکه این مقام را بازو را شغال کردند لایق آن نبودند و روشن شد جهت آنکه اسم امام را خدا در قرآن نبرده یا و مهای دیگری که در گفتار دوم راجع بامامت ذکر کرده قابل اعتناء نیست ولی ما برای روشن شدن پایه معلومات اینان و واضح ساختن اینکه دانشمندان و علماء که بجواب اینها نمیردازند برای آنست که اینان را لایق جواب نمیدانند و وقت آنان عزیزتر است از اینکه صرف این حرفهای کودکانه شود ناچاریم جمله از کلمات آنها را ذکر کنیم و بجواب آن بپردازیم تا رسوائی بیشتری برای آنان فراهم شود

مختار دوم میگوید دین امروز ما امامت را پس از نبوت می شمارد ولی امامت در عمل آنرا خیلی بالاتر می شمارد زیرا ما و شما هیچ نشنیده ایم که پیغمبر کوری را شفا یا بیماری را خوب کرده باشد و ندیده ایم که کسی بنام پیغمبر ندی کند ولی اینها و مانند اینها در باره امام و امامزاده بسیار شنیده و دیده ایم پیغمبر میگوید من مالک سود و زین خود نیستم ولی اینها میگویند (جهان اگر فنا شود علی فاش میکند)

این بیخردان گویی هیچگونه بادی ندارند سر و کلری نداشته و از کتانیهای آنها که پارسى و عربى درین مسلمانان پخش است و حتی زنهای پیرو دختر بیچه هاهم که کوره سوادى دارند شاید از آنها باخبر باشند بکلى بیخبرند یا آنکه برای گول زدن

مردم و عوام فریبی دروغی فاش و تهمت‌ی روشن با کمال پرومی بدینداران می‌بندند اکنون ما گذشتیم که در کتابهای علمی ماحتی شرح تجرید علامه بآن مختصری آنهمه معجزات پیغمبر را نقل کرده شاید شما ها معذور باشید از فهم آنها دست کم خوب بود کتابهای فارسی را که مرحوم مجلسی برای مردم پارسی زبان نوشته بخوانید تا خود را مبتلا بیک همجو رسوائی بیخردانه نکنید درست است که توده باینگونه کتابها ینمیل شدند و تادروغها و یاوه سرائی رمانها که اروپائیان با استادی خاص بخودشان و غرضهای فاسد مسموم درین جوانهای ما پخش کردند و روح شهامت و شجاعت و جوانمردی را از آنها ربوده و در عوض روح عشق بازی و بی‌عفتی و تقلب بآنها دمیده‌اند مانده باین کتابها اعتنائی ندارند لکن درین آنها کم بیش از قدیمیها مانده که از این کتابها بیخبر نیستند و شاید در منزل خیلی از آنها از آثار عهد دینداری پیدا شود مادر اینجابهایی از عبارتهای کتاب حق‌الیقین مرحوم مجلسی را مینویسیم تا پایه معلومات و ادراک این بیخردان و یا ماجراجوئی و دروغ پردازی آنها پیش همه روشن شود و اگر میخواهند اسم و رسمی پیدا کنند در این راه که خوب پیدا کردند اکنون از راه وارد شوند

مجلسی در صفحه (۱۲) از کتاب حق‌الیقین میگوید (قسم اول در بیان مجملی است از سایر معجزات آن حضرت) بدانکه حق تعالی هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرد مگر آنکه مثل آنرا و زیاده بر آن حضرت عطا کرده است و معجزات آنحضرت را احصا نمیتوان کرد و زیاده از هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده‌ام

پس از آن وارد میشود در بیان معجزات آنحضرت بطور تفصیل و اقسام آن تا آنجا که میگوید قسم چهارم مستجاب شدن دعای آنحضرتست در زنده شدن مردگان و بیناشدن کوران و شفا یافتن بیماران و این نوع زیاده از آنست که حصر نتوان کرد و اگر کسی کتابهای علماء اسلام و اخبار از طریق شیعه و سنی را فی الجمله ببیند دروغ پردازی اینها را خوب میفهمد گمان ندارم در تمام مسلمه‌انان و ذر بسیاری از

مال یهود و نصاری و دیگر طوایف کسی پیدا شود که بگوید ما و شما هیچ نشنیدیم که پیغمبر کوری را شفا یا بیماری را خوب کرده باشد پس اینهارا نمیتوان گفت جاهل باین امرند بلکه باید گفت از روی تعمد دروغ میگویند و خیانتکارند

شاید هم مراد آن باشد که از قبر پیغمبر چیزی ندیدیم ولی از قبور ائمه خیلی شنیده ایم نکته این هم خیلی روشن است زیرا ما در جوار آن قبر شریف نیستیم تا ببینیم از این جهت از قبور ائمه بقیع هم چیزی ندیدیم اما قبرهای امامان دیگر در هر سال صدها هزار نفر زیارت میروند شاید در هر چند سال یک نفر پیدا شود که خدا بخواهد در نزد قبر آنها اورا شفا دهد شاید اگر شما هم بآن قبور پناه ببرید و از خدای عالم درخواست کنید که این مرض جهل و لجاجت را که بدترین مرضها است شفا دهد پذیرفته شود از رحمت خدای مهربان نباید مأیوس شد

و اینهم نگفته نمانند دینداران نمیگویند هر کرامتی با امام و امامزاده نسبت دادند درست است آنها از دیگران کنجکاو ترند و دانشمندان آنها از همه دیر باور ترند آری اگر از روی موازن ثابت شد چون عقیده مند بخدای قادر هستند باور میکنند و بجهت هم چیز برآرد نمیکند چنانچه بیدلیل اثبات نمیکند و این میزان دینداری و خرد مندی است کسیکه چیز را بیدلیل روشن رد کند یا قبول کند از گروه خردمندان و دینداران بیرونست

و اما اشکال باینکه چرا برای پیغمبر نذر نمیکنند حرف عامیانه ایست زیرا اینها که نذر میکنند در جوار امام یا امامزاده هستند نذر میکنند سرقبر آنها شمع روشن کنند یا برای آنها فلان خیرات را بکنند از اینجهت کسی نشنیده برای امامان که در بقیع هستند کسی نذری بکند پس این برای این نیست که دینداران امامان یا امامزادگان را از پیغمبر بالاتر میدانند و اگر این گفته شما درست باشد باید بگویند امامزاده داور را از امام حسن و امام باقر و امام صادق هم بالاتر میدانند و این کلاسی است که خودتان هم نمیپذیرید

و این نیز نگفته نماند که نذر برای پیغمبر یا امام و یا هر کس در صورتی شرعی و درست است که در يك امر راجعی نذر برای خدا بکند و صیغه نذر هم جاری کند و ثواب آنرا پیغمبر و امام دهد و گرنه لغو و باطل است و يك امر عامیانه است بلکه گاهی تشریع و حرامست

يك اشتباهکاری این ماجراجویان از کینه خود نسبت بامامان دست بردار و دروغ پردازی نیستند از این جهت يك امر واضحی را با صورت بدی تحویل توده میدهند میگویند (چه شده است که برای فضائل ائمه و سادات اینهمه مجلسها بر پا و کتابها نوشته شده و درباره پیغمبر معمول نیست علت این همچشمی و لجاجت نیست) معلوم نیست که ما با کی لجاجتی میکنیم مگر پیغمبر اسلام پیغمبر مانیست و پیغمبر سنیانست تا ما سر پیغمبر و امام با هم همچشمی کنیم بهتر این بود که گفته شود چرا برای ابوبکر و عمر فضائل ننویسید و مجلس بر پا نمیکند تا قضیه همچشمی درست شود و در هر صورت این یاوه گویی اشتباهکاری است زیرا فضایل حضرت رسول را مانیز چندین مقابل تمام ائمه نوشتیم چنانچه معجزاتی که برای او بینهایت وارد شده برای همه امامان نیست و کتابهایی که در غزوات و سیره و سایر جهات آن حضرت است درباره دیگران نصف آنها نیست آری کتابهایی در مصیبت نوشته شده و آن بیشترش در مصیبت امام حسین است خوبست این اشکال را بکسانی که در صدر اول بودند بکنید که چرا پیغمبر را مثل امام حسین نکشند و آن همه ظلم با او نکردند تا کتاب درباره او نوشته شود و مجالسی که ما بر پا میکنیم با سم روضه خوانی همه اش اخلاق و احکام و عقاید است آخر منبر هم مظلومیت آن شهیدی که در راه دینداری فداکاری کرد گوشزد مردم میکنند و این یکی از بزرگاتیست که تاکنون مذهب شیعه و احکام آنها را نگهداری کرده در صورتیکه اینها کاملاً در اقلیت بودند و بر ملت و دولتست که کاملاً از آن نگهداری کنند که اساس مملکت داری و دینداری شیعه استوار بر آنست زیرا که حفظ حکومت از وحدت ملی است و این شعار مذهبی بهترین شالوده

برای حفظ وحدت ملی است و با وحدت ملی هیچ حکومتی تزلزل پیدا نمیکند
 يك دروغ بستن میگوید (دینداران چیزهای بد را از خدا و خوب را از ائمه
 بدینداران میدانند و پیغمبر را هم بیکاره میدانند بدلیل آنکه مایملری
 داشتیم هر وقت تب میکرد پرستارش میگفت چکنیم خدا خواسته و چون خوب
 میشد میگفت از برکت ائمه اطهار راحت شد)

این نویسنده فکر نکرده که این اوراق را بین همین توده شیعه پخش کرده
 که خود آنها بی تأمل میدانند دروغ بودن این سخن را و محتاج بتوضیح نیست
 لکن من میگویم این نویسنده سخن آن پرستار پیرزن را هم نفهمیده و اگر میفهمید
 شاید اشکال بیخردانه نمیکرد اما اینکه گفته تب و مرض را خدا خواسته درست
 است و کسی نمیتواند اراده خدا را از بدی ها هم معزول کند چنانچه خدا فرماید
 قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و اما اینکه گفته از برکت ائمه اطهار (ع) خوب شد خوب بود
 از او میپرسیدید که خدا بیکاره است و ائمه اطهار بجای او کار میکنند تاجواب خود
 را از دهان پیرزن میشنیدید اکنون هم دیر نشده ما التزام شیعه بزرگوار کوچک پیر
 و برنا پرش میکنیم که شما خوبیهارا از خدا نمیدانید و فقط بدیهارا از خدا میدانید
 با آنکه همه را از خدا میدانید منتھی آنکه خوب شدن مریض چون باتوسلی بوده
 گفته از برکت آنهاست لابد آنزن در آن حال شفیع امامان را قرار داده بود والا
 همان زن پیغمبر را از امامان بالاتر و شفاعتش را پیش خدا مقبولتر میدانسته و شما
 حرف او را نفهمیدید بسیاری مریض میشوند میگویند خدا خواسته پیش طیبی
 میروند آنها را خوب میکند میگویند فلان دکترا را خوب کرد باید گفت این مریضا
 بدیهارا از خدا میدانند و خوبیهارا از طبیعت و پیغمبران و امامان را بیکاره اینجا حق
 داریم بگوئیم از بستیهای دنیا است که دینداران بایک چنین بی خردانی بحث میکنند
 عقیده عوام این نویسنده جرم عوام را این دانسته که عقیده آنان از
 از کجا است احادیث صحیحیه آب میخورد پس از آن چند حدیث نقل

کرده و بخیال خود سنگ بزرگی را فتح کرده نلچار ما بقدر فهم او واره بحث در این احادیث (۱) می‌شویم تا یغزری اینان روشن شود یکی حدیث امی حمزه است که از حضرت علی بن الحسین نقل میکند که خورده بر ملائکه را جمع میکرد یکی احادیث دیگر است که جبرئیل پس از فوت پیغمبر (ص) می‌آمد و اخبار از غیب برای فاطمه می‌آورد و امیر المؤمنین آنها را مینوشت و آن مصحف فاطمه است و در این احادیث سه اشکال میکند یکی آنکه در قرآن میگوید وحی را روح الامین بر قلب تو می‌فرستد و هیچ نامی از وحی آوردن جبرئیل در میان نبوده دوم آنکه ملائکه پرویشم ندارند و در قرآن نامی از آن نیست سوم آنکه اگر این احادیث درست باشد باید اسلام چهارده پیغمبر داشته باشد بجای یکی

جواب اشکال اول آنستکه خوب بود آنکه میخواهد باین سرفرازی بدین و دینداران اشکال کند دست کم یکبار قرآن میخواند تا این رسوایی را بار نمی‌آورد ما در اینجا آیه را که نام جبرئیل و وحی آوردن او را ذکر کرده نشان میدهم تا معلوم شود این بیخردان سر و کاری با قرآن ندارند یا بتعمد میخواهند يك دروغی بگویند شاید یکنفر یسواد بایی خبر از قرآن از آنها بپذیرد و بمقصود خودشان که بیرون کردن مردم است از دین برسند گرچه بایرون رفتن دو نفر باشد

اینك آیتی از قرآن کریم سورة بقره آیه (۹۱) قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ ، بگوهر کس دشمن است با جبرئیل همان جبرئیل نازل کرده قرآن را بر قلب تو باذن خدا و جواب اشکال دوم نیز بل رجوع کردن بقرآن کریم معلوم شود

سورة فاطر (آیه ۱) الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَى أَجْنِحَةٍ مِّثْنَى وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی حمد خدا بر است که خلاق آسمانها و زمین کرده و ملائکه را

فرستادگان و رسولان قراردادده در صورتیکه صاحب بالهائی هستند دو تا دو تا سه تا سه تا چهار تا چهار تا زیاد میکنند در خلقت هر چه میخواهد همانا خدا بر هر چیزی قادر است اینک میگوئید باید این رسوائی را چه کرد یا باید بر سوائی و پیغمبری و بی خردی خود اعتراف کنید و یا این آیات را از قرآن بردارید ناپیوده شما صورت درستی بخود بگیرید ولی باز هم پیوده های شما درست نمیشود فرضا که در قرآن نام جبرئیل نباشد و ازیرهای ملائکه نامی نباشد این چه دلیل میشود بر اینکه جبرئیل نام ملکی نیست و یا ملائکه پر ندارند بنا بر گفته شما که هر چه در قرآن اسم آن نیست موجود نیست باید بیشتر موجودات عالم دروغ باشند و موجود نباشند و این پیوده ها برای آنست که منطق پارسی هم نتوانید از منطقهای خداداد هم غفلت کردید زیرا بچه های خورد سال هم میدانند نبودن نام کسی در قرآن دلیل نیست بر اینکه آن شخص موجود نیست یا اسم او چنین نیست

معنی پیغمبری چیست اما اشکال سوم که نموده اند که باید در صورت مرادده ملائکه با امام چهارده پیغمبر داشته باشیم ناشی از آنست که اینها معنی پیغمبری را نمیدانند از این جهت گمان میکنند هر کس ملائکه را دید یا چیزی از او آموخت پیغمبر میشود و این خطای بزرگی است زیرا معنی پیغمبری که در پارسی پیام بری است و در عربی رسالت یا نبوت است عبارت از آنست که خداوند عالم یا توسط ملائکه و یا بی واسطه کسیر ابرانگیزد برای تأسیس شریعت و احکام و قانون گذاری در بین مردم هر کس چنین شد پیغمبر یعنی پیام آور است چه ملائکه بر او نازل شود یا نشود و هر کس این سمت را نداشت و ما مورا این کار نبود پیغمبر نیست چه ملائکه را ببیند یا نبیند پس پیغمبری با ملائکه دیدن هیچ وجه پیوند بهم نیست

سواء از قرآن
بر گفته ما
در قرآن کریم آیاتی هست که دلالت کند بر آنکه اشخاصیکه پیغمبر نبودند ملائکه بلکه جبرئیل را دیدند و یا او سخن

گفتند مانمونه از آنها اینجا یاد میکنیم که رسوائی این پاوه گویان روشن شود

سوره آل عمران (آیه ۳۷) **وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفٰكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفٰكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ** - یعنی چون ملائکه گفتند بمریم که خدا ترا بر گزیده و پاکیزه کرده و فضیلت داده بر زنهای جهان پس از آن خدای تعالی حکایت مریم را نقل میکند از (آیه ۴۰) بسیاری از حالات عیسی مسیح و معجزات او را ملائکه برای مریم نقل میکنند و از غیب با او اخبار میدهند - و در سوره مریم (آیه ۷۱) میگویند **قَارِئْنَا آتِيهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا** و قضیه مرادده ملائکه و جبرئیل با مریم در بسیاری از آیات قرآن مذکور است و خبرهایی که از غیب باو دادند خداوند نقل میکند و در سوره هود آیه ۷۴ قصه دیدن زن ابراهیم ملائکه را و حرف زدن آنها با او و از غیب باو خبر دادن را ذکر میکند و در سوره بقره آیه ۹۶ حکایت آمدن دوفروشته که یکی اسمش هاروت و دیگری ماروت بود شهر بابل و تعلیم دادن سحر را به مردم ذکر میکند اکنون یا این آیات و امثال آنها را از قرآن خدا بدزدید تا کلام شما دست کم یک صورت عوام فریبی پیدا کند و باب گوئید مریم وزن ابراهیم و تمام اهل بابل پیغمبر هستند

نتیجه سخنان ما و جمله سخن آنکه پیغمبری که شغل قانون گذاری است از **رسوایی باوه سوها** جانب خدا با امامت که شغل حفظ قانون و بیان آن و تعلیم بردمانست و دیدن و مرادده با ملائکه و یاد گرفتن چیزی از علم غیب یا غیر آن هیچیک پیوسته بهم نیست ممکن است یکی از ملائکه خبرهایی یاد گیرد از آینده و گذشته و علمهایی فرا گیرد و پیغمبر و امام نباشد مثل مریم که خبرهای عیسی و تنبوت او و گفته ها و معجزه های او را از ملائکه فرا گرفت در صورتیکه نه پیغمبر بود و نه امام پس اگر بکرامت پیغمبر اسلام که بزرگترین پیغمبران جهان است و اشرف موجودات عالم امکان است خدای عالم ملائکه بفرستند و دختر او را تسلیم از مردن پدر و آنهمه رنجها که امت پدرش باو وارد کردند بدهند و از اخبار عالم و غیبها باو اطلاع دهند کجای عالم بهم میخورد و چرا لازم میآید که پیغمبر چهارده نفر شود

که شما باین معلومات سرشار و خرد می یابان گاهی کارهای خدائی را تعین میکنید و خدا تراش میشود و گاهی شغل بیمبری را معین میکنید و پیغمبر تراش میشود بهتر این نبود که با از گلیم خود دراز نکرده ب بخود مارا بزحمت نمایانداختید .

بکنظری باخبار تقیه این یخردان بعادت همیشه دست و پائی کرده از هر گوشه سخنی بگوشان خورده فهمیده و نفهمیده برخ دینداران میکشند از اینجهت دست و پای خود را در سخن گم کرده و از این شاخه بآن شاخه پریده مراعات تناسب و آداب سخن رانی را نمیکند از اینرو پای اخبار تقیه را پیش کشیده میگوید (زراره گفت از امام چیزی پرسیدم جوابی داد و دیگری آمد و همان را پرسید جواب دیگری داد و باز دیگری آمد و همان را پرسید جواب دیگری داد گفتم در جواب سه نفر از شیعیان که يك چیز پرسیدند سه جواب دادید گفت برای آنستکه اختلاف بین آنها افتد و شناخته نشوند پس از آن میگوید اگر این احادیث هم صحیح باشد دیگر چه عرض کنم) مانمیدانیم اینها چطور از حکم خرد یکبار دور افتاده و هر چه پیش قلمشان میآید مینگارند هر چه میخواهد از کلام در آید و گرنه روا بودن بلکه واجب بودن تقیه از روشترین احکام عقلست معنی تقیه آنستکه انسان حکمی را برخلاف واقع بگوید یا عملی برخلاف میزان شریعت بکند برای حفظ کردن خون یا ناموس یا مال خود یا دیگری مثلاً وضوء بحسب حکم خدا واجبست از مرفق آب بریزند و بارا باید مسح بکشند بعضی سنیان را رأی اینست که باید از سر انگشتان تا مرفق بعکس بشویند و بارا نیز باید شستشو دهند در اینصورت بکنفر میخواهد وضوء بگیرد در بلاد سنیان اگر مثل شیعیان وضوء بگیرد جان خود یا مسلم دیگر در خطر است در اینجا حکم خدا اینست که باید مثل آنان وضوء بگیرد و خود را در خطر نیندازد و این حکم مطابقت با حکم قطعی خرد هیچ عقلی نمی گوید در اینصورت وضوء را مثل شیعیان بگیرد گرچه جان خود یا مسلمان دیگر در خطر باشد در زمان امامه دین هر کس از تاریخ مطلقست میدانند که زمانی بوده که برای امامان و شیعیان آنها

در کمال سختی و تنگی بوده که اگر سلاطین و خلفاء آنوقت اطلاع از شیعیان آنها پیدا میکردند جان و مال و عرض آنها بیادفنا می رفت امامان از طرف پیغمبر از جانب خدای عالم مأمور بودند که هر طور شده است حفظ کنند جان و ناموس و عرض شیعیان را از این جهت گاهی يك حکم را بطور تنگی برخلاف دستور اولی خدا میدادند برای اینکه درین خود شیعیان هم اختلاف شود و مخالفین نفهمند اینها احکامشان از يك سرچشمه آب میخورد و اسباب زحمت مسلمانان را فراهم نیاورند اکنون این چیزی که با حکم خرد مطابقت و از دستورات خصوصی پیغمبر اسلامست باید گفت اگر اینها هم صحیح است دیگر چه عرض کنم میخواهید چه بگوئید می گوئید برای اینکه چند روزی یک نفر مثلاً در وضوء و غیر آن برخلاف دستور اولی خدا رفتار نکند يك جمعیت برباد بروند و جان و ناموسشان دستخوش فتا بشود

گواه از قرآن بخته گرچه این امر نیازمندی بخیزی ندارد جز حکم روشن **نهاد** عقل و هر کس جزئی خردی داشته باشد می فهمد که حکم

تقیه از احکام قطعیه خداست چنانچه وارد شده که هر کس تقیه ندارد دین ندارد لکن ما برای این مطلب گواه از قرآن نیز داریم

سوره نحل (آیه ۱۰۸) **مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ اِيْمَانِهٖ اِلَّا مِنْ اَكْرَهٍ وَ قَلْبُهُ**

مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيْمَانِ - یعنی غضب خدا بر کسی است که کافر بخدا شد پس از ایمان

آوردن مگر کسانی که از روی اکراه اظهار کفر کردند و قلب آنها با ایمان بخدا

مطمئن باشد این آیه درباره عمار یاسر آمد کفار او را اکراه کردند که کافر شود

او هم اظهار کفر کرد و هر چه آنها خواستند از ناسزاها گفت سپس گریبان پیش پیغمبر

آمد این آیه نازل شد و اجازه تقیه داده شد

نظر دیگری با امامت ما پس از آنکه روشن کردیم که امامت یکی از اصول همامه

اسلامست و در قرآن تا آن اندازه که باید بیان شود شده است و بیشتر از آنهم صلاح

اسلام و مسلمانان نبوده خود را نیازمند نمیدانیم بدنبال دادن این سخن لکن چون

حق کشیهائی در این باب شده ما چاریم از تعقیب این مطلب تا درست بودن گفتار ما واضح و روشن شود و جای شبهه برای کسی نماند این پیغمبر میگوید (میگویند پیغمبر میترسید از اینکه راجع بامامت چیزی بگوید و مردم نپذیرند و حال آنکه خود قرآن و تاریخ پیغمبر گواه است که هیچ محافظه کاری در کار او نبوده)

ما در اوایل این گفتار ثابت کردیم که پیغمبر از اینکه امام را با اسم و رسم در قرآن ذکر کند می ترسید که مبادا پس از خودش قرآن را دست بزنند یا اختلاف بین مسلمانها شدید شود و یکسره کار اسلام تمام شود و اینجا گواهی از قرآن میآوریم که در اظهار امامت با اسم و رسم محافظه کاری میکرد و از منافقان ترس داشته

گواه از قرآن خدا - سورة مائده (آیه ۷۱) يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ لَمَّا يَبْلُغْ رِسَالَتَهُ وَاتَّقِ عَصْمَكَ مِنَ النَّاسِ -

این آیه با عتراف اهل سنت و نقل آنها بطرق معتبره از ابی سعید و ابی رافع و ابی هریره و اتفاق شیعه روز غدیر خم در باره تبلیغ امامت علی بن ابیطالب نازل شده و سورة مائده آخرین سوره ایست که نازل شده این آیه و آیه شریفه الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ در حجة الوداع که آخرین حج پیغمبر بود نازل شده و بین نزول این آیه و وفات پیغمبر دوماه و دهمروز فاصله بیش نبوده و معلوم است پیغمبر تا آنوقت تبلیغ همه احکام را فرموده بوده چنانچه خود آنحضرت در خطبه روز غدیر خم می گوید پس معلوم می شود این تبلیغ راجع بامامت است و وعده کردن اینکه خدا تو را نگهداری میکند دلیل بر آنست که يك همچو چیزی را میخواهد تبلیغ کند و گرنه در سایر احکام ترسی و محافظه کاری در کار نبود جمله کلام آنکه از این آیه بواسطه این قرائن و نقل احادیث کثیره معلوم شود که پیغمبر در تبلیغ امامت خوف از مردم داشته و اگر کسی رجوع بتواریخ و اخبار کند میفهمد که ترس پیغمبر بجا بوده ولی خداوند او را امر کرد که باید تبلیغ کنی و وعده کرده که او را حفظ کند

او نیز تبلیغ کرد و درباره آن کوششها کرد تا آخرین نفس ولی حزب مخالف نگذاشت کار انجام گیرد

باز جواب تراشی خوب بود این بیخردان می گفتند که باکی در این گفتار از پیش خود بحث کردند و این جوابهای بیخردانه را از طرف چه اشخاصی نقل میکنند تا معلوم شود چنین شخصی وجود خارجی ندارد و اینان برای اینکه دینداران را کوچک کنند در نظر توده پستخانی از خود مبتر باشند و بدینداران نسبت میدهند. در اینجا باز جواب یهوده از قول دینداران اختراع کرده میگوید (و نیز می گویند امامت در قرآن بسیار تصریح شده ولی آنها را انداخته اند)

شما باکی در این باره سخن گفتید و جواب شنیدید شاید پیش خودی رجوع کردید بعضی کتابها یا بعضی اخبار که در اول نظر و بانظر عامیانه چنین می نماید که از قرآن چیزی افتاده و این خود یکی از عیبهائی است که شماها دارید که باین خرد و دانش رجوع باخبار می کنید و مطالعه کتابهای علمی می نمائید فهم اخبار و کتاب دانشمندان زحمتهای طاقت فرسا دارد آنها کتاب قصه و رمان نیست که سر خود بشود بآنها رجوع کرد و از آنها چیزی فهمید عیناً رجوع شما بآن کتابها مثل رجوع کشاورز است بفرسغه عالی یا مطالعه جمای است از ریاضیات عالی فهمیدن کتب علمی تخصص میخواهد چون کور کورانه وارد اخبار و کتب شدی نتیجه این می دهد که می گویند در قرآن امامت بوده و انداخته اند آن اخبار راجع بتفسیر و تأویل است ما می گوئیم اولوا الامر در قرآن و اهل الذکر در آیات بسیار و اهل الیت در آیه تطهیر و صادقین در آیه کونوا مع الصادقین و حبل الله در آیه اعتصام بحبل الله و صراط الله و صراط مستقیم و مؤمنون در آیه انما ولیکم الله و امانت در آیه انا عرضنا الامانة و صدھا غیر این آیات درباره امامت و امام است نه آنکه اسم امام به خصوص در قرآن ذکر شده است و آنچه ما می گوئیم فقط از اخبار شیعه نمیگوئیم

اهل سنت نیز اینها را نقل کردند و در کتابها شان مذکور است هر کس میخواند رجوع کند بکتابهاییکه در این باب نوشته شده است و بسیاری از آن در کتاب غایة المرام و اجمالی در کتاب مراجعات علامه بزرگوار سید شرف الدین عاملی معاصر مذکور است بآنجا رجوع کنید

آری در اینجا يك چیزی هست و آن اینست که بعضی از اخباریین و محدثین شیعه و سنی که گفتار شان پیش دانشمندان و علماء مورد اعتناء نیست گول ظاهر بعضی اخبار را خورده و چنین رأی اظهار کرده ولی دانشمندان و علماء او را رد کردند و برای کتاب او قدر در جامعه علمی نیست پس نباید يك حرف بیخردانه را انسجیده بدینداران نسبت داد در حالیکه آنها خود چنین سخنی نگفته اند و نخواهند گفت ما چنانچه دانستید گفتیم نام بر حق از امام در قرآن هیچوجه صلاح دین نبود

يك دزدی میرزا ابوالفضل گلایگانی بهائی پس از آنکه معجزه انبیاء از بهائیها را بکلی منکر شده و اینها نیز از او تبعیت کردند چنانچه ذکر کردیم برای آنکه بتواند برای باب و بهاء دست و پائی کند نفوذ (۱) کلمه را که عبارت از اثر کردن گفتار است در مردم دلیل پیغمبری گفته این یاوه کوین گومی سخنی در عالم از این پیبوده تر پیدا نمیشده اینجا نیز از میرزا ابوالفضل بهائی این سخن را دزدیدند و برخ دینداران کشیدند

میگوید يك دلیل بزرگ بر راست گومی پیغمبر قرآنست و دلیل دیگر اثر گفته های او است در همراهانش آنرا میگویند تغییر کرده و این را هم میگویند (ارتد الناس بعد رسول الله الاثله) قرآن از معجزات بزرگ پیغمبر است و معلوم شد که راجع بتغییر قرآن پیبوده میگوید لکن اثر کردن گفته پیغمبر دلیل پیغمبری هیچوجه نیست زیرا ممکنست اشخاصی ضعیف النفس پیدا شوند که بمجرد اظهار یکی با

۱ - در فرائد میرزا ابوالفضل گلایگانی نفوذ کلمه را دلیل گرفته و منکر شده بکتاب الهدایة المهدیه مجد العلماء اردکانی رجوع شود

قدری بخرج دادن رندی و طراری حرف او را قبول کنند چنانچه در تمام مذاهب باطله کم و بیش عده همراهان پیدا میشود که حرف آنها را بپذیرد پس باید دريك حال همه مذاهب درست باشد الان پیروان مذهب بودا از پیروان ادیان و مذاهب دیگر بیشترند با آنکه همه میدانند باطل بودن آنرا و امامی ارتدالناس بعد رسول الله هم آنستکه از بیعتی که کرده بودند در حجة الوداع با امیر المؤمنین برگشتند نه از دین اسلام بکلی برگشتند و برگشتن آنها از بیعت بعد حکم تاریخ و اخبار متواتره از طریق سنی و شیعه ثابت است و اینان هم که سه نفر یا هفت نفر بودند هیچوجه برگشتند یعنی نه قلباً برگشتند و نه صورتاً اظهار همراهی با مخالفان علی کردند و گرنه کسانی که از بیعت علی واقعاً برگشتند بیشتر از اینها هستند تقریباً دوست و بیست نفر از آنها را سید بزرگوار سید شرف الدین در کتاب فصول المهمه بانام و نشانی اسم میبرد که آنها را در کتاب استیعاب و اسبابه و اسد القاب و دیگر کتب معتبره اهل سنت از پیروان علی شمرند و شیعه بودن این عده از اصحاب را تصدیق کردند

يك تقليد بعضی از دشمنان امیر المؤمنین علی بن ابي طالب سخنی سرایا
کور کورانه دروغ گفته و این بیخردان کور کورانه از آن پیروی کردند

ما اینک سخن اینان را میآوریم و خطاکاری و دروغ پردازی آنها را روشن میکنیم

تلاش سوا بی بیشتر از پیش شود میگوید (در صدر اسلام امامت يك امر ساده یا سیاسی بوده که قرآن و مسلمین درباره آن ساکت بودند ولی بعدها مامداران ایران برای بیرون رفتن از حکم خلفاء عرب یا ترك امامت را باین رنگ درآوردند و دلیل آنرا چنین میآورد که کتابهای زمان قبل از صفویه و بعد از آنها فرق کرده در بارة امامت بعد از صفویه کتابها بزرگتر و غلو شان بیشتر شده است حاصل کلامش آنستکه مذهب تشیع را صفویه از پیش خود شاخ و برگ دادند برای پیشرفت کلا خود و پس از آن باین رنگ مانده و آنمرد افیونی بیخرد در کتاب شیعیگری میگوید شیعه از زمان بنی امیه پیدا شدند و بعدها در زمان جعفر بن محمد و دیگران رنگهایی پیدا کرد و

ما در اینجا مختصری تاریخ شیعیگری را میآوریم با گفته تاریخ و اخبار سنین تا معلومات یا خیانت گری آن مرد بیخرد افیونی روشن شود و ارج گفتار ماجراجویان را همه بدانند

جواب این گفتار ما پیش از این با حکم خرد ثابت نمودیم که باید امامت که با حکم خرد معنیش تعیین نگهبان از برای دین است در دین اسلام مسلم وثابت باشد و اگر قانون گذار اسلام يك شخص خردمند عادی هم بود باید تکلیف دینداران را پس از خود معین کند اینک هم باز می گوئیم خدای عالم که قانونهایی گذاشته برای زندگی بشر و احکامی آورده برای سعادت این جهان و آن جهان ناچار به حکم خرد قانونها و احکامی است که جریان خود آنها را خدا و پیغمبر میخواستند نهضد و نقیض آنرا و این محتاج بدلیل نیست خود از احکام روشن عقلست که هر قانونگذاری در عالم قانون را برای جریان و عملی کردن میگذارد نه برای نوشتن و گفتن و ناچار جریان قانونها و احکام خدائی فقط منحصر بزمان خود پیغمبر نبوده پس از او هم بایستی آن قانونها جریان داشته باشد چنانکه واضحست و ما پس از این ثابت می کنیم ناچار در این صورت باید کسی را خدای عالم تعیین کند که گفته او و پیغمبر او را یکن یکن می کم و کاست بدانند و در جریان انداختن قانونهای خدائی نه خطا کار و غلط انداز باشد و نه خیانتکار و دروغ پرداز و ستمکار و نفع طلب و طماع و نه ریاست خواه و جاه پرست باشد و نه خود از قانون تخلف کند و مرد را بتخلف وادارد و نه در راه دین و خدا از خود و منافع خود دریغ کند و این معنی امامت و دارای این اوصاف امام و در تمام امت بشهادت تواریخ معتبره و اخبار متواتره از سنی و شیعه غیر از علی بن ابیطالب (۱) بعد از پیغمبر کسی چنین اوصاف را نداشت اکنون میگوئید خرد چه حکم میکند می گوید قانونگذاری کرد برای نوشتن و گفتن قرآن آورد

(۱) پیش از این شبهه از مخالفتهای یابوکر و عمر را با قرآن آوردیم هر کس بیشتر میخواهد بمصول الهیه رجوع کند

فقط برای خواندن یا جریان قانونها و احکام موضوعه را می خواست اگر میخواست تنها برای زمان پیغمبر میخواست یا پس از پیغمبر دین و حکم بود ناچار باید بگوئید بود اگر جریان پس از پیغمبر را هم میخواست باید کسی را برای راه انداختن قانون برقرار کند یا هر کس هر چه خواست و فهمید بکند ناچار باید بگوئید هر چه و مرج را نمی خواسته و غلط اندازی و غلط فهمی را دشمن داشته زیرا جریان خود قانون در نظر قانون گذار است نه هر کس هر چه فهمید و خواست پس خدا باید خود را می برای فهماندن قانون که بالضروره آراء اشخاص در آن مختلف میشود معین کند که همه با و رجوع کنند تا قانون جریان پیدا کند و آن شخص باید آن اوصاف را که گفتیم داشته باشد تا منظور حاصل شود از این جهت بحکم خرد همانطور که دین و قرآن در پیشگاه خدا و پیغمبر با اهمیت تلقی میشود امامت هم باید در آن پیشگاه بهمان اهمیت شناخته شود زیرا که امامت قوه جریان قانون نیست که مقصود اصلی از دین و قانون گذاری است از این جهت بی امامت قانون گذاری لغو و بیهوده است و امری بسیار کوچکانه و از قانون خرد بیرون است و با امامت دین کامل و تبلیغ تمام می شود حالا معلوم میشود معنی يك آیه از آیات قرآن که در حجة الوداع پس از نصب امیر المؤمنین با امامت نازل شد بشهادت سنیان و اتفاق شیعیان و آن (آیه) از سوره مائده است **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا** امروز کامل کردم دین شما را و نعمت خود را بر شما تمام کردم و خشنود شدم که اسلام دین شما باشد و بر روشن و واضح است که اگر امر امامت بآنطور که خدا دستور داده بود و پیغمبر تبلیغ کرده و دو کوشش درباره آن کرده بود جریان پیدا کرده بود اینهمه اختلافات در مملکت اسلامی و جنگها و خونریزیها اتفاق نمی افتاد و این همه اختلافات در دین خدا از اصول گرفته تا فروع پیدا نمی شد حتی اختلاف بین مجتهدین مذهب شیعه را باید از روز سقیفه دانست زیرا اختلاف آراء از اختلاف اخبار است و اختلاف آن بیشتر از صدور اخبار تقیه است که بیشتر

ذکری از آن شد و اگر امامت باهلش رسیده بود تقيه پيش نمی آمد پس آنچه تا کنون بمسلمانها رسیده آثار روز سقيفه بايد شمرد

جواب اين مختار بیشتر بعضی از آیات قرآن را در باب امامت ذکر نمودیم و با گفته های خدا روشن کردیم که امامت از اصول اسلامست و چه کس بايد امام باشد اینجا نیز اجمالاً ببعضی آیات اشاره می کنیم و از اخبار سنیان که با مادر این موضوع طرف هستند شاهد می آوریم (۱) تا معلوم شود که خدام مدقر آن باین موضوع اهمیت داده و امامت بگفته این بیخردان يك امر خیلی ساده یا سیاسی نبوده که قرآن و مسلمین درباره آن ساکت باشند بلکه از خدا گرفته تا مخدرات (۲) پشت پرده از طبقه دیندار حرف خود را درباره آن زده و کوشش خود را کرده اند لکن حزب دنیاخواه و ریاست طلب همیشه اکثریت را تشکیل داده و نگذاشتند دینداری که بایه اش بر عدالت و ترك شهوات و از خود گذشتن است روزگاری بخود ببیند اکنون آیتانی از قرآن کریم که بشهادت سنیان که مخالف با امامت علی هستند درباره علی و امامت او وارد شده

۱- سورة مائده (آیه ۵) الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَقَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِينًا - در غایة المرام در باب ۳۹ شش حدیث از احادیث اهل سنت نقل شده است که این آیه در روز غدیر خم که پیغمبر خدا علی را با امامت معرفی کرد درباره علی نازل شده و در بیشتر آنهاست که پیغمبر گفت الله اكبر علی اكمل الدين و تمام النعمة و رضا الرب بر سالتی و الولاية لعلی (۳)

۲- سورة معارج (آیه ۱) سَتَلِّ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ نعمان بن حارث چون شنید که پیغمبر امیر المؤمنین را روز غدیر با امامت نصب کرد آمد پيش پیغمبر گفت

۱- بکتاب غایة المرام باب ۳۹ و ۴۵ رجوع شود ۲- اشاره باحتجاج فاطمه زهرا دختر پیغمبر اسلام است در دو خطبه معروفه که اهل سنت نیز آنها را نقل کردند بمراجعات صفحه ۲۷۵ رجوع شود ۳- بنایة المرام رجوع شود

تو مرا از جانب خدا امر کردی که شهادت بوحدانیت خدا و رسالت تودهیم و امر کردی بجهاد و حج و صیام و صلوة مانیز قبول کردیم بعد از اینها راضی نشدی تا آنکه این بیجه را نصب کردی برای امامت و گفتی هر کس که من مولای او هستم علی هم هست این گفته را از خود آوردی یا از طرف خدا است پیغمبر سوگند خورد که از طرف خداست نعمان بن حرث رو برگرداند و گفت خدا یا اگر این راست است از آسمان بر ما سنگی ببار ناگهان خدا سنگی بر سر او زد و او را کشت و این آیه نازل شد امام تعلیمی در تفسیر کبیر خود و علامه مصری شکیلجی در کتاب نور الابصار و حلیمی در جزء سوم از سیره خود در حجة الوداع و حاکم در مستدرک در صفحه ۵۰۲

از جزء ثانی این قضیه را نقل نمودند و اینها از معتبرین اهل سنت هستند

۳- سوره مائده (آیه ۶۰) اَلْمَا وَلِیْكُمْ اَللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوا الَّذِیْنَ یَقِیْمُونَ الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ یعنی جز این نیست که مولی و متصرف در شما خدا و پیغمبر است و آنانکه ایمان دارند و نماز می یابند کنند و زکوة در حال رکوع می دهند (۱) بیست و چهار حدیث از اهل سنت نقل شده که این آیه درباره علی بن ابی طالب نازل شده و ما اینجا يك حدیث از آن احادیث را که سنن ذکر کردند می آوریم

حموی می گوید که از بزرگان علماء اهل سنت است و تعلیمی به سند خود از عبایه بن ربیع نقل کنند که این عباس بر سر چاه زمزم نشسته بود و از پیغمبر حدیث نقل می کرد ناگهان شخصی آمد که عمامه خود را بر روی خود پیچیده بود و هر حدیثی که این عباس نقل می کرد او هم يك حدیث نقل می کرد این عباس گفت تو را بخدا کی هستی عمامه را از روی خود باز کرد و گفت هر کس مرا می شناسد بشناسد و هر کس نمی شناسد من ابوذر غفاری هستم شنیدم از پیغمبر با این دو گوش والا کر شوند و دیدم با این دو چشم والا کور شوند که می گفت علی پیشوای خوبان است و

کشنده کفار است یاری شود هر که او را یاری کند و مخدول شود هر کس او را مخدول کند آگاه باشید که من یکروز بایغمبر نماز ظهر میخواندم سائلی چیزی در مسجد خواست کسی باو نداد آن سائل دست بآسمان برداشت و گفت خدایا شاهد باش که در مسجد پیغمبر خدا سؤال کردم هیچکس بمن چیزی نداد و علی بن ابیطالب در حال رکوع بود باو اشاره کرد که انگشتی که در انگشت کوچک دست راست داشت بیرون آورد سائل رفت و بیرون آورد و این در مقابل چشم پیغمبر بود چون پیغمبر از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خدایا موسی سؤال کرد از تو و گفت خدایا بمن شرح صدر بده و کار مرا آسان کن و گره از زبان من بگشا تا سخن مرا بفهمند و وزیر مرا از اهل من قرار ده هارون برادر من است پشت مرا باو محکم کن و او را شریک من قرار ده پس تو قرآن گوینده براو نازل کردی که زود است محکم کنم بازوی تو را برادرت و قرار بدهم شمارا مسلط بر فرعونیان و آنها بشما دست نیابند خدایا من محمد هستم پیغمبر و برگزیده تو خدایا شرح صدر بمن بده و کار مرا آسان کن و از برای من وزیری از اهل من قرار بده که آن علی باشد پشت مرا باو محکم کن ابوذر گفت هنوز تمام نشده بود کلام پیغمبر که جبرئیل آمد از پیش خدای تعالی و گفت ای محمد بخوان گفت چه بخوانم گفت **بِخَوَانٍ إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** موفق بن احمد که از علماء سنیان است نقل میکند که عمرو بن عاص بمعویه نوشت چیزهایی در قرآن نازل شده در شأن علی بن ابیطالب که هیچکس باو شریک نیست و از آنجمله این آیها شمرده و این شهر آشوب گوید باجماع امت این آیه درباره امیر المؤمنین نازل شده و قوشچی که از بزرگان سنیان است در شرح تجرید گوید باجماع مفسرین این آیه درباره علی است

۴ - سوره آل عمران (آیه ۹۷) وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ وَلَا تَقَرُّوْا

از طریق اهل سنت (۱) چهار حدیث نقل شده است که حبل الله که مردم مأمورند باو متمسک شوند علی بن ایطالب است

۵ - سوره توبه (آیه ۱۲۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا

مَعَ الصَّادِقِينَ هفت حدیث از اهل سنت وارد شده است که این آیه درباره علی بن ایطالب است ابن شهر آشوب از طریق سنیان از تفسیر ابو یوسف یعقوب بن سفیان نقل کند که گفت مالک بن انس از نافع از ابن عمر حدیث کرده که خداوند اصحاب پیغمبر را امر کرده که از خدا بترسید و با صادقین باشید یعنی محمد و اهلبیت او

۶ - سوره صافات (آیه ۲۴) وَفَهُوْهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُوْنُونَ - هشت حدیث

از طریق سنیان وارد است که مرد مرا نگاه میدارند روز قیامت و از ولایت علی بن ایطالب از آنها سؤال میکنند و در بعضی از آن روایات است که از همان ولایتی را که پیغمبر برای علی ثابت کرد و گفت (من كنت مولاه فعلى مولاه) در روز قیامت سؤال می شود

۷ - سوره بقره (آیه ۱۱۸) اِنِّىْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِىْ

قَالَ لَا يَنْالُ عَهْدِىْ الظَّالِمِيْنَ - از طریق سنیان در این آیه دو حدیث وارد است که یکی را بطور اجمال ذکر میکنیم

ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابن مسعود نقل میکند که پیغمبر گفت من جزء دعای ابراهیم هستم که گفت خدایا مرا و اولاد مرا از بت پرستی دور کن آنجا که خدا گفت عهد امامت بظالمین نه برسد و دعای ابراهیم مرا و علی را شامل شد هیچیک مابت پرستی هرگز نکردیم پس خدا مرا پیغمبر و علی را وصی کرد

۸ - سوره نحل (آیه ۴۵) فَاسْتَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ

از طریق سنیان سه حدیث وارد شده که اهل ذکر علی بن ایطالب است

۹ - بَیِّنَاتُ الرَّامِ در این آیه و آیه بعدی رجوع شود

۹. سورة بقره (آیه ۴) : **وَارْتَقُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ** - از طریق اهل سنت

چهار روایت وارد است که این آیه درباره پیغمبر و علی است خاصه

۱۰. سورة رعد (آیه ۸) : **إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَاکْلِ قَوْمَ هَادٍ** - هفت حدیث

از اهل سنت وارد شده است که منذر پیغمبر و هادی علی بن ابی طالب است از آن جمله ابراهیم حمونی که از بزرگان علمای اهل سنت است بسند خود از ابوهریره نقل کند که پیغمبر میگفت انما انت منذر و دست بر سینه خود نهاد پس دست بدست علی گذاشت و گفت لكل قوم هاد و ما اینجا برای اختصار ترك کردیم آیاتی را که از از طریق اهل سنت وارد شده که درباره علی و اولاد او است هر کس میخواهد تا اندازه ای اطلاع بر این مطلب پیدا کند بکتاب غایة المرام تألیف سید جلیل سید هاشم بحرانی رجوع کند که در آنجا یکصد و چهل آیه از آیات قرآنی را ذکر کرده است که از طریق شیعه و سنی درباره امیر المؤمنین وارد است تا معلوم شود که امامت را خدا با چه اهمیت تلقی کرده و آن يك امر ساده یا سیاسی نیست که در صدر اسلام از آن ساکت بودند آنگاه پایه و مایه این بیخردان ماجراجو دست می آید

جواب این گفتار خوانندگان محترم باید بدانند که بحث در امامت و خصوصاً با احادیث پیغمبر از وجهه احادیث پیغمبر که از طریق شیعه و سنی وارد شده است از نطاق بیان و عهده این اوراق خارج است لکن ما برای رسوائی این بیخردان چند حدیث از طریق سنن که با اصل امامت با مخالفت دارند در اینجا ذکر میکنیم بطور اجمال و اشاره و هر کس اطلاع بیشتری بخواهد پیدا کند بکتابهایی که درباره امامت از صدر اسلام تا کنون نوشته شده و ما اسم بعضی از آنها را پس از این ذکر میکنیم رجوع کند تا بداند این خیانت کاران عوام فریب چه چیزی را میگویند در صدر اسلام از آن اسمی نبوده و سیاست شاهان صفوی یا غیر آنها آنرا اسم و رسم داده اینك احادیثی میآوریم از کتابهایی که تألیف آنها قبل از پیدا شدن صفویه و امثال صفویه است

۱. حدیث غدیر خم است و آنچه که صاحب غایة المرام بر آن اطلاع پیدا کرده هشتاد و نه حدیث است از طریق اهل سنت که بسیاری از آنرا از کتاب مسند احمد بن حنبل که امام بزرگ سنیان است و در سال ۲۴۱ در بغداد فوت شده نقل کرده و کتاب مسند از بزرگترین کتابهای اهل سنت است و بسیاری از آنها را از این مغازلی شافعی متوفی در سال ۴۸۳ و از اسمعانی متوفی در سال ۵۲۲ و از ابن ابی نعید معتزلی متوفی در سال ۶۵۵ و از نعمانی متوفی در حدود سال ۴۲۹ و بعضی از آنرا از صحیح مسلم متوفی در سال ۲۶۱ و صحیح ترمذی متوفی در سال ۲۷۹ و صحیح ابی داود متوفی در سال ۲۷۵ نقل نموده و هر کس بخواهد اطلاع از چگونگی حدیث غدیر پیدا کند باید رجوع کند بکتاب عقبات الانوار سید بزرگوار حامد حسین هندی که چهار جلد بزرگ در حدیث غدیر تصنیف کرده و چنین کتابی تاکنون نوشته نشده و عقبات الانوار در امانت از قراری که شنیده شده سی جلد است و آنچه که ما دیدیم هفت و هشت جلد است و در ایران شاید تا پانزده جلد آن پیدا شود و اهل سنت در صد جمع این کتاب و توضیح آن هستند و ماملت شیعه در خواب هستیم تا آنوقت که يك چنین گنج بر قیمت و گوهر گرانبهائی از دست برود و اکنون قریب دو سال است که بملت شیعه راجع بتجدید طبع این کتاب پیشنهاد شده و بخونسردی تلقی شده است باین وصف باخواست خدا جلد غدیر در تحت طبع است لکن بر علماء شیعه بالخصوص و دیگر طبقات لازم است که این کتاب بزرگرا که بزرگترین حجة مذهب است نگذارند از این برود و بطبع آن اقدام کنند و ما در اینجا بعضی از طرق حدیث غدیر را ذکر میکنیم تا این بیخردان خالی از دانش و ینش نگویند امری بوده که در صدر اسلام مسلمانان از آن ساکت بودند

قل این مغازلی (۱) ابوالحسن علی بن محمد معروف باین مغازلی که از حدیث غدیر را بزرگان محدثین و اعظم معتبرین اهل سنت است بسند خود

نقل نموده که امیرالمؤمنین در جنبر اصحاب پیمبر را قسم داد که هر کس روز غدیر خم حاضر بود شهادت بدهد پس دوازده نفر برخاستند و شهادت دادند که پیمبر گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و از جمله آن دوازده نفر ابوسعید خدری و ابوهریره و انس بن مالک بودند پس ابن مغازلی گفته در کتاب مناقب که ابوالقاسم بن محمد گفت این حدیث صحیح است و صد نفر از پیمبر خدا این حدیث را نقل کردند و علی بن ایطال منفرد است در این فضیلت

تصنیف این عقده ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید معروف بابن عقده متولد کتابی در حدیث غدیر در سال ۲۴۴ که از اعجوبه های زمان و بزرگان اهل سنت است و دارقطنی درباره او گفته اهل کوفه اتفاق دارند در اینکه از زمان عبدالله بن مسعود تا زمان ابن عقده کسی حافظ تر از او نبوده يك كتاب در سند حدیث غدیر نوشته و از یکصد نفر از اصحاب نقل نموده که از جمله آنها است علی بن ایطال و حسن بن علی و حسین بن علی و ابوبکر و عمر و عثمان و سلمان و ابوذر و عمار و مقداد و ابن عباس و ابن مسعود و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعید بن مالک و ابویوب و عبدالله بن عمرو و عدی بن حاتم و حذیفه و غیر اینها و از چندین نفر زن که از جمله آنها است فاطمه (ع) و عایشه و ام سلمه و ام هانی و اسماء بنت عمیس پس ابن عقده بیست و هشت نفر دیگر را بی اسم ذکر کرده که آنها هم حدیث غدیر را نقل کردند

تصنیف طبری کتابی محمد بن جریر طبری متولد در سال ۲۲۴ که از بزرگان در حدیث غدیر محدثین و اعظم مورخین اهل سنت است و گویند آنقدر کامل در جمیع علوم بود که کسی شریک او نبود کتابی تصنیف کرده در طریق حدیث غدیر که دارای دو جلد ضخیم است و نام آن کتاب الولاية است ذهبی گوید من آن کتاب را دیدم و از بسیاری طرق آن دهشت کردم و اسمعیل بن عمر بن کثیر که از اجله علماء و بزرگان اهل سنت است گفته من يك كتاب از طبری دیدم که جمع کرده در آن احادیث غدیر خم را در دو مجلد ضخیم و سید بزرگوار سید بن طاووس کتاب

طبری را درباره حدیث غدیر در اقبال ذکر میکند

تصنیف حکانی کتابی ابوالقاسم عبدالله الحسکانی که در حدود ۴۷۰ فوت شده و در حدیث غدیر مورد توثیق و تجلیل بزرگان اهل سنت است کتابی در سند حدیث غدیر نوشته است و اسم آن دعاء الهداة الی اداء حق الموالاة است و سیوطی که از بزرگترین علماء اهل سنت است از حسانی تجلیل و تمجید مینماید

تصنیف سجستانی کتابی ابوسعید مودبن ناصر سجستانی متوفی در سال ۴۷۷ که از در حدیث غدیر بزرگان محدثین و حافظان اهل سنت است و ابوعبدالله محمد بن عبد الواحد معروف بدقاق که از اعظم حفاظ است درباره او گفته من کسیرا که بهتر باشد از او از حیث اتقان و حفظ ندیدم یک کتاب در جمع طرق حدیث غدیر تألیف کرده و آنرا بکتاب درایة حدیث الولاية موسوم کرده و از صد و بیست نفر از اصحاب پیغمبر با هزار و سیصد سند آن حدیث را نقل میکند

تصنیف ذهبی کتابی (۱) شمس الدین محمد بن احمد شافعی متولد در سال ۶۷۳ در حدیث غدیر که از دانشمندان بزرگ و محدثین عالیه مقام است و سبکی در طبقات الشافعیه در حق او گفته محدث عصر و خاتم حفاظ و قائم بامر حدیث و حامل رایت اهل سنت و جماعت و امام اهل عصر است از حیث حفظ و اتقان و او شیخ و سید و معتمد من است او نیز کتابی در حدیث غدیر نوشته است

کلام جوینی درباره محمد بن علی بن شهر آشوب متوفی در سال ۵۸۸ که فحول علماء است و هشت جلد غدیر اهل سنت و جماعت و بزرگان علماء و محدثین آنها مثل صفدی دروافی بالوافیات و فیروز آبادی در بلغة و سیوطی در بلغة الوعاة و ابن ابی بطوطه در تاریخش از او مدح بلیغ و ثناء جمیل کردند و او را بصدق لهجه و خشوع و عبادت و تهجد و کثرت علم توصیف کردند در کتاب مناقب چنانچه حسین بن خیر در نخب المناقب از او نقل کرده گفته است که ابوالمعالی جوینی تعجب میکرد و میگفت من در بغداد

يك كتابی دیدم در دست صحاف در روایات حدیث غدیر در آن نوشته بود این مجلد بیست و هشتم است از طریق حدیث (من کنت مولاه فعلی مولاه) و بعضا از این کتاب بیست و نهم است و از این کثیر قبیله شافعی دمشقی نیز منقول است که ابوالمعالی جوینی از دیدن آن کتاب نزد صحاف تعجب میکرده و جوینی از اعظام و فحول اهل سنت است که علامه یافعی در مرآت الجنان چند صفحه در مدح و ثنای او نوشته و او را استاد قتها، و متکلمین خوانده و جامعیت و امامت او را در اصول و فروع و فنون ادب و علم مورد اتفاق دانسته و وفات او در سال ۴۷۸ در نیشابور بوده پس از فوتش منبرش را شکستند و شاگردان او که چهارصد تن بودند دوات و قلم خود را شکستند و یکسال در اینحال بودند

و تواتر حدیث غدیر پیش اهل سنت و جماعت تاجه رسد بشیعه جای هیچ شک و تردید نیست و اشخاصیکه از بزرگان و معتبرین اهل سنت هستند و دعوی تواتر این حدیث را کردند اگر بخواهیم شماره کنیم بطول می انجامد و با اختصار که بنای این اوراق بر آنست منافی است

ذكر حدیث منزلت (۱) یکی از احادیثی که درباره امامت امیرالمؤمنین از پیغمبر در امامت علی (ع) اسلام وارد شده حدیث منزلت است و آن حدیثی است که بطور تواتر از سنی و شیعه نقل شده که پیغمبر بعلی گفت (انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی) یعنی نسبت تو بمن مثل نسبت هارون بموسی است مگر در پیغمبری که کسی بعد از من پیغمبر نیست و هارون تمام شئون خلافت و وراثت را نسبت بموسی داشت سید بزرگوار سید هاشم بحرانی این حدیث را بایکصد سند از طریق اهل سنت نقل میکند که بسیاری از آن از صحاح سته سنین است که بزرگ ترین کتب آنها است

مادر اینجا از هر يك صحاح که حدیث در آن است اسمی میبریم تا معلوم شود

نام امامت تازه نیست و این تخمی است که پیغمبر افشاند بامر خدای عالم
 نقل حدیث منزلت ابو عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری متولد در سال ۱۹۴ بسند
 از صحیح بخاری خود در صحیح بخاری حدیث کند (انه قال النبی لعلی لما
 ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی) و در بعضی احادیث دیگرش دنباله
 آن این عبارت است (الا انه لانی بعدی) و این محمد بن اسمعیل بخاری (۱) و ایشوای
 اهل حدیث و مقتدای آنان دانند و او را امیر المؤمنین در حدیث و ناصر احادیث نبویه
 و ناشر موازیت نبویه لقب دادند و مسلم صاحب صحیح چون پیش او میآمد میگفت
 بگذارنا بوسه زنم دو پای تو را ای سید محدثین و ای استاد استادان و ترمذی گفته
 ندیدم کسیرا مانند او خدا او را زیست این امت قرار داده این خزیمه گفته زیر آسمان
 کبود دانانتر بحدیث و حافظ ترازاو نیست بالجمله اهل سنت او را مقدم بر همه محدثین
 میشمردند و کتاب صحیح بخاری بزرگتر از تمام کتب است و بخاری گفته من این کتاب
 را از ششصد هزار حدیث بیرون آوردم و این حجة مابین من و خدا است و ذکر نکردم
 در این کتاب مگر احادیث صحیحه را و علماء سنت در مدح این کتاب چیزها گفته اند
 و آنرا بعد از قرآن صحیح تراز همه کتب دانسته اند و بر همه کتب مقدم شمرده اند و
 جمد الله در چنین کتاب باین اعتبار احادیث دال بر مذهب شیعه و حقانیت آن فراوان
 است با کمال دشمنی که بخاری یا مذهب حق داشته از آنجمله این حدیث را از سه
 طریق آنچه که میدانیم نقل کرده

نقل حدیث منزلت ابو الحسن مسلم بن الحجاج القشیری متولد در سال ۲۰۴ یا
 از صحیح مسلم ۲۰۶ حدیث منزلت را بهفت طریق نقل میکند و مسلم (۲)
 یکی از علماء بزرگست و از حفاظ ملت است و در نزد اهل حدیث پیشوا و مقتدا است
 از این عقده پرسیدند که بخاری و مسلم کدام اعلم هستند گفت هر دو عالمند و هر دو

۱- اشعة اللمعات شیخ عبدالحق دهلوی رجوع شود

۲- اشعة اللمعات رجوع شود شرح حالات این مشایخ

کردند گفت بخاری گاهی غلط میکند ولی مسلم کمتر غلط دارد خطیب بغدادی گفته که مسلم پیروی از بخاری کرده و در علم او نظر کرده و راست برابری او می رود و در هشتاد و چند حدیث مابین او و پیغمبر خدایش از چهار واسطه نیست بالجمله اهل سنت او را در رتبه بخاری و مقدم بر محدثین میدانند و صحیح مسلم را اکابر اهل سنت معدوش صحیح بخاری و اصح کتب بعد از قرآن میدانند چنانچه ابن حجر در صواعق گفته (روی الشیخان البخاری و مسلم فی صحیحیهما الذین هما اصح الکتاب بعد القرآن بالجماع من یعتقد به) و دعوی اجماع و اتفاق کردند بر صحت و وجوب قبول آنچه در این دو کتاب است

قل حدیث از صحیح ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی یکی از علماء اعلام و محدثین ترمذی و ابی داود بزرگ اهل سنت و جماعت است و بابخاری در اخذ از بعضی مشایخ شرکت دارد و ضرب المثل در حفظ و ضبط است فوت او در سال ۲۷۹ است و کتب صحیح او یکی از کتب سته اهل سنت است که از بزرگترین کتب آنها است و ترمذی درباره کتابش گفته من این کتاب را تصنیف کردم و بر علماء حجاز و عراق و خراسان عرضه داشتم و آنها از آن خشنود شدند و هر کس این کتاب در خانه اش باشد مثل آن است که پیغمبر در خانه او است و با او سخن میگوید

و اما ابو داود سلیمان بن اشعث سجستانی از بزرگان و مشایخ اهل سنت و پیشوا و مقدم در عصر خود و بصفت و ورع و زهد و بصیرت و مهارت در فن حدیث نزد آنان موصوف و ولادت او در سال ۲۰۲ بوده و کتاب سنن او یکی از صحاح سته اهل سنت است و از او منقولست که پانصد هزار حدیث در حیطه ضبط و قید کتابت در آوردم و سنن خود را که چهار هزار و شصت حدیث صحیحست از آن انتخاب کردم و حدیث منزلت و حدیث من کنت مولا فعلی مولا مرا این دو نفر در صحیح خود حدیث کردند **قل حدیث منزلت ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل** متوفی در سال ۲۴۱ یکی در مسند احمد از ائمه سنین و مقتدا و پیشوای آنهاست در حدیث و فقه او

را بعبادت وزهد و ورع توصیف نموده و گویند که بواسطه او صحیح از سقیم و معرج و از معطل شناخته شد و از او روایت کنند مثل بخاری و مسلم و ابوداود سجستانی و ابودرعه و اسحق بن راهویه در حق او گفته احمد بن حنبل حجة است میان خداوند و بندگان او در روی زمین و شافعی گفته از بغداد بیرون آمدم در حالیکه نگذاشتم آنجا اورع و اتقی را علم از احمد بن حنبل و کتاب مسند او که از کتب مشهوره معتبره اهل سنت است و در آن سی هزار حدیث است از قرار مذکور و از او نقل شده که این کتاب را از هفتصد و پنجاه هزار حدیث زیاده تر انتخاب کردم و بحمد الله از این کتاب (۱) از نوزده طریق حدیث منزلت را نقل کردند

نقل ابن ماجه و نسائی ابو عبدالله محمد بن یزید بن ماجه متوفی در سال ۲۷۳ یکی حدیث منزلت را از پیشوایان و مشایخ اهل سنت است و کتاب او که سنن ابن ماجه گویند یکی از صحاح ششگانه اهل سنت است که بزرگترین کتب آنهاست و ابو عبد الرحمن احمد بن علی بن شعیب النسائی از بزرگان عصر خود و به بسیاری نهج و عبادت و صوم و موصوف و حاکم گفته نسائی افقه اهل مصر در عصر خود بود و ذهبی گفته او از مسلم حافظ تر بود و کتاب او که سنن نسائی معروفست یکی از شش کتاب صحیحست پیش اهل سنت نسائی در مصر کتاب خصائص را در مناقب امیر المؤمنین تصنیف کرد و فاته نسائی در سال ۳۰۳ بود و حدیث منزلت را ابن ماجه و نسائی بنابه نقل از محمد بن یوسف شافعی در کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابیطالب در سنن خود حدیث کنند پس معلوم شد که این حدیث در جمیع کتب صحیحه اهل سنت منقول است و دیگر ناقلین این حدیث از بزرگان و معتبرین و مشایخ اهل سنت و جماعتند که ما برای اختصار ترك ذکر آنها را کردیم

تواتر حدیث شریف بسیاری از محققین و معتبرین علماء عامه حدیث منزلت را منزلت بگفته سنیان (۲) بتواتر موصوف کردند یا چیزی درباره آن گفته اند که

لازمه اش پیش آنها تواتر آنست چنانچه حافظ ابو عبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی متوفی در سال ۲۵۸ همدار ذکر حدیث منزلت در کفایه الطالب گفته و این حدیثی است که اتفاقست بر صحت او و ائمه اعلام حفاظ آنرا روایت کردند مثل بخاری در صحیح خود و مسلم در صحیح خود و ابوداود در سنن خود و ترمذی در جامع خود و نسائی و ابن ماجه در سنن خویش و همه متفق هستند در صحتش و صحت آن اجماعی است و حاکم نیشابوری گفته که این حدیث داخل در حد تواتر است و علامه سیوطی که فضایل و جلالش پیش اهل سنت مستغنی از بیانست این حدیث را از متواترات شمرده و ابن حجر حدیثی را که هشت نفر از صحابه نقل کردند متواتر شمرده در حالیکه ابو القاسم علی بن محسن التنوخی که از بزرگان اهل سنت است و بوثاقت و فضل هوشو غفست و وفات او در سال ۴۴۷ است يك كتابی مخصوص در اثبات این حدیث نوشته و از یست و چند نفر از اصحاب پیغمبر آنرا حدیث کرده که از جمله آنهاست امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و عمر بن خطاب و سعد بن ابی وقاص و عبدالله ابن عباس و جابر بن عبدالله و ابو هریره و ابوسعید خدری و زید بن ارقم و ابورافع و حذیفه بن اسید و انس بن مالك و غیر اینها

حدیث ثقلین در از جمله احادیثی که از طرق سنی و شیعه متواتر است و نص امامت ائمه (۱) بر امامت علی و فرزندان معصومین اوست حدیث ثقلین است و آن حدیثی است که از یست و چند نفر از اصحاب پیغمبر نقل و بسوی و نه حدیث از طریق اهل سنت منقولست که از جمله آنهاست صحیح مسلم و صحیح ابوداود و صحیح ترمذی و مسند احمد بن حنبل و مستدرک حاکم و دیگر از اجلة اثبات و مهوره ثقات اهل سنت و جماعت و ما يك حدیث از صحیح ترمذی و ابی داود در اینجا ذکر میکنیم هر کس تفصیل این مطلب را بخواهد بکتاب غایة الرام و کتاب عیقات رجوع کند ایند کتاب که از شی کتاب صحیح سنیاست بسند خود از زید بن ارقم

نقل کنند (قال قال رسول الله (ص) اني تارك فيكم ما لن تمسكتم به لن تضلوا بعدي
 احدهما اعظم من الاخر وهو كتاب الله جل ممدود من السماء الى الارض وعترتي اهل
 بيتي لن يفترقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفوني في عترتي) زيد بن
 ارقم گفت پیغمبر گفت من درین شما چیزهایی میگذارم که اگر تمسک بآن کنید
 بخلالت و گمراهی هرگز نمیافتید بعد از من و آن دو چیز است که یکی از آنها از
 دیگری بالاتر است و آن کتاب خداست که ریسمانی است که از آسمان بر زمین کشیده
 شده و دیگر عترت من که اهل بیت من هستند و این دو از هم جدا نمیشوند تا روز
 قیامت ببینید چه جور سلوک میکنید بعد از من با اهل بیت من و این حدیث امامت را
 در اهل بیت رسول خدا قرار داده تا روز قیامت و در روایت احمد بن حنبل است از زید
 بن ثابت که پیغمبر گفت من درین شما دو خلیفه و جانشین میگذارم یکی کتاب
 خدا و یکی اهل بیت من و این دو از هم هرگز جدا نمیشوند تا بمن وارد شوند بر حوض
 یعنی تاقیامت با هم هستند و باید آیند و جانشین من باشند

حدیث سفینه در باره و از احادیث مسلمة متواتره حدیث تشبیه اهل بیت بکشتی
 امامت نوح است که از طریق اهل سنت یازده حدیث (۱) در این

موضوع وارد شده است که ما یک حدیث آنرا ذکر میکنیم

ابو الحسن علی بن محمد خطیب فقیه شافعی متوفی در سال ۴۸۳ در کتاب
 مناقب بسند خود از ابن عباس نقل میکند (قال قال رسول الله مثل اهل بیتی مثل سفینه
 نوح من رکبها نجی ومن تأخر عنها هلك) یعنی پیغمبر گفت مثل اهل بیت من مثل کشتی
 نوح است که هر کس سوار آن کشتی شد نجات پیدا کرد و هر کس تأخیر انداخت هلاک شد
 احادیث صریحه در این احادیث بسیاری که شاید از پنجاه تجاوز کند از طریق
 خلافت علی عامه وارد است که پیغمبر فرموده در علی خلافت است چنانچه
 در من نبوت است یا فرموده علی خلیفه منست بعد از من از آن جمله حدیثی است که

این مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود از ابی ذر غفاری نقل کرده (قال قال رسول الله (ص) من ناصب علیاً بالخلافة بعدی فهو کافر وقد حارب الله ورسوله ومن شك فی علی فهو کافر)

و از مسند احمد بن حنبل امام اهل سنت حدیثی طولانی منقولست که پس از آنکه ابن عباس شنید درباره امیر المؤمنین مناقبین چیزی میگویند برخاست و گفت اف و تف باد بر آنها که بدگویی کسرا میکنند که ده صفت دارد یکن یکن می شمارد تا آنکه میگوید پیغمبر گفت درباره او (اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انک لیس بنی انه لاینبی ان اذهب الا وانت خلیفتی) یعنی سزاوار نیست که من از میانۀ مردم بروم مگر اینکه تو خلیفه و جانشین من باشی احادیث صریحه در واحادیثی بسیار از طرق عامه است که شاید پنجاه شصت تا وصی بودن علی باشد که پیغمبر فرموده علی وصی منست از آن جمله حدیثی است که امام عالی مقام سنیان احمد بن حنبل در مسند خود سند بانس بن مالک رسانده که گفت ما بسلامان فارسی گفتیم از پیغمبر بپرس کیست وصی تو سلمان سؤال کرد فرمود ای سلمان کیست وصی موسی گفت یوشع بن نون گفت وصی من و وارث من که قضاء دین من میکند و تنجیز مواعید مرا میکند علی بن ابیطالب است و این مغازلی شافعی در مناقب احادیثی ذکر کرده که از جمله سند بعد الله بن برید مرساند (قال قال رسول الله لکل نبی وصی و وارث وان وصی و وارثی علی بن ابیطالب)

امامت همدوش هر کس جزئی اطلاع از ابتداء ظهور اسلام و اولین روز نبوت بوده دعوت پیغمبر اسلام داشته باشد یقین میکند که امامت در اسلام از روز اول تا آخرین نفس پیغمبر اسلام بانبوت همدوش بودند در آن روزی که از اسلام خبری نبود خدای عالم امر کرد پیغمبر خود را که عشیۀ نزدیک خود را دعوت کن و انذر عشیۀ تلك الاقریین پیغمبر خویشاوندان نزدیک خود را که قریب چهل نفر مرد بودند و عموهای آنحضرت نیز جزء آنها بودند دعوت کرد و بآنها

فرمود ای فرزندان عبدالمطلب بخدا سو گند که من در عرب نمیدانم چو انیرا که برای قوم خود بهتر از آنچه من برای شما آوردم آورده باشد من برای شما خیر دنیا و آخرت را آوردم و همانا خدا مرا امر کرده که شمارا دعوت بآن کنم کدامیک از شما وزیر من میشوید در این امر امیرالمؤمنین علی که از همه کوچکتر بود گفت ای پیغمبر خدا من وزیر تو میشوم بر این امر آنگاه پیغمبر گردن علی بن ابیطالب را گرفت و گفت همانا این برادر من و وصی من و جانشین منست در شما پس همگی از او حرف شنوی کنید و اطاعت فرمان او نمائید در این هنگام خویشاوندان پیغمبر از جلی برخاستند و خندیدند و بابوطالب گفتند تو را فرمانداد که از پسر خود حرف شنوی کنی و اطاعت او نمائی

ذکر مورخین این پیش ازین ذکر کردیم که ابن جریر طبری متوفی در سال ۳۹۰ بک کتاب که دارای دو جلد ضخیم بوده در طرق حدیث قضیه را

غدير نوشته و باید دانست که در جمع طریق حدیث طبر که در اثبات امامت است طبری نیز يك کتاب نوشته و همین قضیه را که ذکر کردیم طبری در جزء ثانی از کتاب تاریخ الامم والملوك بطرق مختلفه مذکور داشته و تاریخ طبری از تواریخی است که علماء فن تواریخ و سیر از آن مدحها کردند و سعودی در مروج الذهب گفته تاریخ ابی جعفر محمد بن جریر طبری برتری دارد بر مؤلفات و زیادت دارد بر کتب مصنفه و کتابیست که فائده اش زیاد است و بطور اینگونه نباشد در حالیکه مؤلف او ققیه عصر خود و عابد زمان خویشست و علوم ققاء شهرها و اهل سنن و آثار باو منتهی میشود و این خلکن نیز درباره او مدحی بسزا گفته و علاوه بر طبری جمع کثیری از بزرگان محدثین و مورخین و اهل سیر این قضیه را نقل کردند مثل (۱) ابن اسحق و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابی نعیم و بیهقی در سنن و دلائل خود و تعلی در تفسیر کبیر و طبری در تفسیر کبیر و ابن اثیر در جزء ثانی این قضیه را از مسلمات

دانسته و ابوالفداء در جزء اول از تاریخش نقل نموده و تصریح بصحت آن کرده و اسکافی معتزلی در کتاب نقض العثمانیه نقل نموده و تصریح بصحت آن کرده و حلی در سیره خود نقل کرده و قریب باین مضمون را بسیاری از بزرگان محدثین اهل سنت نقل کردند مثل طحطاوی و ضیاء المقدسی و سعید بن منصور و از همه گذشته احمد بن حنبل امام عظیم الشأن سنیان در مسند خود در چند جا آنرا نقل کرده و نسائی نیز از ابن عباس در خصایص علویه و حاکم در مستدرک و ذهبی در تلخیص آن با اعتراف بصحت نقل نموده و از همه گذشته این قضیه را دکتر هیکل مصری در جریده (السیاسة) که در تاریخ ۱۲ ذی القعدة (۱۳۵۰) منتشر شده مفصلاً ذکر میکند و در ستون چهارم از صفحه ششم از ملحقات شماره ۲۷۸۵ از همان جریده این حدیث را از مسلم در صحیح و احمد در مسند و عبد الله بن احمد در زیادات مسند و ابن حجر میثمی در جمع الفوائد و ابن قتیبه در معیون الاخبار و احمد بن عبد ربّه در عقد الفرید و عمر بن بحر الجاحظ در رساله خود نقل میکند و جرّجس انگلیسی در کتابیکه بنسب (مقاله فی الاسلام) وشته و هاشم عربی آنرا به عربی ترجمه کرده این قضیه را مینویسد و عده اروپائیان در کتاب های فرانسوی و انگلیسی و آلمانی این قضیه را مذکور داشتند و توماس کلرلیل در کتاب الابطال مختصر آن را ذکر میکند

آخرین کلام پیغمبر پس از آنکه معلوم شد اولین ساعتی که پیغمبر اسلام اعلان راجع بامامت بود پیغمبری خود را کرد همان ساعت هم اعلان خلافت و امامت علی بن ابیطالب را نمود و خویشاوندان او آن کلام را باخنده و مسخره تلقی کردند و در خلال رسالت خصوصاً سالهای آخر از عمر شریفش برای تثبیت این امر کوششها کرد که تمام تواریخ اسلام و کتب احادیث سنی و شیعه بزرگتر شاهد است و هر کس مراجعه بآنها کند خواهد دانست که در اسلام بهیچ موضوعی مانند امامت اهمیت داده نشده و برای هیچ امری چندین هزار حدیث وارد نشده چنانچه در امامت وارد شده است اکنون باید دانست که آخرین کلام پیغمبر اسلام نیز راجع بامامت بوده

چنانچه در کتابهای احادیث و تواریخ معتبره این قضیه نقل شده بلکه این از قصایای مشهوره متواتره است در (۱) صحیح بخاری در موارد متعدده و در صحیح مسلم و مسند احمد و دیگر کتب حدیث است که ابن عباس گریه میکرد و میگفت روز پنجشنبه و چهارم روزی بود روز پنجشنبه پیغمبر گفت کت گوسفند و دوات یا کاغذ و دوات بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید گفتند پیغمبر (بهر) هذیان میگوید و چنانچه از مرآه بکتابهای حدیث و تاریخ معلوم میشود گوینده این سخن کفر آمیز عمر بن الخطاب بوده و بعضی دیگر از او متابعت کردند و نگذاشتند آن کتابت را پیغمبر بنویسد و بقرار عمر بن الخطاب آن امر را که میخواست پیغمبر بنویسد امامت علی بن ابیطالب بود چنانچه در مجلد سوم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی و در تاریخ بغداد ابوالفضل احمد بن ابی طاهر مذکور است که ابن عباس با عمر درباره خلافت علی بن ابیطالب احتجاج کرد و عمر باو گفت پیغمبر میخواست در حال مرض تصریح کند باسم علی بن ابیطالب و من مانع شدم و ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کند که با عمر بشام رفتم در یکی از سفرهای که روز تنها میرفت من دنبال او رفتم شروع کرد شکایت از علی بن ابیطالب تا سخن باینجا رسید که ابن عباس گفت او عقیده دارد که پیغمبر خلافت را برای او میخواست عمر گفت ای سر عباس پیغمبر میخواست این امر را برای او ولی چه باید کرد که خدا نخواست

يك حکمت از خوانندگان محترم بدانند که اگر فهرست آیات و اخباری که خوانندگان محترم درباره امامت وارد شده و فهرست کلمات مورخین را کسی بخواند بنویسد محتاج بیک کتاب بزرگ شود و ما در اینجا برای اختصار بیش از این چند کلمه را نتوانستیم اینک از خوانندگان حکمت میخواهیم که بایک نظر منصفانه بی غرض نظر کنند که امامت که بحکم خرد باید از اصول مسلمة اسلام باشد و بحکم آیات قرآن و حکم اخبار پیغمبر که از چند هزار تجاوز میکند مسلم و ثابت است و بحکم

تواریخ معتبره که از اول بعثت پیغمبر اسلام تا روز حلتش کوششهای خود را درباره آن کرده باز باید گفت که يك امر ساده بوده یا يك امر سیاسی بوده که مسلمین از آن ساکت بودند و سلاطین ایران آنرا باین رنگ در آورده و مانع ما شدند کلام تاریخ یا کلام کتاب افسانه این یهوده را گفته تا اینان با جرئت تمام چنین دروغ روشنی را در حضور مردم میگویند اینها هیچ گمان نکردند آنها یک کتاب در میان آنها بخش می شود خیلی هاشن از اهل تاریخ و سایر و اخبار و آثارند گو که چند نفر ساده لوح هم ممکنست سخنی را بدلیل بعضی ادعای پذیرند و ناچار این ماجرا جویان بیخرد بهیمنقدر هم قانع هستند

کتابهاییکه در اینجانباز بحکم ضرورت و ناچارى باید يك در دیگر از رسوائى امامت قبل از اینان بروى خوانندگان باز کنیم که قدر آنان در میان جامعه صفویه نوشته شده روشن شود و همه بدانند که دینداران با چه جانورهایى باید طرف شوند و وقت خود و خوانندگان عزیز را در چه بیهوده هاى صرف و تلف کنند می گوید (آب يك جواگر از يك صرچمه باشد هر چه پائینتر آید اگر کمتر نشود زیاد تر نخواهد شد حالا شما کتابی را که درباره امامت نوشته شده بترتیب تاریخ با هم بسنجید و یا يك کتاب از پیش از دوره صفویه و يك کتاب هم از بعد از آن پهلوی هم بگذارید آنگاه می بینید که هر چه پائینتر می آید غلو آنها بیشتر و حجمشان بزرگتر میشود)

جواب این سخن آنست که اولاً این نویسنده گویى از وضع کتاب نوشتن بکلی بی اطلاعست و دست کم يك مطالعه سرسری هم از کتبیکه درباره امامت نوشته شده ننموده آنگاه بایک مثال متناسب مطلبی باین روشنی را می خواهد روپوشی کند و مردم را اغفال نماید ما اینک ثابت میکنیم که کتابهاییکه در صدر اسلام نوشته شده حتماً باید از کتابهای بعد کوچکتر باشد حتی اگر کسی بخواهد امروز کتابی درباره امامت بنویسد باید کتابش دهها مقابل کتابهای متقدمین باشد اکنون ما بایک مثال مطلبی را روشن میکنیم تا راه اشتباهکاری معلوم شود مثلاً آن روزی که پیغمبر اسلام در غدیر خم گفت (من کنت مولاه فعلی مولاه) اگر کسی میخواست از حاضرین در غدیر خم این حدیث را که در

امامت بنویسد محتاج يك سطر عبارت بیشتر نبود و آن این بود که (شنیدم پیغمبر گفت هر کس من مولای اویم ملی هم مولای او است) در عین حال اگر کسی که در آن حال حاضر نبود میخواست درباره امامت از پیغمبر آن حدیث را نقل کند نیازمند بود باینکه چند صفحه نام اشخاصیکه آن حدیث را نقل کردند بنویسد فرض میکنیم صد نفر آن روز این حدیث را از پیغمبر شنیده و هر يك برای چند نفر هم نقل کردند کسیکه ده سال بعد از غدیر خم بخواند این حدیث را از هر کس شنیده بنویسد محتاج يك کتاب چند جزوی است که اشخاصیکه این حدیث را نقل کردند ذکر کند امر و زاکر ما بخوانیم درست حدیث غدیر را که بیش از يك حدیث نیست بنویسیم بطوری که ثابت کنیم این حدیث را پیغمبر فرموده نیازمندیم بنوشتن چندین جلد کتاب برای اینکه میانه ما و روز غدیر هزار و سیصد و چهل سال تقریباً فاصله شده است و این حدیث را اختلاصاً نفر از پیغمبر شنیدند و در دوره بعد صد نفر هزار نفر شده است و در دوره بعد ده هزار نفر شده و الان حدیث غدیر را ما بواسطه ده ها هزار نفر از پیغمبر خدا باید نقل کنیم و اگر نخواهیم این همه رجال و نقل کنندگان این حدیث را اسم ببریم و حالات آنها و تاریخ زندگانی آنها و جرح و تعدیل آنها را ذکر کنیم چندین جلد کتاب باید بنویسیم تا يك حدیث بدرستی بدست بیاید همه شنیدید که طبری مورخ معروف دو کتاب بزرگ در سند حدیث غدیر نوشته و ابوالعالی جوینی متوفی در سال (۴۷۸) از بزرگان علمای اهل سنت و جماعت است بیست و هشتمین مجلد کتاب غدیر را در بغداد نزد صحاف دیده که جلد بیست و نهم هم داشته و شاید چند جلد دیگر هم داشته است در صورتیکه حدیث غدیر بیش از يك حدیث نیست کتاب عیقات که بزرگترین کتابی است که مادر امامت دیدیم چهار جلد بزرگتر در سند و دلالت همین حدیث غدیر است خوبست خوانندگان آن کتاب را ببینند تا معلوم شود بزرگ شدن کتاب برای این نیست که دروغ در آن نوشته شده یا حدیثی اضافه شده است امر و زاکر کسی بخواند تمام احادیثیکه در امامت وارد شده بطوریکه صاحب عیقات نوشته بنویسد نیازمند بنوشتن چند صد مجلد کتاب است که تمام رجال را

باهمه خصوصیات بنویسد

و ثانیاً کتابهایی که درباره امامت نوشته شده است از زمان صفویه تا کنون اگر کسی ببیند میفهمد که هیچ مربوط بصفویه و سیاست آنها نیست و مادر اینجا چند کتاب را اسم میبریم تا خوانندگان خود مراجعه کنند و مطلب را بدست بیاورند (۱) یکی از کتابهایی که در امامت نوشته شده است و از کتب نفیسه پر قیمت است کتاب احقاق الحق قاضی نورالله است او چندین کتاب غیر از احقاق الحق درباره امامت و رد اهل سنت نوشته این بزرگ مرد معاصر شیخ بهائی و معاصر صفویه است (۱) ولی در اکبر آباد هند میزیسته و با کمال تقیه رفتار میکرد تا آنکه سلطان اکبر شاه عقیده مند باو شد و او را از سنین پنداشت و قاضی القضاة کرد او در خفیة و پنهانی مشغول تصنیف شد تا آنکه اکبر شاه مرد و پسرش جهانگیر شاه سلطان شد و قاضی شغل قضاوت را داشت تا مخالفین پی بردند که او شیعه است و او را بحکم قضاة و اجازه سلطان آنقدر تازیانه زدند تا مرد

(۲) کتاب غایة المرام تألیف سید جلیل سید هاشم بحرانی است (۲) که آن اکتفاء کرد بصرف نقل حدیث بی کم و کاست و هر کتابی که آن حدیث را از طریق سنی و شیعه نقل میکند اسم میبرد و آن کتابها در میان مردم منتشر است هر کس میخواهد مراجعه کند و کتبی را که سید از آنها نقل میکند کتبی است که از بزرگترین کتب عالمه یا از کتب معتبره پیش آنان است مثل صحیح مسلم و صحیح بخاری و صحیح ترمذی و صحیح ابوداود و صحیح نسائی و مسند احمد بن حنبل و جمع بین صحیحین حمیدی و جمع بین صحاح سته اندلسی و امثال آن از کتب معروفه متداوله این سید جلیل در توبل از بحرین ریاست داشته و چنانکه در احوال او مذکور است دارای تقوی و ورع بسیار بوده و با سلاطین از روی بی اعتنائی رفتار نمیکرده و تحت نفوذ آنان نبوده است

۱- بکتاب الکنی والالقب رجوع شود

۲- لمؤلة البحرين و مستمك حاجی نوری و سفينة البحار رجوع شود

(۳) کتاب عقبات الانوار که در امامت مثل آن تا کنون نوشته نشده است مصنف آن سید بزرگوار و علامه روزگار میر حامد حسین هندی است که در هر حدیثی از احادیث امامت یک یا چند جلد کتاب نوشته و هر کس آن کتاب را ببیند پایه اطلاع و احاطه آن بزرگوار را میفهمد و نیز هر کس مطالعه آن کند مطلع میشود که سیاست سلاطین کتب امامت را طولانی نکرده است و صاحبان این کتب مسئله در امامت در تحت نفوذ سلاطین صفویه و غیر آنها نبوده اند بلکه در بلادی بودند که یا نام صفویه و ائمه آنها در آنجا نبوده و یا آنها در تحت نفوذ آنان نبودند از اینها گذشته احادیثی که در این کتب و دیگر کتب امامت منقولست از کتبی است که صدها سال قبل از صفویه تصنیف شده چنانکه بدراجمه بآنها معلوم شود

نام بعضی کتابهای اینک ما نام بعضی کتابهای امامت را که قبل از صفویه نوشته قبل از صفویه شده ذکر میکنیم تا معلوم شود از زمان صفویه بعد کتابهای در این موضوع رو بتنزل رفته و تصنیفات درباره امامت قبل از آنها خیلی بیشتر بوده و صفویه و سیاست آنها کوچکتر از آنست که امامت را که یکی از اصول بزرگ اسلامست بتراشد

و باید دانست که امامت یکی از مسائلی است که در هیچ موضوعی مثل آن علما و دانشمندان بحث نکردند و ممکن نیست کسی بتواند اطلاع بر جمیع کتبی که در این باب نوشته شده پیدا کند و کسیکه بخواهد اندکی از بسیار و معدودی از بیشتر کتب اصحاب را مطلع شود بکتاب (الذریعه) شیخ متبحر آقا شیخ آقا بزرگ نهرانی معاصر رجوع کند که چهار جلد آن طبع شده و امید است بقیه آن نیز طبع گردد تا چگونگی مطلب را به همه ما بذكر چند کتاب در اینجا می پردازیم

بیشتر ذکر شد که یکصد و دو کتاب در این کتاب ذکر میکند که بلفظ الامامه معروفست و یابی اسمست و او بلفظ الامامه آنرا معرفی کرده است و این غیر از کتاب هاییمست که دو این موضوع نوشته شده و اسم خاصی دارد که البته آنها خیلی بیشتر

است اینک بعضی از کتابهای قبل از صفویه درباره امامت که بلفظ الامامه معرفی شده

(۱) الامامة از عیسی بن روضه تابعی مولی بنی هاشم و حاجب منصور که در

سال (۱۵۸) فوت کرده

(۲) الامامة تألیف خلیل بن احمد بصری لفوی عروضی که از اصحاب حضرت

صادق (ع) بود و در سال ۱۶۰ یا ۱۷۰ یا ۱۷۵ وفات کرده

(۳) الامامة تألیف ابی جعفر احمد بن الحسین بن عمر بن یزید الصبقل الکوفی

همه که از اصحاب حضرت صادق و کاظم است

(۴) الامامة از بعض قدماء اصحاب است که سید بن طاوس گفته تاریخ تحریر

نسخه آن سال (۲۲۹) است

(۵) الامامة الصغیر ۶ الامامة الکبیر) تألیف ابرهیم بن محمد بن سعید التقی

متوفی در سال (۲۸۳)

(۷) الامامة تألیف منصور بالله اسمعیل بن محمد بن مهدی متوفی در سال ۳۴۱

(۸) الامامة تألیف ابی محمد حکم بن هشام بن حکم و هشام در سال (۱۹۹) یا

(۱۷۹) فوت شده

(۹) الامامة الصغیر ۱۰ الامامة الکبیر) تألیف ناصر الحق الحسن بن علی متوفی

در سال (۳۰۴)

(۱۱) الامامة تألیف ابی محمد عبدالله بن مسکن که از اصحاب حضرت کاظم

بوده وفات او در سال (۱۸۳) است

(۱۲) الامامة تألیف ابی محمد عبدالله بن هارون زبیری است که وفات او در

سال (۲۱۸) است

(۱۳) الامامة تألیف عبدالله بن عبدالرحمن زبیری است چنانچه نجاشی ذکر کرده

(۱۴) الامامة تألیف ابوالعباس عبدالله بن جعفر الحمیری صاحب قرب الاسناد

است که در سال (۲۹۲) میزیسته

(۱۵ الامامة الكبير) تأليف شريف ابوالقاسم علي بن احمد العلوي الكوفي

متوفى در سال (۳۵۲)

(۱۶ الامامة) تأليف ابوالحسن علي بن وسيف شاعر متکلم که او را شاعر

اهل بيت ميگفتند در سال (۳۶۶) شهيد شد

(۱۷ الامامة) تأليف ابو محمد فضل بن شاذان بن خليل نيشابوري متوفى

در سال (۲۶۰)

(۱۸ الامامة) تأليف شيخ متکلم فضل بن عبدالرحمن بغدادی نجاشی از استادش

نقل کرده که آن کتاب بزرگی است

(۱۹ الامامة) تأليف ابواحمد محمد بن ابی اسحاق که از اصحاب اجماع و ادراك

موسی بن جعفر و علی بن موسی کرده در سال (۲۱۷) وفات کرده

(۲۰ الامامة) تأليف محمد بن احمد صفوانی از تلامذه شيخ کليني و استاد

شيخ طوسي و نجاشی است

(۲۱ الامامة) تأليف ابوالحسن محمد بن احمد الحارثی که نجاشی از او به

واسطه نقل میکند

(۲۲ الامامة) تأليف محمد بن بشر الحمدوني السوسنجردی شيخ و نجاشی از

او اين کتاب را نقل کردند

(۲۳ الامامة) تأليف محمد بن حسين بن ابی الخطاب الزيات الهمدانی قه جليل

متوفى در سال (۲۶۲)

(۲۴ الامامة) تأليف ابوبکر محمد بن خلف الرازی متکلم جليل نجاشی و اين

قديم ذکر نمودند آنرا

(۲۵ الامامة) تأليف ابو جعفر السکاک محمد بن خليل بغدادی تلميذ هشام بن

الحکم که در سال (۱۷۹) وفات کرده

(۲۶ الامامة) تأليف محمد بن عبدالرحمن بن قبيرازی متکلم معاصر شيخ

کلینی تقریباً که در سال (۳۱۷) میزیسته

(۱۲۷ الامامة) تألیف متکلم جلیل محمد بن عبدالله بن مملک اصفهانی معاصر

جبائی متوفی در سال (۳۰۳)

(۱۲۸ الامامة) تألیف شیخ عالمقام صدوق الطایفه محمد بن علی بن حسین بن

بابویه متوفی در سال (۳۸۱)

(۱۲۹ الامامة) تألیف متکلم جلیل ثقه محمد بن علی بن نعمان بن ابی طریقه

البجلی الکوفی ملقب بمؤمن طاق

(۱۳۰ الامامة) الکبیر والصغیر تألیف محمد بن علی شلمغانی که در سال (۳۲۲)

مصلوب شد

(۱۳۱ الامامة) تألیف ابو جعفر محمد بن عیسی بن عید بن یقطین که از اصحاب

حضرت جواد است

(۱۳۲ الامامة) تألیف شیخ متکلم جلیل مظفر بن محمد بلخی استاد شیخ مفید

و او در سال (۳۶۷) وفات کرده

(۱۳۳ الامامة) تألیف ابو عیسی وراق محمد بن هارون که نجاشی ذکر آنرا کرده

(۱۳۴ الامامة) تألیف ابو الحسن مطی بن محمد البصری که نجاشی از او سه

واسطه نقل میکند

(۱۳۵ الامامة) تألیف قاضی نعمان بن محمد مصری صاحب دعائم الاسلام متوفی

در سال (۳۶۷)

(۱۳۶ الامامة) تألیف متکلم ثقه جلیل هشام بن حکم کوفی متوفی در سال (۱۹۹)

یا (۱۷۹)

(۱۳۷ الامامة) در اثبات نبوت و وصیت تألیف هادی یحیی از ائمه زیدیه متوفی

در سال (۲۹۸)

(۱۳۸ الامامة) تألیف ابو محمد یونس بن عبدالرحمن مولی آل یقطین از اصحاب

حضرت رضا و متوفی در سال (۲۰۸)

(۱۳۹ الامامة) تالیف ابو محمد یحیی بن محمد متکلم قتیبه ساکن نیشابور قبل

از سال (۴۷۸) میزیسته

(۱۴۰ الامامة) تالیف ابی شداخ چنانچه نجاشی از احمد بن الحسین نقل کرده

شافی علم الهدی اینجا نام چهل کتاب در امامت که همه در زمان ائمه یا نزدیک

در امامت بزمان آنها تالیف شده ذکر کردیم و نویسنده این بیهوده

هزارا از اینکه نام این کتابها را یا مؤلف آنها را شنیده باشد معذور میدانیم زیرا از

پایه اطلاعات او آگاهیم لکن کتاب شافی سید مرتضی علم الهدی متوفی در سال ۴۳۶

که بهترین کتب و مشهورترین مصنفات در این بابست در دسترس همه است خوبست

هر کس میگوید امامت را صفویه رنگ و رو دادند آن کتاب را به بیند تا مطلب را

خوب بفهمد که هر چه متاخرین درباره امامت نوشته اند کمتر از آنست که در شافی

سید مرتضی تحقیق کرده است از آن گذشته کتابهای مفید و شیخ الطایفه و خواجه نصیر

و صدوق و علامه و دیگر از محققین و مصنفین معتبر که همه قبل از آنکه اسم از صفویه

در جهان باشد تالیف شده پایه معلومات یا عوام فریبی اینانرا بدست میدهد.

اقتضای علامه در تنها آیه الله جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر حلی

امامت معروف بعلامه متوفی در سال ۷۲۶ بخواهش سرار جمندش

فخر المحققین یک کتاب در امامت نوشته مشتمل بدو هزار دلیل که هزار دلیل آن

بر امامت امیر المؤمنین و هزار دلیل بر ابطال شبهات مخالفین است و در سنه (۷۰۹) (۱)

از تالیف جزء اول در سال (۷۱۲) از تالیف جزء ثانی فارغ شده و آنرا مرتب کرده

پسرش فخر المحققین لکن در نسخه هایی که در دست است از هزار دلیل دوم بیش از

سی و چند دلیل باقی نمانده و بقیه کتاب از دست رفته و این کتاب در سال (۱۲۹۸)

در ایران طبع شده

نتیجه سخن ما در پس از مراجعه بکتابهایی که درباره امامت نوشته شده و این باب توجه بآنکه مؤلفین آن کتابها در چه سالها بوده و در چه مملکت زیست داشتند خوب بدست میآید که قبل از دوره صفویه کتابهایی که در این موضوع نوشته شده بیشتر و مفصلتر بوده و اگر کتاب خیلی مفصلی در زمان آنها یابیم از آنها نوشته شده مثل عیقات و احقاق الحق در هندوستان نوشته شده که از صفویه و سیاست آنها در آنجا اسم و رسمی نبوده پس کتب امامت را سیاست صفویه منسوب کردن از نهایت جهل و بی اطلاعی از کتب و احوال رجال است آری علامه محدثین مجلسی در زمان صفویه زیست میکرده و کتب او در آن زمان تالیف شده و بحار الانوار که مفصلترین کتابهای اوست البته با عنایت و کم کمهایی از سلاطین صفویه تالیف شده لکن باید دید که بحار (۱) چه کتابیست و مدارك آن چیست بحار يك كتابخانه مهمی است که جمع شده و این کتاب را تشکیل داده و مدارك بحار در خود او بتفصیل با اسم و رسم مؤلفین آنست.

اینك مدارك بحار غالباً در دست است. كسیكه میگوید سیاست صفویه كتاب هارا بزرگ کرده خوبست لول بحار را ببیند و روایات آنرا نظر کند آنگاه مدارك آنرا بدست بیاورد اگر زیادی در كار دید اشكال كند لکن بـاصرف ادعای بیجا و حرف بی دلیل نباید انسان گول خورده گلام بیهوده را بپذیرد

سبب دیگر بزرگ شدن كتاب این بیخردان نسجیده و مراجعه بکتابها نکرده بزرگ شدن شدن كتاب كتاب را دلیل بر دروغ بودن آن و ساختگی قرار میدهند از اینجهت کتابهای مقتل را که در قدیم نوشته شده از قبیل ملهوف سید با کتابهای متاخرین مقایسه کرده میگویند چه شده اینها بزرگتر شده است اینجاست که باید گفت نویسنده اینمقاله با اینکه مدتی روضه خوان بوده از کتابهای در اینموضوع هم بکلی بی اطلاع است کتابهاییکه متاخرین نوشته اند با اسم روضه مجالسی ترتیب دادند

که مشتمل بر تفسیر آیه و مواعظ بسیار و اشعار بسیار است و در آخر آن چند سطر هم مرثیه است مثل منابر اهل منبر که بابایانه روضه مدتی تفسیر یا مواعظه یا تاریخ یا مسائل برای مستمعین می گویند پس از آن چند دقیقه هم مرثیه می خوانند اکنون باید بجرم بزرگی کتاب که بمرثیه هیچ مربوط نیست گفت اینها دروغست و یک جهت بزرگی کتاب نیز آنست که کتب متأخرین جمع چندین کتاب از قبیل کتاب مفید و سید و مجلسی است البته چنین کتابی بزرگتر می شود و نگفته نماند که ما نمی خواهیم بگوئیم هر چه در این موضوع نوشته شده درست است لکن می گوئیم فقط بزرگی بودن حجم کتاب دلیل بر ساختگی و دروغ پردازی آن نیست البته انسان باید بکتابیکه از آن می خواهد چیزی نقل کند نظر کند و مدارک آنرا ببیند اگر دارای مدارک تاریخی یا روایتی درستی است آنرا بپذیرد و گرنه آنرا کنار بگذارد یکسره چیزی را بپذیرفتن از کار خرد بیرونست و یکسره بی جهت چیزی را رد کردن بمجرد آنکه با سلیقه من جور نمی آید نیز از کار خرد بیرونست .

يك اشتباه گاری و این نویسنده غالباً درسخنهای خود سراسیمه شده دست و غلط اندازی پای خود را گم می کند و پشت هم اندازی کرده چیزهای غیر مربوط بهم را می نویسد اینجا نیز يك سخن بیجا آورده می گوید (امام هر که باشد تنها برای زمان خود امام است نه زمانهای دیگر) چنانکه در کتاب کافی رسیده « کل امام هاد للقرن الذی هو فيه » ما چشم پوشی میکنیم از اینکه این روایت که در تفسیر (اِنَّمَا اَنْتَ مُنَادٍ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) وارد شده مضمونش اینست که در هر عصری امامی است از آل بیت محمد و این در مقام بیان آنست که اثبات کند امامت را در هر زمانی برای امام نه آنکه امامت را نفی کند در زمانهای بعد چنانچه از مراجع بهمان روایات ظاهر شود چنانکه در آن روایاتست که در هر زمانی از ما یک نفر راهنماست که مرد و راهنما می کند بآنچه پیغمبر آورده و هادیان پس از پیغمبر علی و پس از او اوصیاء او هستند یکی پس از دیگری و ما فرغ می کنیم که مرامی هادی همان

قرنی که در او است باشد چه نتیجه از آن حاصل میشود می گویند احترام امام پس از مردنش تمام میشود یا آنکه اگر حدیثی راجع بحکمی از احکام خدا گفت تا امام زنده است آن حدیث را باید عمل کرد پس از مردن او دیگر آن حکم را نباید عمل کرد اگر مراد شما آنست که نتیجه اولدا بگیرید ما احترام میکنیم امام را برای اینکه در همان زمان امام و هادی و برگزیده از نزد خداست و خدا او را مورد اعتنا و احترام قرار داده و اگر میخواهید نتیجه دوم را بگیرید باید ثابت کنید که پس از امام خدا هم مرده است و گرنه امام حکم از خود ندارد تا بارتفتش آن حکم برود امام تمام احکامش از پیغمبر است و پیغمبر هم از خدا است بی کم و کاست پس بارتفتن امام از دنیا حکم خدا نمیمیرد

نامه امیرالمؤمنین این نویسنده بازی تناسب يك كلمه از کتاب نهج البلاغه را بمعویه بن ابی سفیان آورده و برخ دینداران میکشد می گوید اگر کتاب نهج - البلاغه را هم مدرک قرار دهیم خود امام علی بن ابیطالب در نامه که بمعویه می نویسد میگوید شورای مهاجر و انصار اگر کسی را امام گردانید همان رضای خداست

ما اینجا باید چند جمله از همان کتاب نهج البلاغه بیاوریم تا معلوم شود که علی بن ابیطالب که این سخن را بمعویه نوشت برای احتجاج با او است بطوریکه خود آنها قبول داشته و مدتها بآن در زمان خلفا عمل کردند نه آنکه میخواهد واقعاً بگوید رضای خدا همان است

اینکه ما چشم پوشی میکنیم از آن همه روایات و آیات و احتجاجات علی و حسن و حسین و زهر او سلمان و مقداد و ابن عباس و ابوذر و عمار و بریده الاسلامی و ابی الهیثم این التیهان و سهل و عثمان پسران حنیف و ذوالشهادتین خزیمه بن ثابت و ابی ابن کعب و ابوایوب انصاری و غیر آنها که در کتاب احتجاج موجود و از طرق عامه و خاصه ثابت است اینک جماعتی از نهج البلاغه می آوریم تا بدانید علی بن ابی طالب حق خود را مقصوب میدانسته و خلفا را بیاطل و ناحق میدانسته

(۱) اگر کسی خطبه ششقیه را درست مطالعه کند می بیند که علی علیه السلام با خلفاء چه نظری داشته و آنها را چطور اسامی پرده رجوع شود بخود خطبه تا مطلب معلوم شود

(۲) در خطبه (۱۶۷) میگوید اللهم انی استعینک علی قریش و من ابعانهم فانهم قطعوا رحمی و صفروا عظیم منزلتی و اجمعوا علی منازعتی امرأ هولی پس یکی در آن میان گفت انک علی هذا الامر با این ای طالب لحریر فقال بل انتم والله لا حرص وانما طلبت حقائی و انتم تحولون بینی و بینة یعنی خدا با من از تو یاری میجویم بر ضد قریش و یاران آنها که آنها قطع رحم کردند و مقام بزرگ مرا کوچک شمردند و اجتماع کردند بر گرفتن امری که حق من بود در آن میان یکی گفت ای پسر ابو طالب تو برای خلافت حریر هستی علی علیه السلام گفت بخدا قسم شما لحریر تر هستید من حق خود را طلب می کنم و شماها میانۀ من و حق من جدائی می اندازید

(۳) در خطبه پنجم میگوید (فوالله ما زلت مدفوعاً عن حقی مستائراً علی منذ قبض الله نبيه صلى الله عليه وآله حتى يوم الناس هذا) یعنی بخدا قسم که من همیشه از آن روز که پیغمبر را خدا قبض روح کرد تا امروز از حق خود ممنوع شدم و دیگری را بر من اختیار کردند

(۴) در خطبه (۱۴۶) میگوید (حتی اذا قبض رسول الله صلى الله عليه وآله رجعت قوم علی الاعقاب و غالتهم السبل و انكلوا علی الولا مع و وصلوا غیر الرحم و هجر و السبب الذی امر و ابودته و نقلوا الالباء عن رءس اساسه فبنوه فی غیر موضعه معادن کل خطبة و ابواب کل ضارب فی غمرة قدمار و افی الحيرة و ذهلوا فی السكرة علی سنة من آل فرعون من منقطع الی الدنیا را کن او مفارق للدين مبین) یعنی چون پیغمبر رحلت کرد برگشتند قومی بعقب در گرفت آنها را راههای هلاکت و اعتماد کردند بناهلان و صله غیر رحم کردند و از رشتۀ که خدا بمودت آن امر کرده بود و بر گردانند و منقلب کردند بنه را از اساس بهم پیوند خود و بنا کردند بغیر موضعش که معدن تمام خطاها و هرهای هر گمراهی بودند با سرعت تمام در سرگردانی فرو رفتند و غفلت نمودند در حال حسنی

بر طریقہ آل فرعون یا اینها کسانی بودند کہ بدنیا پیوستہ شدہ و رکون و اعتماد کردند
یا جدائی از دین نمودہ و مباہلت کردند

(۵) در خطبہ کہ بعد از بیعت با او ایراد میکند میگوید (لایقاس بآل محمد
صلی اللہ علیہ وآلہ من ہذا الامۃ احدنا آنکہ میگوید ولہم خصائص الولاية وفيہم الوصۃ
والوراثۃ الان اخرج الحق الی اہلہ ونقل الی منتقلہ) یعنی مقایسہ بآل محمد نمیشود
کرد احدی را از این امت برای آنهاست اختصاصات حق امامت و در بارہ آنها وصیت
و وراثت است الان برگشت حق باہلش و نقل شد بمورد خودش

اینہا شمعہ ایست از کلمات امیر المؤمنین در نہج البلاغہ راجع بنصب حق و اکنون
خوانندگان از کسیکہ اینہمہ از بردن حقش تظلم میکند آن کلام را کہ بمعویہ نوشتہ
بینند جز باین میتوانند حمل کنند کہ یا بفرس تسلیم و احتجاج از روی عقیدہ خود
آنها گفتہ یا آنکہ خوف این را داشته کہ بمعویہ کاغذ اسباب دست قرار دہد و آلت اغراض
فاسدہ خود کند و مرد مرابو بدین کند اینہا ہمانہا بودند کہ چون خواست یکی (۱)
از ہد عنہای آنها را بردارد صدای واعمرہا و اعمرہا بلند کردند تا عاقبت علی علیہ السلام
از حرف خود برگشت

پرسش چہارم مزدہر کاری بستہ است بکوششی کہ برای آن میشود و سودی
و جواب آن کہ از آن بدست میآید پس این احادیثی کہ میگوید ثواب یک
زیارت یا عزاداری یا مانند آنها برابر است با ثواب ہزار پیغمبر یا شہید (آنہم شہید بدر)
آیا درست است یا نہ

ما اینکہ قبل از اینکہ وارد در اصل جواب شویم یک پرسش از این نویسنده و از
خوانندگان محترم میکنیم شاید همان جوابی را کہ شما برای این پرسش تہیہ میکنید

[۱] نافہ ماہ رمضان در زمان رسول خدا [ص] و ابوبکر و اوائل خلافت عمر فرادی خوانندہ
میشد عمر امر کرد کہ بجماعت بخوانند و گفت این خوب بدعتی است چنانکہ در صحاح سنیان است
در جوع بصلو اللہ شود و علی بن ابیطالب خواست آنرا تنبیہ دہد و این بدعت را بردارد صدای
مردم بواعمرہا بلند شد چنانکہ در وسائل است

جواب این سؤال هم باشد یک نظری بیاندازید بانواع نعمتهائی که خدای عالم بماداده از هزاران سال قبل از اینکه مادر این دنیا یابیم تا وقتیکه از این جهان میرویم تپس از این حساب نعمتهای آنجهانرا که آخر ندارد بکنیم می بینید که از خورشید تابان و ماه فروزان و انجم درخشان گرفته تا گردشهای شبانه روز و پیدایش بهار و زمستان و ذرات کائنات و عناصر و معادن و نباتات و حیوانات و هوای صاف و آب گوار از زمین پهناور و دریاها و موج و صحرای بی پایان و قوای زمینی و آسمانی و ابرهای باران ریز و زمینهای زراعت خیز و کوههای سخت و دشتهای سهل و ماکولات گوناگون و ملبوسات و نگارنگ و صدها هزار نعمتهائی که ما بآن پی نبردیم همه را در دست رس ما بنی نوع انسان قرار داده و برای نفع و راحت ما خلق کرده است و پس از آن یک نظری ببین خود و تشریح آن نماید از آلات و ادوات ظاهری که هر يك با کمال حکمت بجای خود بکار برده شده و جهازات باطنی از قبیل جهاز هضم و جذب و دفع و آنچه در علم تشریح و طب تا کنون ثابت شده که شاید عشری از آنچه را که بعدها ثابت میشود نباشد آنگاه یک نظر نماید بقرای روحیه که علماء روان شناسی بیان کردند و بیسیاری از آن باز پی نبردند آنگاه یک نظری کنید بنعمتهای معنوی که فرستادن پیغمبران و کتابهای آسمانی و قانونهای خدائی و معلمهای الهی از آنهاست آنگاه یک نظری کنید بنعمتهای خدا که بحسب اختلافات سال از زمان طفولیت و بچه گی تا زمان پیری و افتادگی بمناسبت فراهم کرده است جمله کلام آنکه اگر تمام حساب گران بخواهند نعمتهار بحسب انواع احصاء کنند عاجزند آنگاه از خود پرسید که این همه نعمتهای بی پایان در مقابل کدام خدمت بوده شما و ما قبل از اینکه در این عالم بیاییم و از ما خبری باشد چه خدمتی بخدای جهان کردیم که در مقابل آن این نعمتهار داده آری شما و ما با چشم تنگ خود موافق فکر ضعیف خود چون باین عالم نظر میکنیم بکارهای خدائی مثل کارهای خود که همه برای منفعت بردن است نظر میکنیم آنوقت بنظری آوریم که لیره را بجای ده شاهی نباید خرج کرد چنانچه این نویسنده میگوید ولی بایک نظریه کارخانه خدائی

معلوم میشود که خدای عالم همه نعمتهایی عوض و غرض داده بلکه بکسانیکه در مقابل احکام او بر پا خاسته و گردن فرازی کردند و دعوی خدایی نمودند و انبیاء او را کشته و قتل و غارت کردند باز خوان نعمت خود را گشوده و بآنها سلطنت ها و مملکت ها داده و آنها را عزیز دنیا قرار داده خوبست شما با این نظر خورده گیری و تنگ که دارید بگوئید این کارها را هیچ کدو کی نمیکند که لیره را بجای ریال خرج کند آری آنها که برای لیره و ریال ارجی قایلند و در نظر آنها بزرگ میآید خرج آنرا بی مزد صحیح کدو دانه میدانند ولی آفریننده زمین و آسمان که همه عالمهای پیدا و نهان را بایک کلمه (کن) موجود میکند بکسی به خیال اجر و مزد چیزی نمیدهد تمام نعمتهای او بی سابقه خدمت و بی نظر با جر و مزداست چنانچه دانستید که نعمتهایی که بمانا اکنون داده در مقابل خدمتی نداده ما و همه عالم چه هستیم که برای آن ذات مقدس خدمتی کنیم و کاری انجام دهیم ای بیچاره بشر چقدر از معرفت خدای جهان دوری و از عظمت دستگاه الهی مهجور

بامدعی مگوئید اسرار عشق و مستی بگذار تا بمیرد در عین خود پرستی این خدائی که این همه نعمت را بی نظر بخدمت بر عیون و فرعونین داده چه ضرر دارد که بکرامت يك مجاهد فی سبیل الله هزاران نعمتهایی دهد که کس مقدار آنرا نتواند احصاء کرد

يك حساب از عمر اينك خوبست يك نظری بعالم آخرت و نعمتهایی که قرآن بشر و جزای خدا در بیشتر از دویست آیه وعده کرده است بکنید و مقایسه کنید میانۀ اعمالی که يك انسان در مدت چند ساله زندگانی خود میکند و جزاهایی که در کتابهای آسمانی خصوصاً قرآن کریم خدای جهان بآن وعده کرده به بیند آیا آنها لیره بجای ریال خرج کردن است و بقول این نویسنده کوتاه نظر که نظر خود را میزان نظر خدا قرار داده این اعمال کدو دانه است و از میزان عدل بیرون است یا آنکه باید اعتراف کرد باینکه خدا با ترازوی عدالت با مردم رفتار نمیکند و

بخشش های خدائی در مقابل این اعمال پوسیده بيمقدار بشر نیست مافرض میکنيم يك انسان پنجاه سال در این دنیا عمر کند و از اول بلوغ اعمال مقررۀ که خدا فرموده عمل کند از نماز و روزه و حج و زکوة و خمس و غیر آن و از قانونهای خدائی هیچ تخلف نکند شما این چنین انسانی را اهل بهشت موعود میدانید یا نه چاره نیست جز این که اعتراف کنید که اهل همان بهشت موعود است اینك ما حساب عمل این شخص را در بازار دنیا میکنيم از اول بلوغ تا تمام شدن پنجاه سال سی و پنج سال است و نماز و روزه امر و زکوة که گرانى است سالی پنجاه و شصت تومان است مایکصد تومان حساب میکنيم میشود هزار و پانصد تومان فرض میکنيم یکسفر هم حج رفته پنج هزار تومان خرج کرده این هشت هزار و پانصد تومان میشود در هر سالی فرض میکنيم زکوة و خمس هم دو هزار تومان داده است این هفتاد و هشت هزار و پانصد تومان خیرات دیگری هم کرده است در تمام عمر اعمال او دو بازار دنیا یکصد هزار تومان میشود با این وجه در طهران يك عملوت متوسط و در شهرهای دیگر يك عمارت عالی باو میدهند و اگر بخواند با این وجه يك ده شش دانگى بخرد در بازار امر و زیباو نمیدهند اکنون مافرض میکنيم يك عمارت عالی در طهران باو دادند نسبت این عمارت را با این آیات که یکی از آنها برای نمونه ذکر می شود بسنجید آنگاه نسبت ریال و لیره را هم بسنجید بینیم لیره بجای ریال خرج کردن بالاتر است یا اینکه خدا در قرآن وعده کرده آنگاه بگوئید نصف قرآنرا اسقاط کنیم تا نظر تنگ که گداختن این سفله ها تأمین شود. اینك يك آیه از آیات کتاب خدا

سورة حدید آیه (۲۱) - سَابِقُوا إِلَىٰ مَقَرِّكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٌ عَرْضُهَا كَعَرْضِ

السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ - پیشی بگیرد بسوی مقرتیکه از پروردگار شماست و بهشتیکه وسعت آن مثل وسعت آسمان و زمین است که مهیا شده است برای کسانی که این آورند بخدا و پیغمبران او و این کرمی است که خدا هر کس بخواهد میکند

خدا دارای کرامت‌های بزرگست

آیا میتوان مقایسه کرد چند سال اعمال پوسیده ما را با نعمت‌های بی پایان خدا در زمانهای غیرمتناهی از ضروریات همه ادیان و صریح آیات بسیاری از قرآنست که انسان در بهشت همیشه هست و مخلد در نعمت است آیا میشود قیاس کرد عملهای چند ساله را با نعمت‌های همیشه گی آنها با آن کیفیت.

یکنظری با آیات توبه فرض میکنیم یک شخص در تمام عمر بمعصیتها و نافرمانیهای خدا اشتغال داشته نه بیکر کمت نماز خوانده و نه يك حبه زکوة داده و نه حج رفته و نه بیکر و زوزه گرفته و انواع معصیتها را مرتکب شده است آنگاه روزهای آخر عمرش یاد توبه افتاد و توبه کرد و از گناهان عنذر خواست حق مرد مراداء کرد یا وصیت کرد داده کنند و با معذرت و توبه از دنیا رفت عمل این شخص جز يك توبه چه بود بحسب ضرورت عقل و شرایع و صراحت آیات قرآنی این شخص از اهل سعادت است و همان بهشت موعود را خدا با و بر ایکن میدهد خوبست نظر تنگان آیات توبه را نیز از قرآن بیندازند بآلیره بجای ریال خرج نشود اينك يك آیه از آیات قرآن

سورة توبه (آیه ۱۰۵) اَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ هُوَ يُقْبِلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَ اَنَّ اللّٰهَ هُوَ اَتَّوَابٌ رَّحِيمٌ - آیا نمیدانند که خدا خود قبول میکند توبه را از بندگان خود و میگیرد صدقات را و همانا خدا است زیاد توبه قبول کن و مهربان

يك آیه از قرآن کریم سورة نساء (آیه ۷۱) وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشَّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا - یعنی آنانکه پیروی خدا و پیغمبر را کردند آنها اشخاصی هستند که با آنان هستند که خدا با آنها نعمت داده از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان خوبست پیغمبران و شهیدان احد و بدر همین اشکال عامیانه را بکنند و از دست خدا

در یکی از دادگاه‌های عرض حال بدهند که ما که در راه تو آنهمه رنج کشیدیم و خون خود را در راه تو در موقع ضعف اسلام ریختیم و بنای اسلام را با خون خود بالا بردیم پس چطور شد که ما را هم درجه کردی بایک نفر که در سن هفده سالگی مثلاً از دنیا رفته و خدمتی بدین تو نکرد فقط اطاعت تو پیغمبر تو را در نماز و روزه و امثال آن یکی دو سال کرد خوبست ما چرا جوابان سفله این آیه را نیز از قرآن بردارند تا اعتراض شهداء و پیغمبران بخدا وارد نشود

یک نظر بسوره مفسرین از ابن عباس نقل کردند که ذکر بنی اسرائیل شد نزد **مبارک قدر** پیغمبر که مردان آنها هزار ماه در راه خدا بکار می‌گذاشتند پیغمبر تعجب کرد از آن و از خدا درخواست کرد که در امت او نیز چنین فضیلتی باشد گفت خدا یا امت مرا از سایر اهل کونیه و عملشان را که مقرر قرار دادی بخدا بندگان با و امت او شب قدر را داد که بنص قرآن بهتر از هزار ماه است **لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ** - خوبست بنی اسرائیل از جابر خیزند و بخدا اعتراض کنند که مادر راه تو هزار ماه جنگ می‌کردیم چطور شد که عبادت یک شب از امت پیغمبر را بهتر از هزار ماه خون ریزی ما قرار دادی اینك بیايد اين سوره را هم از قرآن برداريم تا اعتراض بنی اسرائیل وارد نشود

جواب این اينك که دانستيد مانند اين روايات در قرآن هم وارد شده **اعتراض یخردانه** است باید دانست که این اعتراض بهیچوجه وارد نیست و اشتباهکاری اینان در اینست که عدالت را با تفضل و کرم بهم خلط کردند و از آن این اشکال بیسر و بار اتراشیدند مزد عمل يك چیزی است که ما روشن کردیم که اعمال بشر اینقدرها مزد ندارد و اینجا نیز میگوئیم که بشر بهیچوجه صاحب کار از خدا نمیشود در کارهایی که میکند زیرا تمام قوه‌ها و قدرتها و حرکات و سکانات و آلات و ادوات از خود خدا است و بشر از خود چیزی ندارد اگر سر را در راه خدا بدهد یا حال را صرف کند یا قوه و قدرت را خرج کند هیچک از خود او نیست و همه از نعمتهائی است که

خدا با او مرحمت کرده آیا کدام موجود از خود چیزی دلرد که در راه خدا بدهد و از او مزدی طلبکار شود همه از خود او است و در راه او خرج میشود با قوه که خود او داده لکن خداوند از بسیاری فضل و کرمش بتفضل خود اسم مزد و اجر گذاشته است تا بندگان گمان نکنند از خود چیزی دارند و مزد عمل خود میگیرند و گرنه مزد یعنی چه و سود کدام است عمل از کیست تا قابل داشته باشد

ای بیچاره بشر که مقدار خود را ندانستی و عظمت خدا را فراموش کردی و خود را طلبکار و صاحب عقل پنداشتی تا با تجارت سیدی که بکارهای خدا اشکال جاهلانه کردی اکنون که معلوم شد چیزهایی که خدای دهد همه بتفضل است و مزد عمل نیست بکجای عدالت برمی خورد که بیک نفر برای خاطر پیغمبر خود و یا فرزند پیغمبر خود تفضلی بیشتر از دیگران کند آری اگر عملگی و مزد عملگی بود این اعتراض ممکن بود وارد باشد لکن پرواضح شد که چنین نیست و کسی از خدا چیزی طلبکار نیست جواب دیگر از اعتراض چنانچه فلاسفه بزرگ گفته اند و از قرآن کریم نیز ظاهر میشود غیر از بهشت جسمانی که بیشتر آیات قرآن در توصیف آن وارد شده و آن منزل نگاه ثواب بهشتیان است مقامات و مراتب دیگری از برای بهشت است که از مقام ثواب بیرون است و آن از مقامات معنویه و لذات روحیه است و بسته بکمالات روحیه و معارف الهیه است که از مقامات نفس است و پس ازین مقام نیز مقامات دیگری است که شهرهای ولایت و محبت از آن تعبیر کنند و کسانی که باین مقامات معنویه رسیده اند بیشت جسمانی که مقام ثواب الهیه است نظر ندارند و از آن اعراض میکنند و بمقامات معنویه سرگرم شوند باین جهت وجهات دیگر که ذکرش مناسب با این رساله نیست چه بسا شود که صاحبان این مقامات معنویه از منزل ثواب که بیشت جسمانی است اعراض میکنند ولی کسانی که باین مقام نرسیدند و دلخوشی آنها بهمین ثواب و بهشت جسمانی است درجات این بهشت شاف هزار از هزار مقابل بیشتر از آنها باشد در صورتیکه از مقامات معنویه و لذات روحانی صاحبان آن مقامات

روحشان اطلاع نخواهد داشت و باین بیان حل اشکال از آیه (۷۱) از سوره نسله که پیش از این ذکر شد میشود زیرا که آیه بیان ثواب کسانی را میکند که اطاعت خدا و پیغمبر را کردند و میگوید آنها با پیغمبران و شهیدان هستند و منافات ندارد که آنها در منزل ثواب با پیغمبران و شهیدان باشند ولی از برای اینان مقامات معنویه و روحیه باشد که آنها در خواب هم ندیده و نخواهند دید و پیغمبران بنعمتهائیکه بمردم معمولی میدهند نظر ندارند و آن نعمتهارا بیبج نمیشمرند بلکه در همین دنیا که منزل ثواب رسیدن بآن مقامات معنویه بحسب حقیقت نیست نیز این سخن جریان دارد فرعونیان و فرعون با آنکه سلطنتها و ممالکی داشتند که موسی آنها را نداشت ولی نزد موسی از کمالات روحیه چیزهایی بود که بمملکت فرعون اعتناء نداشت و فرعونین و فرعون از آن لذاتی که موسی با آن دلخوشی داشت در خواب هم نمیدیدند.

در ضمیر ما نمیکنجد بغیر از دوست کس هر دو عالم را بدشمن ده که ما را دوست بس و در این مقام حرفهایی است که از خوراین اوراق بیرون است و پیش اهلیش بیش از اینها این سخن روشن و واضحست

يك نظری بفراداری اینجا باید يك سخنی هم در خصوص عزاداری و مجالسی که بنام حسین بن علی یا میشود بگوئیم ما و هیچیک از دینداران نمیگوئیم که باین اسم هر کس هر کاری میکند خوبست چه بسا علماء بزرگ و دانشمندان بسیاری از این کارها را ناروا دانسته و بنوبت خود از آن جلو گیری کردند چنانچه همه میدانیم که دویست و چند سال پیش از این عالم عامل بزرگوار مرحوم حاج شیخ عبدالکریم که از بزرگترین روحانیین شیعه بود در قم شیعه خوانی را منع کرد و یکی از مجالسی بسیار بزرگ را مبطل بر روضه خوانی کرد و روحانیین و دانشمندان دیگر هم چیزهایی که برخلاف دستور دین بوده منع کرده و میکنند ولی مجالسی که بنام روضه در بلاد شیعه یا میشود باهمه نواقص که دارد باز هر چه دستور دینی و اخلاقی است و هر چه انتشار فضائل و پخش مکارم اخلاقست در اثر همین مجالس است دین خدا و

قانونهای آسمانی که همان مذهب مقدس شیعه است که پیروان علی (ع) و مطیعان اولوالاامرند در سایه این مجالس مقدس که اسمش عزاداری و رسمش نشر دین و احکام خداست تاکنون پیا پیا بوده و پس از این هم پیا خواهد بود و گر نه جمعیت شیعه در مقابل جمعیتهای دیگر در اقلیت کامل واقع شده و اگر این تأسیس که از تأسیسات بزرگ دینی است نبود تاکنون از دین حقیقی که مذهب شیعه است اثری بجا نمانده بود و مذهبهای باطل که شالوده اش از سقیفه بنی ساعده ریخته شد و بنیانش برانهدام اساس دین بود جای گیر شده بود

خدای عالم چون دید بنای دین را ماجر اجویان صدر اول متزلزل کردند و جز چند نفر معدودی بجا نماند حسین بن علی را برانگیخت و با جانفشانی و فداکاری ملت را بیدار کرد و نوابهای بسیار برای عزاداران او مقرر کرد تا مردم را بیدار نگه دارند و نگذارند اساس کربلا که پایه اش بر بنیان کنندن پایه های ظلم و جور و سوق مردم بتوحید و معدلت بود کهنه شود باینحال لازمست که برای عزاداری که شالوده اش بر این اساس ریخته شده چنین نوابهایی مقرر شود که مردم با هر فشار و سختی هم هست از آن دست برندارند و گر نه با سرعت برق زحمتهای حسین بن علی را هم پایمال میکردند که پایمال کردن آن زحمتهای پیغمبر اسلام و کوششهایی که برای تأسیس اساس تشیع کرده بود بکلی پایمال میشد پس فرضا که مردهائی را که خدا میدهد در مقابل سودی باشد که از عمل بدست میآید سودی که از این عمل بدست آمده و میآید بقاء دین حق و اساس تشیع است که سعادت دنیا و آخرت جهانین بسته بآنست و بانظر بوضعیت شیعه در آن زمان و فشارهای گوناگون از مخالفان علی بن ابیطالب پیروان او قیمت این عمل بیش از آنست که بتصور ما درآید و خدای جهان برای آنها نوابها و مردهائی تهیه فرموده که هیچ چشمی ندیده و گوشی نشنیده و این کمال عدالت است

يك بحث دیگر در این نویسنده يك اشتباه کاری دیگر میکند میگوید (در هر نبوت و امامت راهی بخصوص راه خدا نام شخص باید کم باشد امامت که

بجای خود نبوت هم نباید جزء دین شمرده شود زیرا آنان راهنمای دینند نه جزء دین آنکه میگوید اگر این گفتگوهای یهوده که بر سر نامها و شخصها میشد بر سر منظور اصلی که توحید است و تقوا میشد هم زودتر این اختلافها برداشته میشد و هم بهتر پیشرفت داشت)

جواب این سخن آنستکه ما فرضاً دلیل نداشته باشیم که نبوت و امامت جزء دین است و آنرا جزء دین هم نشمریم باز بحکم عقل باید هم پیغمبر را بشناسیم و هم امام را زیرا بر فرض آنکه اینها جزء دین نباشد ولی خدا بحکم (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) بر تمام بشر واجب کرده که هر چه پیغمبر و امام گفت باید اطاعت کنید فرض میکنیم که دونهی آمدند هر دو ادعاه کردند که پیغمبری را که خدا گفته اطاعت او کنید منم و هر کدام يك امری بجا کردند مخالف امر دیگری و مازاهی نداشتیم که بدانیم امر کداميك را باید اطاعت کنیم مگر آنکه بانام و نشان آنها را بشناسیم بهینیم آنرا که خدا امر کرده باطاعتش محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب متولد در سال فلان و دارای صفات فلانست نه مسیلمه یا کسی دیگر شما میگوئید هر کس آمد گفت من پیغمبرم و باید اطاعت مرا کنید بی دلیل قبول کنیم یا باید او را بشناسیم مثلاً دولت برای شهرستان تهران يك حکومت معین کرده بانام و نشان معین یکی آمد ادعاه کرد که من همان حکومت هستم و شما باید تحت فرمان من باشید بی آنکه او را بشناسید شما باید اطاعت او کنید یا يك پزشك است در این شهر متخصص در امر از روی شما که می خواهید باو مراجعه کنید نشناخته بهر کس يك تابلو زده مراجعه می کنید یا اول او را باید بشناسید و بدانید این همان طبیب متخصص است سپس مراجعه میکنید پیغمبر را شناختیم پس از پیغمبر ابو بکر ازجا برخاست و گفت خلافت پیغمبر حق منست و من همان اولو الامر هستم که خدا اطاعت او را بر تمام مردم واجب کرده علی بن ابیطالب هم همین سخن را گفت تکلیف مردم در اینجا چیست آیا باید رجوع کنند بخرد در باره اوصاف امام و اولو

الامر و باید رجوع کنند بگفته های خدا و پیغمبر به یسند چه دستوری در این موضوع داده یا آنکه بخونسردی تلقی کنند و کار نداشته باشند بگویند منظور توحید است ما خدا را شناختیم دیگر از او اطاعت نمیکنیم هر چه گفته برای خودش گفته ما کاری بفرمانهای خدا نداریم همینکه فهمیدیم خدا یکی است کفایت می کند تمام دستورات قرآن و پیغمبر را کنار می گذاریم بهمان توحید اکتفاء می کنیم این عقل که فرستاده نزدیک خداست میگوید بهماندلیل که اطاعت خدا لازم است اطاعت فرستاده او لازم است و بهمان دلیل اطاعت اولوالامر نیز لازم است پس اول اولوالامر را باید با نام و نشان بشناسد سپس اطاعت او کند پس اینهمه گفتگوها بر سر نام اشخاص به حکم خرد لازم است همه مسلمانان بیایند آنچه پیغمبر گفته درباره اولوالامر از ما بپذیرند و آنها را که میمورد ادعای خلافت پیغمبر را کردند رد کنند ما هیچوجه نزاعی و گفتگویی نمی کنیم پس این گفتگوها بر سر اطاعت خداست و گرنه بر سر اشخاص گفتگو نمی کردیم میلیون میلیون سلاطین و بزرگان و فلاسفه در عالم آمدند چطور شد ما با کسی بر سر آنها گفتگویی نکردیم و نام و نشان آنها را فراموش کردیم ولی فقط درباره چند نفر این همه گفتگو برخاسته این جز برای آنستکه خدای عالم ما را باطاعت آنان فرمان داده و ما بر سر گفتگوهای خدای جهان این همه گفتگو میکنیم شما میگویند ما بگفته های خداهم ارجح نگذاریم خرد اینها را از شما نمی پذیرد

نبوت و امامت اینها که باشما گفتیم بر فرض این بود که نبوت و امامت جزء جزء دین است دین نباشد ولی ما دلیل از قرآن و گفته های پیغمبر اسلام داریم که اینها جزء دین است اما اینکه ایمان به پیغمبر جزء دین است بنی قرآن کریم در آیاتی چند که آنرا جزء دین شمرده باید ما نیز جزء دین بدانیم اینک گواه از قرآن خدا.

سوره حدید (آیه ۲۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ
يُؤْتِكُمْ كَثِيرًا مِّن رَّحْمَتِهِ وَ يُجْعَلَ لَكُم نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيُخْرِجْ لَكُمْ وَاللَّهُ

غفور رحیم بمؤمنین بخدا یا بانبیاء گذشته امر میکند که ایمان به پیغمبر بیاورید تا دو نصیب از رحمت خدا ببرید و نوری بشما دهد که با او راه بروید اگر ایمان پیغمبر جزء دین نیست این آیه یهوده است باید بگوید پیغمبر را از یاد ببرید و اسم او را در راه خدا فراموش کنید تا موافق شود با گفته این پیگردان

سوره بقره آیه (۲۸۵) آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلِكِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ - یعنی ایمان آورد پیغمبر با آنچه بر او نازل شد از پروردگارش و مؤمنین همه ایمان آوردند بخدا و ملئکه و کتابهای خدا و پیغمبران او خدای عالم مؤمنین را توصیف میکند باینکه پیغمبران ایمان آوردند و اگر ایهان پیغمبران داخل در دین نبود و چنانچه این نویسند میگوید باید باوسری تکذبات وارد شد خداوند باید نکوهش کند از کسانی که پیغمبران گرویدند نه ستایش

در سوره نور (آیه ۴۶) میگوید وَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ آتَيْنَاهُمَا ثُمَّ جَاءَهُمْ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أَوْثَقَ بِالْمُؤْمِنِينَ - خدا کسانی که ایمان بخدا و پیغمبر آورده از مؤمنین خوانده و آنها را که پس از آن از این ایمان دور گردانند از دسته مؤمنین بیرون کرده و گفته آنان مؤمن نیستند پس یکی از ارکان ایمان ایمان پیغمبر است

و اما اینکه معرفت امام و محبت آن از ایمان است پس آیاتی از قرآن دلالت بر آن دارد و مدار اینجا بذکر بعضی اکتفاء میکنیم از آن جمله سوره مائده (آیه ۷۱) يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ لَمَّا يَبْلُغَنَّ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ

باتفاق شیعه و در کتب معتبره اهل سنت و جماعت از طرق کثیره از ابی هریره و ابوسعید خدری و ابورافع و دیگران وارد است که این آیه در روز غدیر خم درباره علی بن ابیطالب وارد است و در کتاب غایب ارام نه حدیث از طرق اهل سنت آورده

که این آیه درباره علی بن ایطال است اکنون میگوئید معرفی علی بن ایطال بحکم خدا برای شناختن مردم او را از دین است و مردم مأمور بآن معرفت و اطاعت بودند یا کالیهوده یخردانه بوده و مقصود بازی و شوخی بوده

و در سورة صافات (آیه ۲۴) وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ - در غایه المرام از طریق سنبلین هشت حدیث آورده که مردم را در روز قیامت نگاه میدارند و از ولایت علی بن ایطال پرسش میکنند اگر ولایت علی و معرفت او جزء ایمان نباشد و بدین مربوط نباشد این سؤال لغوی است

و در سورة آل عمران (آیه ۹۸) وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا از طرق اهل سنت چهار حدیث وارد است که حبل الله که باید مردم باو متمسک شوند علی بن ایطال است باید بدانید که آیاتیکه درباره علی بن ایطال در قرآن است بیش از آنستکه بتوان در این اوراق گنجانید هر کس میخواهد بتفاسیر شیعه و سنی رجوع کند نامعلوم شود

و اما اخبار در این باب از چند هزار متجاوز است هر کس طالبست بقایه المرام و دیگر کتب احادیث رجوع کند

از آنجمله حدیث معروف پیش سنی و شیعه است از یقینبر که فرمود (من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة) یعنی هر کس مرد و نشناخت امام زمان خود را مرده است مثل مردن عهد جاهلیت از آنجمله احادیثی است که بسیاری از اهل سنت (۱) نقل کردند

قال رسول الله صلى الله عليه وآله الزموا مودتنا اهل البيت فانه من لقي الله وهو يودنا دخل الجنة بشفاعتنا والذي نفسى بيده لا ينفع عنده عمله الا بمعرفة حقنا وقال صلى الله عليه وآله معرفة آل محمد براءة من النازح حب آل محمد جواز على الصراط والولاية لآل محمد امان من العذاب وقال صلى الله عليه وآله الا ومن مات على حب

آل محمد مات شهبدا الاومن مات علی حب آل محمد مات مغفوراً له الاومن مات
 علی حب آل محمد مات تائباً الاومن مات علی حب آل محمد مات مؤمناً مستکمل
 الايمان وغير اینها از روایاتی که بقدر ستارهای آسمان است
 اینجا ماقاله دوم را نیز ختم میکنیم و امیدواریم که خوانندگان محترم از
 روی انصاف نظر کنند تا معلوم شود ماجر اجومی این بیخردان و مابا کمال اختصار
 این مقاله را ختم کردیم

گفتار سوم - روحانی

پرش پنجم - اینکه میگویند مجتهد در زمان غیبت نایب امام است راست
 است یا نه اگر راست است حدودش چیست؟ آیا حکومت و ولایت نیز در آن هست یا نه
 بکنظر بطور کلی اینجا يك مقدمه ذکر میکنم برای گفتار سوم و چهارم و پنجم
 بحکومت و ولایت و جواب پرش پنجم تا نهم خوانندگان درست مطلب را تا
 آخر بسنجند و مطالعه کنند تا مقصود معلوم شود

بسیار شود که عادت و تکرار يك عمل پرده بروی احکام خرد میو شد بطوری
 که اگر کسی برخلاف آن سخنی بگوید بسیار شکفت آور شده برخلاف تشخیص
 داده میشود ما ناچاریم در اینجا بابا يك مثال مطلب را روشن کنیم. یکنفر آدم عادی اگر
 از شما بازور بکتمان بگیرد یا شما را بزور بکازی که برخلاف میل شما است وادار
 کند همه او را بدعمل و متمدی تشخیص میدهند و کار او را از حکم خرد بیرون میدانند
 و او را مجرم میخوانند و برای او مجازات قائل میشوند همین شخص مجرم دسته بندی
 کرد و بیست سی نفر را دور خود جمع کرد و حمله کرد يك قریه چند نفر را زخمی
 کرد و آنجا را تصرف کرد باز همه خرمنندان او را ظالم و کارهای او را جرم تشخیص
 میدهند و دفع و سرکوبی او را لازم میداشت قدری بالاتر بیاید اگر این آدم دسته
 بندیش قوی شد و يك شهر هجوم کرد و چندین نفر را کشت و آن شهر را تصرف کرد

و از مردم جریمه هائی گرفت بلزهمه عقلا اورا ظالم و مجرم میدانند و سرکوبی و اعدام اورا لازم می‌شمرند از این هم قدری ترقی کنید همین شخص مجرم چند فوج سرباز را با خود همدست میکند و بمرکز يك سلطنت حمله میکند و اهالی آنجا را میگیرد حبس میکند و عده کثیر بر او می‌کشد و مرکز را تصرف میکند و شاه آن مملکت را بیرون میکند و خود جای او را میگیرد چند روزیکه این عمل تازه است باز کام مردم تلخست بعدها نام این هجوم و آدم کشی کوتاه میشود و برای او جشنها میگیرند و چراغانیها میکنند اورا اعلی حضرت همایونی میخوانند و حکم او را با احکام قدر همدوش میکنند و در سرودهای ملی میخوانند (چه فرمان یزدان چه فرمان شاه)

تفاوت این مراتب را از عقل خالی از عادت پیرسید چه شد دایره ظلم هر چه کوچکتر بود مرتکب ظالم و مجرم و کار جرم تشخیص داده شد ولی چون دایره ظلم وسعت پیدا کرد و با آدم کشی و تعدیات دیگر جفت شد همه نامها عوض شد آنجا دزد و مجرم و جرم میگفتند اینجا اعلی حضرت اقدس همایونی و فرمان قضاء و قدر و مانند آن اکنون يك نظری هم بقانونهای دنیا کنید یک نفر از اشخاص عادی يك کتابچه نوشت و در آن تکلیفهای برای مردم يك شهر یا يك مملکت تعیین کرد از قبیل اینکه باید سالی فلان قدر بدهند و فلان کار را که برخلاف زندگانی و میل آنهاست بکنند این کتابچه را همه جزء سیاه مشق میدانیم و اگر بخواهد این حکم خود را بموقع اجرا بگذارد او را مجرم و حکم او را برخلاف عقل و عدل تشخیص میدهم اگر صد نفر هم از این کتابچه ها بنویسند باز همان حکم را دارد ولی همین شخص بواسطه زور یا زرعده آراء قاچاقی تهیه کرد و وکیل شد و همان صد نفر دیگر هم با وسیله هائی که همه میدانیم خود را بکرسی و کالت رسانند اینجاد دیگر هر حکمی آنها بکنند برخلاف میل موکلین باشد یا برای غارت اموال و هتک ناموس و ریختن آبروی آنها باشد این حکم خردمندانه و از روی عدلت است و مخالفت با آن جرم و جنایت است از عقل و روشن خالی از عادات جاهلانه تفاوت اینها را پیرسید اگر بگوئید مردم خودشان

و کیل تعیین کردند و مجبورند تبعیت کنند می گوئیم همه میدانید که اولاً اکثر مردم
 مخبر از وکالت و آمدن و گذشتن دوره انتخابات و چگونگی وکالت و حدود اختیارات
 و کیل ندارند از اینجهت در شهرستانهایی که بیش از دویست هزار جمعیت دارد
 بیشتر از ده دوازده هزار تفرقه برای انتخابات بخش نمیشود و در اینصورت وکالت
 ظالمانه و احکام آنها جوراست و در باره مردم نباید اجراء شود و ثانیاً چهار دوره
 از انتخابات ایران ما گذشته و همه دیدید که چه در دوره قبل از دیکتاتوری و چه در
 آندوره های تنگین و چه دوره بعد که ایندوره است وکالت از روی عدالت و آزادی
 جریان پیدا نکرده حالا همه دوره هارا بتوانید ماست مالی کنید دوره های پہلوی
 را که نمیشود سربوشی کرد چه شد که قانونهای آروز را هم همه عادلانه میدانید
 و مخالفت آنها جرم نشخیم میدهد با آنکه حقاً عمل کردن با آنها از بزرگترین
 جرمها و بیاد گریهاست و ثالثاً وکیل بحکم خرد باید کارهایش موافق صلاح و نفع
 موکل باشد و گرنه از وکالت معزول است بحکم خیانت و جنایت و موکلین هرگز اختیار
 جان و مال و فرزند و ناموس خود را با آنها نداده و نمیدهند پس تمام این قانونهای بشری
 و حکومت های جهان از روی جور و برخلاف حکم خرد پایه اش بنا نهاده شده است
 حکومت لازمست انفا احکام روشن عقل که هیچکس انکار آنها نمیتواند بکند
 آنستکه در میان بشر قانون و حکومت لازم است و عامله بشر نیازمند به تشکیلات
 و نظامنامه ها و ولایت و حکومت های اساسی است و آنچه عقل خداداده حکم میکند
 آنستکه تأسیس حکومت بطوری که بر مردم بحکم خرد لازم باشد متابعت و پیروی
 از آن از کسی روا و بیجا است که مالک همه چیز مردم باشد و هر تصرفی در آنها بکند
 تصرف در مال خود باشد و چنین شخصی که تصرف و ولایتش در تمام بشر بحکم خرد
 ناقد و درست است خدای عالمست که مالک تمام موجودات و خالق ارض و سموات
 است پس هر حکمی که جاری کند در مملکت خود جاری کرده و هر تصرفی بکند
 در داده خود تصرف کرده است و اگر خدا بکسی حکومت داد و حکم او را بتوسط

گفته پیغمبران لازم الاطاعه دانست بر بشر نیز لازمست از آن اطاعت کنند و غیر از حکم خدا و یا آنکه خدا تعیین کرده هیچ حکمی را بشر نباید پذیرد و جهت هم ندارد که پذیرد حکم گذاران هم بشری هستند مثل خود او شهوت و غضب دارند شیطنیت و خدعه دارند منافع شخصی خود را میخواهند منافع دیگران را فدای خود می کنند جمله کلام آنکه آنها هم محتاج و گرفتار عوامل بسیار هستند و از چنین بشری کسی توقع ندارد که احکامش بمصالح عامه باشد و خود را بر دیگران ترجیح ندهد و منافع دیگران را پایمال نکند علاوه اینها که قانونگذاری می کنند نیز چون دیگران احاطه بهمۀ جهات و خصوصیات ندارند و از خطا کاری و غلط اندازی و اشتباه مأیوس نیستند چه بسا حکمی کنند که بر ضرر مردم تمام شود و برخلاف مصالح کشور باشد چنانچه اگر بخواهیم این رشته از قوانین را آفتابی کنیم يك کتابچه لازم دارد و ما هم اکنون بر دمدری را لازم نمیدانیم همینقدر بس که قوانین جاریه را هر چند وقت یکمرتبه عوض میکنند یا کم و زیاد می کنند و خطاهای خود را خودشان هم می فهمند و آنها را که خود آنها هم نمی فهمند خیلی بیش از اینهاست تنها در قوانین جزائی و حقوقی اینقدر احکام برخلاف خرد وضع شده است که تمیلد آن يك وقت بیشتری لازم دارد شما همین قانون داری را به بینید که تا چه اندازه کودکانه و باز چه است که گاهی اختیارات تامه بيك مرد بی ادراك بی اطلاع میدهند که هر طوری بخواهد با جان و مال مردم بیچاره این کشور بی صاحب رفتار کند و همینکه اسم مستشار امریکائی روی يك کسی آمد دیگر برای او این زمامداران بیهوش و خود سر ما خطاء و اشتباه یا خیانت و دزدی قائل نمی شوند این بیدادگران خود پسند لغت عربی را که از فرهنگ خدا و دین اخذ شده و در عین حال با بهترین اسلوب و زیبائی توسعه بی پایان بفرهنگ ما داده بجرم آنکه بگفته اینان لغت اجنبی است از کشور میخواهند بیرون کنند لکن اختیار يك کشور را بدست مشتى اجانب می گذارند و آنرا با کمال بی شرمی قدم اصلاحی میدانند اینرا جز بی هوشی یا خیانتکاری میتوان نامید؟

سواء این سخن گرچه این سخن را هر کس درست بیند و در اطراف آن فکر
از قرآن کند خواهد پذیرفت و بشر هر چه زورمند باشد و دارای

قدرت و سلطنت باشد عقل حکم او را حق نمیداند و بی جهت نمی پذیرد و سلطنت
و حکومت او را ظالمانه و بیخردانه میداند ولی ما از گفته های خدا در اینجا گواه می
آوریم تا حال این حکمها و حکومت ها روشن شود اینک گواه از قرآن خدا سوره
مائده (آیه ۴۸) وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ [آیه ۱۹۰]
وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ [آیه ۹۰] وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ
بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ [آیه ۱۰۱] وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ
مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ [آیه ۵۴] وَإِنْ أَحْكَمْتُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا
أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتَنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
إِلَيْكَ [آیه ۵۰] أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَفُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا - اگر
بخواهیم آیاتی که عموماً حکمرا مخصوص بخدا کرده و خصوصاً آنجا که یکن
یکن قوانین را بقانون خدای منحصر کرده بشمریم سخن طولانی و دامن دار میشود
اینجا باز از همه این چیزها می گذریم و از خرد می پرسیم که آیا خدای که اینجهانرا
با این نظم و ترتیب بدیع از روی حکمت و صلاح خلق کرده و خود بشر را میساخته
که چه موجود عجیبی است که در هر يك هوای سلطنت همه جهانست و هیچيك بوسه
سفره خود نان نمیخورد و در نهاد هر کس تعدی و تجاوز ندیکر ان است ممکنست
آنها را بدون تکلیف رها کند و خود يك حکومت عادلانه درین آنها تشکیل ندهد
ناچار این کاری که از حکم خرد بیرونست نباید بخدای جهان که همه کارش بر اساس
محکم عقل بنانهاده شده نسبت داد پس باید تاسیس حکومت و وضع قوانین جاریه
در مملکت را خود عهدمدار شده باشد و قانون های او ناچار همافش بر پایه عدل و حفظ

نظام و حقوق بنا نهاده شده و البته در قانون های آسمانی جنبه های منافع شخصی و نظر های خصوصی و عوامل کم ناگون این عالم هیچ وجه دخالت ندارد زیرا خدا از همه اینها مقدس و بر کثرت است این قانون که از جنبه های عمومی عمالک جهان گرفته تا خصوصیات عائله اشخاص و از زندگانی اجتماعی تمام بشر تا زندگانی شخصی انسانی که تنها در يك غلر زندگی میکند و از قبل از قرار نطفه آدمی در رحم تا پس از رفتن در تنگنای قبر هزارها قانون گذاشته عبارتست از دین خدا که در قرآن مجید آمده است (إِن الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) ما پس از این ذکر میسازیم تا دلیل روشن که قانون اسلام در طرز تشکیل حکومت و وضع قانون مالیات و وضع قوانین حقوقی و جزائی و آنچه مربوط بنظام مملکت است از تشکیل قشون گرفته تا تشکیل ادارات هیچ چیز را فرو گذار نکرده است و شماها از آن بی خبرید و همه بدبختها آن است که مملکتی که يك همچو قانونی دارد دست خود را پیش مملکت های اجانب دراز کند و قانون های ساختگی آنها را که از افکار مسموم يك مشت خود خواه تراوش کرده در مملکت خود اجرا کند و از قانون مملکت خود که مملکت دینی خدائی است بطوری غافل باشد که باز هم گمان کند اینجا قانون ندارد یا قانونش ناقص است تنها درباره قضاوت چند هزار ماده در دین هست که بایهترین طرز و آسانترین ترتیب کار قضاوت را انجام میدهد و ما پس از این ذکر از آن میکنیم تا مطلب روشن شود

نتیجه سخن ما
فایده اینجا
کسی جز خدا حق حکومت بر کسی ندارد و حق قانون گذاری نیز ندارد و خدا بحکم عقل باید خود برای مردم حکومت تشکیل دهد و قانون وضع کند اما قانون همان قوانین اسلام است که وضع کرده و پس از این ثابت میکنیم که این قانون برای همه و برای همیشه است و اما حکومت در زمان پیغمبر و امام با خود آنها است که خدا بانص قرآن اطاعت آنها را بر همه بشر واجب کرده و ما اکنون کار بر زمان آنها نداریم و آنچه مورد بحث ما است این زمین است

مجلس مؤسسان تشکیل ولایت مجتهد که مورد سؤال است از روزاول میان خود حکومت میدهد مجتهدین مورد بحث بوده هم در اصل داشتن ولایت و نداشتن و هم در حدود ولایت و دامنه حکومت او و این یکی از فروع فقهیه است که طرفین دلیلهائی میآورند که عمده آنها احادیثی است که از پیغمبر و امام وارد شده است اینک مابگفته های آنها کار نداریم زیرا آن بحث فقهی لازم دارد و باین مختصرها درست نمی شود بعلاوه اینها هم اهل فهم آن نیستند اینجا مایک سوال از عقل میکنیم شاید مطلب را حل کند ما که میگوئیم حکومت و ولایت در این زمان با فقهاء است نمیخواهیم بگوئیم فقیه هم شاه و هم وزیر و هم نظامی و هم سپهراست بلکه میگوئیم همانطور که يك مجلس مؤسسان تشکیل میشود از افراد يك مملکت و همان مجلس تشکیل يك حکومت و تغییر يك سلطنت میدهد و یکی را سلطنت انتخاب میکند و همان طور که يك مجلس شوری تشکیل میشود از يك عده اشخاص معلوم الحال و قوانین اروپائی یا خود دراری را بر يك مملکت که هیچ چیز آنها مناسب با وضع اروپائیست تحمیل میکنند و همه شماها کور کورانه آنرا مقدس میشمرید و سلطانرا با قرا داد مجلس مؤسسان سلطان میدانید و بیج جای عالم و نظام مملکت بر نمیخورد اگر يك همچو مجلسی از مجتهدین دیندار که هم احکام خدا را بدانند و هم عادل باشند و از هواهای نفسانیه عاری باشند و آلوده بدنیاء و ریاست آن نباشند و جز نفع مردم و اجراء حکم خدا غرضی نداشته باشند تشکیل شود و انتخاب یک نفر سلطان عادل کنند که از قانونهای خدائی تغلف نکند و از ظلم و جور احتراز داشته باشد و بمال و جان و ناموس آنها تجاوز نکند بکجای نظام مملکت برخورد می کند و همینطور اگر مجلس شورای این مملکت از فقهاء دیندار تشکیل شود یا بنظرات آنها باشد چنانچه قانون هم همین را می گوید بکجای عالم برخورد میکند

چهارم که مجلس مؤسسان که بازور سر نیزه تشکیل شد و همه دیدید اکنون هم حکمش نافذ و درست است ولی اگر این مجلس از اشخاص مطلع صحیح العمل

تشکیل شود و بر طبق قانونهای خدائی باشد عیب پیدا می کند؟ اینها نیست جز اینکه با قانون خدائی طرف هستیم و میخواهید از قانونهای اردپائی پیروی کنید و این از بدبختی های بزرگ ماست و مخالف با حکم عقل است! مجتهدین هیچوقت با نظام مملکت و با استقلال ممالك اسلامی مخالفت نکردند فرضا که این قوانین را برخلاف دستورات خدائی بدانند و حکومت را جائزانه تشخیص دهند باز مخالفت با آن نکرده و نمیکند زیرا که این نظام پوسیدم را باز بهتر میدانند از نبودنش و لهذا حدود ولایت و حکومت را که تعیین می کنند بیشتر از چند امر نیست از اینجهت فتوی و قضاوت و دخالت در حفظ مال صغیر و قاصر و در بین آنها هیچ اسمی از حکومت نیست و ابد از سلطنت اسمی نمی برند با آنکه جز سلطنت خدائی همه سلطنتها برخلاف مصلحت مردم و جور است و جز قانون خدائی همه قوانین باطل و بیپوده است ولی آنها همین یهودم را هم تا نظام بهتری نشود تأسیس کرد محترم می شمارند و لغو نمی کنند

يك نظر بقتار می گوید (دین امروز ما می گوید فقیه در زمان غیبت نایب این کتابچه امامست بر این سخن چندین اشکال فقهی و علمی وارد است تا آنجا که می گوید اگر ولایت و حکومت داشته باشند مادر هر محله و گاهی در يك خانه چندین شام داریم) این بی خردان سخنانرا در هم و بر هم کرده و با اشتباه کاریهای فراوان تحویل مردم میدهند ما ذکر کردیم که هیچ فقیهی تاکنون نگفته و در کتابی هم ننوشته که ما شاه هستیم یا سلطنت حق ما است آری آنطور که ما بیان کردیم اگر سلطنتی و حکومتی تشکیل شود هر خردمندی تصدیق میکند که آن خوبست و مطابق مصالح کشور و مردمست البته تشکیلاتی که بر اساس احکام خدا و عدل الهی تأسیس شود بهترین تشکیلات است لکن اکنون که آنرا از آنها نمی پذیرند اینها هم با این نیمه تشکیلات هیچگاه مخالفت نکرده و اساس حکومت را نخواستند بهم بزنند و اگر گاهی هم باشخص سلطانی مخالفت کردند مخالفت با همان شخص بوده از باب آنکه بودن او را مخالف صلاح کشور تشخیص دادند و گرنه با اصل اساس

سلطنت تاکنون از این طبقه مخالفتی ابراز نشده بلکه بسیاری از علماء بزرگ عالی مقام در تشکیلات مملکتی با سلاطین همراهی ها کردند مانند خواجه نصیرالدین و علامه حلی و محقق ثانی و شیخ بهائی و محقق داماد و مجلسی و امثال آنها و هر قدر هم دولت یا سلاطین با آنها بدسلوکی کردند و با آنها فشار آوردند باز با اصل اساس تشکیلات و حکومت مخالفتی از آنها بروز نکرده تواریخ همه در دست است و پشتیبانیهایی که مجتهدین از دولت کردند در تواریخ مذکور است اکنون شما می خواهید دولت را با آنها بدبین کنید و این نیست جز از سوء نیت و فتنه انگیزی و تفرق کلمه و ایجاد نفاق و از بین بردن وحدت که اساس حفظ کشور بر آن است و گر نه مجتهدین همیشه خیر و صلاح کشور را بیش از همه می خواهند و اما اینکه گفته برای سخن چندین اشکال فقهی و علمی است کاش یکی از آنها را بیان می کرد تا مورد استفاده می شد اگر این را کسی دیگر میگفت که ما او را نمی شناختیم و تاریخ زندگانی او را نمیدانستیم احتمال میدادیم شاید بنظر او اشکالی رسیده لکن ما که می دانیم شماها از فقه بی خبرید حتی نمی دانید فقهاء این قبیل مسائل را در چه کتابی می نویسند پس چرا اینقدر لاف میزنید و خود را بی ارج می کنید

دلیل حکومت فقیه از همینجا پایه اطلاعات این نویسنده را بفهمید که می گوید در زمان غیبت (تازه طبق مبانی فقهی هم این ادعاه که حکومت حق فقیه است هیچ دلیل ندارد) مبانی فقه عمده اش اخبار و احادیث ائمه است که آنها متصل است به پیغمبر خدا و آنها از وحی الهی است اینک ما چند حدیث در اینجا ذکر می کنیم تا معلوم شود از فقه بکلی بی خبرند

(۱) شیخ صدوق (۱) با سند متصله خود در کتاب اکمال الدین و شیخ طوسی در کتاب غیبت و طبرسی در کتاب احتجاج توقیع شریف امام غایب را نقل می کنند و در آن توقیع است (و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حجتی

علیکم وانا حجة الله علیهم) یعنی هر حادثه که برای شما اتفاق افتاد باید رجوع کنید در آن بر او یان احادیث ما زیرا که آنها حجت متند بر شما و من حجت خدا هستم بر آنها پس معلوم شد که تکلیف مردم در زمان غیبت امام آنستکه در تمام امورشان رجوع کنند بر او یان حدیث و اطاعت از آنها کنند و امام آنها را حجت خود کرده و جانشین خود قرار داده

(۲) در معانی الاخبار شیخ صدوق و کتاب فقیه که یکی از بزرگترین کتابهای شیعه است از امیر المؤمنین نقل می کند (انه قال قال رسول الله ﷺ اللهم ارحم خلفائی قبل یارسول الله ﷺ ومن خلفائک قال الذین یاتون بعدی و یروون حدیثی و سنتی) یعنی پیغمبر گفت خدایا رحمت کن جانشینهای مرا برسیدند کیانند جانشینهای شما گفت آنهائی که پس از من می آیند و حدیث و سنت مرا روایت می کنند، پس معلوم شد آنهائی که روایت سنت و حدیث پیغمبر می کنند جانشین پیغمبرند و هر چه برای پیغمبر از لازم بودن اطاعت و ولایت و حکومت ثابت است برای آنها هم ثابت است زیرا که اگر حاکمی کسی را جانشین خود معرفی کرد معنی آنستکه کارهای او را در نبودنش او باید انجام دهد

(۳) مقبولة عمر بن حفصه (وفیها من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانما استخف بحکم الله وعلینا ردّ و الرادّ علینا الرادّ علی الله و هو علی حد الشریک بالله) در این روایت مجتهد را حاکم قرار داده و رد او را رد امام و رد امام را رد خدا و رد خدا را رد حد شریک خدا دانسته

(۴) روایت تحف المقول از سید الشهداء (وفیها وذلک بان مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه) از این روایت ظاهر شود اجراء همه امور بدست علماء شریعت است که امین بر حلال و حرامند و ما اینجا اختصار بهمین کردیم هر کس زیاده بر این بخواند باید به حاش رجوع کند

يك غلط اندازی باز بادت همیشه يك غلط اندازی ديگر ميكند ميگويد (بعضي و اشتباه گاري ميگويند لازم نيست حكومت دست فقيه باشد بلكه دست هر كس هست بماند ولي از فقهاء اجازه بگيرد چنانچه بعض شاهان ميكردند و در قانون هم هست آنگاه وارد اشكال ميشود) اين درست است كه فقيه بآنطور كه ذكر شد ميتواند اجازه دهد بلكه اجازه يك فقيه جامع الشرايط هم اگر بموقع خود باشد صحيح است لكن نميگويند هر كس بهر كس ميتواند اجازه دهد مجتهد چنين اجازه ندارد بلكه پيغمبر و امام هم از جانب خدا اجازه ندارند كه بهر كس اجازه بدهند بكمي آنها ميتوانند اجازه بدهند كه از قانونهاي خدا كه پايه اش بر اساس خرد و عدل بنانده شده تخلف نكند و قانون رسمي مملكت او قانون آسماني خدايي باشد نه قوانين اروپا يا بدتر از اروپا و بحكم عقل و قانون اساسي هر قانوني برخلاف قوانين اسلام باشد در اين مملكت قانونيت ندارد از اين جهت و جهات ديگر ميگوئيم اين مملكت تا كنون بمملكت مشروطه شناخته نشده زير اهرم مجلس برخلاف قانون است و هم انتخابات و هم قوانين آن لكن باهمه وصف مجتهدين باهمين آتش شله قلمكار هم مخالفت را جايز نميدانند و از همه در حفظ و حراست آن در موقع خود پيش قدم تر هستند چنانچه همهديد كسي كه در مملكت بين النهرين هم براي استقلال آن قدم برداشت و اين نيمه استقلال را گرفت علماء آن دوره بودند كه مرحوم آقاميرزا محمد تقى شيرازي در راس آنها بود اكنون هم اگر مشكلاتي براي مملكت پيش آمد كند مجتهدين از وظيفه حتميه خود ميدانند كه آنرا رفع كنند و بادولت در موقع هاي باريك همكاري كنند و از خطاهائي كه در اين دوره ماي سياه در اين مملكت شد يكي كه از همه بالاتر بود سلب نفوذ و روحانيت بود كه اين از براي مملكت از همه بدتر بود زيرا دل توده از دولت بواسطه فشارها و بي عدالتي ها رنجيده است و دولت بادل چريجه دار مردم نميتواند از مملكت خود دفاع كند لكن اگر نفوذ و روحانيت بود مردم بمانند صدر اول اسلام وارد عمل ميشدند و مملكت بادست واحد و قوه روحاني

ودله گرم از خود دفاع میکرد. یادیکر از رابر نك خود در میآورد این یکی از خطاهای دولت بود و هست و تاییدار شوند کارشان تمام شده خطاه دیگر آنها بدین کردن توده جواند ایر و حائین بود که دولت با تمام قوی کوشش در آن کرد که بواسطه آن تفكیک قوه روحیه و ماده از یکدیگر گردید و زیانهای کمر شکن بکشور وارد شد از دست دادن این قوه معنوی و مادی کار مملکت را عقب انداخته و تا این دو قوه را برنگردانیم بهمین حال هستیم مانیتوانیم باور کنیم که این اساس از مغز خشک خود رضا خان بود زیرا که این يك شالوده متفکرانه بود که بیدستور مدبرانه دیگران انجام نمیکرفت و اکنون هم پیروی از آن نقشه کمک بخراب مملکت است

اجازه بدوئت این نویسنده با همه معلومات سرشار معلوم میشود دعوی **ویان دور** اجتهاد هم دارد میگوید (من بمجلس و دولت اجازه میدهم که هر کاری برای کشور و مردم مفید میدانند انجام دهند) بحمدالله کار دین و دنیای دولت و مجلس و دینداران خوب شد و همه باید از این نویسنده تشکر کنند که همچو منت بزرگی بر سر همه گذاشت و تمام کرده باز کرد يك اجازه هم بهمه دولتها و مجلسهای جهان میداد تا دنیا گلستان شود و حکومت الهی در همه جاجریان پیدا کند آنکاه میگوید (اگر راستی همه کارها را با این دستور انجام میدهند این چیز است نشدنی و بیحالت دیگر دور لازم میآید زیرا بالین حساب بودن قانون و مجلس بسته با اجازه فقیه است و با بودن فقیه هم قانون و مجلس و دولت معنی ندارد) اینجا باز پایه معلومات آخوند صاحب خوب بدست میآید زیر ابچه هاهم که او ائمه تحصیلشان هست دور را میدانند چیست دور عبارت از آنستکه دو چیز متوقف باشند یکدیگر بطوری که اگر این يك بخوهد موجود شود باید آن يك موجود شود و بعکس اگر آن يك بخوهد موجود شود باید این يك موجود شود مثل اینکه بگوئیم تا هوا سرد نشود آبیایخ نمیبندد و تا آبیایخ نمیبندد هوا سرد نمیشود یا بگوئیم تا آفتاب طلوع نکند روز نمیشود تا روز نشود آفتاب طلوع نمیکند اینها و امثال اینها بحکم خرد

محال است و در این دو مثال هم بیخ کردن آب و آمدن روز و بسته سردی هوا و طلوع آفتاب هست لکن سردی هوا و طلوع آفتاب وابستگی بیخ بستن و روز شدن ندارد اکنون می‌آیم بر سر مثال این نویسنده میگوید بودن قانون و مجلس بسته با اجازه فقیه است و با بودن فقیه هم مجلس و قانون و دولت معنی ندارد مافرض میکنیم این دو مقدمه درست باشد کجای آن دور میشود آری اگر اجازه فقیه هم بسته بمجلس و دولت و قانون بود دور می‌شد لکن اجازه فقیه بسته بآنها نیست و در هر صورت این سخن که با بودن فقیه مجلس و دولت و قانون معنی ندارد درست نیست زیرا این مانند آن است که بگوئیم مجلس بسته بوجود موکلین و انتخابات است و با بودن موکلین و انتخابات وکیل و مجلس معنی ندارد اینجا می‌گوئیم اگر آن حکومت حق خدائی عادلانه بخواهد تشکیل شود باید مجلس از فقهاء یا بنظارت فقهاء تشکیل شود و در مجلس قوانین آسمانی طرح شود و در کیفیت عملی شدن آن بحث شود و دولت قوه اجراء آن باشد و جمله کلام آنکه شما می‌گوئید قوه تقنینیه افکار پوسیده بشر است ما می‌گوئیم قوه تقنینیه خدای جهان است که عالم بهمه مصالح است و هم مهربان بهمه افراد است و هم خود غرض و مرض ندارد و هم دستخوش عوامل نیست و در تحت تاثیر کسی واقع نمیشود و منافع کشوری را فدای کشور دیگر نمیکند در این صورت تشکیل مجلس برای وفق دادن مصالح کشور است با کلیات قانونهای آسمانی و نظارت در قوه اجرائیه عامله است اینک ما و شما در تمام مراحل باهم موافق هستیم در اینکه حکومت لازم و قوه تقنینیه و قضائیه و اجرائیه میخواهیم هیچ کدام حرفی نداریم اختلاف در این است که خدای جهان میتواند مثل اروپائیان یا ایرانیان قانون وضع کند یا نه و مصالح کشور اسلامی را خدا بهتر تشخیص میدهد یا امثال میلیسپوها ما می‌گوئیم خدا بهتر است و کرده است شما در کدام يك حرف دارید می‌گوئید بهتر نیست یا آنکه قانون اسلام از خدا نیست یا خدا که این قانون را آورده اطلاع بر مصالح کنونی کشور مانداشته است و ما خود اکنون بهتر تشخیص میدهم مصالح کشور خود را از خدا هر

کدام را میخواستید اختیار کنید تا پس از این وارد در این مباحث شویم و اثبات کنیم که قانونهای خدائی مصالح امروز کشور را هم در نظر دارد

يك دروغ میگوید (دین امروزهای گویند باید تقلید از مجتهد زنده کردند نتیجه همینکه مجتهد مرد گفته ها و رساله ها و وقتهاست که صرف آموختن آن کردند باید کنار رود و باز مردم از نو کتاب بخزند و مدت ها وقت صرف آموختن آن کنند) این نویسنده گوئی هیچ سروکار با دین نداشته دست کم اول رساله ها را هم نخوانده فقط يك چیزی بگوشش خورده بی جهت وقت خود و ما را صرف این بیهوده ها می کند اگر شما و رفقای شما سروکاری با کتابهای دینی ندارید مردم دیگر که این کتاب میان آنها نیز پخش شده سروکاری دارند مسئله تقلید میت در دو مورد بحث دارد یکی آنکه در اول امر یکی می خواهد تقلید کند از مرده تقلید کند یا زنده ؟ میگویند از زنده این اشکال شما که باید کتاب عوض کرد و وقت صرف کرد در این جانمی آید زیرا اول امر انسان باید يك کتابی بخرد و يك وقتی صرف کند چه کتاب قدیمی بخرد و مسائل آن را یاد بگیرد و چه کتاب تازه بخرد و مسائل این را یاد بگیرد هیچ فرقی نمیکند آنجا که مورد اشکال پوسیده شماست آن است که کسی مسائل مجتهدی را یاد گرفته و او مرده دوباره باید وقت صرف کرد و پول صرف کرد زیرا دین امروز ما میگوید تقلید از مجتهد زنده باید کرد میگوئیم دین امروز ما چنین چیزی نمیگوید و شاید غالب مجتهدین تقلید مرده را در این صورت جایز بدانند اینک ما عین عبارات بعضی علما که مرجع تقلید عموم شیعیان بودند ذکر می کنیم تا دروغ بندی بدین معلوم شود یکی از مجتهدین که سالهای طولانی مرجع تقلید شیعیان بود و الان هم بسیاری تقلید او را می کنند با آنکه مرده است مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی است کتاب عروة الوثقی از مشهورترین کتابهای فتوای او است و ترجمه هم شده است ممکن بود شما ترجمه او دست کم رجوع کنید ما اینک عین عبارت او را می نویسیم تا بدانند اینها چه کاره اند مسئله (۹) الاقوی جواز ابقاء علی تقلید المیت و لایجوز تقلید المیت ابتداء یعنی اقوی

اینست که باقی ماندن بر تقلید میت جایز است ولی از میت در اول کار تقلید جایز نیست آنجا که مورد اشکال پوسیده شما است تقلید زنده را لازم نمیدانند و آنجا که لازم میدانند مورد اشکالی نیست الا آن هم مرجع تقلید شیعه آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی دام ظلّه است او هم در مسائلی که مردم در زمان زندگی مجتهد عمل کرده باشند تقلید میت را جایز میدانند شما که میخواستید یکسره بگوئید دین امروز ما چنین میگوید خوب بود دست کم این کتابهای معروف را دیده سپس اشکال کنید تا رسوائی باریآید اکنون ما از این گذشتیم فرض میکنیم تقلید میت بهیچوجه جایز نباشد به بنیم چقدر پول و چه قدر وقت لازم داریم که کتاب تازه بخیریم و مسائل تازه یاد گیریم فرض میکنیم در تمام دوره عمر یک نفر پنج مجتهد مرد مجتهد اول را که باید تقلید کنیم و کتاب او را بخیریم چهار نفر دیگر هم پس از مردن یکی بعد از دیگری باید کتابشان را بخیریم همه آنها که سرو کار با مسائل دارند میدانند که مجتهدین در اینجا با کمال اقتصاد رفتار کردند و همه یک کتاب مسئله را حاشیه کردند یا فقط حاشیه را جدا گانه طبع کردند در اینصورت فرض میکنیم حاشیه جدا گانه خریدیم هر یک امروز که گران است بیش از پنج ریال یا یک تومان نیست شما بکنو مان حساب کنید در تمام عمر چهار تومان میشود ما گذشتیم که در این کتاب مسائل خدا است و بی ارج شمردن آن از بی ارج شمردن خدا سردی آورد میگوئیم این خرچ را بسنجید بایک کتاب (بوسه عذراء) یا زمانهای دیگر که عفت و اخلاق و شهادت و همه چیز جوانهای ما را بیاد فنا داد یا با خرج یکشب سینما با آن وضعیت اسف آور آنگاه معلوم میشود که شما حاجت میخواهید بگوئید ما میدانیم شما با مجتهد و کتاب مسائل طرف نیستید با سر چشمه اینها طرفیت دارید (هر کسی بر طینت خود می تند)

این از تلف شدن پول این ملت بیچاره اکنون بیایید بر سر تلف شدن وقت آنان همه اینها که کار بآیین و مسائل آن دارند میدانند که بین مجتهدین چندان خلاقی نیست در آن مسائلی که مردم باو احتیاج دارند ازین جهت اگر کسی چند ماهی بعد از

نماز صبح که وقت یکاری است و شما کارکن ها خواب هستید یا بعد از نماز عشاء که باز موقع یکاری است و وقت خیابان گردی شماها است نیم ساعت صرف یاد گرفتن مسائل دین کند بخوبی. مثله دان شده در مسائل مورد حاجت احتیاج بکسی پیدا نمی کند شما فرض کنید هر روز صبح قبل از آفتاب و پس از نماز عشاء جوانهای دیندار در مسجد جمع و مسائل یاد گرفتند و امثال شماها در خواب بودید و مشغول خیابان گردی و آنهمه فجایع که همه بهتر میدانید باید گفت وقت اینکه آداب دینداری و مسائل اخلاقی را یاد گرفته و وقتیکه باید صرف خیابانها و آن وضعیت غت سوز خانمان بر انداز شود صرف دین کرده این وقت تلف شده شما از دینداران دست کم پیرسید که مسائل دین راجه وقت یاد گرفتید تا ما مطلب را بفهمید خوبست وقت یاد گرفتن مسائل و آداب خدا پرستی را بسنجید با وقتهایی که در مجلسهای سینما و تئاتر ورقس و شنای دختر و پسر و امثال آن که پرده غت عضو جوان مملکت ما را پاره کرده و روح تقوی و شجاعت را در آنها خفه کرده تا معلوم شود شما چه کارهای را تلف وقت تشخیص دادید و چه کارهای را کار میدانید آن وقت از خود سؤال کنید که علت اصلی این جوش و خروش برای چیست آیا وقت و کار و پول اهل این مملکت را عزیز می شمارید و نمیخواهید بیجهت صرف شود یا دین در نظر شما آن قدری ارج است که وقت یکاری و خیابان گردی های شرف کش غت سوز را هم نمیخواهید صرف آن شود و من ثم یجعل الله له نورا فعاله من نور

دخالت بیجا این بیچاره ها محسوسات را باز تشخیص نداده دخالت در معقولات در معقولات میکنند و علوم اولیه را ندانسته در نظریات وارد میشوند اینجاد دیگر وارد استدلال قهقی شده میگوید (دلیل عقل و نقل برخلاف تقلید از زنده است زیرا نقل میگوید (فارجموا الی رواة احادیثنا) اگر حیات شرط باشد باید این احادیث را هم کنار بگذارید و عقل هم میگوید اگر عالمی یا پرشکی یا مهندسی یا فقیه در فن خود کاری را انجام داد و مرد گفته او باعتبار خود باقی است و نباید آثار

اورا مثل رساله‌های عملیه دور ریخت (

ما پس از آنکه معلوم کردیم که فقهاء بزرگ شیعه تقلید میت را جایز میدانند
 فرض آنند که هم عیبی لازم نمی‌آید نیازمند ورود در این بحث نیستیم لکن برای اینکه
 بدانید اینها چه کاره‌اند میگوئیم خود همین دلیل که آورده از برای جایز بودن تقلید
 میت میشود گفت دلالت نمیکند بجایز نبودن زیر اجهله (فارجعوا الی رواة احادیثنا)
 دنباله حدیث احتجاج و اکمال الدین است که بیشتر در بیان حکومت فقیه آنرا ذکر کردیم
 میگوید (واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا) یعنی حادثه‌هایی
 که برای شما پیش می‌آید از هر گونه حادثه‌ای که مربوط بدین باشد باید رجوع
 کنید بر اوین حدیث ما در زمان رضاخان حادثه‌هایی پیش آمد کرد از قبیل نظام
 وظیفه و لباس متحدالشکل یا کلاه پهلوی و از اول مشروطه تا کنون صدها حوادث و
 تازه‌ها در مملکت پیدا شده که بیشتر سابقه نداشته و فقهاء و مجتهدین سابق آنرا ذکر
 نکرده‌اند در این حدیث میگوید در هر تازه‌ای که پیش آمد کرد پیش راوین احادیث بروید
 شما می‌گوئید برویم پیش مرده‌ها و از آنها پیرسیم یا در کتابهای آنها که اسم این
 چیز هانیست پیدا کنیم یا این حوادث و تازه‌ها را از راوین پیرسیم و سر خود عمل کنیم
 چاره ندارید جز آنکه بگوئید بزنده‌ها رجوع کنید پس اگر بخواهیم یکسره تقلید
 مرده را کنیم باید این روایت را کنار بگذاریم علاوه در این روایت میگوید رجوع
 کنید بخود راوین حدیث نه بکتابهایشان اگر کسی بشما گفت وقتی مریض شدید
 بطیب رجوع کنید شما پیش طیب می‌روید یا خودتان يك کتاب طبی باز کرده عمل
 میکنید بمنابر گفته‌اند پیش راوین حدیث بروید ما مجبوریم پیش خود آنها برویم
 مگر اینکه آن مجتهد زنده بگوید فلان نسخه را عمل کن و بهین جهت نیز دلیل عقلی
 شما دلیل بی عقلی است زیرا ما کتابهای علمی و عملی دانشمندان و مجتهدین را پس
 از مردنشان دور نمیریزیم بلکه همه مورد استفاده ما است دست کم خوب بود کتاب
 شرایع تألیف محقق متوفی در سال (۱۲۷۶) و کتاب قواعد علامه متوفی در سال (۱۲۲۶)

را که از کتابها و رساله‌های عملی آنها است بینید تاکنون هم مورد استفاده همگانی است تا چه رسد بکتابهای علمی استدلالی آنها و جای خیلی تعجب و تأسف است که کسی که پایه معلوماتش اینقدر است باز دخالت در علوم عالی می‌کند

از اینها همه گذشتیم اگر بنا بود تقلید مرده در همه جا جایز باشد تاکنون اسمی از دین اسلام نمانده بود زیرا مردم در کارهاشان رجوع بملاها نمیکردند و ملائی هم ازین مردم می‌رفت آنوقت چند نفر یخرد افسار گسیخته از قبیل شماها درین مردم میافتاد و یک کتاب سرتاپا گراف و دروغی می‌نوشت و بین آنها بخش میکرد و افکار مسموم خود را که دعوت با افسار گسیختگی و بی‌دینی است بخورد توده می‌داد و یکی پیدا نمیشد راه اشتباه کاری و بی‌دادگری را بآنها نشاندهد و شمارا بآنها معرفی کند و اگر در هر چندین سال یکی دو نفر هم از قبیل شماها پیدامی‌شد و ملائین مردم نبود کفایت می‌کرد در رد دین آنها اکنون یک شخص کم مایه گم نام مثل من که اینقدر اشتباهات این کتابچه چند ورق را آفتابی کرده باید بدانید که اگر روزی نیازمند شدیم بجوابهای زیاده‌تر و بالاتری اشخاصی که متخصص و مبرز در این میدانند وارد می‌شوند و ریشه پندارهای شمارا بیاد فنا می‌دهند پس تقلید از زنده زنده نگاهداشتن دین است و اساس باقی ماندن دین بر تقلید زنده است مجتهدینی هم که تقلید مرده را جایز می‌دانند بی‌اجازه مجتهد زنده جایز نمیدانند و با این ترتیب دین همیشه باید از زنده خواهد ماند ولی شما ماجر اجویان فتنه انگیز با همین باقی و زنده ماندن دین اسلام مخالف و طرف هستید و حسرت‌های خود را بگور خواهید برد آنکه دین محکم با این اساس پایرجا آورده خود نگاهدار او است (اِنَّا نَحْنُ نَزَّاتُ الْاَلَدِ الْکَرِ وَ اِنَّا لَکَا فِیْهُنَّ اَیَّه تَخْتِی سُلَاطِیْن جِهَان رَا نَخْتِی کُورِ مِیْکَنْد یَا دَا دَا رِیْد در موقع تلویک دیکتا توری شما خوش رقصا گمان میکردید دین رفت بدانید که دین ماند و هزاران مانند رضا خان بخاک سیاه می‌نشینند از حال همان یک نفر عبرت گرفته و با دین خدا بازی نکنید و دست خائنانه بآن دراز نکنید بر حذر باشید که روزی دست قدرت

قدرت از آستین انتقام بیرون می‌آید و این خار خسک‌ها را درهم می‌شکند (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَهْلًا وَارِدُونَ)

باز يك دخالت می‌گوید (برای این حکم) (یعنی جایز نبودن تقلید میت)
جاهلانك يك دليل موهوم كش: اری درست کرده‌اند بنام اصل عدم

جواز که بهتر است معنایش راهم ز خود اهل فن پیرسید تا ببینید دین شما بر روی چه پایه‌هایی است (معلوم شد آنهایی که تقلید مرده را جایز نمی‌دانند دلیلهائی غیر از اصل عدم جواز دارند ولی ما لازم است اینجا بیان همین اصل عدم جواز را که این بی‌خرد نفهمیده بآن طعنه زده است بکنیم تا مشت اینها بیشتر باز شود

شما يك مريض بستری دارید که محتاج بدکتر است عقل شما می‌گوید از منزل که بیرون آمدید بهر کس برخورد کردید او را ببرید سر مریض و بدستور او عمل کنید یا می‌گوید این کار جایز نیست مگر آنکه بدانید این شخص دکتر این مرض است شما می‌خواهید تحصیل علم حقوق یا علوم ریاضی کنید پیش هر کس شناخته یا شناخته می‌روید و تسلیم او می‌شوید یا عقل می‌گوید جایز نیست رجوع بکسی مگر آنکه بدانیم او اهل این فن است اینها معنی اصل عدم جواز است رجوع نمودن بهر کس را که پیش آمد کرد عقل روانمیدارد پس حکم عقل بر این است که جایز نیست رجوع کردن بهر کسی مگر آنکه را در روشنی عقل پیدا کند برای جایز بودن ما می‌گوییم خدای عالم دینی را که عزیزترین سرمایه سعادت انسانی است و بایروی آن ما باید اساس زندگانی و عیش این جهان و آنجهان را پایدار کنیم و البته چنین چیزی مورد اهمیت است هم در نظر خدا و هم در نظر همه خردمندان عقل مامی گوید تاراه روشنی پیدا نکنیم برای پذیرفتن مسائل آن از کسی روانیست باو رجوع کنیم و را در روشن آنست که یا دلیل عقل بگوید رجوع مانع ندارد یا دلیل نقل و حکم خدا در کار باشد اکنون شما می‌گویید ما از هر کس خواستیم سر خود دین خدا را اخذ کنیم و هیچ شرطی از برای آن قائل نباشیم تا باصل عدم جواز عمل نکنیم یا آنکه این هم مثل یزید شک

و معلم شرائطی دارد که عقل بدون آنکه راه روشنی بمقصد پیدا کند دنبال هر کس
نمی رود شما این را از احکام روشن عقل می دانید و تمام دانشمندان جهان را پیرو آن
می دانید دینداران نیز یکی از جمله دانشمندانند که از راهی که عقل بانور خود روشن
نکرده نمی روند اینک معلوم شد که این بیخردان احکام ضروری روشن عقل را که
زندگانی تمام بشر بر وی اساس آن بنا نهاده شده ندانسته یا دانسته و از روی غرض زیر
پا نهاده می گویند ببینید احکام دین شما بر روی چه پایه هائی است آری یکی از پایه
های احکام دین ما حکم عقل است همان عقلی که شما لاف از آن می زنید و می گوئید
عقل فرستاده نزدیک خدا است و برای انسان همچون چشم است چه شد که چشم شما
يك همچو چیز روشنی را که نقطه سیر بشر در زندگانی و راه بردن قافله حیات بر روی
آن بنا نهاده شده است ندید (وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى
وَأَضَلُّ سَبِيلًا)

لا فزدن ها و مغز اف این نویسنده بیخرد با این دروغ بردازی ها و خیانتها که کرده
گوئیها همه دیدید و رسوائی ای او را آشکار کردیم اینجا دیگر

لافهای کودگانه می زند و تهی مغزی خود را یکسره روشن میکند
میگوید (شاید گمان کنند اینها مدرك دیگر جز این مدرك بی با (اصل عدم
جواز) داشته باشند ولی باید بدانند که من این سخنان را در پشت کوه قاف نمی نویسم
ما در اینجا يك سلاح داریم و آن حقیقت است پس چگونه ممکن است آنرا هم
بداست خود بشکنیم من قسم یاد نمیکنم ولی بشما اطمینان میدهم که در سرتاسر
این کتاب کلمه بر خلاف حقیقت ننوشتم)

خوانندگان تا اندازه دانستند و اهل فن هم میدانند که مدارك دیگر در کار است
که امثال این نویسنده آنرا ندیده و نشنیده است فرضاً هم که يك پایه دلیل همین اصل
باشد معلوم شد این اصلی است که زندگانی تمام خردمندان در تمام امور مادی و
معنوی بآن بنا نهاده شده است و همه عقلا عمل بآن میکنند چه نام آنرا بدادند یا

نداندند و این بیچاره این حکم روشن عقل را هم نفهمیده چنین بیپوده هائی میگوید و اما اینکه میگوید من این سخنان را در پشت کوه قاف نمی نویسم خیلی خنده آور است زیرا از این سخن معلوم میشود هر کس پشت کوه قاف نیست باید در هر چیزی دخالت کند تمام حمامها و حمامهای تهران پشت کوه قاف نیستند پس باید همه دخالت در همه علوم بکنند و بگویند ما پشت کوه قاف نیستیم من میگویم اگر کسی پشت کوه قاف هم میخواست يك کتابی بنویسد از این کتابچه نزدیکتر به حقیقت مینوشت زیرا عقل خدا داد خود را اینقدر پامال شہوات و خودخواهی نمیکردید همین اصل عدم جواز را بفطرت خود پشت کوهی ها هم میفهمند و عمل میکنند و شما آنرا هم نفهمیده بچنگ برخاستید و اینکه می گوید ما يك سلاح داریم و آن حقیقت است و آنرا ممکن نیست بدست خود بشکنیم اگر راستی از روی حقیقت بگوید غیر از اختلال فکر و دماغ چیزی برای او نمیتوان قائل شد و این باز بهتر است از اینکه انسان اینقدر بی حقیقت و عوام فریب باشد و اینکه میگوید من قسم نمیخورم ولی اطمینان میدهم که برخلاف حقیقت در سرتاسر این کتاب چیزی ننویسم خوانندگان تاکنون خوب فهمیدند ارج این کلام را لکن من میتوانم قسم یاد کنم که یاد ندارم در ایام عمر کتابی را که بنام حقیقت و دلسوزی و حق پرستی نوشته شده دیده باشم باین پایه خالی از حقیقت و بیرون از راه خرد و انصاف خوانندگان مختارند هر کتابی را می خواهند انتخاب کنند که ده مقابل این کتابچه مطلب داشته باشد اگر ده يك این بیپوده و سخنان بیخردانه داشت حق دارند ما را تکذیب کنند اکنون شانزدهمین صفحه این کتابچه سی و شش صفحه را مطالعه کرده و بررسی میکنم و خدا و وجدان را گواه می گیرم که يك سخن درست و پابرجا در آن ندیدم و اگر دیده بودم بی درنگ تصدیق میکردم و از جاده انصاف بیرون نمی رفتم شما نیز در هر جای سخنان ما حرفی دارید بیاورید اگر درست بود و ما راه خطا رفته بودیم از همانجا که رفته ایم بر میگردیم و تشکرات صمیمانه هم تقدیم شما میکنیم که ما را بخطای خود آگاه کردید

يك عنوان از خود تراشی ما که میگوئیم اینها هیچ سروکاری بادی و دین داران
 برای روحانیین ندارند شما باور کنید اینجا يك عنوان دروغی دهگری
 از پیش خود تراشیده بگردن روحانیین و دینداران میگذارید میگوید (عنوان دیگری
 که برای روحانی درست کردند اینست که (هر کس بکفش عالم بگوید کفشك کافر
 میشود) دنباله این سخن دروغ نتیجه های بیخردانه گرفته) خوب است یکی پرسد
 از این نویسنده که این حرف را از کدام کتاب یا رساله نقل میکنی یا که نام نویسنده
 چنین حرف را زده مجتهدین در رساله های خود که در دسترس همه شماها هست چیز
 هایی که اسباب کفر است می نویسند و اسمی از روحانی در کار نیست، معروفترین
 رساله های عملی عروة الوثقی است در باب نجاسات میگوید (والمراد بالكافر من كان
 منكراً للالوهية او التوحيد او الرسالة او ضرورياً من ضروریات الدین مع الالتفات الى
 كونه ضرورياً بحيث يرجع انكاره الى انكار الرسالة) یعنی مراد از کافر کسی است
 که منکر خدا یا توحید خدا یا منکر پیغمبر باشد و یا منکر باشد یکی از ضروریات
 دین را بالاتفات و توجه باینکه این از واضحات دین است بطوری که این انکار
 ضروری نیز برگردد بانکار پیغمبری پس معلوم شد میزان در کفر بیش از انکار خدا
 و توحید خدا و پیغمبری نیست انکار ضروری هم چون بانکار پیغمبری بر میگردد
 کفر هم آورد و گرنه میزان همان سه امر است در این صورت روحانی هم مانند دیگر
 مردم است که کشتن او هم کفر نمی آورد آری اگر کسی روحانی را توهین کند باسم
 اینکه او بسته به پیغمبر است بطوری که بانکار پیغمبری و عداوت با پیغمبر و خدا
 برگردد او نیز کافر است نه برای توهین بر روحانی بلکه برای انکار رسالت پس شما
 این مسئله را چطور از خود تراشیده و بادروغ گردن روحانی گذاشته سپس بکصفحه
 نتیجه روی این مقدمه دروغی میگیرید باز هم میگوئید من در سرتاسر این کتاب
 خلاف حقیقت نگفتم شاید شما در خلاف حقیقت هم اصطلاح خاصی داشته باشید که
 ما از آن خبر نداریم

نظری باصلاح پس از این مقدمه دروغی نتیجه میگیرد که (چون این عنوان روحانیت برای روحانی ثابت شد هیچکس نتوانست بقصد اصلاح دستی

باین دستگاه دراز کند و خورده گیری کند نادر نتیجه باینصورت درآمد) ما هرگز نمیگوئیم که این طبقه یکسره خوب و منزهند و برای اصلاح آنها نباید قدمی برداشت اینها هم مثل سایر طبقات خوب و بد دارند و بدهای آنها از همه بدها فساد و ضررشان بیشتر است چنانچه خوبهای آنها از تمام طبقات نفعشان هم برای مردم و هم برای کشور و استقلال آن بیشتر و بالاتر است لکن اصلاح آنها را امثال رضاخان که نمی دانست روحانی را باهائ هوزمینویسند یا باحاه خطی نباید بکند کسی که گفته بود من يك سرباز دزد را از تمام معارف ایران بالاتر و بهتر میدانم او معنی روحانی و معارف را نمیداند گرچه معارف آنروز از سرباز دزد هم خیلی تنگین تر بود لکن او فهم صلاح و فساد نداشت و فشارهای او بروحانیین برای اصلاح نبود او میخواست ریشه را از میخ بکند لکن بقول شما نتیجه معکوس شد (لا يزال يؤيد هذا الدين بالرجل القاسق) دولت نیز نمیتواند و حق هم ندارد که اصلاح این طبقه را بکند او نیز تخصص در این رشته ندارد و عقل ایشان را ندارد از اینجهت دیدیم که مدرسه سپهسالار را که بنام دانشکده معقول و منقول تاسیس کردند نتیجه معکوس از آن گرفتند محصلین آنجا را که روحانی دوره بعد میخواستند بشوند و تهذیب اخلاق و روح نسل آتیه کنند در صف دخترهای برهنه بمشق و رقاصی و ادار کردند اکنون هم مدارس تا بدست دولت و عمال دولت است روزگارش همان وضعیت اسف آوار است امثال شماها هم که در يك کتابچه چند صفحه دست کم ده هادروغ گفته و خیانت کرده و برخلاف وجدان و خرد سخن رانیدید قابل این نیستید که دستی باین دستگاه دراز کنید کسی میتواند دست اصلاح باین دستگاه دراز کند که چند شرط زیر را داشته باشد :

(۱) تخصص در علوم روحانیه که سخنهای او کور کورانه و از روی جهالت نباشد

(۲) علاقه مندی بدیانت و روحانیت و عقیده باینکه روحانیت در کشور لازمست

(۳) پاك بودن نیت او که دست‌درازش برای غنفع طلبی نباشد

(۴) عقل تدبیر و تمیز صلاح و فساد تا کارهایش از روی نقشه‌های خردمندانه باشد

(۵) نفوذ روحانی که نقشه‌های خود را بتواند عملی کند

این شرایط اگر پیدا شود فقط در روحانین درجه اول پیدا میشود دیگران بکلی از این حساب خارجند بعضی از آنها نیز کم و بیش با صلاح کوشیده و میکوشند ولی البته آن نتیجه روشن را که اصلاح تمام افراد باشد نگرفته‌اند با همه نواقص که در کار هست و سردی‌ها و سستی‌ها که برای این طبقه پیش می‌آید باز کارهای اینها برای کشور و صلاح افراد توده روشن‌تر و مؤثرتر است از صدها فوج نظامی و افراد شهربانیها. اداره‌های شهربانی دزد را می‌گیرند ما نمیکوئیم چه میکنند شما فرض کنید سرکوبی میکنند اینها ریشه خیانت را از دل مردم میکنند آنها شهر را نگهبانی میکنند اینها نگهبانی دلها را میکنند افرادی که در حبس و زجر آنها بوده در همان محبس هم درس دزدی میخوانند و چون بیرون می‌آیند همان شغل را تعقیب میکنند لکن افرادی که از زیر دست اینها بیرون می‌آیند کیسه زر را يك سال اعلان میکنند تا با صاحبش برسانند؟

ای بیخردان مملکت دین بهشت روی زمین است و آن با دست پاك روحانی تأسیس میشود همین روحانی نیمه جان که شما خار خشکها بنکوهش آنان برخاستید دولت از این کشور یا بیشتر از آنرا بی سرو صدا دارند اداره میکنند و شما خبر از آن ندارید اینهمه فسادها دزدی‌ها خیانتها جنایتها خون‌ریزی‌ها بی‌غفتیها غارتگری‌ها از يك ثلث یا کمتر افراد این کشور است که سروکار با روحانی ندارند اگر شما فتنه انگیزان بی‌خرد میگذاشتید همه افراد با روحانی مرتبط شود احتیاج بشهربانی‌ها را از جهان برمی‌داشتیم يك مدرسه روحانیت بقدر صدها شهربانی کار انجام میدهد و شما غافل از آنید خوبست يك بررسی از محبوسین شهربانی‌ها و دوسیه‌های جنایات بکنید به بینید مسجدی‌ها را در آنجا هیچ می‌بینید آنگاه بدانید شماها که از قوه

روحانی میخواهد بکاهد و آن را پیش مردم بی ارج کنید بزرگتر خیانت را بشکورت
مرتکب میشوند بارتقن نفوذ روحانی خلل هائی در کشور پیدا میشود که صدها
دادگسترها و شهربانی ها صدیک آنرا نمیتوانند اصلاح کنند ، آوخ از خیرمیری تو
ای پسر آدم ، اسف بر می خردی تو ای جنس دوبا !

پرسش ششم و (اگر روحانی خرج خود را بوسیله کار کردن یا از یک راه
جواب آن ثابت و معین دیگری بدست آورد که در گفتن حقایق آزاد
باشد بهتر است یا مانند امروز خرج خود را بی واسطه از دست توده بگیرد و ناچار
شود بمیل آنها رفتار کند)

جواب این گفتار معلوم شود پس از معلوم شدن دو چیز یکی معلوم شدن شغل
روحانی و دیگر معلوم شدن خرج روحانی تا معلوم شود که اینها که این سخن را می
گویند بیچوجه از حال روحانی و کار آنها اطلاع ندارند و در عین حال خرج آنها را
هم نمی دانند از کجا میگردد و بی خردانه و بیخبرانه باشکال برخاستند

شغل روحانی چیست روحانی چندین شغل دارد که اساس عمده آن تشکیلات
حوزه های علمیه و تأسیس مدارس و دانشکده های علم دین است در این تشکیلات
مهمترین اعضا که روحانی بتمام معنی نام آنها است مدرسین نهائی علوم دینی است
که تشکیل حوزه های عالییه علوم را آنها می دهند و تدریس (خارج) یا علم نهائی
میکنند اینها می که بر تبه این قسم تدریس میرسند آنها می هستند که تمام علوم مقدماتی
و دوره های سطحی و خارجی را دیده و در آنها استعداد ذاتی و ذوق فطری هم بوده
با همه وصف دارای قوه بیان و نزدیک کردن مطالب دقیقه عالییه را بشاگردان باشند
از اینگونه اشخاص در هر دوره از حوزه های مهم دینی مثل نجف و قم و مشهد (قبل
از بهم زدن پهلوی حوزه آنجا را) اشخاص معدودی پیدا میشوند که عده آنها در
حدود ده نفر مثلا بیشتر نیست برای چه این عده که پایه مهم روحانیت بدوش آنهاست
اینقدر کم و معدود هستند برای آنکه رسیدن باین مقام کار هر کس نیست هر کس

کم و بیش از فقه تنها که یکی از علوم اجتهاد است با خبر باشد میدانند که مثل يك دريای بی پایانی میماند که احاطه بکلیات آن پس از چهل سال زحمت شب و روزی نمیتوان پیدا کرد. شما يك کتاب کم حجم کوچک فقط می بینید بنام عروة الوثقی یا وسیله دیگر نمی دانید این با چه زحمتهای طاقت فرسا و خون دلها تهیه شده و بدست رس توده گذاشته شده این نتیجه شصت هفتاد سال عمر یک نفر فقیه است در صورتی که این کتابها احاطه بتمام فقه بلکه احاطه بمعظم فقه هم ندارند

ای بیچاره بی خبر از مملکت هستی اجتهاد یعنی اطلاع بر تمام قانون های خدایی که در شئون فردی و اجتماعی و از قبل از آمدن انسان بدینا تپس از رفتن از دنیا در همه کارها دخالت مستقیم دارد و چنین عملی که کروها قواعد و فروع دارد با پنجاه سال هم نمی توان تکمیل کرد در صورتی که هیچ شغلی برای انسان نباشد جز تعلیم و تعلم هر کس کتاب جواهر الکلام را دیده است می فهمد که زحمتهای مجتهدین که امروز چند نفر کوچه گرد تکلیف برای آنها معین می کنند از چه قرار است

اکنون ما باتوجه دیندار که خدا و قرآن و پیغمبر و احکام او را بحساب می آورند سخن می گوئیم (نه باشماها که شاید می گوئید اصلا اینها لازم نیست) آیا خدا و پیغمبر که این احکام را آوردند برای ما از برای عمل آوردند یا آنکه بیش از سیامعشقی نبوده اگر برای بکار انداختن آوردند بدست آوردن آن احکام ناچلو لازمست و البته اینکار وقت لازم دارد و وقتش هم از اول عمر است تا آخر عمر اگر کسی بازحمت و جدیت وارد کار باشد آیا پس از این مقدمات ضروریه مجتهدین و روحانیین که معلوم شد چه کسانی می توانند مشغول کار دیگر شوند و برای معاش بتجارت یا کسب دیگر که خود نیز وقت انسانرا بتمامی میگیرد اشتغال پیدا کنند هیچ جای شبهه نیست که جمع میان این دو نشود بآباید حوزه های علمی و اجتهادی را کنار گذاشت و از قرآن و احکام پیغمبر اسلام یکسره معذرت خواست و گفت ما کار داریم و کار بلدین نمی سازد و یا اگر قرآن و احکام آن و پیغمبر و احادیث او را

می‌خواهید باید لازم بدانید که این طبقه بکار دیگر نپردازند

در اینجا باید يك نکته دیگری را هم گفت تا حال همه طبقات روحانین معلوم شود چه روحانین درجه اول و آنهایی که برای رسیدن بمقام آنها کار میکنند چه درجه‌های بعد که طبقه مبلغین و ملامهای شهرها و دهات از آنها هستند و آن نکته آنست که برای راه انداختن چرخهای دین و عملی کردن قانونهای آسمانی و دعوت کردن مردم را بر راه حق پرستی و تقوی و بر انداختن ریشه خیانت و جنایت و تجاوز از حدود و صدها مانند اینها کارمندانی لازمست و اینها چنانچه پیش گفتیم کمکهای بکشور و و نظم مملکت میکنند که يك صدم آنرا داد گستری‌ها و شهرنایانها نمیکند و دلیلش همانست که آن دسته مردم که با اینها سروکار دارند در تمام شهرنایانهای مملکت يك سابقه سوء و يك دوسیه خراب ندارند و یا اگر داشته باشند نسبت آن بدوسیه‌های دیگران که با اینها سروکار ندارند نسبت يك بر صدم نیست صدها دوسیه از قهوه‌خانه نشینها و خیابان گردها می‌بینید و یکی از مسجدی‌ها معلوم نیست ببینید این خدمت بزرگی است که اگر دولت توجه بآن داشته باشد اگر باین هم کار نداشته باشد باز باید روحانی را تقویت کند و بر نفوذ او بیفزاید لکن باید چه کرد زمامداران در فکر خود هستند و باصلاح کشور کاری ندارند و اگر درین آنها هم کسی باشد که کم و بیش کار داشته باشد در اقلیت واقع است و کاری از پیش نمیرد

اکنون که معلوم شد برای بکار انداختن چرخهای دین این کارمندان لازمند همه میدانید که اگر اینها يك حزب جداگانه نباشند که در نظر توده با اهمیت و بزرگی نام آنها برده شود حرف آنها هم بی‌اثر میشود

هر کس در خودش تجربه کند میداند که قیمت حرف در نظر انسان بقدر قیمت صاحب حرف است و این جبلت و فطرت در نوع بشر هست که حرف هر چه درست باشد انسان وقتی از کسی که در نظر او ارج ندارد شنید در روح او تأثیر ندارد چه بسا که شعایك مطلب را بی‌کم و کاست از دهنش می‌شنوید تأثیر سخنان یکی از آنها که در

نظر شما محترم و بزرگ است ده مقابل سخن دیگری است هیچ بقالی حاضر نیست موعظه بقال دیگر را که مثل خودش هست قبول کند ولی همین بقال وقتی از یک نفر پیش نماز شهر که ده صف جماعت دارد و مردم باو احترام میگذارند همان موعظه را شنید بزودی میپذیرد اگر ما مورین شهر بانی يك حزب جدا گانه نبودند و با مردم شريك بودند در لباس و کسب و تجارت مردم از آنها ده يك حالا ملاحظه نمیکردند آن روزی که نظامی لباس عادی میپوشد در نظر همه مردم فرق میکند تا روزی که لباس رسمی میپوشد برای آنست که تشریفات در روح انسان آثار خیلی روشن دارد پس ما اگر بخواهیم دین داری را میان مردم رواج دهیم و با آن خدمت های خیلی برجسته هم بمردم و هم بکشور بکنیم باید بگوئیم حزب روحانی يك حزب جدا گانه باشد و باید احترام آنرا خیلی منظور کنیم و دولت هم باید بآنها كمك احترامی دهد نه از جهت آنکه آنها محتاج بكمك یا احترام دولتند بلکه برای آنکه دولت اگر بفهمد و از خواب گران بر خیزد محتاج با احترام کردن آنها است زیرا بانفوذ آنها دولت مملکت بدون بودجه اداره میشود

يك نظری بخرج ما باید يك نظری بمقدار بودجه روحانین بکنیم و يك بررسی روحانین از آن بنمائیم و يك نظری باینکه این بودجه از کجا است

و اداره روحانیت با چه چیز میچرخد

شما خوانندگان محترم سالی دست کم يك مرتبه بقم یا چند سال يك مرتبه بنجف مرکز روحانیت شیعہ میرود و هیچ در فکر افتادید که يك سرکشی بکنید بمدارس آنها وضع زندگانی يك مکتب محصلین قرآن و احادیث را ببینید که در چه منزلتهائی و با چه غذاهائی مدت جوانی و نشاط خود را میگذرانند و برای خدمت بروح شما و کشور شما چه زحمتهای طاقت فرسا میکشند اگر نرفتید بروید ببینید نمیگویم ببینید که بآنها كمك مادی کنید خدا پشتیبان آنها است و قوه روحانیت آنها را نگهداری میکند میگویم ببینید تاجن کشی هارا بفهمید پس از سر کشی در مدرسه های یکسری هم بخانه

علماء بزرگ آنجاها که مراجع شیعه هستند بزنید و وضعیت دنیای آنها را به بینید سپس بدفترهای ثبت املاك و اسناد نظری بکنید و املاك علمائی که پنجاه سال در میان توده ریاست کرده بدست بیاورید ببینید یکسند مالکیت ملك چند هزار تومانی بدست می آید؟ آنهاییکه خیلی دارائی دارند فقط يك خانه ملكی یا ملك جزئی پدری دارند سپس يك سری بزنید بمنزل يك نفر وزیر و وكيل دلسوز برای مملکت آنهاییکه در اول امر که وارد کار شدند هیچ نداشتند زندگی و املاك آنها را با تمام زندگی و املاك همه روحانیین این دوزخ بزرگ شیعه بسنجید تا مقدار بودجه اینها بدست بیاید

اکنون نظری کنیم که این بودجه مختصر از کجا اداره میشود اگر قانون مجلس شما يك مالیاتی گذراند و آنرا بازور از مردم گرفتید و خرج کارمندان دولت کردید هیچکس نشنیدیم بگویند این مجانی است و کارمندان دولت مفت خور هستند تمام مالیات های دولت از این قبیل است که مردم بدخواه نمیدهند با این وصف جائیکه این مالیات زوری در آن جمع میشود اسمش بیت المال است و کسانی که حقوق دولتی میگیرند اسمش اینست که حق مشروع خود را میگیریم ما کار نداریم که چه کارهائی برای ملت و کشور انجام میدهند و چه خدمتهائی در مقابل این حقوق میکنند خود میدانند و ما هم نمیخواهیم زیاد پرده دری کنیم لکن اگر قانونی را خدای عالم که تمام هستی مخلوقات از او است گذراند بموجب آیه (۴۲) از سوره انفال (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ) تا آخر آنگاه خود مردم بازایت این مالیات خدائی را آوردند در مرکز علم بدست کسانی که خدا تعین کرده دادند و او هم بین محصلین تقسیم کرد بطور تنگی و اقتصاد اینجا است که رگهای گردن بپار میشود و صداها از اطراف بلند میشود که اینها خرچشان بگردن توده است و مفت خور هستند و کار برای کشور نمیکند

ای بیچاره های نهی مغز آنجا که کار بود دیدید حتی برای کشور اینها از همه

بیشتر خدمت میکنند مخارج آنها را هم که دیدید بودجه مخارج آنها را هم که دیدید از بیت المال صحیح باماده قانون خدائی است

ما که میدانیم مرگ شما چیست شماها قانونهای خدائی را قانون نمیدانید شما با صریح قرآن طرف هستید شما با وجدان و خرد رزم میکنید شما با اصل اساس چون تشخیص دادید که مخالف آرزوهای شما است مخالفت میکنید

اُف بر این تشخیص بی خردانه که قانون مجلس از مغز چند نفر بشر معلوم الحال تراوش کرده یا از قانونهای اروپا پیدا شده قانون بدانند و بیت المال و حق مشروع از آن تعبیر کنند و سالی چند صد ملیون خرج آن چیزهایی که همه می دانیم و می دانید کنند و مملکت و کشور را در عوض تقدیم دیگران کنند و منابع ثروت کشور را برایگان بیازند و آنگاه قانون خدائی را که مردم باروی گشاده و آغوش باز از آن استقبال میکنند و در مقابل خدمت های بزرگی که شما خواب ندیدید بآن ها و کشور کرده و میکنند از آن تعبیر بمقت خوری و امثال آن کنند تفویض توای چرخ گردون تفویض

نتیجه سخن ما از سخنان ما تا این جا این نتیجه گرفته شد که روحانی نباید در این موضوع بشغل دیگری غیر از روحانیت که بسط توحید و تقوی و بخش و تعلیم قانون های آسمانی و تهذیب اخلاق توده است بپردازد و وظیفه مردم خصوصاً دولت آنست که در بسط نفوذ آنان جدیت و کوشش کنند که باین قوه حفظ استقلال مملکت و عظمت کشور در مقابل سیاست های خارجی و حفظ امنیت و آرامش در داخل کشور بهتر و بالاتر از هر قوه می توان کرد و ما بعد از این ثابت می کنیم که ارتش کشور نیز باید در تحت نفوذ روحانیت باشد تا از آن بتوان نتیجه های روشن پر قیمت گرفت و عمال شهربانی و نیروهای جنگی کشور از همه طبقات بروحانی بیشتر احتیاج دارند اگر دولت قوه تمیز از دست نداده باشد تجزیه روحانیت از دولت مثل جدا کردن سرازیدن است هم دولت باین تجزیه استقلال و امنیت خارجی و داخلی را از دست می دهد و هم روحانیت تحلیل می رود فوسا که زمامداران ما یا خواب مادر را

هستند و یا آنهارا دیگران اغفال کرده و قوه تمیزشان را دزدیده اند قسم سو می هم دارد که خیانتکاری بکشور است نتیجه دیگری که گرفتیم این بود که روحانین از بیت المال اعاشه میکنند و از مردم مستقیماً چیزی نمی گیرند و بیت المال خزانه خدائی است که قانون آن در هزار و سیصد سال پیشتر گذشته و مردم خود وظیفه دارند که بآن قانون عمل کنند و ما بعدها ذکر بیت المال و بودجه دولت اسلامی را می کنیم تا معلوم شود چند مقابل دولت فعلی شما مالیات دارد و با همه وصف روحانین از همه طبقات یا بسیاری از طبقات رو به مرده بیشتر اقتصاد میکنند در میان این طبقه اشخاصی را می شناسیم که يك نخ از منسوجات خارجه و يك حبه قند از ممالك اجانب استعمال نکرده در حالی که این زمامداران که سنگ وطن و کشور را اینقدر بسینه می زنند لباسهای آنها پارچه های خارجه متری صد یا چند صد تومان است و پالتوهای زنان آنها از چند هزار تومان کمتر نیست و از قماش وطن باینکه آنها امروز خوبست معلوم نیست يك متر حتی برای بچه های خردسالشان هم استعمال کنند

يك نظری میگوید (چون روحانی خرج خود را از توده میگیرد در نتیجه بکتابچه پوسیده ناچار است که همیشه بمیل توده سخن بگوید یا دست کم به خلاف میل او سخنی نگوید و این دو عیب بزرگ دارد اول آنکه فکرهای غلط توده را وقتی ملا قبول کرد یا از آن سکوت کرد رایج میشود و موجب پیدایش خرافات میشود دوم آنکه ملا مقلد توده می شود)

کاش يك مثالی می آورد که ملاها در آن از عوام تقلید کرده و حرف آنها را پذیرفته اند کتاب های ملاها از هزار سال پیش از این تاتصنیفات امروزی در دسترس همه مردم است خوبست بررسی کنید از اول آنها تا آخر اگر يك کلمه پیدا کردید که ملا در آن با میل عوام حرفی زده باشد ما تمام حرفهایی که تا کنون زدیم پس می گیریم و از هم انرا که آمدیم بر میگردیم و گرنه باید باین بی حقیقت های شرف سوز چه گفت من میدانم مقصود اینها از خرافات چیست همه دردها همان دنباله گفتار

اول و دوم است اینها احترام پیغمبر و امام و اصل اساس امامت را خرافات میدانند ولی همه دیدید که در آن گفتارها چه پیداد گریها و حق کشیها کرده بودند و ما با سندهای عقلی و قرآنی و تاریخی آنها را میان توده رسوا کردیم علاوه خرج ملای از بیت المال است و ملای خودشان بمردم گفته اند که اگر کسی گرچه ملای درجه اول باشد بر خلاف گفته های خدا و قرآن يك قدم بر دارد یا يك كلمه بگوید از بیت المال با و نمیتوان داد در اینصورت يك سد آهینی جلو ملایا کشیده شده است که نمیتوانند بر خلاف قانونهای خدائی فکر عوام را بپذیرند و بپذیرفتن فکر عوام از نظر خود عوام هم ساقط میشوند شما که از قانون خدا بی اطلاع هستید کارمندان قانون خدائی خواهی نخواهی باید بگفته های خدا عمل کنند و با آراء فاسده توده نبرد کنند و گرنه همان توده از آنها بر میگردد و آنها را بکارمندی دین و روحانیت نمی شناسند روحانیین در تهران و جاهای دیگر خیلی منبر میروند خوب است مدتی پای منبر آنها بروید و ببینید آنها موافق میل مردم حرف میزنند یا هر چه میگویند بر خلاف میل و شهوت توده است و این ماجرا جویان از روی عمد بانی خردی بآنها تهمت میزنند

باز دروغ پردازی اینجا باز يك گزافه گوئی روشن و دروغ پردازی آشکاری و گزاف گوئی میکند میگوید (روحانی هم بنده خداست وقتی دید شتر در خانه آنکس زانو بزمین میزند که محافظه کار تر است وقتی دید لیره ها و بارها و احترامها پیش آنکس می رود که خرافاتی تر است وقتی دید در روضه و منبر آنکس جلوتر است که دروغ بهتر بیافد و در برابر ملای دیگری که هم تراز همانهاست چون بمیل توده سخن نگفته برای نان خالی هم درمانده است از همینجا درس کار خود را برای همه عمر میخواند)

این بی خردان گوئی این کتابچه را میخوانند در بیابان افریقا بخش کنند یا میان توده که گوش و چشم ندارند میخوانند منتشر نمایند از اینجهت باین دروغ پردازیها خود را دلخوش میکنند امروز در قطر شیعه آن روحانی که احترامش از

همه بیشتر و شتر تقلید در خانه اوزانو بر مین زده رئیس روحانیین آقای آقاسید ابوالحسن اصفهانی است شما از این مرد بزرگ کدام محافظه کاری و حرف خرافی شنیدید رساله اوین توده بخش است در آن يك جمله حرف خرافی و محافظه کاری پیدا کنید تا ما از شما بپذیریم و گرنه به محض گفتن و ادعای سخنان بی پایه شما پذیرفته نیست از او گذشتیم یکی از بزرگان روحانیین که مظاهر احترام او را در ایران همه دیدید آقای حاج آقا حسین قمی بود آنها که آشنا با خلاق و اعمال او هستند میدانند که در صراحت لهجه و حق گوئی درجه پایه است و با هر چه برخلاف قانون خدائی است بی ملاحظه نبرد کرده و میکند با این حال شتر در خانه او خوابیده و احترامات او درین توده آن است که دیدید پس دست کم خوب بود برای سخن خود يك گواهی میآوردید تا معلوم شود فتنه جوئی و غرض ورزیها. از آنها گذشتیم در هر شهری روحانیین درجه اول را همه می شناسند و آنهائی که بین توده احترامشان از همه بیشتر است معروفند کداميك خرافی و محافظه کارند نشان دهید تا مردم ببینند

ای بیخردان اینها اگر نان را بنزخ روز میخورند و محافظه کاری برای جلب نفع میگردند خوب بود در این دوره تاریك بیست سال یکدستی طرف عمال دیکتاتوری دراز کنند و یکقدم بپایندارها و اعمال خود سرانۀ آنها همراهی کنند آنها هم بهتر از همه کس اینها را می پذیرند لکن آنها فدائی های سنگین قیمتی در راه حق گوئی دادند و حاضر نشدند برخلاف عقیده خود يك کلامه بگویند یا يك قدم بردارند با آن همه فشارها و اهانت ها ساختند و با گر سنگی و صدها مصیبت دیگر بر سر بردند و نگذاشتند این رشته پاره شود و یکسره از هم گسیخته گردد اینها امتحان خود را دادند دیگران هم دادند و وزن آنها و دیگران در میان توده معلوم شد (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) از اینها گذشتیم اهل منبر هم با آنکه حسابشان غیر روحانیین است باز هر کدام اطلاعات تاریخی و تفسیری و علمی و اجتماعیشان بیشتر است و از گزافه گوئی ها برکنار ترند پیش توده معروفتر و محترم ترند شما گویندگان درجه اول را ببینید و سخنان دانشمندانۀ آنها

را بسنجید تادروغ پردازی این ماجراجویان بیخرد آفتابی شود
جرم نشر خرافات میگوید (يك مثال روشن امروزه می‌دانند که قمه زدن
بهده کیست خلاف شرع است و این روضه های امروز بیشتر دروغست
 و دروغ بر پیغمبر و خدا هم بدترین دروغها است باین حال چرا يك ملا جرات ندارد
 مرد مرا از این کار باز دارد برای آنکه میدانند اگر چنین حرفی از دهانش بیرون بیاید
 نانش سنگ خواهد شد)

ما فرض میکنیم که قمه زدن حرام و این روضه ها هم بیشترش دروغ است
 لکن روحانی اگر نگفته قمه زدن حرام است مردم دیگر از کجا فهمیدند حرامست
 و اگر روحانی گفته و مردم از گفته روحانی هادانسته اند که حرام است تکلیف روحانی
 در اینجا چیست و با چه وسیله باید روحانی جلو گیری کند جز گفتن و آنهم با اعتراف
 خود شما اینقدر گفته که همه فهمیدند ما که میگوئیم باید همگی کمک کنند تا روحانی
 نفوذ و قوه پیدا کند و روحانی را نباید کوچک کرد و از نظر مردم انداخت برای همین
 است که اینها اگر در نظر توده بزرگ شدند حرفهای آنها در شان اثر میکند فرضا يك
 وقت هم بسخن آنها اعتنا نکردند با قوه جبریه آنها را جلو گیری میکند نفوذ روحانی
 وقتی در يك مملکت اینقدر شد که مثل شما چند نفر بیسرو پا در مرکز مملکت شیعه
 بر خلاف قرآن و اسلام و روحانی از جابر خیزید و هر چه ناسزا است بآنها بگوئید و
 مردم و دولت دندانه های شمارا درهم نشکنند باین روحانی دیگر نمیشود جلو گیری از
 هیچ چیز کرد

از نجف مرکز شیعه فتوی صادر شد که کلاه لگنی و صلیب شعار مسیحیت و
 حرام است و آن علاوه بر آنکه حرام است میدانیم که خلاف مصالح کشور نیز هست
 با همه حال کی باین حکم ارج گذاشت از امثال شماها افسار گسیخته ها که بیخردانه
 و کور کورانه سینه دین و کشور را میزنید روحانی باید نفوذ و قوه همراه او باشد
 تا بتواند هر چه میگوید اجرا کند و گرنه از گفتن هیچگاه مضایقه نکرده و نمیکند

میخواهد نانش سنگ شود یا آجر چنانچه شما اعتراف دارید که همه میدانند و البته این دانستن بوسیله شماها نیست فقط بوسیله روحانین است
قواعد دین همه این نویسنده باز دست و پائی کرده يك سنگی بتاریکی انداخته
آفتابی است میگوید (روحانی اگر آنچه میدانست میتوانست بگوید کار
 دین و زندگی ما خیلی بهتر از اینها بود مالا اگر از قطع نان خود نمیرسید این اسرار
 در پشت پرده نمی ماند)

تنها بگفتن کار از پیش نمیرود و گر نه هیچ اسراری در بین نیست و ملاها هر چه باید
 بگویند گفته و میگویند قانونهای خدائی و قواعد دین آفتابی است و چیزی پشت پرده
 ندارد لکن پس از قوه مقننه باید قوه مجریه در کار باشد نه قانون تنها میتواند بشر را
 اداره کند و نه بازور فقط کاری از پیش میرود قوه مقننه و مجریه مانند چشم و پائی مانند
 بی چشم بخواهد راه برود بگویدال فنامی یافتند چشم داری یا هم با آنکه راه را میبینند
 نمیتواند بمقصد برسد و این دو قوه باید بهم مرتبط و پیوند باشند یکی چشم دارد و
 یکی پائالین دوازهم جدا هستند نمیتوانند دنبال مقصد بروند بی چشم راه را نمیبینند
 بی پا قوه رفتن ندارد چون این دو بهم پیوند شدند و تشکیل يك بنیه دادند کار انجام
 میگیرد شما میگوئید روحانین نمیتوانند بگویند یا نمیگویند قوه مجریه که دولت
 و توده است حاضر شوند برای عملی کردن گفتار روحانین آنها آنچه بایستی بگویند
 با آنکه گفته اند باز میگویند ولی شماها حاضر نیستید بپذیرید شما دروغ میگوئید و
 عوام فریبی میکنید روحانی میگوید این کشف حجاب ننکین یا نهضت با سر نیزه برای
 کشور ضررهای مادی و معنوی دارد و بقانون خدا و پیغمبر حرام است روحانی میگوید
 این کلاه لکنی پس مانده اجانب تنگ کشور اسلام است و استقلال ما را لکه دار میکند
 و بقانون خدا حرام است روحانی میگوید این مدرسه های مختلط از دخترهای جوان
 و پسرهای جوان شهوت پرست عفت و ریشه زندگی و قوه جوانمردی را می کشد و
 برای کشور ضررهای مادی و معنوی دارد و بفرمان خدا حرام است روحانی میگوید

این مفازهای شراب فروشی و مؤسسه‌های مسکرات سازی مغز افراد جوان مملکت را فرسوده کرده عقل و صحت مزاج و عفت و شجاعت و شهامت توده را آتش زده باید بحکم خدا آنها را بستاند و میگساری و می فروشی حرام است روحانی میگوید موسیقی روح عشق بازی و شهوت رانی و خلاف عفت در انسان تولید میکند و شهامت و شجاعت و جوان مردی را میگیرد و بقانون شرع حرام است و نباید در مدارس جزء پروگرام باشد تا این دو عنصر لطیف سریع الانفعال را بهم پیوند کند

روحانی خیلی حرفها دارد شما يك قدم برای دین و اصلاح کشور بردارید تا روحانی که بمنزله چراغ است برای قدم دوم جلوی پای شمار روشن کند ما که میدانیم شما و امثال شماها با حکم خرد و خدا و روحانی طرف هستید و بیخود میخواستید هر خراب کاری را که خودتان و دیگران میکنند کردن روحانی بگذارید و مردم را از آنها برمانید و نتیجه بگیرید

تازه شدن داغ دل این بیخرد چون مدتی روزه خوان بوده اینجا هم یاد آن ایام افتاده در هر چند صفحه گریز را بگریلا مینند باز اینجا داغ دلش تازه شده که در احوال روز عاشورا دسته داشتند و در رادیوی طهران هم شب یازدهم معرم روزه خوانند میگوید (رادیو طهران بجای پشتیبانی از دستوری که خود دولت داده شروع کرد به پخش روزه ها و گزافه ها، بیکه میدانیم)

این بیخرد اینقدر از قانون مملکت هم بیخبر است که نمیداند دستوری که دولت دیکتاتوری رضاخان قاچاق داده بیک پول سیاه ارزش ندارد و باید حتی قانونهایی که در زمان او از مجلس گذشته و اوراقش را سوزاند و محو کرد و وکلای زوری آن روزها حق و کالت امروز را ندارند و اگر مجلس امروز مجلس باشد باید اعتبار نامه های آنها را رد کند از اینها گذشتیم رادیوی تهران که برنامه اش را در روزنامه ها دیده ایم بیشتر اوقاتش صرف کارهای کودکانه و موسیقیهای متنوع شرقی و غربی و ایرانی و مانند آن میشود که برای نشر بی عفتی در خانواده های محترم بهترین وسیله و وسیله است

اگر چند دقیقه اش هم صرف سخن رانیهای معقولانه يك گوینده دانشمند شود که تاریخ فداکاری يك بزرگ مرد اسلامی که در راه استقلال کشوردینی آن نهضت با شهادت را کرد تا بروح جوانان مانیزا بر توجمال آن یگانه بزرگ مرد اسلامی نور شجاعت و شهادتی بتابد چه ضرری دارد و بکجای عالم بر میخورد ما جز این حق داریم تشخیص دهیم که شما از پس مانده کبرها میخواهید بخورید و با اصل اساس دین مخالفت دارید **وَاللّٰهُ مَتِّمٌ نُّوْرِهِ وَاَوْكِرُهُ الْكَافِرُونَ**

راه اصلاح این نویسنده بیخورد پس از آنکه میگوید روحانی باید از **بنظر نویسنده** بیت المال حقوق بگیرد میگوید (برای این کار تنهاری که بخاطر میرسد و با هیچ قانون و عقیده هم مخالف نیست اینست که امروز در کشور ما موقوفات زیادیست که مصرفش روضه و مانند آنست اگر درآمد آنها با نظارت يك رئیس روحانی و سازمانی درست ولی غیر دولتی در این راه صرف شود هم مال وقف بمصرف خود رسیده و هم بزرگترین خدمتی از این راه بدین و زندگی شده ولی اگر توده همین است و روحانی هم همین (نه بر مرده بر زنده باید گریست)

مرحبا باین فکر روشن و عقل سرشار راستی باینکه در مملکت ما هم چنین اشخاص برجسته و متفکران روشن ضمیر پیدا میشود برای چه دولت برای اصلاح کشور دست پیش اجانب دراز میکند در هر وزارتخانه یک نفر از اینها باشد از فکر آنها استفاده های مادی و معنوی میشود و کارها همه بروفق دلخواه پیش میرود شما یکمرتبه دیگر عبارت این تہی مغز را بخوانید ببینید چه میگوید گوئی این هیچ آشنائی باین و قانونهای آن و عقل و احکام آن ندارد میگوید موقوفاتی که مصرفش روضه است روحانی بردارد خرج خودش کند تا بمصرفش برسد خوب اگر مصرف روضه است چطور با خرج کردن روحانی بمصرفش میرسد و چطور این راه که بنظر عالی شمارسیده با هیچ قانون و عقیده مخالف نیست این هم با عقل که فرستاده نزدیک خداست مخالفست و هم با قانون آسمانی و گفته خدا و پیغمبر و هم با عقیده همه

روحانین و همهٔ دینداران و دانشمندان چه شد که شما اگر ملکی داشته باشید می
توانید عایدی آنرا بهر مصرفی که بخواهید برسانید و بحسب اصل مالکیت که تمدن
جهان بپایه اش بر آن بنا نهاده شده هر کس میتواند در ملک خود بهر طوری که برخلاف
قانون خدا که آن فوق قانون مالکیت است نباشد تصرف کند و عایدی آنرا بهر مصرفی
که میخواهد برساند و کسی حق ندارد چیزی را که من بدسترنج خود پیدا کردم
در مصرف آن دخالتی کند اکنون من ملکی پیدا کردم بقانون مالکیت آن ملک و
عایدی آن برای همیشه مال من است میخواهم آنرا بشما ببخشم یا عایدی آنرا برای
شما تا هر وقت میخواهم قرار دهم کسی حق ندارد بگوید چنین کاری نباید بکنی
اگر خود آن ملک یا عایدی آنرا برای مصرف يك قهوه خانه سر محله هم قرار دهم
باز شماها حرفی ندارید همینکه اسم روضه در میان آمد گردنها کشیده میشود و
فریادها بلند میشود با آنکه میدانیم همین مجالس روضه نیمه منظم هم خدمت های
خوبی بکشور و مردم میکند در همین مجالس است که قانونهای خدا و اخلاق و معارف
بمردم تعلیم میشود همین مجالس است که اگر برای زیاده شدن و اصلاح آن قدمهایی
برداریم نصف جمعیت ما را از خیانت و جنایت دور میکند روی اصل مالکیت من می
خواهم عایدی ملک خود را مصرف شام و نهار يك مهمانخانه یا چائی يك قهوه خانه
کنم چه شد که کسی حرفی ندارد ولی در اینجا این حرفها پیدا میشود و پای متعذر
المصرف پیش میآید .

آنحرف بیخردانه که از مغز يك سر بازيسواد تراوش کرده بود پوسید و کهنه
شد فقط قانون خدا است که خواهد ماند و دست تصرف روزگار آنرا کهنه نمیکند
این قانونها یا زورها بمردن صاحبش میمیرند از این گذشته روحانی که میخواهد
بزشك روح مردم باشد و ریشهٔ خیانت و دزدی و چپاول را از جهان بردارد چطور
ممکن است قدم اول خود او برخلاف قانون خدا باشد و با مال حرام و زوربری اعاشه
کند و بمردم حرام و حائل بگوید

روحانی تصرف در موقوفات را برخلاف قرارداد مالک خلاف گفته خدا و قانون اسلام میدانند خود خلاف قانون مسلم اسلام بکنند آنگاه مردم بگویند خلاف قانون ننکند شما يك بيت المالى شنیدید و نمیدانید آن کدام است سخن درست آن است که شماها بگفته‌های خدا و قرآن و قانون اسلام ارجحی نمیگذارید و با آن کاری ندارید و با خواست خدا دین شما را از پا خواهد در آورد

باز تصرف جاهلانه این نویسنده بیچاره دست و پای خود را در مطالب کم می در معقولات کند . سر اسیمه شده هر چه پیش قلمش می آید مناسب یا غیر

مناسب مینویسد و از قانون چیز نویسی بیرون میرود

میگوید (شاید بگوئید تو یا مجتهدی یا مقلد اگر مجتهدی حرفهایت برای خودت حجت است و اگر مقلدی این فصولها بتو نمیرسد آری این سخن درست است ولی برای راه نه برای نتیجه شما بقانونگذار نگویید که حکم را چگونه و از کجا به دست آورد ولی حکمی را که بشما داد باید با حکم عقل و قانون طبیعت که حکم مسلم خداست راست بیاید و گرنه مانند امروز میشود که برای يك آیه **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ** که دستوری است خیلی ساده و حدودش را هم هر کس میتواند با فطرت خدا داده بفهمد چند برابر قرآن کتاب نوشته میشود تازه نتیجه اش هم این میشود که آب خزینة حمام و آب حوض مسجد جمعه با همه آلودگیهایش پاک است ولی پاکیزه ترین آبها اگر سر سوزنی از کر کمتر باشد همینکه انگشت متنجس به آن رسید نجس میشود)

این بیخرد آقدر تمیز نداده که این کتابچه را در میان این مردم که منتشر میکند خیلی از آنها از کتابهای فقهاء کم و بیش با خبرند گرچه نوع توده خبر ندارند و باور نمیکنند و الحق هم نباید باور کنند که کسی در يك کتابچه چنین دروغ شاخداری بگوید و بخش کند بی پروا از هر چیز میگوید برای يك آیه (ان الله يحب المتطهرين) چند برابر قرآن نوشته میشود اینك ما از همه حرفها گذشتیم شما خوانندگان رجوع

کنید بکتابهای فقهاء اگر در تمام کتابهای آنها سه سطر در اطراف این آیه سخن گفته اند ما تمام حرفهای خود را پس میگیریم و از همانراه که آمدیم برمیگردیم و گرنه شما پایه معلومات اینها و وزن و ارزشان را از همینجا بفهمید من گمان ندارم و الان هم در خاطر ندارم که از این آیه در کتاب فقهاء اسمی باشد یا از این آیه حکمی مستقیماً اتخاذ کرده باشند بلکه شاید این آیه چون در ذیل **اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ** واقع است از آیات اخلاقیه باشد نه احکامیه و جمله کلام آنکه این بیخرد اصلاً از کتب فقهاء و استدالات آنها بیخبر است و با آنکه خودش اعتراف کرده که ما نباید در راه حکم حرفی بزنیم باز از فضولی دست برنداشته چنین رسوائی را بار آورده و يك همجو دروغ روشنی گفته است و اما اینکه میگوید (نتیجه آن میشود که آب خزینة حمام و آب حوض مسجد جمعه با هم آلود گیهایش پاک میشود ولی پاکیزه ترین آنها اگر از کر کمتر باشد با رسیدن انگشت متنجس بآن نجس میشود)

این اشکالی است که از روی بیخردی کرده و می گذار آب زده آب خزینة حمام و حوض مسجد جمعه را اگر آلوده باشد همانطور که شما با این عقل میگوئید خوب است مردم از آن و از هر چیز کثیفی احتراز کنند نظافت را خدا از ایمان (۱) و از لشکرهای (۲) عقل دانسته و پاکیزه گان را محبوب خود شمرده چنانکه در همین آیه دیدیم و هر باشعوری باید مراعات آنرا بکند ولی اگر کسی مراعات نکرد چنانچه در قانون مجازات عمومی در هیچ جای جهان برای آن جرمی و حبسی قائل نشدند و بهمین قدر که باو اعتراض میکنند و روی ترش میکنند اکتفاء میکنند در قانون اسلام هم بهمین قدر اکتفاء کرده بلکه بالاتر هم رفته و نظافت را از ایمان دانسته و از لشکرهای عقل قرار داده تا مردم بدانند که اگر نظیف نباشند هم از جرگه مؤمنین درست بیروند و هم از دسته عقلا و دانشمندان خارجند پس در این حکم اسلام از دیگران پیش قدم تر بوده و بیشتر مراعات نظافت کرده است

(۱) بکتاب سخنان محمد رجوع شود (۲) بکافی حدیث جنود عقل رجوع شود

اکنون می‌آیم سر حکم آب کمتر از کر اسلام در اینجا مراعات نظافت را از تمام جهانیات بیشتر کرده میگوید آبی که در زیادی بقدر يك کر نباشد مردم باید مراعات کنند و چیز نجس در آن نزنند و اگر زدند احتراز کنند.

در اینجا قانون اسلام مراعات نظافت را شدیداً کرده و برای مرتکبین مجازات قرار داده شما اینجا خوب است اشکال کنید که اینقدر نظافت لازم نیست چرا خدا مراعات اینقدر نظافت را کرده آنوقت است که باید گفت شما با این خرد نباید در حکم خدا فضولی کنید پس معلوم شد که اسلام از همه طبقات بیشتر مراعات نظافت کرده بلکه اگر کسی در باب طهارات و قذارات از کتب فقهیه نظری کند و بادقت بررسی کند می بیند که هیچ قانونی در عالم اینقدر مراعات حفظ الصحه و مراعات نظافت را نکرده این اوراق مختصر جای وارد شدن در این مسائل نیست

این نویسنده در آخر گفتار خود افسوس بر عمر خود میخورد که همچون حیوان چشم بسته که بسنگ گچ کوبی بسته اند هشتاد سال میگذرانیم بخیال آنکه عالمی را پیموده ایم ولی چون چشم باز میکنیم در همانجا که بوده ایم هستیم ما این حرف او را درباره خودش و رفقاییش تا اندازه می پذیریم ولی يك نکته هست و آن آنست که خر گچ کوبی وظیفه اش همان است و انجام میدهد پس با آنکه راهی نرفته کاری کرده و انجام وظیفه داده ولی آدمیزاده که از حکم قرآن و خدا و خرد بیرون رود و از وظیفه های قانونی و خدائی شانه تهی کند از حیوان گچ کوب بمراتب پست تر است

این آدمیزاده را خدا در این جهان آورده برای کسب فضایل و معارف و شرکت در راه انداختن چرخهای سعادت دو جهان و اینصورت نبندد مگر بتن درد دادن زیر قانونهای خدائی که کفیل سعادت ابدی است و هر کس از زیر قانونهای آسمانی که بر اساس محکم خرد بنا نهاده شده شانه تهی کند نه چون خر گچ کوبی بجای خود است بلکه عقب عقب رفته در برنگاه نیستی و هلاکت و شقاوت می افتد اینک آیتی از آیات

خدائی بخوانید و در آن تدبیر کنید سوره اعراف آیه (۱۷۸) (وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ
 كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ
 بِهَا وَلَهُمْ أُذُنٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ
 ای قرآن ای تحفه آسمانی وای هدیه رحمانی تو را خدای جهان برای زنده کردن دلهای
 ما و باز کردن گوش و چشم توده فرستاد تو نور هدایت و راهنمای سعادت ماهستی تو ما
 را از منزل حیوانی میخوانی باوج انسانی و جوار رحمانی برسانی فسوسا که آدمیزادگان
 قدر تو را ندانسته و پیروی از تو را فرض خود نشمرند اسفا که قانونهای تو در جهان
 عملی نشد تا همین ظلمت خانه و جایگاه مشتی و وحشیان و درندگان که خود راتمدنین
 جهان میدانند رشک بهشت برین شود و عروس سعادت در همین جهان در آغوش همه
 در آید آف بر توای بیخرد آدمیزاده

در پایان سخن این نویسنده میگوید (روحانی اگر راستی بوظیفه خود عمل
 کند از بزشک هم بالاتر است زیرا بزشک جان را نکه میدارد ولی این روان را
 که ارزش جان هم باواست حال اگر همین کس یارا از کلیم خود درازتر کند یا وظیفه
 خود را بعکس انجام دهد می شود گفت از همه مردم پست تر است

روشن تر بگویم ضرر چنین کسی برای يك کشور بیشتر است از نایب حسین کاشی
 برای يك شهر زیرا او مالدا میبرد و این خرد را او در خانه مردم بناحق قدم میگذازد
 و این درد مردم آثار او پس از رفتن از میان میرود ولی بدعتهای این قرنهای ماند)
 ماباروی گشاده و آغوش باز این چند سطر سخن درست را استقبال میکنیم
 و خدا نیز درباره ملای بی عمل آباتی فرستاده که یکی از آنها را یاد میکنیم و آن آیه
 (۵) از سوره جمعه است (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِمْبَارِ
 يَحْمِلُ أَسْفَارًا) ما نیز میدانیم که اگر روحانی بوظیفه خود عمل نکند از تمام مردم
 پست تر و قاجاق تر است

لكن اين نکته را هم بايد گفت كه وظیفه روحانی را شما نباید تعیین کنید
شماره يك كتابچه چند صفحه اینقدر خیانت و جنایت مرتکب شدید و دزدوغ پردازیها
کردید حق ندارید وظیفه برای هیچکس تعیین کنید شما خود قاچاق هستید و در
حزب جنایت کاران در شمارید

گفتار چهارم - حکومت

پرسش هفتم (اینكه میگویند دولت ظلمه است یعنی چه آیا مقصود آنست
و جواب آن كه دولت چون بوظیفه اش رفتار نمیكند ظالم است یا مقصود

آنستكه دولت باید بدست مجتهد باشد)

جواب این گفتار را ما در پرسش پنجم كه از طرز حكومت های جهان و قانون های
ممالك گفتگو كردیم دادیم . اینجا نیز میگوئیم دولت چون بوظیفه اش رفتار
نمیكند ظالم است و اگر بوظیفه اش رفتار كند ظالم نیست بلکه در پیشگاه خدا عزیز
و بزرگ است لكن باید وظیفه دولت روشن شود تا تشخیص ظالم بودن و نبودن را بدیم
ما پیشتر ذكر كردیم و روشن نمودیم از روی حكم حس و خرد كه تشكيل
حكومت های امروزی در جهان از روی سر نیزه و زور است سلطنت ها و دولتهاي كه
امروز در كشور های عالم سراغ داریم هیچيك از روی يك اساس عدالت و پایه صحیحی
كه خرد آنرا پذیرد نیست این اساسها همه پوشالی و در عین حال اجباری و از روی
فشار و سر نیزه است و خرد هیچگاه با این همراه نیست كه يك بشری كه در همه فضایل
صوری و معنوی با دیگران یافرق ندارد یابست تراست بمجرد آنكه با چند نفر دسته
بندی کرده و با قتل و غارت يك مملكتی را مسخر كرده حكم های او را حق و از روی
عدالت بدانند و حكومت او را حكومت حق تشخیص دهد معنی حق را میدانید چیست
اگر نمیدانید از خرد كه برای انسانی چون چشم است پیرسید تا شما بگوید عقل
میگوید تصرف هر كس در مال خود كه از راه مشروعی بدست آورده حق است و

تجاوز در مال و حدود دیگران باطل و ظلم است متجاوز هر کس باشد و هر قدر قوه داشته باشد و محکوم و مظلوم هر چه کوچک باشد و بی دست و پا این مرام هیتلری که میگوید من بازو و تانک و سر نیزه باید لهستان را بدست بیاورم گو که صدها هزار خانواده را بر بلاد قتل برود و شهادت بسته از دور و بیخردانه از او ستایش میکنند مرا می بینید که از مسموم ترین و عدالت سوزترین فکر بشر تراوش کرده و باید هر دانشمند عدالت دوستی با آن طرف باشد و خردمندانی که در فکر جهانند باید ریشه افعال این پندارها را از جهان براندازند تا جهان بارامش خود برگردد

تنها حکومتیکه خرد حق میداند و با آغوش گشاده و چهره باز آنرا میپذیرد حکومت خدا است که همه کارش حق و همه عالم و تمام ذرات وجود حق خود او است با استحقاق او در هر چه تصرف کند در مال خود تصرف کرده و از هر کس هر چه بگیرد مال خود را گرفته و هیچکس انکار این سخن را نتواند کرد مگر آنکه باختلال دماغ دچار باشد اینجا است که حال حکومتها همه معلوم میشود و رسمیت حکومت اسلامی اعلان می گردد دولت ماکه یکی از حکومتهای کوچک جهان است وظیفه اش آنست که دنبال همین حکومت رسمی را بگیرد و قانون مجلس تشریح همین قانون خدائی باشد تا پس از این روشن شود که قانون اسلام در تمدن جهان پیشقدم همه قانونهاست و با عملی شدن آن مدینه فاضله تشکیل میشود.

و هاجنانچه بیشتر گفتیم نمیگوئیم حکومت باید باقیه باشد بلکه میگوئیم حکومت باید با قانون خدائی که صلاح کشور و مردم است اداره شود و این بی نظارت و روحانی صورت نمیگیرد چنانچه دولت مشروطه نیز این امر را تصویب و تصدیق کرده و این امر بهیچ جای نظم مملکت و تشکیل حکومت و مصالح کشور بر خورد نمیکند و باین کار تمام افراد مملکت بی استثناء از روحانی گرفته تا کاسب سر معله و ازلشگری گرفته تا دلال دوره گرد با حکومت همکاری میکنند و برای استقلال و عظمت کشور بجان و دل میگویند شما خوبست بکنظری بیندازید تشکیلات امروزی اول يك

سری بدر بار و وضعیت اسف آور آن بزنید سپس در وزارتخانه هارفته یکان یکان اشخاص پشت میز نشین و هرام آنها را بررسی کنید و آنگاه بآرتش مملکتی سرکشی کرده خیالات قشونی و سر لشکر هارا بدست بیاورید و آنگاه پائین تر آمده اعضاء ادارات کشوری و لشگری را در تمام شهرستانها ببینید و از آن پس یکقدمی بصحنه دارالشوری گذارید و قوه تقنینیه را بررسی کنید جمله کلام از سپور این دم کوجه تا بالاها هر جا میخواهید بروید و افکار متشتته و خیالات درهم و برهم و آراء و عقاید مخالف یکدیگر و نفع طلبیها و شهوترانیها و بی غفنیها و جنایتکاریها و خیانتکاریها و هزارها چیز دیگر را با چشم باز تماشا کنید آنگاه بفهمید بودجه کشور کجا خرج میشود و از کجا درمی آید البته با چنین وضعیتهائی که همه میدانید و پرده دری جایز نیست نباید توقع داشت که در محافل روحانی این دولت را دولت حقه بشناسند و توده بیچاره که تمام این جنایتها و خیانتها در پیش چشمش عملی میشود و با هر يك از افراد آن بیداد گر بها از طرف مأمورین در هر ساعت میشود باهولت همکاری کند و خیانت را بدولت خائن جایز ندانند شعا فقط يك ماده قانون مشروطه را عملی کنید که (هر قانونی که برخلاف قانون شرع باشد قانونیت ندارد) تمام افراد این مملکت باهم هم آواز شوند و وضع کشور بسرعت برق تغییر کند و با عملی شدن آن تمام این تشکیلات اسف آور و تشکیلات نوین خرد مندانه تبدیل پیدا کند و با تشريك مساعی همه توده عارف و عامی کشور رنگ و روئی پیدا کند که در جهان نظیر آن را پیدا نکنید ما میدانیم که این سخنان برای کسانی که با خیانتکاری و شهوت پرستی و آواز و نواز و رقص و هزار جور مظاهر فسوق و بی غفنی بار آمدند خیلی گران است البته آنانی که تمدن و تعالی مملکت را به لخت شدن زنها در خیابانها میدانند و بگفته بی خردانه خودشان با کشف حجاب نصف جمعیت مملکت کار گر میشوند (لکن چه کاری همه می دانید و میدانیم) حاضر نیستند مملکت با طرز معقولانه و در زیر قانون خدا و عقل اداره شود آنها بیکه اینقدر قوه تمیز ندارند که کلاه لکنی را که پس مانده

درندگان اروپا است ترقی کشور می دانند با آنها ماحرفی نداریم و توقع آنرا هم نداریم که آنها از ماسخن خرمندان را بپذیرند عقل و هوش و حس آنها را اجانب دزدیده اند کسانی که اینقدر حس و شعور خود را در مقابل اجانب از دست دادند که در وقت هم تقلید از آنها میکنند ما با آنها چه بگوئیم همه میدانید که ظهر تهران بتقلید اروپا بیست دقیقه قبل از نصف النهار خودش برسمیت شناخته شده و یکی تا کون نگفته این چه کابوسی است که اهل این مملکت بآن دچار شدند

آنروز که کلاه پهلوی سر آنها گذاشتند همه میگفتند مملکت باید شعار ملی داشته باشد استقلال در پوشش دلیل استقلال مملکت و حافظ آن است چندروز بعد کلاه لکنی گذاشتند سر آنها يك دفعه حرفها عوض شد گفتند ما با اجانب مراد نداریم باید همه هم شکل باشیم تاج جهان با عظمت باشیم مملکتی که با کلاه عظمت برای خود درست میکند یا برایش درست میکنند هر روزی کلاهش را ربوندند عظمتش را هم می برند *

در همه این مراحل اجانب که نقشه های خود را میخواستند عملی کنند و با کلاه گذاشتن سر شما میخواستند کلاه را از سر شما بردارند از دور با چشم استهزا بشماها نگاه میکردند و بکارهای کودکان شما میخندیدند شما بایک کلاه لکنی دور خیابانها قدم میزدید و بادخترهای برهنه سر گرم بودید و باینوضع افتخار میکردید غافل از آنکه در سرتاسر کشور افتخارات تاریخی شما را بردند و در سرتاسر کشور منابع ثروت شما را بردند و از دریا تا دریای شما را زیر پا درآوردند و بایک خط سرتاسری شما را باینروز نشانند

شما همگی بقرار داد وثوق الدوله نفرین کردید و لعنت فرستادید حق هم داشتید بکنید لکن پس از چندروز همان نقشه را باوضع بدتری که همه می دانید بگردن شما بار کردند و شما آنرا از ترقیات دوره پهلوی و پیشرفتهای کشور تشخیص دادید در حالی که بین شما اشخاصی بودند که خون دل میخوردند و از ترس سر نیزه

نمی‌توانستند نفس بکشند سخن فراوان است درد دلها زیاد است لکن کو گوش شنوا
 وقوة تمیز جمله کلام آنکه این زمامداران خائن یایخرد این اجزاء بزرگ و کوچک
 شهوت پرست قاجاق باید عوض شود تا کشور عوض شود و گرنه خواهید از این روزگار
 های بدتری دید این که اکنون دارید پیش آن بهشت است

يك اشتباهکاری این نویسنده جاهل باز در کتابچه پوسیده حرفهائی نسنجیده
 شگفت آور بدین و دینداران نسبت میدهد و از آن نتیجه های شگفت
 آور میگیرد میگوید (دین امروز مامیگوید هر دولتی که پیش از قیام قائم برپا شود
 باطلست (کل رایة ترفع قبل قیام القائم فصاحبها طاعوت یبعد من دون الله)

میگوید کار سلطان و همراهی با آن عدیل کفر است (سألته عن عمل السلطان
 فقال الدخول فی اعمالهم والعون لهم والسعی فی حوائجهم عدیل الکفر) میگوید قتال
 بهمراهی غیر امام مانند خوردن گوشت خوک و خون است بلکه در حدیث صحیح
 آماده بودن برای جنگ با دشمن را هم نهی کرده)

این نویسنده مطالب را در هم و بر هم کرده و روی هم ریخته ییخردانه باعتراض
 برخاسته این احادیث هیچ مربوط بتشکیل حکومت خدائی عادلانه که هر خردمند
 لازم میداند نیست بلکه در روایت اول دو احتمال است یکی آنکه راجع بخیبرهای
 ظهور ولی عصر باشد و مربوط بعلامات ظهور باشد و بخواهد بگوید علمهائی که
 بعنوان امامت قبل از قیام قائم برپا میشود باطلست چنانچه در ضمن همین روایات
 علامتهای ظهور هم ذکر شده است و احتمال دیگر آنکه از قبیل پیشگوئی باشد از این
 حکومتی که در جهان تشکیل میشود تا زمان ظهور که هیچکدام بوظیفه خود عمل
 نمیکند و همینطور هم تا کنون بوده ' شما چه حکومتی در جهان از بعد از حکومت
 علی بن ابیطالب علیه السلام سراغ دارید که حکومت عادلانه باشد و سلطانش طاعنی
 و بر خلاف حق نباشد؟

اکنون اگر کسی تکذیب کند از وضع يك حکومتی که این حکومت ها

جامرانه است و کسی هم تازمان دولت حق نمیتواند آنها را اصلاح کند چه ربط دارد باینکه حکومت عادلانه نباید تشکیل داد بلکه اگر کسی جزئی اطلاع از اخبار ما داشته باشد می بیند که همیشه امامان شیعه با آنکه حکومت های زمان خود را حکومت ظالمانه میدانستند و با آنها آنطور ها که میدانید سلوک میکردند در راهنمایی برای حفظ کشور اسلامی و در کمک های فکری و عملی کوتاهی نمیکردند و در جنگ های اسلامی در زمان خلیفه جور باز شیعیان علی (ع) پیشقدم بودند جنگ های مهم و فتح های شایانی که نصیب لشکر اسلام شده مطلقین میگویند و تاریخ نشان میدهد که با بدست شیعیان علی بابکمک های شایان تقدیر آنها بوده شما همه میدانید که سلطنت بنی امیه در اسلام بدترین و ظالمانه ترین سلطنتها بوده و دشمنی و رفتارشان را با آل پیغمبر و فرزندان علی بن ابیطالب همه میدانید و در میان همه بنی هاشم بدسلوکی و ظلمشان نسبت به علی بن الحسین زین العابدین بیشتر و بالاتر بود بهمین سلطنت و حشیانه جامرانه ببینید علی بن الحسین چقدر اظهار علاقه میکند .

در کتاب صحیفه سجاده میگوید (اللهم صل علی محمد و آله و حصن نفور المسلمين بجزتك و اید حمائها بقوتك و اسبغ عطایاهم من جدتك و اكثر عدتهم و اشحن اسلحتهم و احرس حوزتهم و امنع حوتمهم و الف جمعهم و دبر امرهم و واتر بین میرهم و توحدهم بکفایة مؤنتهم و اعضدهم بالنصر و اعنهم بالصبر و الطف لهم فی المکر) تا آخر این دعا که قریب هشت صفحه است و در آن برای لشکریان دستورهای است که شرح آن يك كتابچه میخواهد شما میگوئید روحانی بانظم مملکت و حکومت و حفظ استقلال مملکت مخالف است .

اُف بر این تشخیص بیخردانه و حق کشی بی اساس شما اینها هر وقت ممکن شده باشمشیر و هرگاه نشده باقلم و زبان از حکومت های اسلامی بی آنکه طمع در کار باشد یا خود خیال حکومت و منصبی داشته باشند با هر کوششی شده است تأیید کرده و میکنند در عین حال که تشکیلات را بدترین تشکیلات میدانند و میدانید که همینطور

هم هست از هیچگونه همراهی برای حفظ حکومت اسلامی دریغ ندارند و در موقع امتحان هم امتحان داده اند.

اما روایت دوم که میگفت داخل شدن در عمل سلطان و معاونت کردن از او و رفع حاجت او را کردن هم دوش کفر است.

این ماجرا جوی بیخرد چنانچه تاکنون دیدید و عادت دارد در نقل روایات خیانت میکند و گرنه مطلب روشن تر از آنست که در آن خود را نیازمند جواب بدانیم این روایت و امثال آن که روایات بسیاری است جلوگیری از داخل شدن در تشکیلات دولت است برای اعانت بظلم و کمک کاری کردن برستمکاری ها این در تمام قوانین عالم ممنوع است شما میگوئید اسم سلطان را سر هر کس گذاشتند و نام دولت را روی هر کس نهادند دیگر بر جان و مال و ناموس مردم حکمفرمای مطلق است اگر چنین است پس چرا بر عمال دیکتاتوری نفرین میکند و آنها را اینقدر تمقیب میکنند چرا مختاری و احمدی را عوض حبس و مجازات ستایش نمیکند آنها هم از کارگران سلطان بودند اکنون اگر یک روز نامه از عمال دیکتاتوری تکذیبی کند یا اگر از کسی پیرسند که داخل شدن در کارهای حکومت دیکتاتوری چطور است گفت داخل شدن در آن و همراهی کردن با آنطور تشکیلات از بزرگترین بی شرفیها و جانیاتکاریهاست باید گفت این باتشکیلات مخالفست و از حکومت عادلانه تکذیب میکند؟

ما میگوئیم در همان تشکیلات خانمانسوز دیکتاتوری هم اگر کسی وارد شود برای جلوگیری از فسادها و برای اصلاح حال کشور و توده خوب است بلکه گاهی هم واجب میشود خوب است آقایان رجوع کنند بکتاب فقهاء در باب ولایت از قبل ظالم به بینند آنها چه میگویند

اینک ما یک جمله از عبارت مکاسب استاد فقهاء شیخ مرتضی انصاری را ترجمه میکنیم تاحیله گری و حقه بازی و عوام فریبی این بیخردان روشن شود، گرچه خوانندگان تاکنون هر چه باید بفهمند فهمیده اند • شیخ بزرگوار میگوید دو چیز

جایز میکند والی شدن از طرف ظالمان را یکی قیام کردن بر مصالح بندگن خدا و در این مسئله ظاهر آخلافی نیست چنانچه بعضی گفته اند داخل شدن در کارهای سلطان ظالم جایز است اگر بتواند انسان حق را بصاحبش برساند باجماع علماء و حدیث صحیح و گفته خدا که درباره یوسف پیغمبر است میگوید (وَاَجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ) پس شیخ بزرگوار روایاتی نقل میکند در این باب که از جمله روایتی است که از حضرت صادق سؤال میشود که یکی از دوستان آل محمد در امر دیوان داخل است و در زیر رایت آنها کشته میشود حال این چطور است جواب میدهد که خدا او را بایت او محصور میکند و از رجال کشی در احوالات محمد بن اسمعیل بن بزیع که از بزرگان اصحاب ائمه است و در دولت منصور داخل است يك حدیث از موسی بن جعفر نقل میکند که از اشخاصی که در دربار هلی سلاطین ستمگر واردند و برای اصلاح حال کشور و توده قدم بر میدارند بقدری تعریف و تمجید کرده است که انسان را متعجب میکند میگوید اینها حقیقتاً مؤمنند اینها محل نور خدا هستند در زمین اینها نور خدا هستند در توده نور اینها برای اهل آسمان روشنی میدهد همچون ستارگان درخشان که برای اهل زمین نوربخش میکنند بهشت برای آنان خلق شده و آنان برای بهشت پس از آنکه شیخ بزرگوار این روایت را نقل میکند میگوید: داخل شدن در عمل سلاطین گاهی هم واجب است و آن در وقتی است که امر بمعروف و نهی از منکر واجب توقف بآن داشته باشد

این ییخردان ما چرا جو فقط برای آنکه دولت و ملت را بادینداری و دین داران و خصوصاً باملاها بدین کنند در میان کتابها میگردند يك حدیث پیدا میکنند بی آنکه بگویند این حدیث در چه موضوع وارد شده است بچشم آنها میکشند غافل از آنکه خوانندگان این اوراق بسیاریشان دست کم با تاریخ اسلام سروکار دارند آنها میدانند از اصحاب خاص ائمه و دوستان خصوصی این خاندان در شغل دولتی داخل بودند و ائمه دین از آنها تأیید و تمجید میکردند مثل علی بن یقطین و محمد

این اسمعیل بن بزیم و عبدالله نجاشی والی اهواز و دیگران و همینطور از بزرگان علماء ما در دربار سلاطین وارد بودند چنانچه پیش از این اسم آنها را بردیم.

و اما روایت سوم که میگوید قتال به همراهی غیر امام مانند خوردن گوشت خوک و خونست این جاهل بیخرد نستجیده و کتابهای فقهارا ندیده این یهودمرا میگوید در اسلام دو گونه جنگ است که یکی را جهاد میگویند و آن کشور گیری است با شرطهایی که برای آن شده است و دیگری جنگ برای استقلال کشور و دفع اجانب از آن است. جهاد که عبارت از کشور گیری و فتح ممالک است پس از آن است که دولت اسلامی با وجود امام یا با مر امام تشکیل شود و در این صورت اسلام بر تمام مردان که بعد بلوغ رسیده باشند و افتاده و عاجز نباشند و مملوک که از افراد اجانب است نباشند واجب کرده است که برای کشور گیری حاضر شوند و قانون اسلام را در سر تا سر ممالک جهان منتشر کنند و باید همه جهانیان بدانند که کشور گیری اسلام با کشور گیری فرمان فرمایان جهان فرقهها دارد

اینان میخواهند جهانرا برای منافع شخصی خود بگیرند اسلام جهانرا برای نفع خود جهانیان میخواهد مسخر کند، اینان جهانرا که گرفتند بی عدالتیها و بی عفتیها را بخش می کنند اسلام جهانرا برای نشر عدالت و احکام خردمندانه خدائی میگیرد، اینان جهانرا برای زندگانی مادی سراسر تنگین خود میخواهند و میگیرند اسلام جهانرا برای زندگانی معنوی و آماده کردن جهانیان را برای زندگانی سراسر سعادت و پرافتخار آن جهان میخواهد بگیرد، اینان تمام جان و مال مردم را فدای نفوذ و استراحت خود میکنند اسلام از سران و سرداران خود راحتی را سلب میکند برای حفظ جان و مال توده و بر انداختن اصول بیدادگری و دیکتاتوری از جهان

جهاد اسلام مبارزه با شرکها و بی عفتیها و چپاولها و بیدادگریها و ستمکاریها است جنگ جهانیان برای راه انداختن شهوت و لذات حیوانی است گو که کشورها پایمال شود و خانوادههایی سامان گردند هر کس کتاب جهاد و آداب آن و طریقه جهاد

اسلام را به بیند میفهمد نظریات اسلام را در جهان گیری

اسلام هر کشوری را فتح کرد یا فتح کند يك قانون نورانی آسمانی در آنجا پیش

نهاد کرده که اگر بآن عمل کنند با سعادت ابدی هم آغوش شوند

اینك این قانونهای خردمندانه اسلام، بیایند و ببینند این قرآن اسلام را با

دیگر کتابهای جهانیان بسنجند، این کشور گیرهای مسلمین را با کشور گیرهای دیگران

مقایسه کنند این ایران ما را کی از تنگ آتش پرستی و مجوسیت ننگین بیرون آورد جز

فتح اسلامی و چون معلوم شد که جهاد اسلامی کشور گیری مانند سایر کشور گیرها

نیست البته باید تشکیل حکومت اسلامی در تحت نظر امام عادل یا باهر او بشود تا

باین امر اقدام شود و گرنه چون کشور گیری دیگر جهانیان شود که آن از حکم خرد

بیرون و از یداد گیرها و ستمکارها بشمار میرود و اسلام و تمدن و عدالت اسلامی از آن

دور و بری است

و اما قسم دوم از جنگ اسلامی که بنام دفاع اسم برده شده و آن جنگیدن برای

حفظ استقلال کشور و دفاع از اجانب است بهیچوجه مشروط بوجود امام یا نائب

امام نیست و کسی از مجتهدین نگفته که دفاع را باید با امام یا جانشین آن کرد بلکه

بر تمام افراد توده واجب است بحکم اسلام از کشور اسلامی محافظت کنند و استقلال

آن را پابرجا نمایند

اینك عبارت فقها، در این موضوع (وقد يجب المحاربة على وجه الدفع من

دون وجود الامام ولا منصوبه كل یكون بین قوم یغشیهم عدو یخشی منه على بیضة الاسلام

او برید الاستیلاء على بلادهم او اسرهم واخذ مالهم) یعنی گاهی واجب شود جنگ

بطور دفاع بدون وجود امام و منصوب از جانب او مثل آنکه انسان بین گروهی باشد

که دشمنی بر آنها حمله کند از آن دشمن بر کشور اسلامی بترسد یا آنکه نخواهد بر

شهرهای اسلامی استیلاء پیدا کند یا بخواهد مسلمانان را اسیر کند یا مال آنها را بگیرد

در تمام این صورتها واجب است که مردم از کشور و جان و مال خود دفاع کنند و

با اجانب جنگ کنند

ای بیخردان، اسلامی که میگوید (وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً تَمَايَقَاتُلُو تَكُم كَافَّةً) میگوید بنشینید تا طعمه دیگران شوید؟ اسلامی که میگوید (وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَآخِرُ جُوهَرِهِمْ مِنْ حَيْثُ آخِرُ جُوهَرِهِمْ) میگوید دست روی هم بگذارید تا دیگران بر شما چیره شوند؟ اسلامی که میگوید (وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَهَابُوا تَقَاتِلُو تَكُم) میگوید خود را تسلیم دیگران کنید؟ اسلامی که میگوید (وَالْغَيْرُ كُلُّهُ فِي السَّيْفِ وَتَحْتَ ظِلِّ السَّيْفِ وَلَا يَقِيمُ النَّاسُ إِلَّا السَّيْفَ وَالسَّيْفُ مَقَالِيدُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَالْجَنَّةُ بَابٌ يُقَالُ لَهُ بَابُ الْمَجَاهِدِينَ) و صدها آیات و احادیث برای جنگ با اجانب و برای حفظ استقلال کشور آورده مردم را خود از کوشش و جنگ باز میدارد تقویر این آدمیزاده بی خرد

يك شگفت این نویسنده بیخرد پس از خیالات مالی بخویایمی خود که بی شگفت آور اساسی آن روشن شد میگوید (شگفتا و حشیان افریقا این را میدانند که باید مدیری داشته باشند که افراد پراکنده آنها را گرد آورد و پست ترین حیوانات خود را برای ایستادگی در برابر دشمن آماده میکنند ولی ما فرقه ناجیه در میان همه انسانها و حیوانات يك سخن تازه بنام دین درست کرده ایم که در قوطی هیچ عطاری یافت نمیشود)

شگفتا که چیزی را که شماها با این پایه خرد و مایه دانش فهمیدید میگوئید میلیونها دانشمندان دیندار که در آنها اشخاصی بودند که اساس حکومتهای جهان را بر چیده و بحکومتها دیگر منقلب کردند نفهمیدند و چنانچه این بیهوده را که به دینداران نسبت میدید در قوطی هیچ عطاری یافت نمیشود در کتاب هیچ فقیه هم نیست و شما از روی بی خردی یا الجاج دروغ پردازی کرده بآنها نسبت دادید . آری ما و همه دانشمندان جهان میگوئیم که باید حکومتهای ظالمانه دیکتاتوری از جهان برداشته شود و بجای آن حکومت عادلانه خردمندان نهاده شود، شماها اگر با

این سخن مخالفت دارید بگوئید ما هم میدانیم که شما دنبال آب گل آلوده میگردید
 تاماهی بگیری

احکام اسلام دردهای شمارا که شهوت پرستیها و بی غفثیها و دروغ پردازیها
 و پشت هم اندازیها است دو انمیکنند. قانون اسلام خون شمارا هدر میکند و دست
 دزدی شمارا کوتاه میکند و از این جهت با قوانین آن طرف هستید. ملاها راههای
 شهوت شمارا میخوانند ببنند و خانمهای زیبا را از پشت میزهایی که میدانیم و
 میدانید مرکز چه فجایمی است میخوانند پردگی کنند. ملاها میخوانند این افکار
 پر آشوب جوانان نونهای عضولطیف وطن را که سد آهینی است برای جنبش شہامت
 و شجاعت بآرامش اولی خود برگردانند و از آن نتیجههای خرد متدانه برای کشور
 بگیرند. ملاها میخوانند این معارف دانش سوز شرف بر انداز را بیک فرهنگ عالی
 دینی که پرورش افکار توده را عهده دار باشد تبدیل کنند و شماها با همه اینها طرف هستید
 دروغ پردازی میگوید (چون دیدند این سخن بی پایه را قبول نمیکنند
 های یختر دانه آنرا بر نگهای دیگر در آوردند که ما آنها را مورد گفتگو قرار
 میدیم سپس زبانهای آنرا میآوریم (۱) میگویند حکومت باید بدست ققیه باشد
 و حال آنکه دیدیم باین سخن دلیلی ندارند بعلاوه هر گاه چیزی را شرط برای چیزی
 دانستند باید تناسبی مابین آنها باشد اگر گفتند مهندس باید ریاضی بداند سخنی است
 درست ولی اگر گفتند مهندس باید ققیه باشد شما خودتان باین شرط میخندید یک
 پادشاه که باید برای کشور کار کند چه نتیجه دارد که مدت ها وقت خود را صرف کند
 تا ببیند آیا مقدمه واجب واجبست یا نه)

ما در جواب پرسش پنجم جواب این بیهود را بتفصیل دادیم و روشن کردیم
 که اینکه میگویند حکومت باید بدست ققیه باشد نه آنست که ققیه باید شاه و وزیر
 و سر لشکر و سپاهی و سپور باشد بلکه ققیه باید نظارت در قوه تقنینیه و در قوه مجریه
 مملکت اسلامی داشته باشد زیرا قانونی را که عقل و دانش می پذیرد و حق میدانند غیر

از قانون خدای نیست و دیگر قانونها را روشن کردیم که از حکم خرد بیرونست .
 ما میگوئیم مجلس مؤسسانی که تشکیل میشود برای تشکیل یک حکومت
 یا تغییر یک رژیم باید از قهواء و ملاحای خردمند عالیمقام که بعدالت و توحید و تقوی
 و بی غرضی و ترک هوی و شهوت و موصوف باشند تشکیل شود تا در انتخاب سلطان مصالح
 کشور و توده را سنجیده و شاه عادل و عدالتخواه مطیع قوانین کشوری که همان قانونهای
 خدای است انتخاب کنند

ما نمیگوئیم و نگفتیم که شاه باید فقیه باشد یا مقدمه واجب بداند شاه باید
 نظامی باشد ولی از فقه که قانون رسمی مملکت است تخلف نکند ، اطلاعات نظامی
 و تاریخی فقط برای شاه کفایت نمیکند و هر نظامی مطلع را نمیتوان بشاهی انتخاب
 کرد رضاخان نظامی بود ولی بدرد سلطنت نمیخورد اول شرط شاه آنستکه تخلف
 از قانون را بر خود روا ندارد و خود را مطیع قانون بداند تا او را بمطاعی دیگران
 نپذیرند شاه باید مملکت را از خود و خود را از مملکت بداند و عهده دار حفظ جان
 و مال و ناموس و شرف توده باشد نه آنکه سلطنت را وسیله شهوترانی ها و غارتگریها
 کند و جان و مال و ناموس کشور را بیاد فنا بدهد نظارت ملاحای وارسته فقط میتواند
 قانون کشور را بچریان اندازد و دست چپاولچی ها را کوتاه کند و گرنه شما همه
 تجربه کردید غالباً این و کلاه و وزراء قلابی جز پر کردن کیسه و پر کردن بانگهای
 خارجه و پس از کناره گیری بسر وقت آنها رفتن کلای برای کشور نمیکند اگر سر
 باری برای آن درست نکنند

تتها چیزی که میتواند انسان را از خیانت و جنایتکاری بازدارد دین است آنهم
 در زمامداران ما هیچ نیست و یا اگر هست بمعنی خودش نیست این سخنان زرو
 زیوردار عوام فریب که این زمامداران همیشه ورد زبان خود کردند و برای وطن
 و کشور سنگ بسینه میزنند برای اغفال توده است و پر کردن کیسه خود و گرنه
 هر يك از آنها را میخوانید امتحان کنید تا برای شما روشن شود . همه میدانند که

تا چند ملیون از کرسی و کالت استفاده توقع نباشد چند صد هزار تومان خرج آن نمی شود و يك رأی صد تومان و دو بیست تومان خریداری نمیشود اینان که برای کشور و خدمت بمین عزیز زیر بار گران وزارت رفتند قبل از وزارت و بعد از دو سال وزارت آنها را بسنجید و سندهای مالکیت آنها را به بینید تا بهتر از این مطلب را دریابید برای اشغال يك کرسی و کالت يك منتظر الو کاله پارک چندین صد هزار تومانی برای فلان وزیر در مرکز درست میکند اینها برای خدمت بمین است ؟

شما میدانید و ما هم میدانیم مدرس يك عیالی دیندار بود چندین دوره زمام داری مجلس را داشت و از هر کسی برای او استفاده مہیاتر بود بعد از مردن چه چیز بجای خود گذاشت جز شرافت و بزرگی ؟ ما میگوئیم مدرسها باید بر رأس هیئت تقنیه و قوای مجریه و قضائی واقع شود تا کشور از این حال فلاکت بیرون یساید نمیکوئیم شاه باید ققیه باشد یا مقدمه واجب بخواند

باز اشتباه کاری این نویسنده میگوید (۲۵) میگویند حکومت باید دینی و دروغ پردازی باشد اگر مقصود دینی است که بازندگی بسازد چیست بهتر از آن هر گاه چنین دینی را از دولت بخواهید خواهد پذیرفت زیرا دین بهترین پشتیبان برای دولست و اگر مقصود همین دینی است که در دست ما است بی پرده باید گفت که این مثل آدم کاغذی است که تنها میتوان آنرا در پشت شیشه گذاشت و اگر روزی بخواهند آنرا از میان اوراق کتاب بیرون بیاورند و صد درصد بوقع اجرا گذارند همان روز هم باید فاتحه کشور و زندگی را خواند

مقصود شما از زندگی که دین با آن بسازد چیست همین زندگی است که الان دارید میکنید که دست بسوی هر يك دراز کنیم می بینیم خلاف مصالح کشور و توده است همین زندگی که باز یکدسته از عمال زمان دیکتاتوری برنک دیگر و گفتار دیگر مانند تمزیه گردانها بجای مردم افتادند و آنها را می مکند همین زندگانی که وضع وزارت و وکالت و همه چیز او را می بینید و میدانید . همین زندگانی که

مجالس تآثر و سینماها و مجالس رقص و بال و مانند اینها در آنست همین زندگانی که لغت کردن زندهای زیبا سینه‌ها و بازوها و رانهای خود را در میان خیابانها و اختلاط با جوانهای شهوتران اصول آنست و بسیاری از روزنامه نویسان بیخرد از آن ستایشها میکنند و با وجدان و شرف مبارزه مینمایند. همین زندگانی که کلاه لکنی اجانب و عادات و اخلاق ناستوده آنان پایه شرف و افتخار آن است. همین زندگانی که استعمال مشروبات و مسکرات اساس بزرگ آن است. همین زندگانی که مالیات از زنهای فواحش و باندول مسکرات تشکیل آنرا میدهد. همین زندگانی که رشوه خوری و کیسه بری بزرگترین اساس آنست؟

اگر مقصود اینگونه زندگانی است من بشما قول میدهم که هیچ دینی و هیچ آئینی و هیچ عقلی با آن ن سازد دین برای برداشتن همین چیزها است و تبدیل کردن زندگی پست و بی شرفانه است بزندگانی پرافتخار انسانی، دین منزل حیوانی را بمنزل انسانی تبدیل میکند و آن بازندگانی حیوانات سر خود نمیسازد، دین لجام بر سر حیوانات افسار گسیخته میزند و آن بازندگانی امروز شما نمیسازد، دین بی عفتیها و ستمکاری‌ها را از جهان بر میچیند و آن بازندگانی شماها نمیسازد و اگر مقصود از زندگی زندگانی پرافتخار با شرف انسانی است که از ستمکاری‌ها و خلاف و وظیفه‌ها و قانون شکنی‌ها و عفت سوزی‌ها بر کنار باشد دین برای سازمان همان آمده و با آن میسازد شما که از دین بی‌چوجه اطلاع ندارید از کجا میگوئید دین امروز ما باین اول اسلامی فرق دارد خوب بود یکی از فرقه‌ها را میگفتید تا مورد استفاده میشد.

دین امروز ما باین دیروز هیچ فرق نکرده دین ما همیشه دستورهای قرآن و پیغمبر اسلام بوده و هست شماها فرق کردید زندگانی شما طوری شده است که با هیچ عقل و دینی نمیسازد شما میخواهید هر طوری شما شدید دین هم همانطور شود لکن این نخواهد شد احکام دین همان احکام عقل است با اختلاف زمان اختلاف پیدا نمیکند دو و دو همیشه چهار است و ستمکاری همیشه بد است بی عفتی و بی‌دادگری

هیچ روزی خوب نبوده و نخواهد خوب شد دنیا به نیستی و هلاکت برسد همینست و باوج تمدن و تعالی برسد نیز همینست

اینکه می گوئید دین را اگر از میان اوراق بیرون آورند و بمورد اجرا گذارند فاتحه کشور و زندگی را باید خواند اگر مقصود اینست که دین میگوید کشور و زندگی نمیخواهیم این سخنی است بسیار بیخردانه که بدن و دینداران از روی ماجراجویی می بندید؛ دین برای سازمان حکومت و کشور و زندگی آمده است کدام قانون آن با کشور و زندگی مخالف است بگوئید تاملت شمارا در میان توده باز کنیم و اگر میگوئید فاتحه این زندگی آلوده بهزار گونه شرف سوزی و شهوت رانی و خیانت و جنایتکاری و این کشور بی سروسامان دزد پرور درهم و برهم را باید خواند و اساس زندگی را یک زندگی پرافتخار سراسر معارف و عدالت و خرد و دانش و کشور را یک کشور زنده با استقلال منظم دزد بر انداز معارف پرور باید تبدیل کرد چه بهتر از آن مگر حالا وضع زندگی تنگین ما خوبست مگر امروز کشور ما را باید جزء کشور ها بحساب آورد اگر این زندگی و این کشور را هم خوب بدانیم دیگر لغت بد را از قاموس جهان باید محو کنیم

ما که میگوئیم قوه تمیز را از شماها گرفته اند و بجای آن چند عدد جمعه را دیو داده اند عقل خداداد را ربوده اند و عوض آن يك كلاه لگنی سر شما گذاشته اند جمله كلام کشور و زندگی شمارا برده اند و دل شمارا بزنجای عریان میان خیابانها و استخر ها خوش کرده اند باور کنید بگذارید هر چه زودتر فاتحه چنین زندگی تنگین و کشور پوشالین خوانده شود شاید پس از این فاتحه سروسامانی و زندگی تازه پیدا کنیم (ان فی قتل حیوان فی حیوة)

از نو سزاه صومئ اینجا این نویسنده بیخرد داد سخن داده و گرافه گوئی را و ماجراجوئی تکرار کرده میگوید (۳) میگویند حکومت باید از روی عدالت باشد البته آن شرطی است که هیچکس متکثر آن نیست ولی همه میدانیم که

اینها بهانه است و مقصود اصلی چیز دیگری است جائیکه تکلیف ارث آدم دوسر و احکام ازدواج زن جنبه را تعیین کرده اند و احکام مردگان را از دم مرگ تا صور اسرافیل نوشته اند برای کلای مانند حکومت که پایه اول زندگی است و همه مردم در هر زمانی با آن سروکار دارند هیچ تکلیفی معین نکرده اند)

شکفتا از این دروغ پرداز کم حافظه که در چند سطر اینطور سخنهاى متنافی بایکدیگر میگوید یکجا میگوید برای همه چیز تکلیف معین کردند مگر برای حکومت در اول کلام میگوید همه میدانیم که اینها بهانه است و مقصود اصلی چیز دیگر است یعنی مقصود آنستکه حکومت از خودشان باشد و بدون فاصله میگوید هیچ تکلیفی معین نکرده اند برای حکومت اینها برای آن است که اینها هیچ مقصد خردمندانه ندارند و حتی در نوشتن و گفتن هم افسار گسیخته و سراسیمه اند.

شما از کجا میگوئید دین تکلیف حکومت را تعیین نکرده اگر تعیین نکرده بود پیغمبر اسلام چطور تشکیل حکومت کرد و بقول شما در نیم قرن نیمی از جهان را گرفت آن تشکیلات برخلاف دین بود یا بادستور دین اگر برخلاف بود چطور پیغمبر اسلام و علی بن ابیطالب خود برخلاف دین رفتار میکردند

از همه گذشته شما مگر قرآن را هیچ ندیدید اگر دیدید دست کم چند صفحه آنرا بخوانید و از یکی ترجمه اش را پیرسید این همه آیاتی که برای قتال با کفار و جنگ برای استقلال کشور اسلامی و برای کشور گیری در قرآنست بدون حکومت و تشکیلات صورت میگیرد. این همه جنگها و فتوحات اسلامی بدون حکومت و تشکیلات بوده خوب بود دست کم احکام جهاد و دفاع و سبق و رمایه و امر بمعروف و نواهی منکر و پیرسید و بی گذار بآب نروده رسوائی بار نیارید، اساس حکومت بر قوه تقنینیه و قوه قضائیه و قوه مجریه و بودجه بیت المال است و برای بسط سلطنت و کشور گیری بر جهاد و برای حفظ استقلال کشور و دفع از هجوم اجانب بر دفاع است همه اینها در قرآن و حدیث اسلام موجود است. قرآن در عین حال که کتاب قانونست

برای اجراء آن نیز کوشش کرده و در حالی که بودجه مملکت را بهترین طرز که پس از این میگوئیم تعیین کرده تکلیف کشورگیری و حفظ استقلال کشور را نیز معلوم نموده شماچه میدانید اسلام چیست و قوانین اسلام کجا است اگر قوانین اسلام در همین مملکت کوچک ماجریان پیدا کند روزی براو میآید که پیشقدم در تمدن جهان باشد، فسوما که شهوت رانی و خیانتکاری های زمامداران و اغفال و حیلہ گریهای اجانب احکام اسلام را انگذاشت از میانه و رقبا بیرون بیاورد تا همه ببینند خدای محمد ص تشکیلات حکومتی را چگونه و بر چه اساس بنا نهاده

ای بیخرد که عیب قانون اسلام را این میدانی که برای مردگان و مردم دوسر نیز تکلیف معین کرده این قانون خدائی است که از قبل از ولادت تا پس از مردن و از تخت سلطنت تا تخت تابوت هیچ جزئی از جزئیات اجتماعی و فردی را فرو گذار نکرده است. اینجا قانون گذار خدای دانا است که غفلت از هیچ چیز بشر ندارد در حالیکه زندگانی مادی او را بهترین طرز و بزرگترین اساس تمدن و تعالی اداره میکند زندگانی معنوی او را بانیکوترین و سعادت مندترین طور تأمین مینماید و در عین حال که تکلیف انسان دوسر را گفته تکلیف انسان خود سراسر افسار گسیخته مانند شماها را نیز معین کرده است و بخواست خدا یکروز عملی میشود

باز اشتباهکارها این بیخرد دست از فتنه انگیزی و حیلہ گری نمیکشد و پیوسته گفته انگیزها در صد آن است که کارمندان دولت را با مالاها بدین کند و از آن نتیجه های بی خردانه بگیرد

میکوید (اما اگر می گفتیم چون دولت بوظیفه اش رفتار نمیکند ظالمش می خوانیم و یا چون مالیات را بیهوده خرج میکند حرام میدانیم این ول خرجیها و وظیفه شناسیها از اول پیدانمی شد، ما میگوئیم اگر در زمان غیبت انوشیروان عادل بتخت نشیند ظالم است میگوئیم هر کس کار دولت را کند چه وظیفه شناس باشد و چه وظیفه شناس اعانت ظلم و یا عدیل کفر است، ما میگوئیم مالیات را هر کس بگیرد چه کم و

چه زیاد حرام است و باید بهمان طرزى كه همه ميدانيم حلال كند ماميكويم تاى شود نبايد ماليات داد و چون از دست هارفت مرغى است كه بهواپريده)

باز يك نظرى مايش از اين جواب اين بيهوده هارا داديم و معلوم كرديم كه بوظيفه دولت دولت اگر وظيفه شناس باشد و تشكيلات اگر بر طبق حكم خرد و اساس حكومت اسلامى باشد و كارمندان دولت اگر وظيفه شناس باشند و دزد و قاچاق نباشند و بر طبق قانون رسمى مملكت كه قانون اسلام است رفتار كنند نه آن دولت ظالم است و نه آن كارمندان اعانت بظلم و ظالم كرده اند

ماميكويم دولتى كه براى پيشرفت كلاه لگنى نيم خورده اجانب چندين هزار افراد مظلوم كشور را در معبد بزرگ مسلمين و جوار امام عاقل مسلمانان باشست تير و سرنيزه سوراخ سوراخ و باره باره كند اين دولت دولت كفر و ظلم است و اعانت آن عدل كفر و بدتر از كفر است

ماميكويم دولتى كه برخلاف قانون كشور و قانون عدل يك گروه ديوان آدم خوار را بنام پاسبان شهربانى در هر شهر و ده بجان زن هاى عفيف بى جرم مسلمانان بريزد و حجاب عفت را باز و سرنيزه از سر آنها بربايد و بغارت و چپاول ببرد و محتر مات بى سرپرست را در زير لگد و چكمه خورد كند و بچه هاى مظلوم آنان را سقط كند اين دولت دولت ظالمانه و اعانت بر آن عدل كفر است ماحكومت ديكتاتورى را ظالمانه و عمال آن را ظالم و ستمكار ميدانيم شماها در اين سخن حرفى داريد بزنيد تا رسوائى بيش از اين شود

توده مظلوم ايران الان هم چشم ندارند عمال ديكتاتورى آن روز را كه با زن ها و اطفال مظلوم آنها آنطور سلوك كرده و آن بى آبروى و ستمكارها را كردند ببينند و هر كس آنها را محترم بداند از شرف و انصاف بوى ندارد آن روزنامه هاى كه از اعمال ظالمانه ديكتاتور گريز پاگ خانمان سوز ترين آن كشف حجاب زن ها است طرف دارى ميكنند كمك كار با صول و حشيانه ديكتاتورى ميكنند و بايد اوراق آنها

با درمیدانها آتش زد

ما کجا گفتیم اگر حکومت بوظیفه خود عمل کند باز ظالم است این سخن بی خردانه را از کدام قوطی عطاریدا کرده برخ دینداران میکشید ما از انوشیروان گذشتیم شما یک حکومت بیاورید که بقانون رسمی مملکت رفتار کند تا ما او را از انوشیروان عادل تر بخوانیم

مایه شتر ثابت کردیم که کارمندان دولت هر کدام بوظیفه خود عمل کنند که خدمت بتوده وطن و رفع ظلم و ستمکاری از افراد بیچاره مظلوم است ما آن مأمور را ستایش میکنیم و کار او را عداوت و خود او را مؤمن بحق میدانیم در همان زمان دیکتاتوری اشخاصی از کارمندان دولت بودند که بودن آنها را در تشکیلات مالا لازم میدانستیم و بیرون رفتن آنها را از شغل دولتی برخلاف وظیفه دینی میدانستیم شما از آن اشخاص پیدا کنید تا ما با آغوش باز و روی گشاده آنها را ببرداری و سروری بپذیریم ای بیخردان دیگر حنای شمارنگی ندارد و سخنان دروغ شما در پیشگاه ملت ایران ارجی ندارد آنها شما هارا که همان عمال دوره تاریک دیکتاتوری هستید خوب شناختند و دیگر زیر بار این یهوده ها نمبروند آنها دوره تنگین شرف سوز پهلوی را دیدند و تلخی آن باز در کامشان هست و شما خائنان عمال خوش رقص همان دوره هستید شما ها همان بودید که در آن روزها بیداد گریها و ستمکاری ها را هر چه توانستید کردید و امروز سنگ وظیفه شناسی و عدالت را بسینه میزنید شما ها همان بودید که این دسته رنج براهانها و خواربها از شما ها دیدند امروز بصورت دیگری جلوه کرده آنها را اغفال میکنید

شما ها میدانید که اگر ملاها در بین توده نفوذ معنوی پیدا کنند شما ها را از پشت میزهای جیب بری برداشته عناصر صالحه بجای شما ها میگذارند شاید خدا خواست و روزی ملت خواب ایران بیدار شد تا تکلیف شما ها برای همیشه معلوم شود و اما راجع بمالیات و چگونگی آن در جواب پرسش هشتم تفصیل خواهیم

داد بخواست خدا

زیانهای از خود این نویسنده پشت هم اندازایش خود چنانچه دیدید چیز
در آری هائی بدین و روحانی نسبت داده سپس نتیجه هائی بیهوده
ازیش خود میگیرد این است که مایکنان بکنان نتیجه های مقدمات دروغی اورامیا و ریم
و جواب آنرا میدهیم :

میگوید (امازیانهای این عقیده (۱) مردم را در بازه حکومت گنج و سرگردان
کرده، سپس در تفصیل این پندار چنین میگوید : کار دولت در ایران بصورت مبهم
و بفرنجی در آمده از یک طرف میگویند مال و کار دولت محترم است و برای آن
قانونها و آیین نامه هادرست میکنند و از یکطرف میگویند مال دولت مجهول المالك
و بی صاحب است و این مقررات همه بی خود و من در آوردی است از یک طرف میگویند
خدمت بنظام واجب است زیرا اسلام جهاد را واجب کرده و از یکطرف میگویند
جهاد اسلام چیز دیگر است و اینها چیز دیگر)

مادر بازه مال دولت و چگونه حال مالیات چون در جواب پرش هشتم
میخواهیم سخن بگویم تکرار را لازم نمیدانیم با آنجا مراجعه شود، و اماراجع بکا
دولت پیش از این گفتیم که وارد شدن در کارهای دولت دو حال دارد یکی برای کمک
کاری بستکاری ها و پر کردن کیسه و جیب و بر ضرر کشور و توده قیام کردن چنانچه
بیشتر کارمندان دولت کنونی چنین هستند و هم خود آنها میدانند و هم همه ماها و شماها
اینگونه دخالت در کار دولت حرام و قانون نیز چنین اشخاص را سزاوارت عقاب
و انفصال ابدی از شغل دولتی میداند ولی نه باین قانون کسی عمل کرده و میکند و
نه بگفته روحانی که میگوید این کار حرام و عدیل کفر است و دیگری برای کمک کاری
بستم دیدگان و رفع بیداد گریها و خدمت بتوده و کشور ما آنرا حرام نمیدانیم که
هیچ بلکه آنرا عبادت و خدا پرستی می دانیم و خدای جهان برای آنها علاوه بر شرافتها
و سر بلندیها که در میان جامعه تهیه میکنند جزاهای نیکو و عطا های فراوان در آن

جهان قرارداد داده چنانچه گفته ام مرا درباره آنها آورديم و در روايت حضرت صادق است كه كسيكه ولايت پيدا كند در كارى از كارهاى مردم و عدالت كند در ميان آنها و در ب خانه خود را باز كند و بين خود و مردم حجابى قرار ندهد كه مردم با او رفت و آمد كنند و نظر كنند در كارهاى آنها حق خداست كه ايمان كند ترسناكى و فزع او را يعنى او را از ترسها و سختى ها ايمان كند، پس روحانى مردم را درباره كارهاى دولتى كيج نكرده هر كس كار خود و قصد خود را مى داند اگر براى آن قصد است كدام كار از آن بدتر و حرامتر است و اگر براى اينكار است چه كارى از اين بهتر است شما گفته گران و ماجراجويان مردم را در تكليف خود كيج مى كنيد كه اينطور دروغ پردازيها كرده و بملاها افتراء مى بنديد

يك نظري بنظام اجبارى نظام اجبارى باین صورت كه در كشور ما صورت گرفت هم در وضع قانون و نظامنامه و هم در اجراء آن خطاها و خطبها و ستمكاريها و بيداد گريها شده كه براى آفتابى كردن آن يك كتابچه بايد نوشت ما از همه گنختيم شما خود بر رسي كنيد ببينيد از اين نظام اجبارى سر نيزه تا كنون كشور ايران چه نتيجه گرفته جز آنكه يك دسته غارتگر و قاجا قرا در تمام شهرها و دهات بجان مردم ريخته فشقول سرو كيسه كردن آنها شدند و عوض آنكه نظام كشور را تأمين كنند زندگاني خود را با دسترنج دسته رنجبر تأمين كردند و عمارتها و بناهاي سنگين قيمت در خيابان هاي تهران و ساير شهرستان ها بنا كردند همه مى دانند كه هر آجری كه در اين ساختمان هاي تنگين بكار رفته با اشك چشم چندين پيرمزن بچاله كه براى خلاصي خود از زير جنگال اين يساول هاي ستمكار چندشاهي ذخيره خود را تقديم آنها كرده و بقيه عمر را با زحمت و فقر بسر برده اند گچ و گل آن آب گرفته شده و هر رنگ ريزي كه براى زيبايي و شكوه آنها شده خون دل چندين طفل بينوا است كه باينصورت در آمده اين نظام سر نيزه ما نصف كارهاي كشور را و صنعتي كشور را فلج كرده و از اين هم هيچ نتيجه نكرديم جز آنكه يك

جوان کارگر غنیف پاکدامن دو سال عمر خود را که در مرکزهای فحشاء و سرچشمه های فساد و پندادگری بسر برد و با آن عناصر خیانتکار بی عاطفه بی عفت معاشرت کرد همه فضایل او بر ذایل و تمام نیکوئی های اخلاقی و عملی او بیدبیا و بی غتیبها تبدیل پیدا کرده و چند نفر آنها که ینکده برگشتند زندگانی اهل آرا از آراش انداخته دزدی ها و خیانتها و هرزه گریهارا شایع میکنند و چه بسا که از مرکز تمدن امروز ما مرضهای تناسلی سفلیس و سوزاک را نیز بسوقا برای جوانان دیگر آنجا ببرند و یکسره فائحه حیوة مادی و معنوی آنانرا بخوانند.

ما از رضاخان چندان توقعی نداریم او باوضع سربازی بزرگ شده بود و گوشت و خون او باین فجایع تربیت شده بود او نمیتوانست بفهمد که عفت و پاک دامنی و امانت و درستی برای یکسرباز اهمیتش بیشتر است تا برای دیگر افراد توده و سرباز بدینداری نیازمند تر است از دیگران لکن باقانون گذارها که خود را دانشمند بحساب میآورند سخن داریم اینها با آنکه همه میدانند که این نظام دروغی قاچاقی برای کشور امروز ما زیانهای فراوان دارد و در این چندساله نتیجه مثبتی از آن نبرسیم سهل است زیانهای بسیار نصیب کشور و عضو کارگر آن که پایه حیوة کشوری مانند کشور ما بر آنست شده است باز ساکت نشسته و بکارهای شخصی خود و شهوترا نیها و کیسه پر کردنها سرگرمند.

در زمان حکومت رضاخان این بهانه را داشتند که هر چه او گفت نمیتوان در مقابل او حرفی زد حالا ما باخوشدقصی ها کاری نداریم لکن عذر امروز چیست تعلیمات باید یکدسته استفاده چی بی عاطفه بجان توده کارگر یفتند و از خون آنها بمکد و سرمایه حیوة مادی و معنوی آنها را بغارت ببرد و کشور کشاورزی را از خاصیت خود ساقط کند.

انگلستان را که در تمدن جهان پیشقدم میدانید میگویند در مواقع آراش کشور نظام اجباری ندارد و باتشویق و مزد عمل سرشار و فراهم کردن ساز و

درست خردمندانه قشون تهیه میکند

بهترین ترتیب درباره نظام قانون نظام اسلام است، اسلام دو گونه نظام دارد یکی نظام اختیاری که در مواقع آرامش کشور انجام میگیرد و آن وقتی است که به حسب مقتضیات وقت دولت نه مهاجم است و نه مدافع در این صورت خداوند تمام افراد صالح توده را ترغیب کرده بیاد گرفتن فنون جنگی بهر طور که موقعیت اقتضاء کند چنانچه در آیه (۶۲) از سوره انفال میگوید (وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ وَعَدُّوا اللَّهَ وَعَدُّكُمْ وَأَخْرَابَكُمْ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا لِتُظْلَمُونَ) یعنی آماده کنید ساز و برگ جنگ را بر ضد دشمنان بهر قدر میتوانید چه از نیروهای بدنی و تعلیمات نظامی و چه از ساز و برگ جنگی و سازمانهای مناسب آن و چه نیروهای سرخدی برای نگه داری سرحدات بطوری باید در این ساز و برگ و نظام میباشوید که دشمنهای خدا و دشمن های شما و هر کس در جهان هست بشناسید او را یا شناسانید از نیروهای با عظمت شما بفرسد و آنچه در راه خدا که حفظ کشور اسلامی و آماده کردن وسائل جنگی و تهیه ساز و برگ و نیروهای نظامی است خرج کنید خدا بکمال تمام ب شما عوض میدهد و شما با این آماده بودن مورد طمع دیگران و دستکاری آنان نخواهید شد.

این آیه با کوچکترین و لطیفترین بیان ذکر چند ماده حکم اساسی را کرده که همه موافق صلاح کشور و با وقت حزب کلر کر نیز تماسی پیدا نمیکند میگوید هر قدر که میتوانید باید در این راه اقدام کنید و کوشش نمائید، دسته کلر کر در اوقات یگتری میتواند برای تعلیمات نظامی هر کس در شهر خود در يك سازمان مناسب مجتمع شود و این کار را بطور تفریح و اختیار که هم نشاط معنوی و ورزش روحی دارد و هم نیروی مادی را کمک میکند انجام دهد و اسلام با آنکه تمام اقسام برد و

باخت را باشدت هر چه تمامتر حرام کرده اینجا که رسیده برای پیشرفت این مقصد بر دو باخت را برای اسب دوانی و تیر اندازی که دواصل مهم نیروی نظامی است جایز کرده و بآنها اختیار این بر دو باخت شرعی را داده است.

پیغمبر اسلام (۱) خود در میدان مسابقه حاضر میشد و اسب دوانی میکرد و با اصحاب خود شرط بندی مینمود در اسب دوانی با ابوقحافه و اسامه بن زید مسابقه کردند و میفرمود ملائکه از تمام شرط بندیها تنفر دارند مگر شرط بندی برای اسب دوانی و تیر اندازی و همه بازیگریهای مؤمنین یهوده است مگر سم چیز بازی گری برای تربیت کردن اسبها و برای تیر اندازی

یکی از ماده‌هایی که از آیه میفهمیم آن است که دولت اسلامی بهر قدر میتواند و بودجه مملکت اقتضا دارد برای حفظ کشور و ترساندن اجانب باید هم در سرحدات و هم در غیر آن نظامی و ساز و برگ جنگ و نیروهای مناسب با سازمان تهیه کند و در موقع‌های آرامش این امر باید بطور داوطلبی و تبلیغات دینی که بهترین تبلیغات است انجام گیرد و باید ساز و برگ زندگی نظامی را بطور خردمندانه تهیه کرد و علاوه بر مالیات‌های اسلامی که بطور حتم و اجبار باید تنیده بدولت بدهد که مایس از این ذکر آنرا میکنیم در اینجا بطور اغانه و اتفاق در راه خدا و برای پیشرفت مقاصد دولت اسلامی مردم هر چه بدهند خدای جهان جزای آنرا بطور وافی میدهد و اسباب سرفرازی و عظمت برای کشور نیز فراهم میشود که مورد ستائش دیگران و تمندی و تجاوز اجانب واقع نشوند

قسم دیگر از نظم اسلام نظام اجباری است و آن در وقتی است که دولت اسلام میخواهد هجوم بممالک دیگر کند برای نشر اسلام و خاضع کردن کشورهای جهان را در مقابل قانون عدل خدای و یا آنکه مملکت اسلامی مورد هجوم شود و اجانب بخواهند بآن دست درازی کنند در این دو موقع دولت اسلامی بسیج عمومی میکند

در اینصورت اگر اداره تبلیغات که مهمترین ادارات در قانون اسلام بشمار میرود و وظایف بزرگ بسیار مهمی در عهده آن است نفوذ بسزا کرد محتاج باجبار نمیشوند بلکه خود توده اطاعت امر خدا را بر خود حتم و لازم میبشمرند و برای جهاد و دفاع و حفظ استقلال کشور افزوی ایمان بخدا و اسلام حاضر میشوند و اگر کسی مسامحه کند دولت او را اجبار میکند و نظام اجباری اسلامی در اینصورت اجرا میشود

اداره تبلیغات اداره تبلیغات اسلامی از بزرگترین ادارات است که بحسب
اسلامی قانون اسلام تمام افراد توده از زن و مرد از احضاء آن اداره

بشمار میروند و وظایف آنها نظامنامه عمومی است که بین تمام افراد توده باید پخش شود و همه بوظیفه خود عمل کنند، آن اداره مانند اداره تبلیغات تنگین مانیست که گفتار دینی و قرآن که قانون اسلام است از آن اسقاط شود و بجای آنها آنجیزها که همه میدانید و میدانیم گذاشته شود اداره تبلیغات ماکر خانه غف سوزی و شهادت و شجاعت و معارف کشی باید بشمار برود چنانچه همه میدانید و میبینید اداره تبلیغات اسلامی (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لِيُقَاتِلَ لَهُمْ وُقَاتِلُونَ وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبِشِرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ) را با ترجمه و تفسیر بین توده پخش میکند و پشت رادیو برای مردم میگوید و این معاهده خدا با ملت را گوشزد آنها مینماید اداره تبلیغات ما آنها را که شب و روز می بیند بین توده پخش میکند يك نظامی که با اداره تبلیغات اسلامی تربیت شود جان و مال خود را از خود نمیداند بلکه بحسب این معاهده از اسلام و خدا میداند و در مقابل بهشت و سعادت همیشگی را برای خود میداند این روح نظامی کشور گیری میکند نظامیان اسلامی از صفوف جماعت و عبادت خدا بمیدان جنگ و صف نظامی میروند اینها خیانت باسلام و کشور اسلامی نخواهند کرد نظامیان تربیت شده شمارا

همه توده می شناسند و محتاج بمعرفی نیست این تربیت و این نظام کشور را عظمت
نمیدهد و نخواهد داد بلکه بخرابی آن کمک میکند

زبان خیالی دیگر این نویسنده نتیجه دیگری از آن مقدمات دروغی گرفته می
و جواب آن گوید (۲۵) استقلال و آرامش کشور را مست کرده و در بیان
آن چنین میگوید (سربازی که پایه استقلال کشور روی شانه او است یا پاسبانی که
آرامش شهر بر عهده او است با داشتن این عقیده چگونه فداکاری و جان بازی کند او
در سربازخانه و روزنامه ها سخن از میهن پرستی زیاد شنیده و سرودهای میهنی را هم
خوب آموخته ولی همه آنها در برابر آن يك كلمه که بنام دین شنیده هیچ است)

ما بیشتر ذکر کردیم که هر کس وظیفه شناس باشد یعنی برای خدمت بتوده
و کشور و رفع ظلم از ستمديدگان در کارهای دولتی و از دست دولت کمر باشد
جایز است و گاهی نیز لازم و واجب میشود و گواه هایی از گفته فقهاء و احادیث نیز
آوردیم اینجا باز باید بگوئیم که روح فداکاری و خدمت بمیهن در سربازهای ما با
این سخنان پوچ روزنامه ها و سرودهای رسوای میهنی پیدا نمیشود بکنفر سرباز
که وارد سربازخانه های ما میشود از سرباز دم در گرفته تا صاحب منصب ارشد با هر
کس سروکار پیدا میکند می بیند جز برای بر کردن کیسه ها و بنا کردن ساختمان
های چند صد هزار تومانی و شہوت رانیها و خلاف عفتها قدمی برای کار دیگر بر نمی
دارند این سرباز با این پرورشهای عملی موافق شہوت و میل نفسانی میخواهید
با چند سطر عبارت روزنامه و چند شعر خنک بی معنی توأم با رقص و ساز میهن دوست
و خدمتگذار بکشور شود و برای کشور فداکاری کند ؟ شما همین سربازهای اجباری
یا غیر اجباری را امتحان کنید به بینید باز آن سربازی که علاقمندی بدین بیشتر دارد
و با ملامها کم و بیش سروکار دارد هم وظیفه اداری خود را بهتر انجام می دهد و هم
در موقع کار برای کشور بیشتر خدمت می کند و هم از کیسه بری و خیانت بهم میهنان
بیشتر احتراز میکند .

اگر زمامداران بخواهند روح میهن دوستی و فداکاری در سرباز پیداشود باید بدست گویندگان روحانی و سخن رانان دینی دائرة تبلیغات دینی تشکیل دهند و سربازان را مستقیماً با روحانی تماس دهند میهن دوستی و روح فداکاری باید از روح خدا پرستی و ایمان بغیب در سرباز پیداشود این ایمانست که سرباز را تادم آخر دلخوش و سرگرم بکار و بخدمت بمیهن نگهداری میکند. این ایمانست که سرباز و هر کس دیگر راحتی در خلوت و تنهایی از خیانت بکشور و هم میهنان باز میدارد. ایمان بخدا است که روح شجاعت و شهامت بپیش میدهد. ایمان بآن جهان وسعادت آن است که انسان را تادم مرگه با پشت کار خستگی ناپذیر و دل گرمی برای خدمت بیرادران دینی خود حاضر میکند آن تبلیغات می اساس شما که فقط نظر تشریفاتی دارد و همه دروغ بودن و بچه بازی بودن آنرا میدانند میخواهید در سرباز اثری داشته باشد سرباز بیچاره چکند که خود را در میان خیانت ها و جنایتها از اشخاصی که میهن پرستی ورد شبانه روزی آنها است غرق می بیند. من خود يك كذبل محترم را می شناسم که با حس دینداری برای يك امانت داری که با روح زمامداران مناسب نبود از کار انداختند و او را دیگر سرکاری نگذاشتند. سربازی که به بیند پاداش امانت این است و در مقابل پاداش های خیانت کاران سر بر فلک کشیده درس خود را برای همیشه میخواند این افسانه ها را برای کسی بخوانید که اهل آب و خاک شمانیست و از فجایع پشت این چهار دیوارهای تنگین می خبر است امروز دیگر با این سخنان بی هوده خنك نمیتوان کسی را اغفال کرد و هر فسادى را با سم مالا و دیندار تمام کرد. تمام افراد این کشور کم و بیش سروکار با کارمندان دولت داشتند و معرفت کامل درباره همه دارند بهتر آن است که شماها هم با رسوائی های خود بسازید و دم در نیاورید که رسوائی بیشتر آفتابی میشود و سخنان بالا نری در میان می آید بگذارید نگفتنی ها در زیر پرده بماند و رسوائی کشور و افراد آن بیشتر از این روی دائره نریزد

چه چیز بخزانة دولت نتیجه دیگری که نویسنده از مقدمات بیپوده خود گرفته زبان میرساند ؟ آن است که میگوید (۳۰) بخزانة دولت زیانهای بزرگ رسانیده (و در بیان آن میگوید) وقتی فلان سوداگر و بازرگان میخواهد مالیات بدهد میبیند پول است نه جان است که آسان بتوان داد اینجا است که تابشود دادن مالیات امانت ظلم است اگر هم هیچ عقیده نداشته باشد بفکر دین می افتد میگوید باید مأمور و صول را فریب داد یا بوسیله رشوه قانعش کرد که این مالیات را نگیرد) خوبست بکنظری بکنید که بیت المال کشور و خزانة دولت در چه راههایی صرف میشود و در مقابل آن چه نتیجه هایی برای کشور و توده گرفته میشود تا بخوبی روشن شود که این زیانها که بخزانة دولت وارد میشود از کجا است و توده را کی بی علاقه بدان مالیات کرده

مردم اگر ببینند کارمندان دولت و مأمورین شهربانی و ارتش مملکت هر کدام بنوبه خود وظیفه اخلاقی خود را انجام میدهند آنها احتیاجات اداری توده را بامعقولیت رفع میکنند و اینها حفظ جان و مالشان را اذدزد و غارت گر مینمایند و حفظ انتظامات داخلی کشور را می کنند و اینان عظمت کشور را تأمین و حفظ تعدیات اجانب را می کنند اگر تمام بشر جمع شود که زبان بخزانة مملکتی بزنند ممکن نیست از این راه بتواند زبانی وارد کند چطور ممکنست تاجر در مقابل حفظ چند میلیون ثروت خود سالی چند صد تومان ندهد یا کشاورز در مقابل حفظ جان و مال و ناموس خود از سالی چند کیلو گندم یا چند تومان پول خود داری کند شما يك همچو دولت که کارمندانش بوظیفه قانونی کشور رفتار کنند نشان بدهید تا مالیات را مردم از روی خوشنودی و رضایت بدهند و کسی هم نتواند حرفی بزند و اگر بزنند بسخن او ارجی نگذارند لکن وقتی مردم می بینند حاصل دست رنج آنها در بانکهای اروپا و امریکا جمع میشود برای معدودی دزد خیانت کار کشور که چند روزی کرسی وزارت را بحیله بازی اشغال کردند میخواهید مالیات را دودستی تقدیم کنند وقتی ملت دید مالیات

دولت عوض آنکه در ساز و برگ ارتش کشور خرج شود در جیب چند نفر سر لشکر و سر هنگ می رود تا آنجا که از هفت هزار و ده شاهی حقوق ماهیانه یک سر باز نمی گذرند و بجای دادن حقوق بچند شلاق و فحش و گرفتن امضاء چکی بر گذار می شود باز می خواهید مردم بخرانه دولت زیان نرسانند

وقتی توده دید پاسگاههای شهربانی که باید حافظ امنیت شهر باشند در هر کوچه و خیابانی بجان مردم ریخته بنامهای مختلف آنها را سرو کیسه میکنند و مرکز شهربانی محل دسته بندی دزدها شده است باز می خواهید خزانة دولت یعنی جیب دزدها و خیانت کارها را پر کنند

وقتی مردم می بینند بجای آنکه پاسبان حفظ آسایش آنها را بکند با چکمه و سرنیزه باز نهای مظلوم آنها برای کشف حجاب یاراه انداختن فحشاء عمومی و با خود آنها برای گذاشتن کلاه لگنی شرم آور آنطور سلوک کردند باز توقع دارید مالیات را حقوق حقّ دولت بدانند

ملت باتمام ادارات دولتی و کارمندان آن سرو کار داشته و دارند و آنچه باید به بینند دیده می بینند و فحایع این تشکیلات زیر پرده نیست باین وضعیت که از هزار یک را مانمیدانیم و آنچه میدانیم هم نمیگوئیم شما انتظار نداشته باشید توده بدولت و کارمندان دولتی خوش بین باشد و حاصل زحمت و دسترنج خود را برای بگلان بمشتی دزد قاچاقچی از روی میل و طیب نفس بدهد و بخرانه دروغی دولت هم هیچ ربانی و اواد نشود

این مطلب که آفتابی است این فحایع و هزاران فحایع دیگر در هر یک از ادارات کشوری و لشگری روی دایره ریخته چرا می خواهید سرپوش روی آن بگذارید و ملاحضه را تمام کنید. دولت وضع مملکت را اصلاح کند و حق کشی ها و چپاول ها و غارت گری ها را از میان بردارد و خیانتکاران و استفاده چیان را از تشکیلات دولتی بیرون کند و جمله کلام آنکه همه چیز را عوض کند تا ملاها و دین داران در تادیبة

مالیات‌های خردمندان بکشند و مردم غیرمالیات‌دار باری گشاده و چهره باز بدولت تقدیم کنند و گرنه تا این آش و کاسه است مملکت و مردم هم همین هستند و حق هم دارند کمی کارکنان دولت يك نتیجه دیگری که از مقدمات بیپوده میگیرد آن است که را بیکارست کرده ؟ میگوید (« ۴ ») کارکنان دولت را بیکارست و بدین میکند) و در بیان آن میگوید (کارمند دولت یا بدین علاقه دارد یا نه اگر نداند که حسابی نداریم و اگر دارد این راهم بهمرأش تزریق کرده اند که کار دولت بدست و پولش حرام است پس در این صورت از اول خود را جهنمی و بدکار دانسته سپس بکار وارد شده حال شما از چنین کسی چه انتظار دارید جز همانکه میگوید آب که از سر گذشت چه يك نی چه صدنی)

ما بیشتر ذکر کردیم که کارمندان دولت دودسته هستند یکدسته کسانی هستند که بوظیفه اخلاقی و وجدانی خود که خدمت بتوده و کشور و رفع ظلم از هم میبندان است عمل میکنند روحانی کار آنها را بد نمیدانند که هیچ از بهترین کارها میدانند و میگوید اینها مؤمنین از روی راستی هستند و بهشت برای آنها و آنها برای بهشتند چنانچه گفته امام را در باره آنها ذکر کردیم و یکدسته کسانی هستند که وظیفه شناس و برای پر کردن کیسه خود و دستکاری و خیانت وارد کار دولتی میشوند اینها را ما و تمام خردمندان جهان بد عمل و جهنمی میدانیم

شما میگوئید ما میگوئیم اینها هم بد عمل و داخل شدنشان در شغل دولتی حرام است شما میگوئید هر کس باهر نیت وارد شغل دولتی شد هر چه بدی هم بکند همینکه کارمند دولت است خوش عمل و بهشتی است آیا تزریق عقیده ما کارمندان دولت را بهتر اصلاح میکند و کمک کاری بکشور و دولت میکند یا تزریق مسموم شما که می گوئید اینها یکسره کار دولت را حرام میدانند تا وظیفه شناسان راهم از کارست کنند و از وظیفه شناسی منصرف نمایند شما کجا از دین و عقیده دینداران اطلاع دارید شما يك مایه دارید آنها فساد و فتنه انگیزی است گویی بیش از این برای

خود و وظیفه قائل نیستید از این جهت در يك كتابچه چند صفحه این قدر دروغ پردازی کرده و توده و روحانی و کارمندان دولت را میخواستید بهم بدبین کنید و از یکدیگر بر نهانید و این از بالاترین جنایات است بکشور و دولت که جبران آن را چیزی نمیتواند بکند روحانی کارمندان دولتر با سایر افراد توده فرق میگذارد خوبهای آنها را از خوبان دیگران بهتر میدانند زیرا آنها خدمت بکشور و توده از روی راستی و درستی میکنند و این از بهترین شرافتمندیهاست که سعادت هر دو جهان در آن است و بدیهای آنها را از بدیهای دیگران بدتر میدانند زیرا اینها خیانت بکشور و توده میکنند و این از بدترین جنایتها و بی شرفیهاست که شقاوت هر دو جهان در آن است

اگر تبلیغات دینی در کشور ما بچریان میافتاد نتیجه هائی از آن میدیدند که در خواب هم ندیده بودند شما در این چند سطر عبارت يك خیانت جبران نا پذیر بکشور و دولت کردید زیرا وظیفه شناسان را نیز از کار سست کرده آنها را بدروغ جهنمی خواندید و این دروغ را بملاهاجسبانیدید تا بدل آن طبقه اثر کند و بگویند آب که از سر گذشت چه يك ننی چه صدنی

چرا مردم بقانون بدبین این یخرد میگوید (مافی شناسیم کسانی را که برای گرفتن و بدبین خوشینند؟ تذکره و رفتن زیارت که بگفته خودشان مستحب است رشوه میدهند که مسلماً حرام است - می بینیم رسوا ترین دروغ هارا همین که نام دین برویش آمد بیچون و چرایی پذیرند و بعکس تمام هوش و جر برزه خود را بکار میبرند تا به بینند بکجای قانون و مقررات میتوان دست انداخت یا مسخره کرد بسیار می شناسیم کسانی را که از مال دولت می دزدند یا خیانت میکنند و از همان پول صرف زیارت و روضه و نذر میکنند)

ما فرض میکنیم که تمام گفته های شما در این چند سطر درست است از آن این نتیجه گرفته میشود که مردم بدین و مراسم دینی علاقه مندند و بدولت و مقررات و قانون بی علاقه اند اکنون باید ریشه آنرا پیدا کرد که چرا چنین شده است اگر

درست بررسی شود می بینیم که مردم از دین با آنکه درست بمقررات دینی اشنا نیستند باز هر چه دیدند خوبی دیدند و دینداری را اسباب سعادت دوجهان خود میدانند از اینجهت بآن اظهار علاقه میکنند گرچه این اظهار علاقه بواسطه جهل بمقررات دینی برخلاف دین هم باشد مانند دزدی و خیانت بدولت لکن از قانون و مقررات دولتی هر چه دیدند بدی و ستمکاری و بیادگیری و خیانت و جنایت دیدند و از آن متنفر و بیزار شدند تا جایی که خیانت را نیز بآن دستگاه روا دانستند با آنکه خیانت هیچ گاه خوب نیست ، و اما اینکه مردم بگفته شما کار حرام برای مستحب میکنند یا خیانت میکنند و روضه میخوانند بر فرض صحت آن برای آن است که تبلیغات دینی در این کشور نیست باید دولت دائره تبلیغات دینی در تحت نظر گویندگان و نویسندگان دینی و روحانی داشته باشد و گفتار آنرا بتوسط رادیو و مجله رسمی بنام دولت پخش کند و مجالس سخن رانی دینی تهیه کند و نتیجه های خردمندانه برای کشور و توده بگیرد و گرنه تبلیغات پوسیده دولت بر فرض که یکصورت معقولی هم پیدا کند از آن نتیجه مثبتی بدست نمی آید

مردم حاضر نیستند حرف حق را نیز از این زبانهای خیانت کار بپذیرند . و این که می گوئیم اداره تبلیغات را دولت تشکیل کند نه با وضع کنونی که دارد زیرا این هم نتیجه معکوس میدهد باید دولت دینی و روحانی شود تا تبلیغات او نتیجه بدهد نه روحانی دولت بشود زیرا رفتن روحانی در این تشکیلات کنونی او را از روحانیت ساقط میکند و سخنان او را پیش توده از ارج می اندازد و نتیجه که میخواهیم بگیریم اصلاح توده و کشور است بدست نمی آید پس روحانی نتیجه خود را از دست میدهد و نتیجه می که باید بگیرد بدستش نمیرسد و این نیز خسارت بزرگی است بکشور و توده . و ناگفته نماند که پول دادن برای گرفتن تذکره داخل در عنوان رشوه حرام نیست گرچه برای گیرنده حرام است ولی نویسنده جاهل تر از آن است که تشخیص این امور را بدهد

آخرین نتیجه از این نویسنده نتیجه دیگری که از مقدمات یبوده خود می
مقدمات دروغی گیرد آنستکه می گوید (۵۶) فشارهه این خرابیها بر دوش
توده می نوا افتاده و در بیان آن چنین می نویسد (چون غرض از برپاشدن حکومت
و دولت آسایش توده است و نگهداری هر حکومتی هم با خود توده است از اینرو هر
خرابی در این دستگاه وارد شود فشارش بر دوش خود مردم خواهد بود پس از همه
اینها بخود ملاها نیز از این عقیده آسیب بزرگی رسیده زیرا کسانی که بآنن عقیده
دارند چون کار دولت را بدمیدانند کمتر پیرامون آن می روند و بعکس بیشتر کسانی
وارد کار اداری می شوند که بگفته آنان ارزشی تمیدهند یا مخالفند در نتیجه آن
شد که دیدیم)

این سخن پر روشن است هر خرابی در کشور و تشکیلات وارد شود ضررش
بر همه افراد توده است چه ملا و چه غیر ملا و همه زیانها از آنستکه کارمندان دولت
وظیفه شناس و خیانتکارند و دینداران و امانت داران کمتر وارد این تشکیلات
امروزیها میشوند .

در اینها هیچ سخنی نیست لکن سخن در آن است که چرا اشخاص پاکدامن
با امانت دیندار تابشود وارد این تشکیلات امروزی نمیشوند و شانه از زیر بار تهی
میکند برای آنست که ملاها بآنها گفته اند داخلشدن در کار دولت خوب نیست
ما دروغ این سخن را آفتابی کردیم و کلام ملاهای بزرگ و گفته امما را
آوردیم و هشت دروغ بردار از باخوبی باز کردیم آنچه ما میدانیم آن استکه وظیفه
شناسان و امانت داران در این تشکیلات که اساسش بر پیداد گری و خیانت است نمی
توانند وظیفه خود را انجام دهند در دوره دیکتاتوری این سخن نیازمند بدلیل نبود
هممیدید که وظیفه جز اطاعت امر ملوکانه در کار نبود و در این زمان کم و بیش می
شود انجام وظیفه داد ولی اینان بقدری در اقلیت هستند و مورد حمله و هو میشوند
که مقاومت کردن در مقابل آن دسته هوجی های پاچهور مالیده کار فیل است با همه

حال مالاها داخل شدن این طبقه را در این تشکیلات یخردانه نیز خوب میدانند و برای بعضی از آنان واجب هم میدانند و شماها بی دلیل بمالاها دروغ می‌بندید و جز فتنه‌انگیزی مقصودی ندارید

پیش هشتم و (اینکه میگویند مالیات حرام است یعنی چه آیا مقصود جواب آن این است که بطور کلی نباید مالیات گرفت یا آنکه باید بجای

مالیات زکوة گرفت اگر قسم دوم است در مثل امروز از مثل شهر تهران یا شهرهای مازندران یا کشورهای صنعتی از چه چیز زکوة بگیریم)

یکنظر بطور کلی بودجه ما اگر بخواهیم بطور تفصیل تمام اقسام مالیاتهای اسلامی کشور اسلامی را و حساب درآمد و بودجه آنرا و بیان مصارف آنرا ذکر

کنیم نیازمند یک کتاب هستیم تا خوانندگان دروغ بردازیا و حیل و گریه‌های این بی‌خردان را بهتر بفهمند لکن در اینجا بقدر احتیاج بطور کلی اشاره بآن میکنیم تا یک اندازه مطلب روشن شود.

در قانون اسلام چندین گونه مالیات است که بعضی از آنها بطور اجبار گرفته

میشود و بعضی از آن بطور اختیار دریافت میشود که باید هر یک از آنها بطور اختصار

تشریح شود آن مالیات‌ها که بطور اجبار گرفته میشود بدو گونه است یکی مالیات

سالیانه و همیشگی است و آن در وقتی است که کشور در آرامش است و مورد تهاجم

اجانب نیست یا انقلابی در داخل کشور نیست دویم مالیات بطور فوق العاده است و

آن در وقت انقلاب خارجی یا داخلی است این مالیات که در این موقع گرفته می‌شود

میزان محدودی ندارد و مالیات غیر محدود باید آنرا نامید زیرا بسته بنظر دولت اسلامی

است و این چون مالیات غیر مستقیم است البته در وقتی گرفته میشود که مالیات مستقیم

از عهده جلوگیری از انقلاب کشور بر نیاید در این موقع دولت هر قدر احتیاج داشت

از مردم میکشد اگر صلاح دانست بعنوان قرض و الا بعنوان مالیات غیر مستقیم و فوق

العاده بمقدار نیازمندی کشور و البته از روی تقسیم عادلانه دریافت آن انجام میکشد

حتی اگر نیازمند بگرفتن تمام اموال توده شد زاید بمقدار ضرورت را از آنها میگیرد و برای استقلال کشور اسلامی خرج میکند چنانچه در این موقع تمام افراد توده به عنوان نظام اجباری باید در جبهه های جنگی حاضر شوند و برای استقلال کشور اسلامی فداکاری کنند و اما مالیات مستقیم که برای اداره داخله کشور و هزینه های احتیاطی و مصالح کشوری و لشکری بطور اجبار باید توده بدولت بدهد چند گونه است (۱) مالیاتی است که از اراضی خراجیه میگیرد و آن اراضی کشورهای است که دولت اسلامی آنها را فتح کرده و در آنوقت که فتح کرده آن اراضی آباد بودند یعنی افتاده و موات نبوده تمام اینگونه اراضی مال مسلمین است که باید در صلاح کشور و توده خرج شود دولت این اراضی را هر طور صلاح دید دست مردم میدهد بیک قرارداد معینی و آنرا گرفته در مصالح کشور و توده صرف میکند و در حقیقت اینگونه اراضی از خالصه جات دولت بشمار میرود زیرا این املاک در تحت نظر دولت باید باشد و کسی حق خرید و فروش و نقل و انتقال دیگری در آنها ندارد این خالصه جات دولتی یکی از درآمدهای مهمی است که برای اداره کردن کشور کافی بلکه زاید بر آن است و هر چه کشور اسلام فتوحاتش زیادتیر شود و نیازمندی آن بیودجه بیشتر شود این درآمد هم دنبال آن زیادتیر میشود هر کس از چگونگی و درآمد اراضی خراجیه بخواهد مطلع شود بتواریخ اسلام رجوع کند (۲) مالیات صد بیست است که دولت بطور اجبار باید بگیرد و در مملکت اسلامی خیلی کم کسی است که مشمول این مالیات نباشد و این تعلق میگیرد بر کلیه درآمدهایی که توده دارد بهر عنوانی که باشد چه معدنهای طلا و نقره و نفط و قیر و ذغال سنگ و الماس و فیروزه و یاقوت و هر چه از این قبیل باشد و چه گنجهای که از زیر زمین پیدا میشود از حفاریها و غیر آن و چه چیزهایی که از دریاها استخراج می شود و چه منفعتهایی که از تمام انواع تجارات و صنعتها و کسبها و زراعتها و استخراج قنولات و احیاء اراضی افتاده و جمله کلام هر چه در تصور شما از منافع میاید باستثناء

بعضی جزئیات باشراط مقررہ در قانون مشمول این مالیات است حتی زنهای پیر پشت چرخ و پارہ دوز سر محلہ و ہر کس ہر نفی برای او حاصل میشود چہ زیاد و چہ کم باشراطی کہ در قانون مدون است

و این مالیات صدیست کہ بنام خمس اسم بردہ میشود بر زمینہائی کہ اہل ذمہ (یہود و نصاری) از مسلمانان میخرند چہ زمین زراعت باشد یا زمین عمارت و اشجار باشد نیز تعلق میگیرد و ہمینطور بر مالہای حلال مختلط بحرام نیز متعلق است و این مالیات یکی از بزرگترین مالیاتہائی است کہ اگر کسی با حساب درست مالیات یک شہر تجاری مثل تہران یا یک شہر صنعتی را جمع آوری کند برای مصالح نصف کشوری مانند ایران کفایت میکند و البتہ دولت برای جمع چنین مالیات عمومی کہ میشود گفت مانند مالیات بر نفوس است باید سرشماری دقیق کند و جمیع شغلہا و درآمدہا از روی کمال دقت بررسی و ثبت شود و کشور اسلامی از ہمہ کشورہا نیازمندتر بہ ثبت احوال و سرشماری است بلکہ نیازمند بہ ثبت اموال از روی بررسی دقیق نیز هست برای تعدیل مالیات غیر مستقیم و این مالیات بآنکہ بر ہمہ گونه منافعی تعلق میگیرد و ہمہ جور اشخاص مورد آن هست ولی از روی کمال عدالت وضع شدہ است کہ سنگینی برای تودہ ندارد و عمدہ آن بر اشخاص سرمایہ دار تحمیل شدہ است چنانچہ در قانون مدون است و ما بعد از این مصرف این مالیات را مینویسیم ناخباتتکار رسوا شود

(۳) مالیات جنس است کہ بنام زکوۃ اسم بردہ میشود این مالیات خیلی سنگین نیست و قانون در اینجا مراعات حال طبقہ کشاورز و بی بضاعت را کہ بیشتر این مالیات بآنها تعلق میگیرد کردہ و مراعات درجہائی کہ در کشاورزی کشیدہ میشود نیز کردہ در مواردی صدہ و در مواردی صد پنچ قرار دادہ و برای زراعتہائی کہ برای تربیت آن رنج بسیار باید کشید مانند برنج کاری و پنبہ کاری و امثال اینہا اصلاً قرار ندادہ و برای مالکین نیز همان عشر و نیم عشر قرار دادہ برای اینکہ بآنها مالیات صدیست

نیز تحصیل شده و آنها در حقیقت از همین زراعت که زارع صدبنج یا صده می دهد آنها صد بیست و پنج یاسی می دهند بطوریکه در قانون مذکور است با همه حال این مالیات هم خیلی مهم است و باید دولت ثبت املاک را بطور دقیق بکند و در موقع جمع مالیات وزارت مالیه موظف است در هر جا مأمورینی داشته باشد با شرایطی که در قانون است برای ضبط این مالیات و دهنده این مالیات حق دارد خود جنس را بدهد و حق دارد قیمت آنرا بدهد

(۴) از مالیات های اسلام جزیه است که آن مالیات بر نفوس و بر اراضی است که از اهل ذمه گرفته میشود هر طور و هر قدر که دولت مقتضی بداند این هم یکی از مالیات های اسلامی است

(۵) از درآمدهای دولت که بطور اجبار گرفته می شود ارث کسانی است که بمیرند و وارث نداشته باشند چه مسلم باشد و چه کافر حربی یا ذمی هر يك از اینها مردند و وارث نداشتند کلیه اموال آنها ضبط دولت میشود و در مصالح توده و کشور خرج می شود . اینها مالیات های اجباری است که اگر اداره تبلیغات اسلامی بطوری که در قانون تبلیغات مدون است جریان پیدا کند توده در تأدیه این مالیاتها خود با چهره گشاده اقدام میکند و دولت نیازمند با جبار نمیشود و یکی از این همه خیانتکارها که در تأدیه مالیات کمونی کشور میشود در آن نخواهد شد و دولت اسلامی برای مأمورین وزارت مالیه شرایطی مقرر کرده که این خیانتها واقع نخواهد شد

مصارف بودجه - ما اینجا باید بطور اجمال مصارف این بودجه هنگفت را بطوری دولت اسلامی که در قانون اسلام مدون است بنویسیم تا خوانندگان خیانت

کاری و هرزه گویی این خائنان را به بینند :

۱- کسانی هستند که اداره زندگانی خود را نمیتوانند بچرخانند نه مال بقدر اعاشه یکسال دارند و نه قوه کسب و کار و صنعت دارند اینها فقراء و مساکینی هستند که بواسطه پیری یا نقصان اعضا از کار افتاده باشند دولت باید هر طور صلاح میداند

آنها را اداره کند یا دارالعبزه تشکیل دهد و یا کوبن بین آنها پخش کند و از طرف وزارت اقتصاد خبازخانه‌های تشکیل شود و آنها را بطور مناسب آبرو مندانه از حیث خوراک و پوشاک اداره کند و یا آنکه بخود آنها مخارج سالیانه بدهد که خود را اداره کنند و در این جهت سادات و غیر سادات فرق ندارند. آری از بعضی جهات دیگر قانون همین اینها فرق گذاشته که عمده آن دو چیز است یکی آنکه سادات فقیر عاجز نباید بیشتر از خرج یکسال بدهند و اگر زیاده بآنها داده شد خود آنها موظفند که بصندوق دولت برگردانند. لکن فقراء غیر سادات را میتوان بیشتر از مخارج یکسال هم داد بلکه میتوان آنها را غنی کرد و شاید این سختگیری سادات برای آن باشد که اشکال تراشهای فضول گمان نکنند قانون اسلام طرفداری از سادات را کرده اکنون کسانی که از قانون هیچ اطلاع ندارند و کور کورانه میگویند پیغمبر اسلام برای اولاد خود را مدخل و گدائی باز کرده تقصیر کیست سادات یا غیر سادات اگر از خود چیزی داشته باشند و بتوانند خرج خود را در آورند دولت باید آنها را بکار وادارد بطور اجبار و از صندوق دولت بآنها نباید چیزی بدهد و این قانون مقدس اگر عملی شود تخم گدائی از کشور برچیده میشود نه آنکه گدائی راه میافتد.

فرق دیگر که میان سادات و غیر سادات است آنست که سادات از مالیات صد بیست که آنرا خمس میگویند باید ببرند و فقراء دیگر از مالیات زکوتی باید ببرند این یکی از مصارف بودجه است و از برای گیرنده شرایطی است یکی از آنها آنست که مالیات را در راه تخلف از قانون کشور خرج نکند که در این صورت از صندوق دولت باو چیزی نمیتوان داد بلکه اگر بطور آشکارا از قانون اسلام متخلف است گرچه پول دولت را در آن راه خرج نکند باز مشکل است مال دولت را بمصرف او رساندن

۲- کسانی که قرض پیدا کرده و از عهده اداء آن بر نمی آیند از قبیل تجار و رشکسته و کاسب‌هایی که سرمایه آنها سوخت رفته و مانند آنها دولت میتواند از صندوق زکوة بآنها بدهد و جبران قرض آنها را بکند بلکه میتواند بآنها سرمایه هم

بدهد که با آن کسب کنند و شرط است که قرض آنها از تخلف قانون کشوری مانند قمار و امثال آن پیدا نشده باشد و در اینجا نیز قانون مراعات غیر سادات را از سادات بیشتر کرده زیرا برای اداء قرض سادات سهمی معین نکرده آری اگر سادات ورشکسته قوه کار دیگر ندارند دولت میتواند قرض آنها را بدهد و سرمایه مختصری نیز بآنها بدهد برای اعاشه هر طور صلاح دید

۳- که عمده مصرف بودجه است پس از دادن بودجه سادات و فقراء صرف در مصالح کشور است در تأسیس ادارات کشوری و لشگری و ساختمان های مقتضی برای وزارتخانه ها و توسعه معارف و فرهنگ و دائرة تبلیغات و ساختن راه ها و پل ها و بیمارستانها و مدارس و کشیدن خطوط آهن در موقع مقتضی و آنچه در عظمت کشور و معمور شدن آن دخالت دارد و از این قبیل است تهیه ساز و برگ ارتش بهر طوری دولت صلاح میداند و جمله کلام آنچه برای اداره کردن کشور در داخل مملکت و برای حفظ عظمت و استقلال خارجی دخالت دارد از بودجه دولتی باید تهیه شود و اگر دائرة حسابداری جمع و خرج بودجه دولت اسلامی را درست بکند خواهد دانست که این بودجه تکافؤ برای همه مصارف لازمه میکند علاوه بر این بودجه اجباری که باید دولت اگر مردم ندادند با قوه جبریه از آنها بگیرد در اسلام مالیات های بسیاری بطور اعانه و اختیار هست که اگر اداره تبلیغات جریان صحیح پیدا کند ممکن است بودجه مملکت مضاعف شود

بکظرف یصندرجات هر کس از قانون اسلام کم و بیش خبری داشته باشد دروغ
نکین کابجه های شاخدار این ییخردان خائن را میداند لکن مادر اینجا

باید یکن یکن حرفهای ییخردانه او را که از روی لجباج و دشمنی بدین اسلام نوشته ییوریم و خطاها و دروغ پردازیهای او را روشن کنیم

میگوید (دین امروز ما می گوید پول مالیات حرام است و گرفتنش ظلم است و دادش اعانت بر ظلم و باید بجای آن زکوة و خمس گرفت اما زکوة از نه چیز باید

گرفته شود طلا و نقره تا آخر و اما خمس را از ارباح تجارت و صناعت میتوان گرفت ولی مصرفش نصف سهم امام است که باید داد بمجتهد و او هم یاباید بدهد بسادات یا بملایان دیگر یا بشخص امینی بسیار و یابزیر خاك امانت گذارد تا امام زمان بیاید بردارد و نصف دیگرش هم یکباره مال سادات است)

ما که می گوئیم این بیخرد یا بیچوجه از قانون اسلام خبر ندارد و پایبوده میخواهد تهمت هایی بزند و خرابکاری بار آورد باور کنید اینجا اول مالیات اسلام را منحصر کرده بخمس و زکوة با آنکه چندین گونه مالیات دیگر دارد که برای اداره کشور کافی است که مهم آنها خالصه جات دولتی است که کم دولتی اینقدر خالصه دارد و دیگر آنکه خمس را هم منحصر کرده با ارباح تجارت و صناعت در صورتیکه خمس از کلیه درآمدها بهر عنوانی باشد گرفته میشود که یکی از آنها ارباح مکاسب است و شاید در باب این مالیات اهمیت معادن مانند معدن نفت همین طلای سیاه از همه بیشتر باشد و این بیخرد از قلم انداخته و باید معلوم باشد که اگر دولت اسلامی خود معدنی استخراج کرد یکسره مال دولت میشود

اینکه می گوئیم خمس در صورتی است که غیر از دولت کسی دیگر استخراج کند و دیگر آنکه مصرفش را منحصر کرده بسادات و ملاها با آنکه مصرف مهم این مالیات هنگفت مصالح کشور است و سادات چیز دار یا قوه دار از آن یکدینار نباید ببرند فقط سادات فقیرین و آنکه نه قدرت کسب دارند و نه قوه کار بمقدار اداره زندگی از آن میبرند و ملاها هم برای آنکه از کارمندان اداره تبلیغات هستند بقدر مخارج اقتصادی هر کدام از خود بضاعتی ندارند از آن میبرند و شما همه میدانید که قانون مالیات اسلامی امروز در کشور عملی نیست و دولت با این وضع نمیتواند این مالیات را بطوریکه در قانون اسلامست بگیرد و بمصرفهایی که در قانون است برساند جمله کلام آنکه تشکیلات امروزی هیچیک تشکیلات دولت اسلامی نیست اگر یکروز زمامداران پیدا شدند و خویهای تشکیلات اسلامی را فهمیدند آنوقت خواهند فهمید

که بودجه کشور اسلامی درجه پایه و سایر تشکیلاتش برچه اساس است .
لافها و سزافها این یخورد باز باین هوش سرشار دعوی اطلاع بر قانون اسلام
 کرده میگوید (اینکه گفتیم دستورهای دین امروز ما اگر از میان اوراق کتاب بیرون
 آید و وارد عمل شود همان روز باید فاتحه کشور و زندگانی را خواند نسنجیده نگفتم
 شرط اول برای نگهداری هر توده داشتن قانون مالی درستی است اکنون به بینم
 کسانی که میگویند همفروزی زمین باید زیر فرمان ما باشد آیا باین دستور من در آوردی
 خود چه گونه میتوانی یک توده کوچک را اداره کنی)

البته اگر دستور دینی همینطور باشد که شما از پیش خود تراشیده بدین نسبت
 دادید یک کشور کوچک که هیچ این قانون یکشهر را هم نمیتواند اداره کند لکن
 ممکنست ما هم بگوئیم قانون مالی انگلستان عبارت از اینست که صد پنج از گوسفند ها
 بگیرند و بدهند کشیش ها مصرف کنند و با چنین قانون مالی نمیتوان اداره مملکت را
 چرخاند ولی این را از ما نمی پذیرند و ما بمجرد آنکه گفتیم سنجیده میگوئیم کار
 درست نمی شود شما از قانون مالی اسلام هیچ اطلاعی ندارید چنانچه می بینم

ای یخورد در زمان خلفاء عباسی قریب پانصد سال قانون مالی اسلام تا اندازه
 عملی بود و یک مملکت پهناوری را می چرخاندند با آنکه سایر قوانین اسلامی و قانون
 مالی هم آنطور که باید عملی نبود ولی درآمد اراضی خراجیه را داشتند

همین امروز که دولت دست خود را برای اداره مالی پیش دیگران دراز کرده
 قانونی را که آنها برای کشور هر روز وضع میکنند و باز خراب میکنند مانند کودکانی
 که خانه کلی درست کرده فوراً خراب میکنند می پذیرد باین کار شناسان بنشینند و
 و بسنجند میان قانون مالی اسلام همین قانون صدیست با شرایط مقرر که در قانون
 مدون است با قوانین آنها تا مطلب را خوب بفهمند و آنگاه بنشینند و اسف بخورند بحال
 مملکتی که قانون الهی خردمندانه خود را گذاشته از مغز یک نفر اجنبی استفاده میکند
 و هیچ خردمند شک نمیکند که قانونهای آنها اگر برای نفع خودشان نباشد برای نفع

مانیست و کسیکه احتمال بدهد آنان منافع ما را بر خودشان مقدم میدانند از قانون خرد بیرون سخنی گفته.

و اینکه میگوئید اگر این دستور دین از میان اوراق درآید و عملی شود باید فاتحه زندگی و کشور را خواند گفتاری است که از روی جهالت بقانونهای دینی میگوئید و از همینجا که قانون مالی اسلام را تشریح نمودید انکاره برای معلومات دیگر شما بدست آنان که هویت شما را نمی شناسند آمد. چنانچه از قانون مالی اسلام که حیات مادی کشور بر آن است میزان سایر قوانین اسلامی را هم بدست دادیم. با آنکه برای تشریح قانون مالی اسلام و نوشتن مهمات مواد آن يك كتابچه بزرگ باید تهیه شود و ما بیشتر گفتیم اگر زندگی همین زندگی تنگین سراسر کدورت است و کشور همین کشور در هم و بر هم زیر دست همه جهانیان است بگذار بهر دو فاتحه بخوانند شاید پشت سر این مرگ حیاتی و این فاتحه فتوحی باشد

ما میگوئیم اگر دستورات دینی از میان اوراق پیاپی عمل ییاید فاتحه این زندگی کنونی و کشور امروز را میخوانیم لکن يك زندگی و کشوری بجهان نمایش میدهم که دستور کلی همه آنها باشد شما که نمیدانید خدای عالم با چه دستور جامع خلل ناپذیری ختم نبوت را اعلان کرده است

باز روده درازی این نویسنده از معلومات سرشاری که دارد يك سخن را و یهود^۳ و نومی چندین دفعه تکرار میکند تا اوراق تنگین او قدری زیادتیر شده صورت کتابچه بخود بگیرد از این جهت ما را هم از قانون نویسنده گی یکبارہ بیرون کرده در اینجا باز میگوید (اما زکوة چنانچه دیدیم باید از چیزهایی گرفته شود که بعضی از آنها امروز هیچ نیست مانند طلا و نقره سکه دار و بعضی از آنها کم است مانند شتر و خر و ما و میز و بعضی همه جانیست مانند گا و گوسفند و گندم و جو و بنا بر این مردم مازندران که زراعت آنها برنج است یا مردم تهران و شهرهای دیگر و کشورهای صنعتی از چه چیز مالیات بدهند)

این میخورد گومی از صحرای آفریقا آمده و ابداً بقوانین اسلام آشنایی ندارد
میگوید طلا و نقره سبکه دار امروز چون نیست نباید زکوة از آن بدهند

مقصود از اینکه اینها امروز نیست یعنی آنها را تبدیل بشمش کردند اگر مراد
اینست باینسخن اطفال نیز میخندند و اگر مراد آن است که اینها امروز رواج نیست
و مردم آنها را احتکار کردند قانون اسلام نیز زکوة را برای طلا و نقره احتکار شده
قرار داده نه برای سبکه رایج که مورد معامله میشود پس امروز طلا و نقره بیشتر مورد
زکوة است بقانون اسلام . و شما از همینجا بلندی پایه این قانون را بفهمید که اگر
طلا و نقره مورد معامله شود مشمول قانون مالیات صد یست میشود و اگر احتکار
شود مشمول زکوة میشود در همه سال تا از حد نصاب بیفتد و اگر مقصود این است
که طلا و نقره در کشور مانعست فرضاً که این سخن درست باشد قانون اسلام برای
کشور ما فقط نیامده است قانون تمام کشورها است از اینجهت حال تمام کشورها
را مورد نظر قرار داده و از اینجاییهوده بودن این سخن نیز روشن میشود که شتر و
و خرما و مویر کم است و گاؤ و گوسفند و گندم وجود در همه جانیست . مگر اسلام برای
اداره یککناحه یا یک کشور آمده است باید مالیات تمام کشور اسلامی هر جا هر چه
هست در خزانه کل مملکتی متمرکز شود و احتیاجات کشور و تودم را دولت بآن رفع
کند . اینکلام مانند آن است که بگوئید دولت که مالیات بکثیرا گذاشته
کثیرا در همه جای مملکت نیست مگر باید مالیات بر یک چیزی که میگذارند در همه
جای مملکت باشد مملکت حجاز و یمن هم جزء کشور اسلامی است و زکوة شتر و
گوسفند و خرما آنجاها را اداره میکند

و اما اینکه گفتید مازندران که زراعت آنها فقط برنج است از چه مالیات
بدهند ؟ میگوئیم اما مالکین مازندران مشمول مالیات صدیست و اقسام دیگر مالیاتها
هستند پس حتی برنج هم مشمول مالیات صدیست است نسبت بیشتر مالکین که مالکین
عمده و مورد استفاده دولتند

واما طبقه کشاورز اگر کسی جزئی اطلاع از کشت برنج و رنج‌های که این طبقه بیچاره رنجبر از موقع کشت تا موقع برداشت محصول تحمل مینماید داشته باشد تصدیق می‌کند که وضع مالیات بر این طبقه رنجبر از قانون عدل و انصاف بیرون است. شما یک برنج حاضر کرده میبینید دیگر نمی‌دانید که این برنج یکدفعه باید در زمینهای کشت شود پس از آن باید زمینهای را مهیا کنند و نشاء برنج را بادیست دانه دانه بزمین بنشانند آنهم زمینی که حتماً باید تازه از آن آب افتاده باشد و باید گل باشد. این عمل نشاء را زنهای رنجبر مازندران و گیلان باید انجام دهند. پس از آن دست کم دو مرتبه باید و چین شود آنهم در چنین زمین گل آلود باید حتماً انجام بگیرد بعد از چیدن هم دسته دسته باید برنج را بطورهای بارنج فراوان ببندند و در اطاقهای مسقف آنها را در چوب بست قرار دهند و با آتش آنها را خشک کنند و آنگاه شلتوک را تهیه کرده پس از آن با آبدنگ از پوست در آورند و برای سفید کردن آن نیز رنجها ببرند از این جهت می‌توان گفت لغت برنج (به رنج) بوده یعنی باید برنج و زحمت تهیه شود پس وضع مالیات بر یک هم چه توده رنجبر که تمام اعاشه شب و روزی آنها نیز از این محصول منحصر است قانون خردمندانه است یا آنکه از بیادگیری‌ها و ستمکاریها است قانون اسلام یا آنکه مالیاتهای بسیار فراوان دارد لکن بطوری عادلانه و عادلانه وضع شده است که برای هیچ طبقه تولید زحمت نمی‌کند و در این قانون مراعات طبقه رنجبر بطور کافی شده است

واما شهرهای تجاری مانند تهران و شهرهای صنعتی مالیات از همه بیشتر میدهند زیرا آنها از همه بیشتر مشمول مالیات صدیست هستند تنها اگر مالیات شهرستان تهران را حساب کنیم خواهید دانست که مالیات اسلامی چه مالیات مهم هنکفتی است و در عین حال اگر تشکیلات اسلامی پابرجا شود و اداره تبلیغات کشور بگریان یفتد کم کسی است که از زیر بار مالیات شانه‌تهی کند و از قانون تخلف کند لکن شما همچون با اسلام و قوانین آن سرو کلاهی ندارید و نمیخواهید هم داشته باشید این سخنان

بگوشتان نمیرود و باشکال پیورود بر میخورید

يك اشكال بی سرو پا این ییخرد در اینجا يك سخنی گفته که سر رفته آن نامفهوم است میگوید (اما خمس هم بآنطوری که گفته شد بازندگی امروز نمیسازد چنانچه یکی از درآمدهای مهم امروز که وجودش هم لازم است گمرک است که باین دستور نمیسازد). گمان ندارم خود نویسنده هم بتواند این عبارت را تفسیر و ترجمه کند خمس بازندگی نمیسازد یعنی چه خوب گمرک با خمس نمیسازد یعنی چه کدام ربط مابین گمرک و خمس است که با هم نمیسازد

ممکن است يك تفسیری برای این ییهورده بکنیم گرچه از قانون نویسندگی بیرون باشد بگویم خمس بآنطور که نویسنده بیان کرد مملکت را نمیتواند اداره کند جواب آنرا پیشتر دادیم و روشن کردیم که ایشان از قانون خمس بکلی بیخبرند و بگویم مقصود از اینکه گمرک باین دستور نمیسازد آن است که انحصار مالیات بخمس یا گمرک نمیسازد با آنکه گمرک لازم است مائات کردیم مالیاتهایی که در قانون اسلام بابترین طرز وضع شده و همه جهات مصالح کشور و توده در آن مراعات شده بقدر کفایت تشکیلات کشوری هر چه بزرگ و با عظمت هم باشد هست و هر چه کشور اسلامی پیشرفت کند مالیات آن و خالصه جات آن پیشرفت روز افزون می کند و نیازمند بقانون گمرک که پیشرفت تجارت را در کشور فلج میکند نیست . قانون مالی اسلام طوری وضع شده است که بتجارت و صنعت کشور بهیچ وجه آسیبی نمی رساند ولی قانون گمرک که گرفتن مالیات قبل از تجارت و منفعت است بصادرات و واردات کشور زیانهای بسیار وارد میکند و بازار تجارت را سرد و سست مینماید پس قانون گمرک برای کشور لازم نیست که هیچ زیانهای فراوان هم دارد و باید این قانون را هر چه زودتر لغو کنند و تمام موانع سرحدی و مشکلات تجارت را از پیش پای توده بردارند تا کشور ترقیات مالی و تجاری کند، حالا صرف نظر از اینکه در اصل قانون چه زیانهای است و در اجرا آن امروز چه فسادها و فجایعی است که همه میدانید، علاوه قانون اسلام مانند قوانین کشورهای نیست که برای يك کشور

بخصوص وضع شده باشد تا مالیات گمرکی و سرحدی داشته باشد، قانون اسلام میخواهد سرحدات را از جهان برچیند و يك کشور همگانی تشکیل دهد و تمام افراد بشر را در زیر يك پرچم و قانون اداره کند و این آدم خوریه و جنایتکاریهای بشر را میخواهد از جهان براندازد و چنین حکومتی مالیات سرحدی و گمرکی نباید داشته باشد، حکومت اسلام برای تربیت های اخلاقی و ورزش روحی و حیات مادی و معنوی تمام عائله بشری آمده است. با قومیت که از پندارهای جاهلانۀ بشر است بکلی طرف است، قانون اسلام عربی و فارسی و انگلیسی و فرانسوی ندارد. مرام اسلام توحید و تقوی است در هر کس بیشتر باشد باسلام نزدیک تر است گرچه در آفریقا باشد، (إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيكُمْ) قانونگذار اینجا خداست و خدا با هیچکس قومی ندارد و طرفدار هیچ طایفه، بویژه نیست و با همه بشر يك نظر بزرگ خدائی مینگرد و برای سعادت توده بشر قانون و قرآن فرستاده

این دیوارها که دور دنیا کشیدند و بنام کشور و وطن خواندند از فکر محدود بشر پیدا شده و علم محیط خدا فوق این کشورهاست، دنیا وطن توده بشر است و همه افراد باید در آن بسعادت و دوجان برساند و این سعادت پیروی از قانون خدا است که بتمام احتیاجات همه دوره های زندگانی این جهان و آن جهان احاطه دارد و با همه جهانیان رحمت و محبت دارد لکن این نیز معلوم باشد که دولت میتواند از کالای خارجه هر گمرکی قرارداد کند بگیرد و اجازه ورود دهد لکن این مالیات را نباید از داخله و مسلمانان بگیرد

دخالت بیخردانه این بیخرد باز با از گلیم خود دراز کرده و در علمی که پایه در معقولات اش بر علوم بسیار است که اینها بهیچیک آنها آشنا نیستند دخالت کرده و ندانسته که علم حقوق اسلامی علمی نیست که مانند این کودکان بی دانش و خرد در آن وارد شوند اینجا تخصص فنی میخواهد رنجهای فراوان شبانه روزی میخواهد با این مغزهای تهی خود سرانه سرکشی کردن در این علوم و در پیرامون

حقوق اسلامی گردیدن انسان را بخطاهای بزرگ میکشاند و با غلط اندازیهای فراوان مصادف میکند چنانکه دیدید و دیدیم.

میگوید: (خمس از زکوة عملی تر است ولی در برابر دو اشکال بزرگ دیگر دارد اول آنکه حدیثهای زیادی از صحیح و غیر صحیح رسیده که امام خمس را بخشیده چیز را که شاه مینبخشد شیخ علی خان چرامی بخشد در کتاب وافی من شمر دم شانزده حدیث در این باره رسیده چه شده است که برای يك حدیث که میگوید (من زار فاطمة بقم فله الجنة) يك چنان بتخانه بزرگی با آنهمه تشریفات بر پا کرده اید ولی شانزده حدیث صحیح و غیر صحیح هیچ جا بحساب نیامد آفرین بر این دین دلیلی) اینجا ما نمیتوانیم از روی فن فقهی وارد این مسئله شده آنرا حل کنیم زیرا آن محتاج بیعت علمی است که مناسب این اوراق نیست و اینان نیز اهل فهم آن نیستند لکن اینجا باید روشن کنیم که بخشیدن خمس یعنی چه تا پایه معلومات اینان واضح شود. در قانون کشور مالیات هائی وضع شده برای مصالح کشور و ساز و برگ اداره مملکت از آن جمله برای شاه مملکت در ماه مثلاً ده هزار تومان قرار دادند شاه مملکت گفت من حق خود را نبوده بابدولت بخشیدم شما از این بخشیدن چه میفهمید جز اینست که او حق خود را تا وقتی سلطان است یا هر قدری بخواهد بخشیده آیا برای سلطان یش از بخشیدن حق خود اختیاری است آیا شاه مملکت میتواند با کلمه بخشیدم قانون کشور را بهم بزند و چنین حقی و حدودی از برای او هست ناچار همه میدانید که بخشیدن باطل کردن قانون نیست و نمیشود باشد

خالا ما از همه سخنان چشم پوشیدیم قانون خمس که مالیات صدیست است و از تمام منافع نوده برای تمام مصالح کشور اسلام خدا وضع کرده بموجب آیه (۴۲) از سورة انفال وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِهُ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ مَا زَهْمَةُ مُسْلِمَانِ وَ دَانِشْمَنْدَانِ می پرسیم که از برای امام چنین حقی است که قانون خدا را باطل کند و بهم بزند یا نیست

ناچار همه کس میگوید امام چنین حقی ندارد امام شارح قانون است نه ناسخ قانون بنا بر این این بخشش مربوط بقسمت خود در زمان خود او است مانند بخشیدن شاه است حقوق خود را یا مربوط بیکمده مخصوص است در چیزهای مخصوص. دلیل روشن این مطلب آنست که امیر المؤمنین ع (۱) بحسب همین روایات فرموده من خمس را بشیعیان خود بخشیدم و بحسب همین روایات امامان بعد از امیر المؤمنین مانند حضرت باقر و حضرت صادق (ع) و سایر ائمه تاحضرت صاحب الامر خمس را از همان شیعیان می گرفتند و میگفتند کسیکه از خمس یکدرهم بخورد بجهنم میرود کسیکه یا مال خمس دار معامله کند معامله اش باطل است اگر معنی بخشیدن آن است که این بیخردان میگویند چطور چیز را که علی بن ایطال بخشیده امامان بعدی همه می گرفتند

علاوه از همین روایات که نویسنده میگوید استفاده میشود که آنچه مورد بخشش است خمس در آمد خود شیعیان هم نبوده زیرا همان امام که گفته من بر شیعیان خمس را حلال کردم خود او خمس می گرفته. و از اینجا معلوم میشود که مورد بخشایش در آمد خود آنها نیست بلکه چنانچه از روایات معلوم شود این بخشایش راجع بمالی است که بدست شیعیان افتاده و دیگران خمس آنرا نداده اند مثلاً همین معدن نفت که الان در دست اجانب است آنها باید خمس بدهند آنها که ندادند بدست هر کس رسیده او باید بدهد بنا بر این مالیات دیگری را باید ما بدهیم و این البته يك قانون جوری است که هر کس در جهان مالیات نمیدهد همینکه بدست ما آمد ما مالیات آنرا مجبور باشیم بدهیم در این مورد خمس را بخشیدند که مردم معتقد بقانون در زحمت نیفتند. جمله کلام آنکه همه میدانیم که امام یا هر کس دیگر قانون خدائی را نمیتواند باطل کند و بخشش ابطال قانون نیست چنانچه واضح و آشکار است و البته حق اینگونه مسائل باید در فقه اداء شود و علماء در آنجا مطلب را بتحلیل علمی روشن

گروهه لکن ملجرا جوین از فتنه انگیزی دست نمیکشند و مانعیدانیم چه کینه این
 یخرد بایضمبر و اولاد اظهار او دارد که از هر طرف بر میگردد بآن دستگاه يك نیش
 میرود اینجا حرم محترم فاطمه معصومه را بتخانه خوانده با آنکه همه میدانند آنجا
 یکی از عبادت گاه های بزرگ شیعیان است که در هر روز و شبی چند صد هزار ذکر
 خدا در آنجا میشود و چنین معبد و مسجد بزرگ را بتخانه گفتن جز کینه گری با
 آل علی نام دیگری ندارد

باز تکرار یهوده این یخرد باز تکرار گفته سابق را میکند و اشکال دومی به
 و مختار یخرد دانه خمس مینماید میگوید (دوم آنکه مقصود از گرفتن این
 پولها تنها پول گرفتن نیست بلکه مقصود اصلی تأمین خرج های ضروری کشور است
 و حال آنکه طبق این دستور چنانکه دیدیم مصرف خمس نه تنها بحال کشور سودی
 ندارد بلکه خود يك کارخانه گداسازی بزرگی است شما خود اگر فرزندی داشته
 باشید سالم و بیکار حاضر نیستید خرج او را بدهید چه رسد بدیگران پس محمد و
 علی که خود سرچشمه غیرتند چگونه حاضر خواهند شد که کسانی بفرزندان آنها
 یا بکسان دیگر بنام آنها مال بی عوض دهند و از این راه دست زیادی را بنام دین
 تنبل و بیکار بار آورند)

مادر دین مصرف مالیاتهای کشور اسلام گفتیم که گرفتن مالیات و خصوصاً مالیات
 صد بیست که خمس نامیده میشود برای مصالح کشور و توده است و این یخرد از روی
 جهالت چنین دروغی میگوید: اداره (۱) کشور اسلامی در زمان پیغمبر اسلام و خلفاء
 بهمین بودجه بوده است با آنکه قانون مالیات بطور کلی در زمان خلفاء عملی نبوده
 و اینکه میگوید کارخانه گداسازی است از روی یخردی است پیشتر گفتیم که خمس
 را بسلطانی که قوه بدنی یا قدرت مالی داشته باشند نباید داد بلکه باید فقرا را از کار نشسته
 را بمقدار مخارج متعارف آنها هر طور دولت صلاح دانست اداره کند و این بر انداختن

اساس گدائی است که کشور اسلام مراعات آنرا کرده و اگر قانون اسلام جریان پیدا کند چه راجع بمالیات صد نیست و چه درباره زکوة یکسره تخم گدائی از جهان برداشته میشود. دولت اسلام موظف است که کسانی را که قوه کار دارند بکار وادار کند از روی اجبار و کسانی را که از بافتاده و عاجزند و راه درآمدی هم ندارند خود بهر طور صلاح دانست آنها را اداره نماید و باین جریان گدائی زیاد میشود یا از جهان بری افتد. اکنون شماها یا از قانون بی خبرید یا برای بی آبرویی بدینداران دروغ می بندید چاره چیست. و اما اینکه گفتید بدیگران بنام دین میدهند اگر مقصود شما ملاها و دانش آموزان علوم دینی است اینها جزء کارمندان دولت اسلامی هستند و اداره تبلیغات و تشریح قانون بواسطه آنها برپا است و اینها هر کدام از خود چیزی داشته باشند و نیازمید بصرف مالیات اسلامی نباشند از آن نباید ببرند بلکه این طبقه خدمت مجانی و بی عوض میکنند و هر کدام کسری معاش دارند از صندوق مالیه باید جبران کسری کنند و هر کدام ندارند بقدر اعاشه بآنها میدهند و در مقابل آن خدمتهای روشن میکنند بدین و کشور. امروز هم که کشور اسلامی برپا نیست و قانون اروپای آدم خوار پریشان روزگار مورد عمل است باز خدمت این دسته بکشور از همه طبقات بیشتر است اینها در عین حال که حافظ قانونند قوه مجریه نیز هستند و بواسطه همین نیمه تبلیغات دولت این کشور یا بیشتر آنرا بی سرو صدا و بدون سرباری بدولت و کشور دارند اداره میکند و شما از آن بیخبرید. شما گمان میکنید اداره شهربانی شما باین تشکیلاتی که همه میدانیم آرامش در کشور ایجاد کرده آری او هم کم و بیش کمکی میکند اگر درست اداره شود با سبانهائی که روحانی بر قلب توده گماشته حفظ جان و مال مردم را میکنند و اگر تبلیغات دینی قوت بگیرد و دولت تکلیف خود را بفهمد و باین دسته کمک کاری تبلیغی کند نه مادی از اداره شهربانی بی نیاز اگر نشود کم احتیاج بآن میشود

يك نظر بزند می این نویسنده می گوید (خنده آوراست که کسانی پیش خود
 پر آشوب اروپا یا کسانی مانند خود می نشینند و می گویند اروپاییان قانون
 های ما را برداشته و مورد عمل قرار دادند تا باینجا رسیدند یا میگویند دنیا اگر
 این دستورها را عملی میکرد چنین وچنان می شد آری من میتوانم دراطاق خود
 به نشینم درعالم خیال بروی اقیانوس اطلس يك کشور پهناور و بسازم و برای آن
 بناهایی با هزار طبقه درست کنم ولی تمام این کشور خیالی را دو کلمه حرف حساب
 نقش بر آب میکند)

آری من هم میگویم خنده آور که هیچ تنگه آوراست اگر کسی بگوید اروپاییان
 قانونهای اسلام را عملی کردند و باینجا رسیدند اروپاییان بکجا رسیدند آیا اروپایی
 امروز را که مشتی بیخرد آرزوی آن را میبرند باید جز ملل متمدنه بشمار آورد؟
 اروپایی که جز خون خوارگی و آدم کشی و کشورسوزی مرای ندارد و جز زندگی
 ننگین سرتاسر آشوب و هوسرانیهای خانمانسوز منظوری درپیش او نیست باقانون
 اسلام که کانون عدالت و دادگری است چه کار؟ اروپایی که ملیونها همجنس خود را
 درزیر تانکها و آتش توپخانه ها بدیار نیستی فرستاده و میفرستد باز او را از نوع
 بشر میدانید و برای او حسرت میبرید؟ اف براین آدمیزاده بیخرد

اروپا بکجا رسیده که از او ستایش میکنید اروپایی که سدها هزارتن بمب
 درشهرهای هم کیشان خود ریخته و ریشه حیلت زندهای مظلوم و کودکلن خردسال
 را از بیخ و بن کنده باز نام او را درطومار انسانی می آورید؟

کجاقانون اسلام دراروپا قدم گذاشته آنچه دراروپا است سرتاسر میداد گریها
 و آدمجدری ها است که اسلام از آن یزارا است، آنچه دراروپا است دیکتاتوری ها و
 خودسری ها است که قانون عدالت از آن برکنار است کشور گشایی های هیتلری از
 قانون خرد بیرون است و بشر باید یکدل و یکجهت این مغزهای پر از آشوب و فتنه
 جو را بامشت آهنین خورد کند تاجهان بآرامش خود برگردد، اگر تمدن اسلام

در اروپا رفته بود این فتنه‌ها و آشوب‌های وحشیانه که درندگان نیز از آن می‌زارند در آنجا پیدا نمیشد اروپا بکجا رسیده تا ما قانون اورا با قانون خرد تطبیق کنیم، زندگی امروز اروپا از بدترین زندگانیهاست که با هیچ قانونی آنرا نمیتوان وفق داد لکن شما بیچاره‌های ضعیف‌العقل یکسره خود را در مقابل آنها باخته بطوری که قانون خرد را نیز فراموش کردید و آنچه اروپائی کند خوب و میزان تمدن را همان میدانید و این از بزرگترین خطاهای شماست

و اما اینکه می‌گویند اگر دنیا این دستورهارا عملی میکرد چنین و چنان می‌شد و شما آنرا خیالاتی خوانده نقش بر آب کردید از بیخردی شماست که چیزی را ندیده و نسنجیده مورد انتقاد قرار دادید؛ آری اگر قانون اسلام همان است که شما گمان کردید و شمه از قانون مالی آنرا گفتید آن خود بخود نقش بر آب است لکن آن خیالات واهی شماست مانند همان شهرهای خیالی که روی اقیانوس اطلس درست کردید قانون اسلام با خیالهای شما خیلی فرق دارد، قانون مالی اسلام را تا اندازه دیدید و از قانون نظام آن تا اندازه اطلاع پیدا کردید اگر قانون حقوقی و جزائی آنرا هم میدیدید مطلب را خوب دریافت میکردید و مادر گفتار قانون‌اندکی از بسیار آنرا می‌آوریم تا این بیخردان آنرا خیالات نقش بر آب نپندارند

در چندین قرن ممالک بزرگ اسلامی با عملی شدن نیمه قانون اسلامی بهترین کشورهای تشکیل و بالاترین تمدن را بجهان نشان دادند خوبست دست کم کتاب گوستاو لوبون و کتاب تاریخ تمدن اسلام را ببینید با آنکه در آن کتابها نیز از تمدن اسلام خبری نیست مگر بقدر فهم مصنف آنها که خیلی ناقص تر از آن است که تمدن اسلام را بفهمند آنها و مانند آنها از تمدن اسلام طاقهای نقاشی و ظروف چینی و بناهای مرتفع و پرده‌های قیمتی را فقط می‌فهمند با آنکه اینها و صدها مانند اینها در تمدن اسلام جزء حساب نمی‌آید.

باز گفتارهای میگوید (این دستورهای شما هم اگر عملی بود اول باید ناسنجیده و لاهنجار در کانون خود عملی شده باشد در ایران زیاد بودند پادشاهانی

که با اجازه علماء کلمه میگرداند چرا آنها این گوه‌های گرانبار را برنداشتند تا بچنگ دیگران افتاد امروز هم که زمامداران و پیغویان و نویسندگان ما طرفدار دینند بگوئید این اصل مهم دین را عملی کنند تا هم وصولش آسانتر باشد و هم مردم از بول حرام دولت آسوده شوند)

این بیخرد دست از گفتار نسنجیده و غلط اندازی‌های ناهنجار بر نمیدارد نمی داند عملی نشدن يك قانونی بر دو گونه است یکی آنکه خود قانون در وقت عملی شدن مانعی پیدا کند البته چنین قانونی جز خیال بافی چیز دیگر نیست، دیگر آنکه عملی شدن قانون مانعی ندارد لکن مردم بواسطه جهاتی بآن عمل نمیکند این عملی نشدن نقصی بقانون وارد نمیکند مثلاً همه بشر بحکم خرد میگویند که خیانت و بی عفتی و بیدادگری بد است و امانت و عفت نفس و عدالت خوب است لکن در مقام عمل خود بگفته عقل خود عمل نمیکند، اینجا باید گفت این قانونهای عقلی درست نیست خیانت و بی عفتی و بیدادگری خوب است چون پیش مردم عملی است یا باید گفت اگر تمام بشر خائن شوند و بیدادگر باز اینها بد است و عدالت و امانت خوب است

اکنون باید ما در خود قانون نظر کنیم و بد و خوب آنرا از خود آن بفهمیم و مرحله عمل دیگر است ما در قانونهای حقوقی و جزائی و جنائی و طرز تشکیل حکومت و قانون مالی و اقتصادی اسلام و هر چه مربوط بتشکیل کشور است وقتی نظر میکنیم می بینیم که هیچیک مانع از عمل ندارد و همه مطابق حکم خرد است تنها اگر بقانون قصاص و دیات و حدود اسلام يك سال عمل شود تخم بیدادگریها و دزدی ها و بی عفتیهای خانمانسوز از کشور برچیده میشود کسیکه بخواهد دزدی را از جهان بردارد باید دست دزد را بیریدن کوتاه کند و گرنه با این جس های شما کمک کلری بدزدان و دزدی گردن است زندگی بشر را باید بقصاص تأمین کرد وزیر سر این قتل قصاصی حبست توده خوابیده و لکم فی القصاص حیوة و گرنه با چند سال زندان کار درست نمیشود، اگر زن و مرد زنا کار را صد تازیانه میزدند اینهمه

مرضیه‌های تناسلی خانمان بر انداز در کشور ایجاد نمیشد این عواطف کودکانه‌شماها هیچگاه بر قانون خرد نیست از این جهت بریدن يك دست خیانتکار را که هم در اصلاح روح خود او دخالت دارد و هم در اصلاح کشور میگوید خلاف عاطفه است لکن کشتن صدها هزار جمعیت را در زیر آتش بارها و آتش زدن شهرهای بزرگ را بر خلاف عاطفه نمیدانید شما انگاره خرد را کم کردید کشتن يك نفر قاتل و تخم قتل را باین کشتن از جهان برافکندن از جمعیت جهان کاستن است لکن يك مملکت را در زیر بمبهای آتش زان نیست و نابود کردن کاستن افراد توده نیست آو خ از این آدمیزاده بیخرد و اینکه گفتید پادشاهان زیاد بودند که با اجازه علماء کاری کردند از بی اطلاعی از تاریخ است زیرا آن اجازه‌ها اجازه‌های صوری تشریفاتی بوده و گرنه آنها نیز بگفته علماء و بقانون اسلام عمل نمیکردند با این حال بعضی از قوانین اسلام که در آن وقت نیمه عملی بود مانند قانون قضاء صدر تبه بهتر از این داد گستری بیداد گراست که امروز در کشور ما پیش چشم همه جریان دارد با این وضع اسفناک که برای فلج کردن اعضاء مملکت و افراد توده بهترین وسیله است

ما بعد از این در این موضوع سخنی می گوئیم تا مطلب روشن شود و اما زمامداران و نویسندگان مانیز بسیاری طرف بادی هستند و معدودی طرفدار هم دین را بخیال خود تفسیر می کنند و زبان اینها از دسته اول اگر بیشتر نباشد کمتر نیست حق کشیهای روشن این نویسنده می گوید (می گویند اگر مردم راستی دیدند يك حکومت ملی و دلسوزی دارند خود پشتیبان آن خواهند شد و این بولهای را که بنام وقف و نذر و وصیت و غیر از اینها در راه دیگر خرج می کنند در این راه می دهند چنانکه اینکار در تاریخ نظیر هم دارد می گویم اگر يك توده تربیت درستی داشته باشند و یا اگر هم تربیت ندارند باری اخلاق نيك فطری خود را از دست نداده باشند ممکن است چنین کارهایی کنند ولی از چنین مردمی که دستورهای دینی شان چیزهایی است که در این کتاب نمونه آنها می بینید چنین انتظاری نتوان داشت از کسانی

که خویش و همسایه خود را گرسنه می گذارند و در چنین روزگار سیاهی دسته دسته
 بزیارت می روند شما انتظار فداکاری برای کشور هم دارید عجب خیال خالی
 این درست است که توده با داشتن تربیت درست یا از دست ندادن اخلاق فطری
 کارهای خوب و مفید برای کشور و توده میکند، لکن سخن در این است که آیا
 عهده دار تربیتهای درست تربیتهای دینی است یا این تربیتهای که امروز در کشورهای
 جهان برپا است همه میدانیم که اساس تربیتهای دینی توجه دادن توده است بفضایل
 روحی و معنویات و توسعه دادن نظارهای محدود مردم است از این چهار دیوار کوچک
 جهان مادی بیک فضای غیر متناهی جهان نورانی غیبی و اساس تربیتهای مادی امروزی
 زینت دادن همین زندگی مادی طبیعی است و منحصر کردن زندگانی است بهمین زندگی
 جهان ظاهری آنکس که با این تربیت بزرگ شد جز اینجهان چیزی نمبیند و آنرا
 هم برای خود میخواهد و زندگی همه بشر را فدای خود میکند و اگر بگوید بشکوه
 و توده خدمت میکنیم یا اصلاً عوام فریبی میکند و برای اداره زندگی خود میگوید
 یا اگر خدمتی کم و بیش کند باز برای منافع شخصی میکند زیرا ساختمان اینگونه
 تربیت مناسب باغیر از نفع طلبی نیست و هرگز ممکن نیست بی جهت کسی منافع
 خود را فدای دیگران کند، لکن اگر کسی با آن تربیتهای دینی بزرگ شد زندگی
 را چون منحصر باین عالم نمیداند و چشم داشت بیک زندگانی بالاتر و یکجهان وسیعتر
 دارد منافع طبیعی خود را فدای منافع بزرگتری میکند، این شخص وقتی شنید که
 خدای جهان در قرآن میگویی مثل آنها که برای خدا خدمت بتوده و کشور میکنند
 مانند اشخاصی است که یکدانه بکارند و هفتصد دانه بردارند و خدا بفضل خود بهر
 کسی بخواند بیش از اینها میدهد، روح خدمتگذاری بتوده و کشور در او پیدا می
 شود، تعلیمات دینی سرتاسر تزریق فداکاری و خدمتگذاری در راه کشور و توده
 است. آری آن دین که شما از پیش خود تراشیدید و قانون آنرا بنظر توده جلوه
 دادید همانطور است که میگوید ولی دین آن نیست و دستورات دینی از آن دور

است خوب است خوانندگان محترم بکتاب و سائل که یکی از کتب دینی است رجوع کنند و ابواب زکوة و صدقات و فعل معروف و جهاد و عشرت و سایر بابهای آنرا که در اینگونه موضوعات است به بینند که دستوری بهتر از آنها برای تربیت های اخلاقی و عملی پیدا میشود و آیا کسیکه بآنگونه تربیتها سروکار داشت برای خود وظیفه جز خدمت بکشور و توده فرض میکند آنگاه غرض رانی این نویسندگان بیخود را خود بفهمد. از همه اینها گفتیم در همین سال گذشته که روزگار سختی این کشور مظلوم و این توده ضعیف بود و فقراء در این کشور در هر گوشه بسختی و ناگواری روزگار میگذراندند چه اشخاصی این روزگار را برای این کشور پیش آوردند و مایه حیوة و خواربار آنها را برای بیکان بدبگران دادند و خود آنها را بسختی و فشار و اگذار کردند و پس از این پیش آمد چه اشخاصی برای اعانت و همراهی باتوده گرسنه قیام کردند خوب است بروید دفاتر صندوق اعانه موجود است به بینید آتهائی که مردم را از مردن نجات دادند آنها بودند که دسته دسته کر بلا میفرستادند یا آنها که دسته دسته سینما و تئاتر میفرستاد آری گاهی هم یکی دو نفر منتظر الوکاله در میان اینها پیدای شود ولی نظرشان فقط بهمان کرسی و کالت و هزاران مقابل جبران کردن از راههای غیر مشروع است که همه میدانید. در سال (۵۳) که شهر قم را سیل خراب کرد و هزاران اشخاص یتوا می سر و سامان شدند چه اشخاص باهمت مردانه و حس دین داری از جابر خاستند و برای آنها ساختمان کردند و آنها را از بی خانمانی نجات دادند جز بهمت بزرگ شیخ بزرگوار مرحوم حاج شیخ عبدالکریم و همراهی گروهی دیندار اینکار انجام گرفت، آری آنروز هم یکی دو نفر کلاهبردار برای اعلان در روزنامه ها از جیب دیگران یک چیزی دادند

باز یهوده ها و میگوید (آری خدا حس نیکی خواهی را در آدمی نهاده اگر سزاوارت ها آنرا در راه یهوده بکار برند بهمان قانع خواهند شد چنانکه اگر کسی شہوت جنسی خود را در راه نامشروع بکاربرد از راه مشروع منصرف می

شود اینستکه میبینید در ایران اینهمه پولهای گزاف بنام نذر و وقف و وصیت داده میشود ولی در میان آنها خیلی کم است چیزی که راستی دردی از مردم دوا کند) ما که میگوئیم اداره تبلیغات دینی باید بهمانطور که دین دستور داده جریان پیدا کند برای همین است که حس نیکی خواهی در راه یهوده بکار نرود لکن یهوده هارا باید حساب کرد به بینیم از چه قرار است آیا یهوده ها عمل کردن بآداب دین و مراسم دینداری است اگر نذر و وقف و وصیت از یهوده ها است از چه جهت خدادر قرآن و پیغمبر اسلام در احادیث مسلمة از طریق شیعه و سنی عمل کردن بآثار واجب شمرده در سوره حج آیه (۳۰) میگوید (ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ) و در ستایش کسانی که عمل بنذر میکنند در سوره دهر آیه (۷) گوید (يُوفُونَ بِالْأَنْذَارِ وَيُخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا) و همینطور درباره وصیت و عمل کردن بقراردادها، قانون اسلام لازم دانسته عمل بآنها را و از این راه با همه نواقص که در کار هست باز خدمتهای بزرگی بکشور و توده شده این همه مدارس و دانشکده های دینی که شما بحساب نمیآورید و ما پیش از این بعضی از خدمتهایی که این مؤسسه ها بکشور و توده کرده نوشتیم از همین نذر ها و وقف ها و وصیت ها است، همین مجالس و روضه و یادبود ها که شما بیخردان آنها را یهوده میدانید و ما هم آنها را ناقص میدانیم با همه نقصانها باز خدمتهای خوب میکند در همین مجالس کم و بیش سخنرانیهای مفید و گفتگوهای اخلاقی که در کمک کاری بحس نیکی خواهی مدخلیت بزرگ دارد میشود و در اثر آن توده توجه بمضویات پیدا میکند و بواسطه آن بسیاری از مفاسد اخلاقی ریشه کن میشود، خوب است يك مقایسه میان همین مجالس با همه نواقص که آنها را یهوده میخوانید و مجالسی که باسم سینمای اخلاقی در این کشور برپا میشود بکنید تا یهوده گویی ها درست روشن شود و بدانید این بی خردان با چه چیزها طرفیت و از چه چیزها هواداری میکنند یادست کم در ضمن یهوده ها نامی از آنها نمیرند

اگر اداره تبلیغات دولت اسلام رایج شود خواهید دید که از همین نذر و نصیت و وقف و از همین مجالس که شما نام بیبوده سر آنها میگذارید چه خدمتهایی بکشور و توده میشود و بیشک نیمی از اداره کشور را اینگونه چیزها میچرخاند اگر زمامداران آنقدری که در برداشتن اینگونه اساسها جدیت داشتند در تنظیم و ترتیب آن لکن بادیست روحانی نیمی از این جدیت را داشتند بکشور و توده سودهایی می رسید که در گمان شماها نباید لکن چه باید کرد همه در فکر خویشند و چون دانسته اند که اینگونه تأسیسات باغرضها و شهوت رانی های آنها مخالف است در بر انداختن آنها کوشش میکنند و بادیست کم کمکی بآنها نمی کنند

و اما اینکه می گوید این همه تکیه ها برای عزاداری و مدرسه ها برای طلاب و گنبد و بارگاهها از این اوقاف درست میشود لکن يك بیمارستان یادار المعجزه یادار- الايتام یا مکتب خانه و مانند اینها نشنیدیم بر پا شود

می گویم باینکه مردم عهده دار اینگونه تأسیسات را دولت می دانند و دولت حاضر هم هر کس يك تأسیس از این قبیل کرده در آن دخالت های بیجا کرده بطوری که مردم را از اینگونه مؤسسه ها پشیمان کرده باینحال اگر درست در شهرستان های این کشور بررسی شود خواهید دید که اینگونه مؤسسه های بیشترش از دیندارها و بنام دین بنا شده و افسار گسیخته ها هیچگاه سروکاری با اینگونه کارها نداشته و نذارند، خیرات ایندسته کمک کاری بمجالس بال و تأثر و سینماها است که وقت و مال و اخلاق توده را بباد فنا داده و فضایل آنها را مبدل بر ذایل نموده است

یکنظری بطلب یونان این نویسنده بعادت همیشه بی مراعات تناسب می گوید (در کشوری که دانشگاهی داشته مانند جندی شاپور که درس خواندگانش بزشک پادشاهان بودند کار بجایی رسید که پزشکانش یا از بیوهها شدند و یا از کسانی که پیش خود تحفه حکیم مؤمنی را خوانده بودند)

استادان دانشگاه جندی شاپور همان اطباء رومی و یونانی بودند که طب عالی

یونان را به دانش آموزان ایران آموختند و طب یونانی را در کشور رواج دادند اکنون باید دید چه کسانی طب یونان را که برای علاج کلیه امراض مزاجی بهترین وسیله بود و باسپهرترین راه مطابق اقتصاد این خدمت را بهتر از طب امروز اروپا انجام میداد از میان بردند و ریشه آنرا برای همیشه از جهان بر انداختند و چنین خیانت بزرگی بخصوص بکشور ایران کردند

همه میدانیم که در این قرن اخیر که طب اروپائی بایران آمد و در قسمت جراحی از آن چیزهایی دیدند و البته قدمهای بزرگی هم در این قسمت برداشته گرچه نسبی چندان از آن عاید ما نشده و معلوم هم نیست بشود لکن باز کم و بیش خدمت هایی بتوده کرده است

ایرانیها و خصوصاً زمامداران یکباره خود را باخته و بطوری در همه چیز تسلیم اروپائی شدند که خود باطب یونانی باهمه قوی بمبارزه برخاستند و بقیه از یداکارهای اطباء یونان را که در ایران در گوشه و کنار یافت میشد بطوری محدود کردند و در فشار گذاشتند که آنها معلومات خود را برای دیگران ابراز نکنند و باخود در زیر خاکی همراه بردند و مشتی جوانان بی تجربه را با تحصیلات بسیار ناقص و گرفتن دیپلم باوسایط و پارتی بازی ها و آنچه شما بهتر میدانید دولت بر آن دسته کمی که یداکارهای طب یونانی بودند چیره کرده و اساس آن طبها از جهان برای همیشه برچیدند و امروز که دکترهای بزرگ کشور بر خطای خود آگاه شدند و پیش آنها ثابت شد که برای علاج ناخوشیهای مزاجی از قبیل تیفوس و تیفوئید و مانند آنها چاره جز عمل بر طبق دستورات یونانی نیست و علایمهای اروپائی خدمت شایانی نمیتواند باینگونه مریضا بکند جز افسوس و ندامت راهی ندارند

امروز در تمام کشور ایران که بقول شما دانشگاهی مانند جندی شاپور داشته یک نفر که قانون ابوعلی را بفهمد معلوم نیست باشد و این ضربتی است که این کشور از دست اجانب بوسیله زمامداران بیخرد ما خورد.

یکی از دکتراهای امروزی میگفت بر ما و برد کترهای بزرگ این کشور ثابت شد که کاری از طب اروپا جز جراحی بر نمیآید و داروهای اروپایی معالج نیست بلکه مسکناتی است که ما بکار میبریم و انتظار آن داریم که مرض دوره خود را تمام کند و یا بخوبی یا بهلاکت منجر شود. گفتیم پس چرا دکتراها این مطلب را بر مردم نمیگویند گفت کسی قدرت این گفتار را ندارد و درست گفت

امروز همه چیز کشور ما با هم جور است و تا یک شجاعت ادبی در نویسندگان ما پیدا نشود اصلاح آن نخواهد شد. امروز اگر کسی از طب اروپایی یا زندگی اروپا آمی انتقادی کند مورد هو و جنجال بسیار واقع خواهد شد و از نظر جوانان تحصیل کرده ماسقط میشود لکن با همه حال ممکنست در بین آنها کسانی بفکر بیفتند و سنجش هایی کرده راهی بخطا کارهای خود پیدا کنند و برای دوره های بعد از این طرفدارانی برای این مسلك هم پیدا شود و قدمهایی برای سعادت نسل آتی برداشته شود.

هان ای نویسندگان قدری بخود آید و از یخزدان نهر اسید و گفتنیها را بگویند و زندگی بر آشوب اروپا چشم شمارا از حقایق ببندد

همه شنیدید در زمان تصدی رضاخان همین شاه کنونی بشیفته مبتلا شد در وقتی که تمام دکتراهای درجه اول کشور از درمان آن مأیوس شدند طایب طالقانی به دستور طب قدیم او را علاج کرد. خوب بود با چنین امتحانی رضاخان باز مامداران آنروز بفکر این بیفتد که طب کشور خود ما نیز باید دست کم در حساب بیاید لکن بقدری اینها خود را باختند و انگار ما از دست دادند که حاضر نیستند برای خود چیزی فضیلتی قائل شوند و با حس و هوش خود هر طور شده است مبارزه میکنند که مبادا برخلاف اروپا سخنی بگویند

همه میدانید اروپا بیاد رشکسته بندی هیچ تخصص ندارند و بجای بستن موضع حضور بسیار شود که میرند و در ایران استادانی بودند که هر عضو شکسته را بطوری میبستند که مانند روزاول میشد و اکنون هم کم و بیش اشخاصی هستند که در این

فن از د کترهای درجه اول مابته و بالا تر هستند لکن از بی عنایتی دولت در این باره اینها نیز از میان میروند و این خسارت بزرگ بکشور عاید میشود

آشفته سولیها و این نویسنده چون يك منظور درستی در سخن گوئی ندارد پریشان نویسیها با شفته گوئی میبرد از د و میگوید (یکی از کارهای نیک رضاخان گذرانیدن قانون فروش اوقاف و صرف آن در راه فرهنگ و بهداری بود) و در چند صفحه قبل میگوید (تنها راهی که بخاطر میرسد و با هیچ قانون و عقیده هم مخالف نیست اینست که امروز در کشور ما موقوفات زیادی است که مصرفش روضه و مانند آنست اگر درآمد آنها با نظارت يك رئیس روحانی و سازمانی درست ولی غیر دولتی در این راه (یعنی برای اداره روحانیت) صرف شود هم مال وقف بمصرف خود رسیده و هم بزرگترین خدمتی از این راه بدین و زندگی شده)

یکجا بمصرف وقف را برای خرج روحانی تعیین میکند و با هیچ قانون و عقیده مخالف نمیداند. یکجا بهترین کارهای رضاخان را فروش اوقاف و صرف در راه فرهنگ و بهداری میداند و ما پیشتر ثابت کردیم که روی اصل مالکیت که پایه اش بر اساسی خرد و دین است هیچکس نمیتواند برخلاف گفته صاحب ملک تصرفی در آن بکند و یکی از کارهای بسیار بد رضاخان همین بود که ملک را که یکی با دسترنج خود پیدا کرده و مصرفش را برای کارهای دینی یا دنیائی قرارداد کسی بیجهت آنرا برخلاف گفته او خرج کند یا بفروشد و بمصرف دیگری برساند

حال صرف نظر از آنکه فرهنگ امروز کشور بیچه حالی است و مصارفی که برای آن میشود نتیجه هلی و از گونه از آن گرفته میشود و اداره فرهنگ ما سازمان فساد اخلاق و کانون فجایع است و اداره بهداری ما دزدی از مستمندان و نیازمندان خوان میکند و هر چه کوشش میشود در جنبه تشریفاتی آن میشود از قبیل ساختمانها و گل کاریهای باشکوه لکن مریضهای بیچاره مستمند در گوشه مسجدها و کوچه ها از یزدوانی و بی پرستاری جان میدهند و کسی نیست که آنها را گرد آورده و در حالیکه

سالی کروورها مخارج بیمصرف در همین وزارت بهداری میشود و همه نویسندگان و روزنامه نگاران میدانند و هیچ سخنی نمیگویند برای آنکه بیشتر آنها نیز از سر همین کرباسند و اگر در میان آنها یکی هم پیدا شود شجاعت ادبی ندارد و ازداد و فریاد مثنی بی‌ارج میترسد

یکی از چیزهایی که نیازمند باصلاح است همین روزنامه‌ها و مجلات و هفته‌ها است که امروز باینصورت اسف آوار است و در حقیقت بعضی از آنها را باید کانون پخش فساد اخلاق و فحشاء گفت برای نشر بیعتیها و افسار گسیختگی‌ها هیچ چیز امروز بیشتر از این اوراق ننگین کم‌کاری نمیکند

این حیوانهای شهوتران که میخواهند بانام ترقی کشور با دخترهای جوان مردم برقص و عیش و نوش پردازند باز دست از این کشف حجاب ننگین که عفت و درستی عضو جوان حساس ما را بیاد داد و از خیانت‌های بزرگ رضاخان باین کشور بود بر نمیدارند غافل از آنکه باخواست خدا بهمین زودی دینداران بامشت آهنین مغز ییخرد آنها پریشان خواهند کرد و اساس شهوترانی آنها را بسرشان خراب خواهند نمود بطور کلی روزنامه‌هایی که در زمان دیکتاتوری میدان دار و ازعمال بزرگ دیکتاتوری محسوب میشدند امروز باید ملت آنها را بیش از ورق پاره نشناسد. این اوراق ننگین که در آن روز نشر افکار و الفاظ ییخردانه رضاخان را میکرد ضررشان از صدها احمدی و مختاری برای توده و کشور بیشتر است. مختاریها اگر در تنگنای محبس يك بیچاره را خفه میکردند یا آمبول آب گرم میزدند اینها احساسات شرف آمیز يك توده را خفه میکنند و تزریق بیعتی و خیانت يك کشور پهناور مینمایند نوك قلم اینان صدها مقابل مسموم تر و بدتر است از نوك سوزن آمبول احمدیها

آنکه انسان را از يك توده مأیوس میکند و بما میفهماند که احساسات توده در این بیست سال بکلی خفه شده است آنست که روزنامه‌هایی را که همه در منزل دارند و دیدند که بزرگترین عمال دیکتاتوری بودند باز آنها را آبونه هستند و خریداری میکنند

اگر احساسات مبین دوستی و شرفخواهی آنها نمرده بود خوب بود اوراق این روزنامه‌ها و هفتگی‌ها در میدان شهرستانها آتش زده شود تا نویسندگان برای همیشه تکلیف خود را بفهمند، و سوا که همه چیز مارا بردند و از همه بدتر بردن حس دینداری بود که همه شرفها و فضایل در سایه آن محفوظ بود.

اولوا الامر کیست ؟ نویسنده نتیجه سخنان خود را اینجا چنین مینویسد : (نتیجه آنکه برای آدمی مسلم مدیری لازم است و اینکارها هم حق هیچ شخص و یا دسته بالخصوص نیست بلکه حکومت تنها برای اداره توده است پس تنها کسی میتواند حاکم باشد که بهتر از عهده اینکار بر آید حالا اگر توانست وظیفه خود را بخوبی انجام دهد اولوا الامر او است و اطاعتش واجب و گرنه باید او را برداشت و لایقی را بجای او گذاشت چنانچه در صدر اسلام همان اشخاصیکه آنهمه اطاعت از خلیفه داشتند عثمان را گشتند)

مادر گفتار امامت معنی اولوا الامر و اینکه باید بحکم خرد چه اشخاصی باشند بیان کردیم خوانندگان بآنجا مراجعه کنند تا رسوائی اینان را بفهمند، اینجا باز میگوئیم شما که میگوئید اولوا الامر اگر بوظیفه عمل کرد اطاعت او واجب است لابد واجب بودن اطاعت یا بحکم آیه قرآنست که میگوید (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ) و یا بحکم خرد اگر مقصود آنست که خدا اطاعت اولوا الامر را واجب کرده و اولوا الامر مانند رضاخان و مصطفی کمال و دیگر سلاطین هستند اگر آنها برخلاف گفته خدا و پیغمبر چیزی گفتند ما اطاعت خدا و پیغمبر را باید بکنیم یا اطاعت اینان را دست از اطاعت هر کدام برداریم خلاف گفته خدا عمل کردیم پس اینها را چه میخوانند که بخواهند باین آیه عمل کنند خوبست معین کنید و اگر بگوئید که اینها را چه میخوانند خدا چیزی گفت اولوا الامر نیست و ناچارید همین را هم به این آیه عمل کنید و کلیه خلفاء که برخلاف گفته خدا چیزی گفته اند لایق منصب نیستند و بحکم عقل نیستند فقط کسی میتواند اولوا الامر باشد که در تمام دوره

مأموریت هیچ حکمی برخلاف گفته خدا و پیغمبر نکند

پس اولوا الامر همانست که پیغمبر در حضور هفتاد هزار جمعیت بازوی او را گرفت و به مردم معرفی کرد و همان اولوا الامر که الان در پس پرده غیبت است تکلیف امروز را تعیین کرده و مادر جواب پرسش پنجم شرح آنرا تا اندازه دادیم بآنجا ما راجعه شود. و اگر مقصود آنستکه بحکم خرد انسان باید از سلطان اطاعت کند جواب آنرا نیز در پرسش پنجم دادیم تکرار نمیخواهد

آری در اینجا سخن دیگری است و آن آنستکه این افسار گسیخته ها انجام وظیفه را مانند فروش اوقاف و راه انداختن اینهمه فجایع و بی عفتیها میداند چنانچه خود او گفت بهترین کارهای رضاخان فروش اوقاف بود و برای مانند اینها آنگونه سلاطین خوبست که همه یکمزم هستند

باز بیهوده مژنی نویسنده ازیش خود تفسیر آیه زکوة را میکند و میگوید: در باره زکوة (یک زمانی دارایی مردم از نوع خرما و شتر بوده مالیات از آن میگرفتند و امروز هم که از نوع کارخانه و موتور است باید از این بگیرند و قرآن هم با آنکه بارها امر بزکوة کرده در هیچ جا نکرده زکوة را از چه بگیرد)

این بیچاره درد و سطر عبارت چند غلط روشن گفته. یکی آنکه خیال کرده اسلام مالیات بر کارخانه و موتور نگذاشته با آنکه مالیات بر اینها صدیست است در حالتیکه زکوة از صده تجاوزه نمیکند پس قانون اسلام مالیات بر هر چه که در جهان بوده و هست و خواهد آمد گذاشته لکن اینها از قانون اسلام بیخبرند و دیگر آنکه کاری که نباید یک کودک خورد سال نسبت داد بخدای جهان نسبت میدهد میگوید خدا امر بزکوة کرده و نگفته باید از چه بدهند

حالا ما از خدا میبرسیم که این چه قانونی است که وضع کردی و برای آن پاداش های سخت قرار دادی و حدود آنرا بهیچوجه تعیین نکردی که زکوة یعنی چه؛ از چه باید داد و چقدر باید داد

آفرین بر این بیخردانی که خدای عادل را چنین معرفی میکنند که انسان را برای يك امر بیسروپایی جهنم میبرد و عذاب میکند، از اینجا باید فهمید که قانون خدا را نمیتوان سر خود تفسیر کرد و در اسلام برای کسی که قانون را سر خود تفسیر کند جزا معین شده است باید تفسیر این قانون را از پیغمبر اسلام و اولوالامریرسیم که خود خدا ما را امر کرده باطاعت آنها پس هر چه از آنها درباره تفسیر آن رسید اطاعت کنیم. پیغمبر اسلام با مر خدا مالیات زکوة را در همین نه چیز قرار داده و تعیین کرده و برای کلر خانه و موتور مالیات دیگر قرار داده، در پایان کلام میگوید (آن بازرگانی که مالیات نمیدهد و آن کارمند دولتی که خیانت میکند و آنسربازی که از زیرش در میروند بحکم عقل پیش خدا مسئول است)

باید دید که مالیاتها صرف مصالح کشور میشود یا صرف چیزهای بیبوده چنانچه همه میدانند اگر صرف مصالح کشور شود خوبست بازرگان خود باروی گشاده آنرا بدهد و اگر ملت هم چنین تشخیص داد چه چیز را بهتر از این میدانند که سالی مقداری بدهد برای حفظ مال و جان و کشورش لکن سخن در آنست که با این بیبوده با زیرها و این خیانتهای عمال دولت بازمردم اگر مالیات ندهند مسئولند

آری پیش کسانی که میخواهند خون بازرگانان را بکشند و بانکهای امریکا و اروپا را بربایند و پس از کناره گیری بسر وقت آنها بروند مسئول هستند کارمندان دولتی هم البته نباید خیانت کنند. خیانتکاری در قانون اسلام حتی باشخاص بد عمل خائن هم حرامست لکن در يك محیط که امانت کاری را بچشم استهزاء نظر میکنند و خیانتکاری را از مفاخر می شمردند و يك کارمند بیچاره که خود را در میان خیانتکاران غرق میکنند هر قدر هم امانتکار باشد فطرت خود را از دست میدهد

سرباز هم با این وضع اسف آور که در سرباز گیری این کشور معمول است و همه میبینند که جز برای اصل استفاده برای مصلحت دیگری تأسیس آن نشده چاره جز از زیر دور رفتن ندارد باید این کشور همه چیزش عوض شود تا روی اصلاح بخودش

ببیند و گرنه فاتحه آنرا باید خواند

اندر زهای یخردانه در پایان این گفتار میگوید (ای سرباز بدان تو اگر یکقطره خون دشمن را بریزی بحکم عقل بهتر است از آنکه استغرها را از اشك چشم خود پر کنی. ای پاسبان تو اگر یکشب برای نگهبانی مردم بیدار باشی بالاتر از آنستکه که شبهارا بالب جنبانیدن احیاء بگیری)

اسلام و قرآن از همه کس بیشتر برای فداکاری در راه استقلال کشور و نگهبانی از توده دعوت کرده اسلام است که از کشتگان در راه خدا و در میدانهای جنگ قدر دانیها کرده و گفته گمان نکنید که آنها مرده اند آنان زندگانی ابدی دارند و در ناز و نعمت در پیشگاه خدا جاوید اند، اسلام فداکاران خود را هیچگاه فراموش نکند و تادیناد نیاست نام شهیدان در راه آزادی و حریت را بزرگی و سرفرازی میبرد، اسلام است که برای یکقطره اشك در راه فداکاران خود پادشاه دهد تا نام فضیلت و شهادت آنها برای همیشه باقی باشد، اسلام خون شهیدان در راه خود را نمیگذارد از جوش بیفتد و حس فداکاری را در سربازان باینوسیله بیدار میکند

شمانو بسندگن در خطاه هستید گمان میکنید با این اندر زهای یخردانه در سرباز و پاسبان حس فداکاری و امانت پیدا میشود. آنچه که سرباز را برای فداکاری در میدانها حاضر میکند ایمانست. دینداری و وظیفه شناسی میآورد!

شما اگر سربازانرا بیاد بود فداکاران دعوت کنید احساسات آنها را بیشتر تحریک میکنید یا فراموشی آنان آنها را بخوانید؟ پاسبان اگر در دل شب خدا را نزد خود حاضر ببیند و با یاد خدای ینای حاضر شب را بروز آورد برای امانت و پاسبانی بهتر میامی شود یا خدا را در نظر او کوچک و یاد خدا را لب جنبانیدن بگوئید؟ کیست که در میدانهای سخت و تاریك جنگ و در مواقع باریك که سرباز جان خود را در خطر مرگ می بیند باو پشت گرمی و قوت قلب روز افزون بدهد و حس شجاعت و شهادت و فداکاری و امانت را در او بجوش آورد جز ایمان بزندگانی همیشه و نعمتهای

جاویدانی؟ چه چیز است که از قلب پاسبان در تاریکی شب پاسبانی کند و نگذارد
شریک دزد شود جز یاد خدا و ایمن پاداش دولت

اگر بجای این سرودهای بیمفز که شهواتر از سر باز بحرکت میآورد تبلیغات
دینی میکرد و سربازان و پاسبانان را بادیندان و روحانیین آمیزش میداد و بجای
موجهای تنگین را دیوبی امروزی که حامل فساد اخلاق است موجهای حامل فضایل
و اندرزهای دینی میان توده پخش میکرد کشور بوضع کنونی در نیامد و سربازان
و پاسبانان باین روز نمی افتادند

سربازان که عهده دار استقلال و پاسبانان که نگهبان آسایش و امنیت کشور
هستند از دیگر طبقات نیازمندتر بروحانی و ورزشهای روحی هستند! فوسا که
نویسندگان ما خوابورزها مداران خواب ترند

در پایان این گفتار از خدای جهان بیداری و کشور دوستی آنان را خواهانم

گفتار پنجم - قانون

پرسش لهم و پاسخ (آیا بشر حق دارد برای خود قانون وضع کند یا نه؟ اگر
آن دارد آیا اطاعت چنین قانونی واجب است یا نه در صورت
وجوب اگر کسی تخلف کند سزایش چیست)

جواب این پرسش را در پرسش پنجم نوشتیم خوانندگان بآنجا رجوع کنند
اینجا نیز میگوئیم مقصود از اینکه بشر قانون وضع کند اینست که یک نفر یا چند نفر
از پیش خود يك قانونی وضع کنند و آنکه بر افراد يك کشور واجب شود که بآن
عمل کنند و اگر عمل نکنند عقل آنها را نکوهش کند و برای آنها جزایی قابل شود
چنانچه قوانین کشورهای جهان از این قرار است اگر مقصود اینست این برخلاف
حکم روشن خداست هیچکس نمیتواند بگوید که قانون یک نفر یا چند نفر بیجهت
برای يك کشور لازم الاطاعه باشد بطوریکه بحکم عقل متخلف مجرم تشخیص داده شود

شما خود را از این عادات جاهلانه کشورهای جهان که همه اش بر اساس دیکتاتوری بنا نهاده شده گرچه اسم های دیگری مانند مشروطه و دموکراسی و کمونیست و سوسیالیست روی آنها گذاشته باشند بیرون کنید و آنگاه بحکم عقل خالی از عادات رجوع کنید ببینید حدود اختیار یک نفر انسان چیست آیا جز تصرف در حدود دارائی خود و آنچه بطور مشروع بدست آورده میتواند باشد انسان چنین اختیاری در قانون عقل دارد که در مال و جان یک توده دخالت و برخلاف میل آنها دست درازی کند

اگر چند نفر تحصیل کرده که از تمام بشر تحصیلاتشان بیشتر بود دور هم نشستند و گفتند مایک قانون گذرانیم از پیش خود که رژیم سلطنت ایران بجمهوری برگردد یا افراد این کشور فلان مقدار پول بدهند که ما برای آنها یک مؤسسه برق درست کنیم آیا دولت حکم این اشخاص را هر چه دانشمند و تحصیل کرده باشند لازم الاجراء میداند یا این قرارداد را بیهوده میداند و اگر بخواهند دنبال این قرار داد و وضع قانون عملی هم بکنند آنها را مجرم تشخیص میدهد و محاکم صالحه آنها را محاکمه میکنند، اگر بشر چنین حقی بحکم عقل داشته باشد چطور اینها را مجرم میگویند؟ جمله کلام آنکه بشر چنین حقی ندارد و هر قانونی که وضع کند جز سیاه مشقی نیست و بحکم خرد احکام هیچکس بر هیچکس نافذ نیست مگر حکم خدای جهان که چون همه جهان مخلوق و مملوک او است عقل حکم او را بر همه کس نافذ و لازم الاطاعه میداند، اینها همه در صورتیست که احکام بشر را احکام خردمانه و برای مصالح مردم بدانیم که باز عقل حق نمیدهد بکسی که برخلاف میل دیگران تصرف در جان و مال آنها بکند گرچه برای صلاح خود آنها باشد مگر در بعض موارد خیلی نادر لکن چنین چیزی در حکومت های بشری سابقه نداشت که احکام آنها بر مصالح دیگران باشد

شما در تمام کشورهای جهان بکنظر بیندازید از آن روزی که تلخیص بمانشان

میدهد که بشر برای خود حکومت تشکیل داده تا امروز که حکومت‌های بزرگ با نام‌های مختلف میان توده بشر برپاست بینید غیر از این هست که یکدسته بازور سر نیزه حاصل رنج‌های طبقه زیر دست را فدای استفاده‌ها و شهوت‌رانی‌های خود می‌کنند لکن نام‌هایی روی آن گذاشتند که توده را با آنها سرگرم و اغفال میکنند بانام وطن و حفظ استقلال کشور و احترام قانون کشور و دیگر الفاظی از این قبیل حاصل خون دل دیگران را برای خود ذخیره میکنند و خود آنها از همه کس بی‌علاقه‌تر به وطن و کشور و از همه قانون‌شکن‌تر هستند شما برای امتحان هر يك از اینها را که داد عظمت کشور و وطن دوستی می‌زند و از همه او را راستگو تر تشخیص دادید سر هر شغلی هست یک نفر دیگر را که برای وطن بهتر از او میتواند خدمت کند باو معرفی کنید که این شغل را برای آن شخص لایق‌تر درست کند و خود چون مانند او نمی‌تواند خدمت کند از آن شغل استعفاء دهد آنگاه خواهید وطن دوستی و کشور خواهی آنان را فهمید برای چیست تمام افراد بشر وطن و هر چه مانند آنست برای خود میخواهند و ممکن نیست خود را فدای وطن کنند آری در آنها گاهی حب شهرت پیدا میشود و تزریق دیگران کمک میکند فداکاری هم میکنند لکن آنهم در اشخاص ساده لوح پیدا میشود و کلاه بردارها که در رأس توده هستند کمتر بچنین کارها اقدام می‌کنند

شما در همین کشور به بینید بر سر وزارت و وکالت چه رسوائی‌ها میکنند و چه دسیسه‌ها و قانون کشیها میشود اینها برای خدمت بکشور و خدمت بقانون است تمام قانون‌های جهان راه‌های حيله اینست که بشر برای استفاده خود باز کرده و باناهای مختلف بر دیگران تحمیل میکند فرق اینست که حيله گری هر دسته که بیشتر است نام‌های خود در آری آنها فریبنده‌تر و زور و زوردار تر است، هیچ فرق اساسی میان حشوطه و استبداد و دیکتاتوری و دموکراسی نیست مگر در فریبندگی الفاظ و حيله گری قانون نگذارها، آری شهوتران‌ها و استغلاهی‌ها فرق میکنند کمونیستی

همان دیکتاتوری است با اختلاف اسم و گرنه باز یکدسته رنجبر و یکدسته شهوت ران یکدسته حزب کارگر و یکدسته دیگر در رأس آنها حکومت میکنند و خون آنها را میمکند و در قصرهای با عظمت و اتومبیل های آخرین سیستم بعیش و عشرت اشتغال دارند اکنون باید گفت بشر با این حال حق قانون گذاری دارد و اطاعت از آن واجبست؛ از اینجا باید بدانید که قانون گذار باید کسی باشد که از نفع بردن و شهوت رانی و هواهای نفسانی و ستمکاری بر کنار باشد و درباره او احتمال اینگونه چیزها ندهیم و آن غیر خدای عادل نیست پس قانون گذار غیر خدا نباید باشد و چون عقل حکم کرد که قانون گذاری وظیفه خداست و هیچکس چنین وظیفه ندارد و حق قانون گذاری هم ندارد باید حکم کنیم باینکه خدای عادل وظیفه خود را انجام داده و گرنه لازم می آید خدای عادل را وظیفه شناس و خائن بدانیم، چه خیانت بالاتر از آنست که این همه گروه های گوناگون و جمعیت های خود سر را بجان هم بیندازد و برای آنها یک قانون خردمندانه قرار ندهد و با سکوت بآنها اجازه خود سری و خونخوازی و بیادگری و ستمکاری بدهد، اگر از برای خدای جهان اول مرتبه ادراک و عدل را قائل شویم اورا از این بیخردی و ستمکاری بری کنیم

از اینجا است که دانشمندان دیندار میگویند دین قانون بزرگ خدائی است که برای اداره کشورهای جهان و چرخانیدن چرخهای زندگی آمده است و هر کس بآن عمل کند به سعادت دو جهان میرسد

یک نظر بمندرجات میگوید (دین امروز ما میگوید تنها قانونی رسمی و اطاعتش کتابچه پوسیده لازم است که از شرع رسیده باشد و قانون های دیگر همه من در آوردی و بلکه بدعت است شما اگر در همینجا کمی دقیق شوید یکی از سرچشمه های بزرگ بدبختی این کشور را خواهید یافت)

ما در جواب پرسش پنجم و نهم ثابت کردیم که بحکم خرد غیر قانون خدائی قانون دیگر نمیتواند رسمی باشد و در جواب پرسش پنجم از آیات قرآنی گواه بر

کفته خود آوردیم .

پس اینکه این نویسنده میگوید دین امروز ما میگوید اشاره بآنکه دین اسلام نمی گوید ازبی خبری ازقرآن و اسلام است و یا برای غرض رانی چیزی را گفته و گرنه مطلب روشنتر از آنست که بر کسی پوشیده باشد که دین اسلام تمام قانونهای عالم را که از مغزهای سفلیسی مشتی یخرد در آمده باطل کرده و هیچ قانونی را در جهان قانون نمیداند و قانون اسلام را خداوند جهان برای همیشه فرستاده و برای همه بشر نازل کرده و ما برای اثبات این سخن گواههایی از حکم خرد و قرآن داریم که بقدر ضرورت بعضی از آنها را در جواب پرسش دهم می آوریم

و اما اینکه گفته است شما یکی از سرچشمه های بزرگ بدبختی کشور را

خواهید یافت از کمال یخردی است

چه شد که عمل کردن بقانونهای خدای جهان که اساس بر عدل و درستی است موجب بدبختی کشور است لکن عمل کردن بقانون پوشیده این کشور که از مغز مسموم اجنبی ها که منافع کشور شما و منابع ثروت کشور را فدای کشورهای خودشان میخواهند بکنند از خوشبختی کشور است ، بگفته های خدا و پیغمبر رفتار کردن سرچشمه بزرگ بدبختی است لکن بگفته چند نفر و کیل که با این ترتیب خود را بکرسی و کلت برای استفاده های غیر مشروع می رسانند رفتار نمودن سرچشمه خوشبختی است ، علاوه دولت که بقانون اسلام عمل نمیکند و قانون کشور ما که قانونهای آتش در هم جوش همه مغزهاست . پس کو آن نیک بختی ها که نصیب این کشور تاکنون شده است

آری از همه نیک بختی ها يك كلامی نیم خورده دیگران و يك كشف حجاب هفت سوز خانمان بهم زن و چندین خیابان عریض و طویل بارفتن منابع ثروت و فضایل اخلاق نصیب این کشور شده است شما از همین خوشبختی ها انگاره دیگر خوشبختی های خود را بگیرید و بفهمید نویسندگان امروز ما بلاست کی دارند این تزیینات را

بتوده میکنند و مقصود آنها که عمل بدین قانون خدای را بدبختی کشور و عمل به قانونهای اجانب را از خوشبختیها و انمود میکنند چیست؟ اف بر این آدمیزاده بیخرد و آو خ از این خوابهای سنگین.

باز یهوده صوفی باز این نویسنده با همه بیخبری که از قانون اسلام دارد که و ما جراجوئی نمونه های آنرا در کتابچه تنگین او دیدید و باید خرد و معلومات او را فهمید کور کورانه میگوید (این مسلم است که قوانین شرع هر اندازه هم جامع و کامل باشد باز محال است که بتواند همه احتیاجات بشر را در هر جا و هر زمان تأمین کند چنانکه ما امروز احتیاج بقانونهای زیادی داریم مانند قانون ثبت و بانک و مرور زمان و آیین دادرسی و محاسبات و بودجه و گمرک و صدها مانند آن که از شرع نرسیده)

آفرین بر این معلومات سرشار و عقل کامل، مقصود شما از اینکه قانون شرع هر چه کامل باشد نمیتواند همه احتیاجات بشر برسد آنستکه خدای جهان چون کشورهای ما خیلی زیاد است و افراد آن بسیارند و زمانهای زیاد بر آنها میکنند نمیتواند اطلاع بر احوال و احتیاجات این همه اشخاص پیدا کند و برای همه قانون جامعی که با احتیاجات همه برسد وضع کند اگر چنین است آفرین بر این خداشناسی ما خدا را مدیر این جهان پهناور میدانیم که ملیون ملیون منظومه های شمسی را در تحت تربیت خود اداره میکند و از ذره از ذرات جهانهای پهناور پیدا و نهان که علم بشری تا آخر هم بقطره از آن دریای بی پایان نخواهد رسید غافل نبوده و نخواهد بود و جمیع احتیاجات هر موجودی پیش او آشکار و روشن است و بر رفع آنها قادر و توانا است

آنخدایی که از احتیاج مثنی انسان که در همین منظومه شمسی خود ما هم ذره ناقابل است با آنکه منظومه شمسی ما با هر چه در او است در میان این فضای بی پایان از ذره ناقابل کوچکر است بیخبر است و نمیتواند برای احتیاج آنها قانونی

درست یاور ما اورا بخدائی که نمی‌پذیریم هیچ از يك انسان کاملی هم اورا بی
 ارج ترجیح نمی‌دانیم. شما خدا را کوچک و بی‌مقدار میدانید که بقانونهای او اشکال میکنید
 و گمان میکنید از قانون ثبت و گمرک بیخبر است و علم او باینجا نرسیده که قانون
 گمرک وضع کند، اینک ما باید قانونهایی را که شمرده بررسی کنیم به بینیم خدا
 برای آنها چه تکلیفی معین کرده

یکنظر بطور کلی قوانینی را که نویسنده میگوید که کشور بامرور زمان بآنها
 بقوانین کشور محتاج میشود و در شرع از آنها اثری نیست بر دو گونه است
 یکی آنها یکی که با قانون شرع مخالف است مانند مالیات بر فواخش و باندل مسکرات
 و مانند اینها اینگونه قوانین برای مملکت و توده مضر و برخلاف صلاح کشور است
 و اگر کسی آنها را یکان یکان بررسی کند خواهد فهمید چه ضررهائی از اینگونه قوانین
 پوسیده بر کشورهای اسلامی وارد شده و از این قبیل است قانون قضائی و دادرسی
 و معاملات نامشروع و قانون ازدواج و مانند اینها

شما از همان قانون ازدواج انگار دیگر قوانین را بگیریید یکنفر جوان را در
 موقع غرور شهوت برخلاف سنت طبیعت که از سنن بزرگ الهی است برای تعیین
 بلوغ سه سال از ازدواج مشروع محروم کنند جز کمک کاری بشیوع فحشا و فساد
 اخلاق توان بر آن نامی گذاشت؟ بلوغ شرعی مطابق بلوغ طبیعی است که سنت تغییر
 ناپذیر است و حکم برخلاف آن راه انداختن فحشا و خلاف عفت و کمک کاری بامراض
 گوناگون تناسلی است که نسل پاک جوانان ما را بر میاندازد. این اختلاط جوانهای
 تازه درس در حال غرور شهوت با خانمهای جوان شهوتران بآن وضع فجع سر و پا و
 سینه برهنه بازیهای گوناگون، آن موسیقیهای طرب انگیز شهوت زای رادیوها
 و دیگر آلات طرب، آن تربیتهای مسموم استادان بی عفت، آن عنایت های دولت و
 زمامداران کشور بر امانداختن چرخ فساد بامحروم بودن جوانها از ازدواج مشروع
 چه فسادهایی در کشور ایجاد میکند، چشم داشت صلاح و اصلاح از چنین کشور و

توده ناهمی نیست؟ امید پیدا شد روح غف و شهامت و شجاعت در افراد جوان این چنین کشور خیالی باطل نیست؟

و دیگر از قوانین که با مرور زمان در کشور نیازمند بآنها میشود آنهایی است که با قانون شرع مخالف نیست و امروز در نظم مملکت و ترقیات کشور دخالت دارد اینگونه قوانین را دولت اسلامی میتواند بتوسط کارشناسان دینی تشخیص دهد که با قانون اسلامی تطبیق کنند و وضع نمایند مثلاً اگر برای حفظ کشور یا حفظ شهرستانها محتاج بآیین نامه ها یا قوانینی شدند که برخلاف قانون اسلامی نبود و کارشناسان دینی تشخیص آنرا دادند مانعی از وضع و جریان آن نیست چنانچه در آیه ۶۲ از سوره انفال که ما در باب نظام اسلامی آنرا آوردیم میگوید هر طور توانستید و مقتضی بود باید در مقابل دشمن قیام کنید و باین بیان راه سخنان پوج این نویسنده بسته میشود زیرا قانون ثبت و بانک و مانند آنها اگر مخالف با قانون اسلام شد که قانون نیست و اگر مخالف نشود در نظام یا ترقیات کشور دخالت دارد دولت میتواند مطابق صلاح کشور آنها را بجریان بیندازد اگر چه اسمی از آنها در قانون اسلام نباشد. مثلاً در صدر اسلام بواسطه محدود بودن کشور اسلامی نیازمند بیانک و ثبت املاک و سرشماری و مانند اینها نبودند و ساز و برگ ارتش در آن زمان باین زمان مخالف بوده و وزارت پست و تلگراف نبوده یا به این تشریفات نبوده لکن قانون اسلام از تشکیل آنها اساساً جلوگیری نکرده

اکنون باید کارشناسان دینی که علماء اسلامند نظر کنند هر يك از این تشکیلات که مخالف قوانین اسلامی نبود و کشور بآن نیازمند بود در تشکیل آن موافقت کنند و همینطور ساز و برگ ارتش در این زمان بهر طوری صلاح کشور است باید تهیه شود و ابداً قانون اسلام باینگونه ترقیات مخالفت نکرده و قوانین اسلامی با هیچیک از پیشرفتهای سیاسی و اجتماعی مخالف نیست و اینگونه نافرنگی های شما جز فساد انگیزی و فتنه گری راه دیگری ندارد

قانون ثبت در اسلام قانون ثبت بطوریکه الان در جریان است برای کشوری که قانون دادگستری صحیحی ندارد و دچار شدن باین بیدادگری که بنام دادگستری معروف است از بزرگترین گرفتاریهاست برای توده مورد احتیاج است که با هر حیلۀ هست گرفتار شدن در محاکم پیش نیاید لکن قانون دادگستری اسلام که پس از این اشاره بآن میشود بطوری وضع شده است که بهیچوجه نیازمندی بقانون ثبت پیدا نمیشود باهمه وصف در قانون اسلام نیز برای ثبت اسناد تا آنجا که نیازمند بوده قانون وضع کرده است، چنانچه در آیه (۲۸۲) از سوره بقره که طولانی تر آیات قرآنی است مقرراتی بیان فرموده و این بیخبران ماجراجو آنرا جزو حساب نیاوردند باین خیانت گری و حیلۀ بازی باید چه نام نهاد؟

واما قانون بانک از فروع قانون معاملات است که در اسلام برای آن هزاران قانون وضع شده است و این ماجراجویان بیخرد از آن می اطلاعند و بجهت بستیزه برخاستند، قانون معاملات در اسلام مانند دیگر قوانینش مراعات صلاح کشور و توده را بطور کافی کرده حتی معاملات شخصی را که برخلاف صلاح کشور و توده است باطل دانسته و از معاملات مسکرات و قرارداد های برد و باختی و معاملات آلات و ابزار بازیگریها و ساز و نوازها و پولهایی که در راه تأثر و مجالس رقص و سینما و بال و مانند آنها که هر یک سرچشمۀ فساد اخلاق توده است مصرف میشود و تمام چیزهایی که فساد دارد جلو گیری کرده است

در تمام قوانین اسلام جنبه های اجتماعی و اخلاقی بطور کافی مراعات شده است اکنون باید چه کرد که مشتی هرزه گرد بامشتی الفاظ بی معنی هر گونه تهنیتی را روا میدارند و از هیچ بی آبرویی کوتاهی نمیکند و با خدای عالم و قانون بزرگ او دشمنی میکنند؟ اینها خیانت بفرهنگ نیست؟ اینها با مصالح کشور و توده بازی کردن نیست؟ شکفتن که این فرومایگان باین پایه معلومات بچنگ قرآن و اسلام برخاسته و بقانون خدا اشکال میکنند ما نمیدانیم

آئین و ادبی
در اسلام

راستی بایه معلومات اینها همینقدر است یا آنکه خود را بجهالت زده و از روی دشمنی چنین دروغهای روشن را بدین میبندند؟ میگوید (آمین دادرسی در شرع نیست) با آنکه آمین دادرسی در اسلام از بزرگترین آمین ها و هزاران مواد خردمندانه دارد و اگر کسی کوچکتر اطلاعی از قانون دادرسی اسلام و شرایطی که برای قاضی و شاهد تعیین کرده داشته باشد میداند اساس این قانون چیست و همینطور اگر کسی بوضع جریان محاکمه و آسانی فصل خصومت و در عین حال نزدیک بودن آن بکشف و واقع و حقیقت درست برخورد کند خواهد فرق میان قانون خدا و قانون بشر را فهمید اینجا مابطور اشاره چند ماده از قانون قضاوت اسلام میآوریم تا بایه دانش این نویسنده معلوم شود

شرایط قاضی در اسلام

مقام قاضی اهمیت داده که در کمتر چیزی آنگونه سفارشا کرده تا آنجا که (۱) حضرت امیر المؤمنین (ع) بشریح قاضی میگوید تو در یک مجلسی نشستی که در آن مجلس نمی نشیند مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر یا کسیکه شقی باشد. و حضرت صادق (ع) میگوید از قضاوت احتراز کنید که آن مخصوص پیشوای عالم باحکام قضاوت و عادل میان مسلمانان است و در روایت است که قاضی بر لب جهنم است با اینگونه سختگیرها قاضی را محدود کرده اند و در قانون اسلام برای قاضی شرایطی است که اگر مراعات آن شرایط و دیگر شرایط قانون دادرسی شود کمتر حقی باطل میشود در صورتیکه با سرعت اوقات کار محاکمه نیز تمام میشود، ما اینجا بعضی از شرایط قاضی را بقانون اسلام مینویسیم (۲) خوانندگان مقایسه کنند میان آن قانون امروز و قاضیهای کنونی آنگاه خود حکمیت کنند

۱- کمال عقل و رسیدن به بلوغ پس اگر کسی بالغ نباشد یا عقلش کامل نباشد نمیتواند قضاوت کند

۲- ایمان یعنی اعتقاد با اصول دین و مذهب

۱- در وسائل باب قضاء این حدیث و حدیثهای بعدی مذکور است ۲- رجوع بکتابهای قضاء شود

۳- طهارت مولد یعنی باید جلال زاده باشد

۴- باید مرد باشد زنها حق قضاوت ندارند

۵- باید عادل باشد یعنی دارای قوه باشد که بواسطه آن از تخلف قانونهای
خدائی احتراز کند کسیکه تخلف از قانون کند و گناهکار باشد حق قضاوت ندارد

۶- باید عالم باحکام قضاوت باشد و قانون اسلام را بداند از روی اجتهاد

۷- باید قوه ضبط و حفظ داشته باشد پس اگر نسیان بر او عارض میشود و

کم حافظه است حق قضاوت ندارد

شرایط و آداب واجب و مکروه و مستحب بسیاری نیز هست که ما ذکر نکردیم
شما همان کمال عقل و عدالت را ببینید و مقایسه کنید با حال قاضیان امروزه که
بسیاری از آنها جوانانی هستند که حتی از شرب مسکرات که بگفته خدا و اطباء قوای
دماغیه را مختل میکند احتراز نمی کنند کسانی که از مجلسهای سینما و تئاتر و قمار و
هر چه شما بهتر میدانید پشت میز قضاوت بیایند باید از آنها چه توقعی داشت . می
خواهید اینها با این خرجهای هنگفت امروزی که حتماً حقوق دولت بازندگانی پر
عیش و نوش آنها تکافو نمیکند و هیچ ایمان و تقوایی هم در کار نیست حقوق مردم را
حفظ کنند و حق کشی نکنند و از رشوه احتراز کنند هر کس این احتمال را درباره
این قاضیان جوان ما بدهد از قانون خرد بیرون رفته هر کس جزئی سروکاری با
داد گسترهای این کشور دارد مطلب را بهتر از ما میدانند نیازمند بگفتن و نوشتن نیست
شاید گفته شود در زمان سابق هم که قضاوت بدست آخوندها بود بسیاری مراعات
این شرایط را نمیکردند و رشوه می گرفتند و حکمهای بیجامیدادند میگوئیم درست
است که آنوقت هم بقانون اسلام عمل درست نمیشد ولی این را نباید گناه قانون
حساب کرد اگر دولت اسلامی تشکیل میشد البته جلوگیری از آن خود سری ها هم
میشد لکن هیچگاه نگذاشتند دولت حق تشکیل شود تا قانونهای آن بجریان نیفتد
و از حق کشیها جلوگیری شود

در قانون اسلام برای گواه نیز شرایطی قرار داده که اگر مراعات شود حق کسی را تضییع نمیکنند و همین طور در جریان محاکمه چیزهایی را مراعات کرده که وقت متحاکمین را اینقدر که می بینید تلف نمیکنند در این جریان کنونی ممکن است يك محاکمه ده مرتبه تجدید شود و ده بیست سال يك محاکمه طول بکشد و گاهی بارت باولادها برسد آنگاه چه وقتها تلف و چه پولهای غیر مشروع خرج وجه سرگردانیها برای متحاکمین پیدا میشود کم و بیش آنها همه میدانیم

در جریان يك محاکمه آنچه مطلوبست آنستکه اولاً هر چه زودتر کار تمام شود و طرفین سراغ کارهای دیگر خود بروند و ثانیاً آنکه ضررهای غیر مشروعی بطرفین نرسد و ثالثاً محاکمه طوری انجام بگیرد که حتی الامکان حق صاحبش برسد قانون اسلام این سه چیز را بطوری مراعات کرده که اگر طبق قانون محاکمه جریان پیدا کند و شرایط قاضی و شاهد و محاکمه مراعات شود ناچار این سه چیز تأمین میشود یا دست کم یکی دوتای از اینها میرسند لکن در قانونهای دادگستری امروزه کره هائی بکار طرفین افکنده میشود که برای باز کردن آن يك عمر لازم دارد در اینجا ممکن است يك وکیل زبردست حق روشن مردم را پایمال کند یا دست کم تا آخر عمر نگذارد حق صاحبش برسد لکن در قانون اسلام وکیل هر چه زبردست باشد خیلی کم میتواند اشتباه کاری کند. چون میزان فصل خصومت طوری است که باتشخیص قاضی تمام میشود و زبردستی و قانون داننی وکیل کمتر دخالت در آن دارد. در قانون اسلام ممکن است در بیکرویش يك قاضی بیست محاکمه ختم شود در حالیکه ممکن است در يك محاکمه باقانون امروز با چندین سال وارد اصل ماهیت دعوی نشود

اما قانون مرور زمان از بدترین بیداد گریها است که باید هر چه زودتر آنرا لغو کرد. گذشتن زمان چه دخالت در باطل شدن حقوق مردم دارد اینها تقلیدهای کور کورانه است که با هیچ قانون عدل و عقلی نمیسازد زیانهای قانون دادگستری

رازماهداران و نویسندگان میدانند لکن هیچیک در فکر اصلاح نیستند تا این بیداد گریهار از کشور براندازند و نصف وقت و پول توده را نگذارند در راه بیهوده مصرف شود ماییش از این قانون بودجه اسلام را ذکر کردیم قانون حسابداری هم دنبال آنست و از قوانین فرعی است که بودجه نیازمند بآنست و باید جریان داشته باشد و بودجه اسلامی بطوریکه دیدید نیازمند تر از دیگر بودجه ها است بحسابداری زیرا صندوق بودجه باید مختلف باشد و از مخارج بودجه تأمین قفرا است که البته حسابداری دقیق لازم دارد و ثابت کردیم که قانون گمرک برای کشور ضرر دارد و بتجارت زیان وارد میکند مگر از اجانب باقرارداد و معاهده که دولت اسلامی نیز میتواند هر وقت صلاح دانست هر قدر خواست بگیرد

قانون باید ریشه اش نویسنده کتابچه میگوید (قانون تاهنگامی زنده و برپاست در دلها باشد که ریشه اش در دلهای مردم جا گرفته باشد و گرنه مانند

درخت کاغذی است که ظاهرش درخت است ولی از یکباد سرنگون میشود)

درست است که بایرداری قانون در وقتی است که در دل مردم ریشه دوانده باشد لکن باید دید علت آنکه توده در این کشور ایمان بقانون ندارند و تخلف از زیر بار قانون را برای خود سرفرازی میدانند چیست و آیا در این تخلف تقصیر باکی است هر قانون وقتی در نظر توده میتواند محترم باشد و مردم بآن ایمان و عقیده داشته باشند که دارای چند جهت زیر باشد

۱- قانون گذار را مردم شخص صالحی تشخیص داده باشند که در قانون گذاری جز مصلحت کشور و توده نظر دیگری نداشته باشد و خود او از شهوترانی و تنفع طلبی بکلی برکنار باشد و اگر دیدند قانون گذارها شهوت ران و مقام طلب شدند و برای اشغال کرسی و کالت و وزارت از هیچ جنایتی نگذشتند ناچار مردم بقانون آنها ایمان نمیآورند و نباید هم توقع داشت که ایمان بیاورند

۲- خود قانون خردمندانه باشد و صلاح کشور و توده در آن مراعات شده

باشد پس مانند قانون نظام اجباری و داد گستری و گمرک و بیشتر قوانین کشور ما خود قابل عقیده و ایمان نیستند

۳- آنکه خود قانونگذار از زیر بار قانون خود در نروند و خود آنها در عمل کردن بقانون راهنمای توده باشند پس باید هیچیک از قانونهای این کشور را قابل این ندانیم که ریشه در دل توده بکند زیرا همه میدانید که قانونگذار خود بیشتر متخلف از قانونند و این نیازمند بشرح نیست

۴- آنکه توده بدانند که اگر آنها بواسطه عمل بقانون حاصل دسترنج خود را دادند و زمامداران آنها بدرد کشور میزنند نه بکیسه خود و زمامداران ما و اعضاء کنونی دولت خود را پیش توده اینطور معرفی نکردند.

اینجا است که باید عمل نکردن بقانون و ایمان نداشتن بآن را تقصیر قانون گذاران و زمامداران دانست و هیچ توقع نداشت که توده از روی ایمان و عقیده حاصل زحمت خود را برای این بیهوده کاریها بر ایگان بدهد و کیسه مشتی خیانتکار را بی جهت پر کند

اینکه ما می گوئیم قانونگذار باید خدا باشد و کلرمندان دولت باید بآن شرایطی باشند که قانون اسلام معین کرده برای همین است که بآن مقررات ممکن است قانون در دل مردم ریشه بکند و توده ایمان و عقیده بآن پیدا کنند

علت خرابیها چیست این نویسنده تکرارهای بیجا خیلی میکند زیرا مطلبی ندارد ناچار باید باختلاف عبارت چندورقی تهیه کند تا اسم کتابچه روی آن بتوان گذاشت اینجا باز تکرارهایی میکند پس از آن میگوید (جهت چیست که سرباز دیگران خود را زیر تانک و دهان توپ می اندازد ولی ما در پشت میز و کنار بادزن و بخاری حاضر بانجام وظیفه نیستیم ، چرا در کشورهای دیگر یک جبهه بآن پهناور مرتب خوار بار می رسانند ولی دولت ما دست روی هر چه گذاشت مانند قوطی لوطی غلامحسین همه چیز از زیرش در می رود ، چرا در جاهای دیگر مایونها زن برای سربازی ثبت

اسم میکنند ولی ما برای فرار از کار رزوه میدهیم)

پس از ذکر اینها خود چیزهایی برای آن مبتراشد و رو بهمرفته میخواهد اینها را هم گردن دینداران یا ملاها بگذارد گرچه صراحتاً نمیگوید

ما از این نویسنده باز باید تشکر کنیم که بهین ها قناعت کرده نگفته علت اصلی جنگ جهان و حمله و حشیانه آلمان بلهستان و آدم خوارگی های اروپائیان و حشی ملاهای ایران هستند با آنکه جهة عمده مجلسهای رقص و بال و دکانهای فروش مسکرات و استخرهای شنا و پیشاهنگی دختران و صدها مانند آن تعلیمات ملاها و عقیده بدینداری و رفتن بزیارت است .

راستی این دوسه صفحه کتابچه را درست بخوانید و رسوائی این نویسنده لجام گسیخته را ببینید پشت میز نشینی که میبند قانون از مغز بی ادراک چند نفر شهوت پرست که خود آنها از همه قانون شکن تر هستند تراوش کرده است روی چه میزان انجام وظیفه دهد فرضاً وظیفه شناس باشد

سربازی که می بیند از سر لشکرها گرفته تا بالا و پائین همه نظام و وظیفه را آلت استغلاهای شخصی خود قرار دادند و از هفت دیال و ده شاهی حقوق آنها هم چشم نمی پوشند و در وقت سختیها هم اول کسیکه لباس نظام را تبدیل میکند و بالباس شخصی فرار میکند سر لشکرها و مانند آنها هستند چنانچه همه دیدید میخواهید زیر تانک بروید؟ توده که دید مالیات این کشور خرج یکدسته خیابان گردد و شهوت پرست میشود و بیت المال تأمین پارکها و اتومبیل های شخصی را میکند توقع دارید با روی گشاده و چهره باز مالیات را روی دست گرفته تقدیم مأمورین دولت کنند؟ مردم همه اینها را شناخته و همه معایب را دیدند دیگر نمیتوان آنها را بانام عظمت کشور و استقلال وطن و باره از این الفاظ فریبنده گول زد که بدون چون و چرا هر چه بدست میآوردند بدهند دیگران بکیسه بزنند و بانک های آمریکارا پر کنند باید فکر نوی بکنید و حیلۀ تازه بکار بیندازید و از راه دیگری تودمرا اغفال نمایید

دین و عقل و طبیعت نویسنده کتابچه باز بعبادت خود بتکرار پرداخته ماخلاصه
دوسه صفحه آنرا میآوریم :

میگوید (آدمی در راه محتاج برهنماست ولی خدا چشم و عقلی هم بما داده
پس ما راه خدا را با سه چیز میتوانیم بشناسیم اول گفته های مسلم برانگیختگان خدا
دوم عقل که آنرا دلیل میگویند ولی در عمل بحساب نمی آورید سوم آئین طبیعت که
اراده الهی را بیان میکند ما چون دیدیم که برای اعضای گوناگون ما مدیری است
بنام مغز که همه را برای انجام مقصود بکار و امیدارد می فهمیم که توده هم مدیر لازم
دارد و البته قانون و سر باز میخواهد و چون دیدیم گردش این جهان از روی آئین
طبیعت است و دیدیم آنانکه بیرون از آئین طبیعت چیزی گفتند بدستشان هیچ نبود
می فهمیم که معجزه و کرامت و شفا و مانند اینها دروغ است با حرف هم نمیشود آئین
خدا را عوض کرد ، نتیجه آنکه دین و عقل و طبیعت سه پیک راستگو هستند و هر چه
آنها گفتند درست است)

ما طول کلام را دیگر لازم نمیدانیم لکن میگوئیم شما که میگوید گفته مسلم
برانگیختگان خدا یکی از راهنماها است و قرآن را از گفته های مسلم آنها میدانید
پس چرا برخلاف قرآن در این چند صفحه کتاب اینقدر سخن گفتید مگر در قرآن
معجزه های انبیاء را نیاورده چنانچه در گفتار اول رسوائیهای شما را روشن کردیم
ما هم می گوئیم برای کشور مدیر و قانون لازم است لکن مدیر باید کی باشد و قانون
باید چه باشد و قانونگذار باید چه کسی باشد در اینها حرف داریم و سخنان خود را
گفتیم مراجعه کنید تا بیخردی ایشان معلوم شود

یهوده و ولی آن در پایان گفتار خود يك يهوده را که از ارباب افیونی (آمیغ
مرد افیونی و آخشیش تراش) خود دزدیده و آورده میگوید (خدا دین
را برای آدمی فرستاده که گره هایی که در اثر نادانی در زندگی پیدا شده بگشاید نه
آنکه خود گرهی دیگر بر آنها بیفزاید و قوز بالا قوز شود و یا غرض ها و هوس های

هزار و سیصد ساله پیشوایان را تحمیل کند شما اگر دستوری بنام دین دیدید که با عقل و زندگی نمی سازد بدانید این دستور از دین نیست)

اینان زندگی را جز همین زندگی حیوانی دنیائی نمیدانند از اینجهت دستورات دین را فقط با همین زندگی تطبیق میکنند و سازش دین با زندگی را عبارت از سازش با همین زندگی دنیائی میدانند غافل از آنکه اگر زندگی همین زندگی آلوده هزاران بدبختیها و سختیها است جز يك کار کودکانه نیست که هیچ دانشمند با خردی پیدایش آن اقدام نمیکند تا چه رسد بخدای جهان که تمام کارهایش بر اساس محکم خرد است ما آن خدای را شناختیم که از این ستمکاران و بیادگران که در این جهان بجان مردم افتادند و خون بیچارگان را میمکند و در زیر تانکها و دم گلوله های توپ هزاران هزار زن و بچه ییگنما را نابود میکنند بازخواست کند و جهان دیگری داشته باشد که ایشان را بسزای خود برساند

ما آن خدای را شناختیم که این بیچارگان مظلوم را که بیگرم زیر پای ظالمین خورد شدند و زندگانی اینجارا با بدبختی و ستم کشی بدو د گفتند در جهان نیکوتری از آنها پذیرامی کند و بجای این سختیها دلتوازیها بنماید

این بیادگران خیره سر خدای عادل را از بدترین ستمکاران و بیادگران بمردم معرفی میکنند این خدا شناسی نیست ؟

عقل هر باشعوری میگوید غیر از این زندگی کودکانه یکجهان بزرگی است که خدا کودکان طبیعت را برای زندگی آنجا آفریده و راه نمایان را برای راهنمایی ساز و برگ آن جهان فرستاده و قانونهای خدائی برای تهیه سازمان زندگی آن جهان است گرچه برای این جهان و زندگی آن نیز قانونهایی گذاشته لکن مقصود اصلی تأمین زندگی بی پایان آن جهان است از اینجهت خدا زندگی این جهان را در کتاب آسمانی خود لهو و لعب و کارهای کودکانه خوانده و همینطور هم هست پس اینها که میگویند هر قانونی بازندگی نساخت قانون خدائی نیست اگر

قانونهاییکه برای زندگی این جهان خدا وضع کرده میگویند هیچ قانونی در دین نیست که بازندگی نسازد بلکه قانونهای اسلام همه اساس زندگانی خردمندان و ساختمان حیات شرافتمندانه است و کمک کار بزندگی است و اگر قانونهای زندگی آن جهان را میگویند مانند نماز و روزه و حج و دیگر آداب عبادات که ساز و برگ زندگانی آن جهان است آنها باید بازندگی آنجهان بسازد و این سازش را کسی جز خدا که این قانونها را آورده نمیداند و عقل بشر کوتاه است از یافتن چگونگی زندگی بعد از این جهان را که چه ساز و برگی برای آنجا مناسب است

خوب است اینها که میگویند ما باقرآن سروکار داریم چند صفحه از آن را بخوانند تا بفهمند خدا باین جهان چه نظر دارد و بآن جهان چه نظر و انسان را برای چه منظوری در این جهان آورده تا تکلیف زندگی خود را بفهمند و دل باین زندگی تنگین سر اسر آشوب نبندند

اینجا ما این گفتار را خاتمه میدهم و از خدا توفیق خوانندگان را میخواهیم

گفتار ششم - حدیث

پرسش دهم و پاسخ (این مسلم است که هم در قرآن و هم در حدیث ناسخ و آن منسوخ زیاد است و علت این تغییر هم رعایت اقتضای زمان است

حال در جائی که در یک محیط آنهم در یک زمان کمی قانون برای رعایت زمان عوض شود آیا ممکن است در همه روی زمین تا آخر دنیا عوض نشود و بعلاوه اینکه میگویند همه قوانین اسلام برای همیشه است اگر مدرک مسلم روشنی دارد خواهشمند است بیان فرمائید

این پرسش منحل بنو سؤال شود یکی آنکه دلیلی هست که قانون اسلام برای همیشه و همه جا است دوم اگر دلیلی هست نکته آنکه در بیست و چند سال در قانون نسخهای واقع شده و در این زمانهای طولانی هیچ نسخی واقع نشده چیست

و اما اگر دلیل از عقل و قرآن برای اینکه اسلام قانون همیشگی است و قابل نسخ نیست آوردیم فرضاً که نکته نسخ نشدن را ندانیم بجای ضرر نبرساند و ماول دلیل بر این میآوریم که اسلام برای همیشه و همه کس هست گرچه در سؤال بی ترتیب اینرا متاخر ذکر کرده است

گواههایی از در قرآن کریم گواههایی است بر اینکه قرآن واحکام اسلام
مقتضی خدا برای همیشه و همه توده بشر است که ما بعضی از آنها را

در اینجا میآوریم

۱- سورة فصلت (آیه ۴۲) **وَ اِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ** - یعنی همانا این قرآن کتابی است گرامی که نه در زمان خود و نه پس از خود خط باطل بر آن کشیده نمیشود و قانونی آنرا باطل نمیکند چطور چنین نباشد در حالیکه این قانون را خدای حکیم فرو فرستاده اکنون شما میگوئید باقانونهای اروپائی و قانونهای مجلس که قانون گذاران راهمه میشناسیم ما خط باطل بر قانون خدائی که خدا میگوید هیچ چیز آنرا باطل نمیکند بکشیم و بگفته خدا ارجی نگذاریم آیا این خدا شناسی نیست ؟

۲- آیات (۴۸- ۴۹- ۵۰) از سورة مائده که در پرش پنجم آوردیم در آن آیات قانون کلی ذکر کرده که هیچکس حق ندارد حکمی بکند بغیر آن احکامی که خدا نازل کرده است . حالا قانونهایی که مردم میکنند اگر همان قانونهای خدائی باشد حرفی نیست و گرنه بموجب این آیات حکم کننده آن کافر و فاسق و ظالم است .

۳- (آیه ۸۹) از سورة آل عمران **وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ** - اگر دین دیگری غیر از اسلام میآمد این آیه درست نمی شد

۴- (آیه ۴۲) از سورة فاطر **وَلَنْ تَجِدَ لِسَةَ اللّٰهِ تَحْوِيلاً** - یعنی هرگز

نمی یابی از برای دستور خدا تبدیل و تغییری و این دلیل همیشگی سنت و دستور خدائی است
 ۵- (آیه ۱) از سوره فرقان تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ

لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا

۶- (آیه ۹۰) از سوره انعام قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

۷- (آیه ۱۰۷) از سوره انبیاء و مَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ در این

آیات و بسیاری دیگر که باین مضمون وارد است خدا پیغمبر اسلام را بیم دهنده و رحمت
 برای تمام جهانیان خوانده و قرآنرا تذکره و قانون همه جهانیان قرار داده و شک
 نیست که تمام افراد بشر در هر دوره پیدا شوند و در هر کشوری زیست کنند از جهانیان
 هستند پس بموجب این آیات پیغمبر برای همه قانون آورده و اسلام قانون همه جهانیان
 است هر کس باشد و هر وقت باشد و هر جا باشد اگر قانون برای یکزمان یا یک گروه
 باشد تخلف از آن برای دیگر مردم بیمی ندارد و عمل کردن بآن از نیکیها نیست تا
 پیغمبر بیم دهنده همه جهانیان و رحمت برای همه عالمیان باشد و قرآن تذکره
 برای همه عالم باشد

۸- (آیه ۴۰) از سوره احزاب مَا كَانَ مُحَمَّدٌ ابًا اَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلٰكِن

رَّسُولَ اللّٰهِ وَخَاتِمَ النَّبِيِّينَ - در این آیه خدا ختم پیغمبری را پیغمبر اسلام اعلان
 کرده پس قانون آسمانی و دستور خدائی که باید بوسیله پیغمبران بیاید دیگر برای بشر
 نخواهد آمد و مادر جواب پرش پنجم ثابت کردیم بحکم خرد و قرآن که هیچ قانونی
 جز قانون خدا قانونیت ندارد و پذیرفتن قانونهای بشری از حکم خرد و قرآن بیرونست
 پس معلوم شد که قانون اسلام که آخرین قوانین خدائی است بحکم این آیه
 برای همیشه و همه توده بشر خواهد بود و قانونهای اروپائی که امروز در کشور ما
 نیز معمول است جز سیاه مشقی نیست و نباید عملی باشد

ما اگر بخواهیم تمام آیاتی که بر این مقصود دلالت دارد بیاوریم سخن طولانی

میشود اینست که بهمین اندازه اکتفا کردیم و برای کسانی که نخواهند لجاج کنند کفایت میکند و اشخاص لجوج هم بسر انصاف بر نمیگردند گرچه تمام گفته‌های قرآن را بیاوریم

گواه از خرد ما گواه از خرد داریم بر اینکه قانون اسلام امروز هم برای
بر این گفتار تمام بشر قانون است و باید همه بر آن بناچار گردن بنهند

پس از آنکه بحکم روشن عقل برای بشر قانون لازم است و جهان و جهانیان نیازمند به دستور و قانونند و کشورهای جهان را بدون قانون اداره نتوان کرد میگوئیم خدای جهان آیا حق قانون گذاری برای بشر دارد یا ندارد؟ اگر بگوئید ندارد علاوه بر آنکه برخلاف حکم خرد سخن را ندید و خدا را بی ارج شمردید میگوئیم پس چرا در قرآن و دیگر کتاب های آسمانی برای بشر قانون فرستاد و برخلاف وظیفه خود رفتار کرد ناچار باید بگوئیم خدا حق قانون گذاری دارد: در اینصورت آیا او بهتر میتواند قانون گذاری کند یا بشر ناچار باید گفت او در اینصورت آیا قانونی که در اسلام گذاشته برای همه بشر و در این زمان عملی است یا نه؟ اگر عملی نیست چرا تکلیف بشر را در زمانهای پیش معین کرده و در این زمان آنها را سر خود نموده؟ چه دوستی با مردمان سابق داشته و چه دشمنی با ماها دارد که برای آنها قرآن با آن همه قوانین بزرگ فرستاده و تکلیف آنها را در تمام جزئیات زندگی معین کرده ولی ما را بخود وا گذاشته تا هر کاری خواهیم بکنیم و از هر راهی خواهیم برویم آیا دانش خدا این زمان کمتر است و اروپائیان و اعضاء مجلس و پارلمانها از خدا بهتر قانون سازی میکنند که آنها را بخودشان وا گذاشته یا آنکه با بسراج کرده و خود را وظیفه دار قانون و داد گستری نمیداند؟

اینها همه برخلاف قانون خرد است پس ناچار باید گفت این قانون که پس از او بحکم ضرورت قانونی نیامده امروز هم برای همه بشر قانون است و باید عملی باشد باقی بودن قانون اسلام چنانکه احکام عقل بر دو گونه است یکی احکام روشن ضروری است عقل است که در آن نیازمند بدلیل نیست مانند خوبی عدل

وبدی ظلم و بهتر بودن دانائی از نادانی اینگونه احکام را ضروری یعنی حکم واضح و روشن گویند دیگر احکام غیر روشن است مانند علومی که پس از کوشش و تحصیل بدست میآورد چون جبر و مقابله و فلسفه و مانند آن و اینها را احکام نظری یعنی غیر واضح که محتاج بدلیل و کوشش است گویند. همینطور در قضایای تاریخی بعضی قضایا است که از ضروریات و قضایای واضح و روشن تاریخ است

امروز اگر کسی از یک نفر مورخ پرسد که بچه دلیل شما میگوید سلاطین صفویه در ایران سلطنت کردند یا نادر شاه افشار شاه ایران بوده بایک لبخند و استهزاء از او عنذر خواهی میکند یا از یک جغرافیائی پرسند که گفته اروپا یکی از قطعات زمین است جوابی جز لبخند باو نباید بدهد و صرف وقت در چنین امر بدیهی و روشنی برای او جایز نیست

بسیاری از احکام دینی بطوری از توضیحات و ضروریات شده است که اگر از او سؤال شود باید سؤال کنند مرا جز و دیوانگان و بیخردان شمرد مانند آنکه کسی بگوید از کجا که حضرت محمد بن عبدالله دعوی پیغمبری کرد و از کجا که قرآن کتاب دینی او است همینطور که اینها جوابی جز استهزاء ندارد اگر کسی هم سؤال کند بچه دلیل قانون اسلام برای همیشه است و پیغمبر اسلام پیغمبر آخر الزمان و آخر پیغمبران است جوابی جز استهزاء ندارد

پیش تمام مسلمانان در تمام روی زمین همانطور که قرآن را کتاب پیغمبر میدانند و محمد بن عبدالله (ص) را پیغمبر اسلام میدانند و این از ضروریات و توضیحات است که دیگر دلیلی لازم ندارد بهمین روشنی و واضحی مسئله خاتمیت پیغمبر است که هیچ مسلمی در اینکه این از دین اسلام است خود را بدلیل نیازمند نمیداند از شدت وضوح و روشنی آن پس صرف وقت کردن در یک چنین امر روشنی جز ضایع کردن وقت حاصلی ندارد هر کس دین اسلام را قبول کند خاتمیت را هم باید قبول کند

سواء از احادیث گرچه این مطلب باین روشنی نیازمند بدلیل و روایت نیست
بر این گفته لکن اینجابر ای تمام کردن مقصود تمسك به حدیث نیز میکنیم
 در باب امامت یکی از احادیثی که آوردیم حدیث منزلت بود که پیغمبر
 یامیر المؤمنین فرمود (انت منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي) یعنی
 منزلة تو پیش من منزلة هرون است بموسی لکن تو پیغمبر نیستی زیرا پس از من
 دیگر پیغمبری نمیآید

این حدیث از طرق شیعه و سنی از متواترات احادیث است و معنی تواتر آن
 است که بقدری راویان آن زیاد است که یقین داریم آن از پیغمبر وارد شده است
 متواتر بودن این حدیث پیش شیعه معلوم است و نزد سنیان نیز متواتر است (۱) چنانچه
 حاکم نیشابوری که از بزرگان و مشایخ اهل سنت است و سیوطی که از محققان نامدار
 آن طایفه است تصریح بتواتر آن کرده است و تنوخی که از مشایخ بزرگ سنیان
 است يك كتابی مخصوص در اثبات آن نوشته و این حدیث را در صحیح بخاری و
 صحیح مسلم و صحیح ترمذی و صحیح ابی داود و صحیح ابن ماجه معروف بسنن ابن
 ماجه و صحیح نسائی معروف بسنن نسائی و در مسند احمد بن حنبل امام سنیان نقل
 نموده و در نزد شیعه این حدیث از متواترات بلکه فوق آنست و در این حدیث مسلم
 پیغمبر اسلام نیامدن پیغمبر دیگر و ختم شدن قانون الهی را بهمین قانون اسلام اعلان
 نموده پس هر کس پیغمبری او را باورد دارد خاتمت او را نیز باید باور کند

اکنون با حکم قرآن که مصریحا قانون اسلام را برای همیشه و همه کس دانسته
 و حکم عقل خداداده و حکم ضرورت و حکم حدیث متواتر باز باید گفت که دلیلی
 بر این هست که قانون اسلام برای همیشه است و آیا باید باز دست را پیش اروپائیا
 و مجلس نشینان دراز کرد و از آنها قانون زندگانی و قانون کشوری و لشگری و قضائی
 و دیگر قوانین را یاد گرفت با آنکه در این کتاب دیدیم چه اشخاصی قانونگذار و چه

قانونهای سنت و یهوده گذرانده اند

در پیرامون ناسخ پس از آنکه ثابت شد که قانون اسلام برای همیشه و همه کس
و منسوخ است و خود خدا در آیه (ه) از سوره مائده پس از آنکه

امیر المؤمنین (ع) را بخلافت نصب کرد اعلان کامل شدن دین و تمام شدن نعمت و
خوشنود شدن خود را از اسلام نموده میفرماید **أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ
عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا**

پس قانون اسلام را خدا کامل و تام شمرده و چنین قانونی که در پیشگاه خدا
بکامل و تام بودن شناخته شده و کسی دیگر نتواند آنرا نسخ و ابطال کرد علاوه اگر
قانون خدا را پارلمانها بخواهند نسخ کنند معنی آن تخلف از قانون خدا است که
خرد نمی پذیرد و خود خدا نیز قانونی نخواهد فرستاد زیرا که نبوت را چنانچه دیدیم
ختم کرده است .

بحکم خرد نسخ در احکام اینجا باید بحکم خرد رجوع کرد و از قانونهای خدائی
اسلام راه ندارد تا آن اندازه که در دسترس خرد است بررسی کرد بینیم
در اینگونه قانون که اسلام آورده راهی برای نسخ باز است یا آنکه اینها چون کامل
و با هر زمانی مناسب است نباید نسخ شود و نسخ آنها از حکم خرد بیرون است گرچه
این بررسی یک وقت زیادتری میخواهد که مقایسه میانه عقاید و آراء و قانونهای
جهانیان یکان یکان با آنچه اسلام آورده شود تا مطلب روشن گردد لکن اینجا نیز
بطور اجمال باید مقایسه کرد تا ببخردیها روشن شود

چه قانون قابل بطور کلی قانونهایی که قابل نسخ است عبارت از قوانینی
نسخ است است که برای اداره کردن زندگانی معنوی و مادی بشر کافی

نباشد و یا قانونی بهتر از آن بتواند زندگانی مادی و معنوی او را اداره کند و همه می
دانیم و در فلسفه اعلی مبرهن است چنانچه رأی فلاسفه را در گفتار اول دیدید که از
برای انسان دو زندگانی است یکی زندگانی مادی دنیائی که در این جهان است و یکی

زندگانی معنوی آخرتی که در جهان دیگر است و از برای هر يك از ایندو زندگانی ساز و برگ و ابزاری است که باید با کوشش انسان تهیه آن شود و در فلسفه اعلا و قرآن کریم و دستورات همه انبیاء ثابت است که ساز و برگ آن جهان را نیز اینجا باید تهیه کرد و برای اثبات این ادعاء همان دستورات روحی انبیاء کفایت میکند و هر کس بقرآن رجوع کند این مطلب را بخوبی خواهد دریافت پس از این مقدمه گوئیم هر قانونی که برای اداره حیوة مادی تنها یا معنوی تنها گذاشته شده باشد ما آن قانون را بقانونیت و آن دین را بیزرگی نمیشناسیم

قانون های بشری انسان را بهمان زندگانی مادی دنیائی دعوت میکند و از زندگانی همیشگی ابدی غافل میکند و چنین قانونی برای انسان که دارای دوزندگانی است و ساز و برگ هر دو را نیازمند است زیان های ناگفتنی دارد

یکنظر بقانون مادی تمام قوانین بزرگ اسلام دارای این دو جنبه است که هم و معنوی اسلام نظر بحیوة مادی و فراهم ساختن ساز و برگ آن دارد و هم نظر بحیوة معنوی و ساز و برگ آن مثلا دعوت بتوحید و تقوی که بزرگترین دعوت هاست در اسلام چنانچه تهیه ساز و برگ زندگانی معنوی را میکند در زندگانی مادی و کمک کاری بنظم کشور و حیوة اجتماعی و اساس تمدن دخالت کامل دارد يك توده اگر بتوحید و تقوی بودند چنانکه روح آنها بزرگ و کامل میشود کشور آنها نیز با عظمت و زندگانی اجتماعی و سیاسی آنها نیز با عظمت می شود

و قانون مالی مثلا در اسلام که برای اداره کشور و احتیاج زندگانی مادی وضع شده بطوری وضع شده است که جنبه زندگانی معنوی در آن منظور است و کمک کاری بزندگانی معنوی میکند از اینجهه در دادن بیشتر مالیات ها قصد تقرب بخدا که بواسطه آن زندگانی معنوی تأمین و روح انسانی بزرگ میشود شرط شده است و همینطور در قانون نظام و قضاء و دیگر قوانین قانون نظام در کشور های جهان گو که عظمت بکشور بدهد لکن حیات معنوی را بطوری ساقط نمیکند و روح را از

معنویت می‌اندازد که گفتنی نیست لکن نظام اسلام در عین حال که عظمت کشور را بهتر میتواند اداره کند کمک کاری بزرگ بزندگانی معنوی میکند چنانچه خدا این معنی را گوشزد کرده و کشتگان در راه خود را بزندگانی جاویدان و ناز و نعمت در پیشگاه خود دعوت کرده در اسلام زندگانی مادی و معنوی را بهم آمیخته و هر يك را کمک کار دیگر قرار داده چنانکه قانون شناسان این معنی را خوب میدانند و این یکی از بزرگترین شاهکارها است که از مختصات این قانون است و در قانون های آسمانی دیگر ناچار کم و بیش بوده است و از این مقایسه اجمالی بین قانون جهانیان و قانون خدا خوب میتوان فهمید که این قانون های پیبوده چقدر درست و بی پایه است و چنین قانون هایی حق ندارد با قانون خدایی مقابل شود و در پیش آن عرض اندام کند مقایسه میان قوانین ما اگر بخواهیم تشریح کنیم قانون هایی را که برای ساز و برگ زندگانی معنوی وضع شده است نیازمند يك کتاب جداگانه و بحث های فلسفه میشویم و آن درخور این اوقات نیست اینجا مقایسه میکنیم میان قانون های کشوری و لشکری اسلام با قوانین دیگر تا معلوم شود این قانون علاوه بر آنکه برای اداره کشور کافیست و هر چه کشور ترقی کند قانون نیز دنبال آن ترقی میکند از همه قانونها نیز بالاتر است قانون مالی اسلام که اساس حیات کشور بر آنست چنانچه در پیشتر دیدیم بطوری وضع شده است که هر چه کشور اسلامی رو بترقی گذارد مالیات آن بتضاعف ترقی میکند چنانچه از مراجع بقانون خالصه جات مطلب واضح می شود و يك همچو قانونی که چنین کشی دارد و خود دنبال احتیاجات بزرگ میشود قابل نسخ نیست بلکه برای همیشه و همه کشورها وضع شده است

قانون نظام اسلام نیز همینطور است زیرا نظام اختیاری بقدر احتیاج است و نظام اجباری گاهی بیسیج عمومی میرسد و چنین قانونیکه هر چه جهان رو بتمدن رود و کشور بزرگ شود آن نیز بزرگ میشود و رو بترقی میگذازد قابل نسخ نیست و بهتر از آن چیزی تصور نمیشود و قانون قضاوت چنانکه دیدید با بهترین طرز انجام

میگیرند و در عین حال نزدیک به حقیقت و با کمال سهلی و سادگی تمام میشود و با قوانین دیگر زمین تا آسمان فرق داشت و چنین قانونی نسخ بردار نیست

اینها اصول قوانین کشور است و قوانین فرعی نیز هر یک در اسلام بطور کافی هست که بابررسی حال آن معلوم میشود

ناسخ و منسوخ در اینجا باید باصل اشکال جواب بدهیم با آنکه بیپایه بودن در چه احکام است آنها را اینجا روشن کردیم (میگوید این مسلم است که هم در قرآن و هم در حدیث ناسخ و منسوخ زیاد است)

جواب آنست که زیاد بودن ناسخ و منسوخ در قرآن و حدیث دروغ است در تمام احادیث گمان ندارم بتوان یک ناسخ و منسوخ پیدا کرد خوب بود نویسنده از این زیاد چند مثالی میآورد نامورد استفاده میشد و اما در قرآن بسیار کم است و آنها در قانونهای اساسی کلی نیست مثلاً در قانون مالی یا قضایی یا نظام یا مانند اینها ابدال ناسخ و منسوخ نیست بلی گاهی یک تغییری جزئی داده شده است و در بعضی عبارات گاهی تصرفی شده است اینهم در جزئیات بوده و نکته آنها آنست که البته در ابتداء امر نمیتوان یک مرتبه تمام قوانین را آورد و تمام آراء و عقاید و اعمال مردم را زیر پا گذاشت اینست که اسلام بطور تدریج پایه های قانون را بنا گذاشت تا آنکه در خلال بیست و چند سال تمام قوانین خدائی وضع شد و دین کامل و تمام شد پس اینکه گفته است ناسخ و منسوخ در قرآن و حدیث زیاد است از بیخبری از اسلام و قانون آن و قرآن و حدیث است و اینکه گفته لابد این ناسخ و منسوخ برای اقتضاء زمان بوده حرف بیهوده است زیرا هر کس بموارد نسخ رجوع کند می بیند بعضی جزئیاتی است که بملاحظه حال مردم تخفیفی یا تغییری داده شده است و آنچه برای اقتضاء زمان تغییر باید داده شود قانونهای کلی اساسی است و چنین نسخی در قانونهای اسلامی ابداً وجود ندارد بطوریکه این هوس رانها میخواهند بگویند هر کس از قرآن و مواردی که میگویند نسخ شده است اطلاع داشته باشد بیپایه بودن سخنان اینانرا میفهمد

قانون‌های ناظر بقانون یکی از قانونهای عمومی که در اسلام گذاشته است یکطور قوانینی است که برای مراعات توده موکل بر قانونهای دیگر خدا قرار داده مانند قانون حرج و قانون ضرر و اضطرار و اکراه و امثال آنها این قوانین ناظر بقوانین دیگر است برای مراعات حال مردم

اسلام با گذراندن اینگونه قانونها مراعات مقتضیات زمانها و کشورها و اشخاص را بطور کافی کرده است پس اگر در بعضی کشورها یا برای بعضی اشخاص مقتضیات چیزی پیش یاورده بموجب اینگونه قوانین تغییراتی در قانونهای اولی داده میشود و اشکال این بیخردان بکلی مرتفع میگردد

یکنظر بمندرجات در گفتار ششم میگوید (دین امروز ما میگوید وظیفه را که کتابچه پوسیده خدا برای آدمی قرار داده در میان احادیثی است که ما در دست داریم و بر این سخن هم دلیل از کتاب و سنت و عقل و اجماع آورده اند ولی همه آنها را خودشان جواب داده اند بجز دو دلیل که آنها هم من جواب میدهم و سپس دلیل‌های درست نبودن این اخبار را میآورم)

شما از همینجا خیانتکاری و دروغ‌بندی بدین را ببینید زیرا قانون‌های کلی اساسی مانند قانون مالیات و قانون قضاء و قانون نظام و قانون ازدواج و طلاق و قانون میراث و قانون معاملات از قبیل تجارت و اجازه و صلح و هبه و مزارعه و شرکت و مانند آنها و قانون ثبت و قانون مجازات عمومی مانند حدود و قصاص و قانون تبلیغات و قانون جلوگیری از منکرات مانند شرب مسکرات و قمار بازی و ساز و نواز و زنا و لواط و سرقت و خیانت و قتل و غارت و قانون تطهیر و تنظیف و قانون کلی عبادات مانند نماز و روزه و حج و وضو و غسل و امثال آنها همه در قرآن وارد است و در حقیقت احادیث تشریح و توضیح همین قوانین بکلیه است که در قرآن بطور کلی ذکر شده است

پس اینکه این نویسنده بیخبر میگوید دین ما میگوید وظیفه ما در همین احادیث است جز دروغ‌گوئی و ماجراجوئی نیست و ما پس از این ثابت میکنیم که

فرضا قانونهای دینی در احادیث باشد اشکالی لازم نیاید.

واما اینکه میگوید دلیلهائی آوردند و همه را خودشان رد کردند مگر دودلیل پایه اطلاعات او را بخوبی روشن میکند زیرا هر کس جزئی اطلاعات از کتب های اصول داشته باشد میداند که دلیلهائی که از سنت متواتره آوردند مورد قبول آنهاست و آنرا رد نکردند و دلیل های دیگر را نیز بسیاری قبول کردند

در پیرامون دلیل نویسنده در میان آن دو دلیل که میگوید علماء آوردند و رد انسداد نکردند چنین مینویسد (اول دلیل انسداد است که میگویند

ما میدانیم که خدا ما را مکلف کرده و میدانیم که آن تکلیف هم در میان همین اخبار است حال که دست ما بعلم نمیرسد ناچاریم بهمین اخبار عمل کنیم)

آنهاست که جزئی اطلاع بر علم اصول دارند پایه معلومات این بیخرد را خوب میفهمند و نیازمند به بیان برای آنها نیست لکن خوانندگان محترم بدانند و از اهل اطلاع پیرسند که این گوینده بکلی برخلاف سخن گفته است زیرا دلیل انسداد را علماء رد کردند و انسداد باب علم را درست نمیدانند بلکه باب علم را باز و مفتوح میدانند و راه بر قانونهای خدائی و تکلیفهای دینی را روشن و باز میدانند و این بیخرد يك دليل انسدادی بگوشش خورده دیگر نمیداند که دلیل انسداد را که در کتابها ذکر کردند برای اینست که یکی دو نفر از علماء آنرا دلیل دانسته اند و دیگران یکسره آنرا رد کردند و امروز احدی از علماء دلیل انسداد را درست نمیداند و همه یکدل و یکجهت آنرا باطل میدانند

اکنون باید باین بیخرد خالی از دانش و حیانتکاری ارزش چه گفتم که يك چنین دروغی را بدانشمندان بسته و دنبال آن برسوئی و هرزه گوئی برخاسته و همه میدانند که دلیل انسداد هم با همه بی پایه گیش اینطور نیست که این بیخرد گفته بلکه دارای چندین مقدمه است که اینها از آنها بیخبرند و اینقدر ساده نیست که این صادم لوحها بتوانند آنرا رد کنند و در پیرامون آن سخن گویند لکن باید چه کرد

که اینها از هیچ دروغی پروا ندارند و از هیچ تهمتی خوددار نیستند خود از پیش خود دلیلی میآورند و یانی بجه گانه در پیرامون آن میکنند و آنگاه بر سوامی برخاسته اشکال بر آن میکنند و بیشتر مانده بدانشمندان دیندار ناسزاها میگویند

در پیرامون سیره نویسنده میگوید (دلیل دوم که برای درست بودن اخبار عقلاء آوردند سیره عقلاء یعنی اگر کسی خبری را از جامی شنید

آنرا میپذیرد مانند تاریخ پس ما هم باید این اخبار را بپذیریم، آری این سخن درست است ولی تا وقتی که دلیلی بر نادرستی آن نداشته باشیم چنانکه امروز بهمین جهت تاریخ پیشدادیان را نمیپذیریم و ما گذشته از آنها که تا اینجا گفته شد شش دلیل بر نادرستی این احادیث داریم)

سیره عقلاء یکی از دلیلهای محکم بر عمل کردن باخبار است و نظام زندگی تمام مردم و نظام کشورهای جهان بر آنست تمام مال التجاره ها که از بلادی حمل و نقل میشود و تمام قوانینی که در کشورهای جهان اجراء میشود و تمام تبلیغاتی که از طرف حکومتها و پارلمانها باهالی يك کشور میشود یا بوسیله رادیو یا بوسیله روزنامه همه از این قبیل است نویسنده نیز اصل سیره عقلاء را قبول کرده است لکن شش دلیل آورده بر نادرستی این احادیث و ما آنها را میآوریم و مورد خطای او را ذکر میکنیم:

نویسنده کتابچه این اشکالات را در ضمن سؤال (۱۱ و ۱۲) نوشته پس جواب از این اشکالات عین جواب از آن دو پرسش است

۱- بسیاری از این احادیث با عقل نمی سازد نمونه های چندی از این اخبار در گفتارهای پیش گذشت

جواب آنها نیز در این کتاب گذشت لکن فرض میکنیم که روایاتی در کتابها باشد که با عقل نسازد باید همان روایات را کنار گذاشت جرم دیگر کتابها و اخبار دو گز چیست؟ مثلاً شما اگر بگفته خودتان تاریخ پیشدادیان را نپذیرفتید باید

تاریخ صفویها هم نپذیرد یا اگر در بعضی تواریخ يك چیزی برخلاف عقل شما نقل شد باید تمام تواریخ را کنار بگذارید اگر این کلام درست باشد باید تمام اخباری که در جهان منتشر میشود کنار گذاشت ورشته زندگی را یکباره از هم گسیخت زیرا در میان اخبار جهان خلاف عقل بسیار است آیا این بیخردی نیست؟

ایک نکته دانستی در اینجا يك نکته است که این نویسنده از آن بکلی بیخبر است و از اینجهت بستیزه برخاسته این اشکالات را کرده و باروشن شدن آن راه اشکالها بکلی بسته میشود و آن آنستکه اساساً احادیثی که در دست ما است بر دو گونه است یکی احادیثی است که جنبه عملی دارد یعنی احادیثی که در پیرامون قانونهای اسلام وارد شده است و باید با آنها عمل شود مانند احادیثی که در عبادات و دستور آنها وارد است یا در تشریح و توضیح قوانین کشوری از قبیل قانون قضائی و مالی و نظامی و مانند آنها وارد است و دیگر احادیثی که جنبه عملی ندارد مانند تاریخ هائی که نقل شده و اخباری که راجع بفلکیات و جغرافیا و هیئت و تشریح و امثال آن وارد شده و عبارت دیگر احادیثی که فقط جنبه علمی دارد علماء و فقهاء چنانکه در کتابهاشان نوشته اند احادیثی که از قبیل دسته دوم است که فقط جنبه تاریخی یا علمی دارد اساساً حجت نمیدانند و مورد اعتناء و بررسی هم قرار ندادند و میگویند در بحث اینها اثری ندارد اگر آنها موافق علم و عقل شد که همان علم و عقل در کار است و اگر مخالف آن شد باید آنها را کنار گذاشت

این بیخرد گمن می کند که علماء اسلام میگویند اگر خبری وارد شد برخلاف برهان عقلی آنرا هم باید چسبید و نگامداشت آنها خود قبل از اینکه از این نویسنده گذاریم در عالم اثری باشد در کتابهای خود نوشتند و گوشزد دانشجویان کردند که اخبار مخالف عقل يك بول سیاه نمیآورد لکن آن عقلی که آنها میگویند با عقل شما خیلی فرق دارد آن عقل یعنی برهان عقلی، عقل شما سلیقه و عادات است از اینجهت برداشتن فرشتگان را میگوید خلاف عقل است با آنکه شما دلیلی بر آن ندارید جز آنکه با

سلیقه شما نمی‌سازد و یا آنکه آمدن ملائکه نزد امام را گفتید خلاف عقل است و ما هشت شمارا باز کردیم در گفتار اول با آنجا رجوع کنید

آری اگر صد حدیث فرضاً وارد شود که خدادوتا است یا اجتماع ضدین جایز است مثلاً یا سه زاویه مثلث مساوی باشد قائمه است ما آنرا نمی‌پذیریم

لکن اخباری که راجع بتشریح و توضیح قانونهای خدائی است و جنبه عملی دارد آنها را علماء مورد بررسی کامل قرار دادند و در اطراف آنها کتابها نوشته‌اند، کتاب وسائل که از بزرگترین کتابهای اسلامی است و در آن اینگونه اخبار که مورد عمل است وارد شده ببینید اگر بکثروایت برخلاف عقل در آن دیدید حق دارید که گفتار این بیخردان را بپذیرید از اینجا راهی باز شد بجواب اشکالات این بیخرد که ندانسته و از کتابهای عملی و غیر عملی بررسی نکرده همراه یکدسته کرده و باشکال برخاسته با آنکه خود علماء این مطلب را از اول امر متوجه بوده و گفته‌اند آیا این بی‌فرهنگی هارا باید چه‌نام گذاشت؟

بحار الانوار چیست کتاب بحار الانوار که تألیف عالم بزرگوار و محدث عالم‌المقدار محمد باقر مجلسی است مجموعه‌ای است از قریب چهار صد کتاب و رساله که در حقیقت یک کتابخانه کوچک است که بایک اسم نام برده میشود، صاحب این کتاب چون دیده کتابهای بسیاری از احادیث است که بواسطه کوچکی و گذشتن زمانها از دست می‌رود تمام آن کتابها را بدون آنکه التزام بصحت همه آنها داشته باشد در یک مجموعه باسم بحار الانوار فراهم کرد و منخواسته کتابی عملی بنویسد یا دستورات و قوانین اسلام را در آنجا جمع کند تا در اطراف آن بررسی کرده و درست را از غیر درست جدا کند در حقیقت بحار خزانه همه اخباری است که پیشوایان اسلام نسبت داده شده چه درست باشد یا نادرست در آن کتابهایی هست که خود صاحب بحار آنها را درست نمیداند و او منخواسته کتاب عملی بنویسد تا کسی اشکال کند که چرا این کتاب هارا فراهم کردی پس نتوان هر خبری که در بحار است برخ دینداران کشید که آن

خلاف عقل باحس است چنانکه نتوان بیجهت اخبار آنرا رد کرد که موافق سلیقه مانست بلکه در هر روایتی باید بررسی شود و آنگاه باعیزانهای که علماء در اصول تعیین کردند عملی بودن یا نبودن آنرا اعلان کرد.

۲- بسیاری از آنها با علم و گاهی باحس نمیسازد (نمونه حدیث دیده شود) اگر فرض کردیم حدیثی با علم قطعی یعنی علمی که بیرهان ثابت باشد نسازد آن نیز باید رد شود لکن در احادیث دسته اول که جنبه علمی دارد و مورد اعتناء و اعتبار است چنین حدیثی وجود ندارد اگر چنین حدیثی باشد در احادیث غیر عملی است که فقهاء از اول حجت بودن آنرا منکرند و نمونه حدیثی که ذکر میکند همان احادیث راجع بجزاف یا فلكیات یا هیئت است که در جوار ذکر شده است و حال آنها را معلوم کردیم چنانچه اگر حدیثی باحس نسازد نیز مورد قبول نیست لکن باید دانست که احادیث جابلقا و جابلسا مخالف علم قطعی و حس نیست زیرا ما نمیدانیم در مشرق و مغرب دنیا چنین شهرهایی هست یا نیست شاید در کرات دیگر یا منظومات شمسی دیگر چنین شهرهایی باشد و همین طور اخباریکه راجع باسمان آمده ما نمیدانیم اصطلاح آنها در آسمان چیست آیا مدار شمس ها و کواکب است یا چیز دیگر و جمله کلام آنکه اصلا مراد گوینده معلوم نیست تا بدانیم خلاف علم یا حس است علاوه شاید پانصد سال و نه سال نوری باشد و علم و حس راه ندارد که بداند پس از پانصد سال نوری چه خبر است در عالم تکذیب بیجا کار خرد معندان نیست

و اما حدیث غروب شمس و رفتن از آسمانی با آسمانی و رسیدن بزمیر عرش و سجده کردن و مانند اینگونه احادیث مراد درست معلوم نیست اولاً آسمان یعنی چه و ثانیاً عرش یعنی چه؟ عرش در اصطلاح حدیث بیچند معنی آمده آیا کدام یک مراد است و ثالثاً سجده یعنی چه شاید سجده مانند آیه قرآن باشد که در سوره رحمن میگوید *الْجَبُّمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ* یعنی گیاه و درخت سجده میکنند خوبست قرآنرا رد کنیم که خلاف حس گفته یا آنکه بگوئیم سجده اینها خاضع بودن و بر سنت خدائی

سیر و حرکت کردن است شمس نیز روی سیر خدائی که سیر میکند و پیش خدا خاضع است و سجده کرده است و البته با امر خدا غروب و طلوع میکند و مدهای غیبی بآن میرسد چنانچه خدا میگوید **لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ هُمْ موجودات ذکر خدا میکنند**

جمله کلام آنکه هیچیک از این احادیث که آورده از باب آنکه مراد معلوم نیست نتوان درباره آنها حرفی زد آری يك حرف باقی میماند و آن آنستکه این احادیث را چرا گفته اند در صورتیکه مراد درست معلوم نبوده . جواب آنستکه فرضاً که حدیث صحیح باشد و بگوئیم گفته شده است از قرآن که بالاتر نمیشود در قرآن نیز آیات بسیاری است که مراد را مانعیدانیم مانند او امل سور ، شما برای این آیات چه معنی درستی سراغ دارید **الم المر حم حمعق که بهیص ق ن** و مانند آنها **يك نکته دانستنی** در اینجا باید ما خوانندگان را توجه دهیم يك نکته که برای حل بسیاری از اشکالات باید آنرا دانست و آن آنستکه چنانچه گفتیم احادیث اساساً بر دو گونه است یکی احادیثی که جنبه عملی دارد و آن قانونهایی است که برای زندگانی این جهان یا آن جهان وضع شده است و دیگر احادیثی که جنبه علمی دارد و از قبیل قانونهای کشوری و لشگری و مانند آن نیست که باید بمورد اجراء و عمل گذاشت مانند احادیثیکه در باب قضاء و قدر و جبر و اختیار یاد باب هیئت و نجوم و مانند آن آمده است و در قرآن نیز همین دو گونه آیات وارد است یکی آیات عملی که باید توده بآن عمل کنند و در کشور باید بمورد اجراء گذاشت و دیگری آیات علمی که چنین نیست ناچار احادیث و آیاتیکه از دسته اول است چون عمومی است و برای عمل کردن است باید با فهم عموم درست بیاید و در آنها تاویل و توجیه راه ندارد البته قانونیکه برای **يك مملکت** وارد شد نباید طوری وضع شود که اهالی آن مملکت آن قانون را نفهمند آری ممکنست تشریح و توضیح قانون باز محتاج بدانشمندانی باشد لکن این غیر از تاویل است لکن آیات و احادیثیکه راجع بعلییات است و جنبه عملی ندارد

لازم نیست گوینده آنطوری بگوید که همه کس آنرا بفهمد بلکه ممکن نیست این گونه چیزها را بافهم عموم توده بیان کرد

مثلاً یک نفر طبیب یکوقت میخواهد یک دستور حفظ الصبحه برای اهالی کشور بنویسد ناچار باید طوری بنویسد که توده آنرا بفهمد زیرا ایندستور برای عمل است لکن یکوقت میخواهد یک کتاب علمی بنویسد البته این کتاب را نمیتواند طوری بنویسد که همه توده آنرا بفهمد کتابیکه مبتنی بر یکقواعد بسیار دقیق علمی است ناچار برای یکدسته دانشمندان نوشته میشود و دیگران حق دخالت در آن ندارند و اگر خردمند باشند اعتراض هم نمیکند که چرا طوری این کتاب را ننوشتی که حمالان و جامعه داران نیز بفهمند

قرآن وحدیث نیز قانونهای علمی را که برای توده آوردند طوری بیان کردند که مردم میفهمند لکن علوم قرآن وحدیث را همه کس نمیتواند بفهمد و برای همه کس هم نیامده است بلکه بعضی از آنها رمز است میان گوینده و یکدسته خاصی چنانکه دولت بعضی تلکرافات رمزی دارد که صلاح کشور نیست که آنها را کشف کند تلکرافخانه هم از آن تلکرافات چیزی نمیفهمد در قرآن از اینگونه رمزها است که حتی بحسب روایات جبرئیل هم که قرآنرا آورد خود نمیدانست معنی آنرا فقط پیغمبر اسلام و هر کس را او تعلیم کرده کشف این رمزها را میتوانستند بنمایند مانند همان حروفی که در اول سوره ها است و در قرآن صریحاً این سخن را گوشزد مردم کرده در (آیه ۵) از سوره آل عمران (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُشَابِهَاتٌ فَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ الْخ) در این آیه تصریح شده است باینکه آیات بردو گونه است يك آیات محكمات که تأویلی ندارد و همه آنرا میفهمند و

يك آيات متشابهات كه تأويل دارد و از قبيل دوزخ است و تأويل آن را جز خدا و راسخان در علم كسى نميداند

پس اينكه اين نويسنده بتقليد بعضى بيخردان گفته (تأويل معنى ندارد و كار بسيار بيجاى است) زيرا مسلم است كه اگر عاقل چيزى بگويد مقصودش همان است كه عرف از آن ميفهمد اگر غير از اين باشد نظام زندگى بهم ميخورد (از جهل و بي خردى است مانند آنستكه كسى بگويد اگر رياضيات عالى يا قانون ابوعلى را بزبان توده ننويسند نظام زندگى بهم ميخورد بايد در جواب گفت اينگونه علم عمومى نيست و مربوط بزندگى عموم هم نيست بلكه اينهارا ميتوان طورى نوشت كه عموم از آن استفاده كنند، قرآن و حديث براى طبقات مختلفه مردم آمده است در آنها علومى است كه مخصوصين بوحى ميفهمند و ديگر مردم بهره از آن ندارند. و علومى است كه براى يك طبقه عالى از دانشمندان است و ديگران از آن بكلى مى بهره هستند مانند براهينى كه بر تجرد واجب و احاطه قيوى او است كه شماها اگر تمام قرآن را بگرديد نميتوانيد اينگونه مسائل را از قرآن استفاده كنيد لکن اهل آن مانند فيلسوف بزرگ صدر المتألمين و شاگرد عاليمقدار آن فيض كاشانى علوم عاليه عقليه را از همان آيات و اخبار كه شماها هيچ نميفهميد استخراج ميكند

آرى هر كس نبايد در علوم قرآن و حديث دخالت كند قرآن و حديث نيز نهى از اين تصرفات جاهلانه كرده است كه شما بيخردان يا از گليم خود دراز نكنيد، جمله كلام آنكه احاديث بسيارى كه در اينگونه علوم وارد است در صورت صحت مبتنى بر يك اصطلاحات و رمزهائى است كه مردم نميتوانند از آن استفاده كند مانند اخبار كوه قاف و اخبار كاو و ماهى و اخبار رعد و برق و زلزله و صاعقه و مانند آنها كه در اين كتابچه آورده بگمان آنكه اينها چيزى است كه با آن بتوان از زير بار قرآن و حديث بيرون رفت مافرضاً كه تمام اين احاديث را باطل بدانيم باز بحكم عقل از احاديث ديگر نميتوانيم چشم پوشى كنيم زيرا باطل بودن يك كتاب كه در نظر علماء

هم اعتباری ندارد یارد کردن يك حديث كه خود محدثین هم میگویند باید آن را رد کرد موجب نمیشود كه احادیثیكه جنبه عملی دارد و علماء آنها را همه قبول دارند و با عقل و علم و حس هم منافات ندارد وارد كنیم چنانچه این بیخرد میگوید (چون این چند حدیث درست نیست باید تمام احادیث را قلم دورش كشید) این سخن مانند آنستكه بگوئیم چون بعضی دواهای این دواخانه زهر كشنده است ما قلم دور تمام دوا خانه ها میكشیم و چون بعضی از حرفهای تاریخ اعمش دروغ است ما همه كتابهای تاریخ را كنار میگذاریم البته این سخن مخالف حكم خداست و هیچ عاقلی با آن همراه نیست از این قرار باید دور قرآن هم قلم بكشید برای آنكه بعضی از آیات آنرا شما نمیفهمید و با عقل ناقص شما درست نمیشود مانند سخن گفتن همه موجودات و تسبیح آنها و سخن گفتن مورچه و هدهد و زنده شدن مردگان بدست ابراهیم و عیسی و زنده شدن عزیز و الاغش و مانند اینها پس بگفته شما باید دور تمام قرآن قلم كشید یا باید اعتراف كرد كه علم بشر ناقص و محدود است و اطلاع بر نوا میس كائنات و اسرار موجودات ندارد امروز هم كه روزگار علم ترقیات روز افزون كرده باز صدها هزار اسرار جهان در پس پرده مانده است و روزگار انتظار دانشمندان بزرگتری دارد كه بعضی از آنها را بدسترس آنها گذارد . پس انسان عاقل نباید بمجرد آنكه چیزی برخلاف سلیقه یا عادتش شد یا علم ناقصی راهی بر ادراك آن نداشت بانكار برخیزد و آنكه يكباره سراسیمه شده وانگاره را از دست داده بگوید دور تمام اخبار باید قلم كشید با آنكه هزاران احادیث از پیغمبر اسلام و پیشوایان دین رسیده كه انسان را راهنمایی با سرار توحید و معرفت میکند و مشكلات زندگانی دوجهان را برای انسان آسان میکند و كليد درهای فضایل و كمالات را برایگان بدست انسان میدهد ۳- بسیاری از اینها باز ندگی نمیسازد (گفتار حكومت و قانون دیده شود) جواب این سخن در پیرامون همان گفتار داده شده است با آنجا رجوع شود ، این سه اشكلا در پشت كتابچه در پرش دوازدهم ذكر كرده است

۴- بیشتر اینها خودشان باهم نمیسازد (کتابهای حدیث بر است از اینها) اینک ما میگوئیم سر خود کسی نمیتواند بکتابهای حدیث رجوع کند و از آنها حکم بخردا بفهمد و اجتهاد تخصص بیرون آوردن احکام است از قواعد و احادیث و جدا کردن احادیث عملی است از غیر عملی که آن مربوط بیک قواعد علمی دقیق است که دست شماها بآن نمیرسد برای همین است که شماها وقتی رجوع میکنید بکتابهای حدیث سرگردان میشوید که باید چه کرد راه پیدا کردن احکام عملی را هم ندارید زیرا قواعد فنی در دست شما نیست ناچار کار را آسان کرده بانکاری پردازید خوبست شما با اینهمه معلومات یک سرکشی بهمه علوم بکنید ناچار در آنها هم چیزهاییست که شماها نمیفهمید و بنظرتان باهم متنافی میآید و آنگاه یکسره خود را راحت کنید و بگوئید همه علوم باطل است همان روایاتی که بنظر شما باهم مخالف است وقتی اهل فن آنها را در تحت قواعد میآورند بیشتر آنها از تنافی بیرون میآید و بعضی از آنها که بتنافی باقی میماند تکلیف قطعی آنها را در علم اصول تعیین کردند بطوری که عملی بودن یکدسته از آنها را اهل فن تمیز میدهند و سرگردانی برای آنها در راه یافتن بقوانین نیست آری چون علم نظری اجتهادی است مانند همه علوم میان اهل فن اختلاف نظر پیدا می شود و آنها هم نه در قوانین اساسی بلکه در بعضی جزئیات ۵- میدانیم بسیاری از این احادیث ساختگی است (کتابهای درایه قسمت حدیث موضوع یا مجعول دیده شود)

اما شما که برای تمیز حدیث ساختگی از غیر ساختگی راهی ندارید که می گوئید میدانیم از اینجهت همینطور تیری بتاریکی انداخته میگوئید کتابهای درایه رجوع شود با آنکه در کتابهای درایه اینگونه احادیث را ذکر نمیکند . آری در کتابهای اصول میزان برای تمیز دادن هست و اهل فن تمیز میدهند از اینجهت مجعول را غیر عملی میدانند و کنار میگذارند و غیر مجعول را بمورد عمل میگذارند .

۶- این اخبار ظنی است و بحکم عقل و قرآن پیروی ظن جایز نیست :

(إِنَّ الظَّنَّ لَا يَقْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا) این اشکال همان پرسش یازدهم است که میگوید این احادیث که امروز در دست ما است ظنی است و عقل هم اینرا نمیپذیرد که خدای قادر و عادل اشرف مخلوقات خود را بچیزی امر کند و راه علم را بروی او ببیند)

جواب پرسش یازدهم
قانون خود بمردم يك امر تازه بر خلاف سیره و طریقه عقلاء

عالم نیاورده چنانکه تمام عقلاء در تمام کشورهای جهان بخبر اشخاصی که مورد وثوق و اطمینان آنهاست عمل میکنند و اگر عمل بخبر دادن اشخاص ممنوع شود باید مردم اساس زندگی خود را بهم زنند و نظام کشورهای جهان باید بکلی بهم بخورد همینطور خدا در تبلیغ قانونهای خود علاوه بر آن احکام و قوانینی که در قرآنست و قطعیت و علاوه بر آن احکامی که از روایات متواتره ثابت شده و آنهم بطور قطع ثابت است بهمان سیره و روش عقلاء رفتار کرده و قانونهای خود را بهمان روش متعارف میان جهانیان تبلیغ نموده و عجب آنستکه نویسنده بالینکه اعتراف کرده که روش و سیره عقلاء پذیرفتن خبر است مانند تاریخ باز میگوید عمل کردن بظن خلاف عقل است و عمل باخبر را عمل بظن میدانند و حاصل کلام او این میشود که سیره عقلاء بر عمل نمودن بچیزی است که خلاف عقل است و این از غایت بیخردی و جهل است که کسی کار تمام عقلاء عالم را بر خلاف عقل بداند پس باید گفت که عقلاء یا عمل کردن باخبر را عمل بظن نمیدانند بلکه عمل بوثوق میدانند و در قرآن هم از ظن نهی کرده نه از وثوق و یا عمل بظنی که از خبر اشخاص مورد اطمینان حاصل شد مخالف عقل نمیدانند و خدا هم اینگونه ظن را جلو گیری نکرده زیرا جلو گیری از آن بر خلاف نظام جهان و نظام زندگانی جهانیانست و خدا نظام جهان را هرگز بهم نخواهد زد و طریقه قطعیه عقلاء را خراب نخواهد کرد

يك سخن قابل توجه در اینجا باید خوانندگان را متوجه كنیم يك نکته قابل توجه و آن اینست كه احادیثی كه از پیغمبر اسلام و پیشوایان دین بما رسیده و در كتابها

ثبت است از همین زمان ما تازمان پیشوایان دین و ائمه معصومین سلام الله علیهم در همه طبقات اشخاصی که آن روایات را نقل کردند حالاتشان در علم رجال مذکور است و از این علم معلوم میشود که حدیث از چه اشخاصی دست بدست بما رسیده و شرح حالات آنها و خوبی و بدی و چگونگی زندگانی آنها همه در کتابها ضبط است پس میان اخبار بیشتر تواریخ و اخبار کتب احادیث این فرق روشن هست که در تاریخ و ثوق و اطمینان نیست زیرا از احوال اشخاصی که نقل شده و وسیله هائی که خبر بما رسیده درست اطلاعی نداریم لکن در اخبار ما اینطور نیست علماء و محدثین ما هر حدیثی را که میآوردند میتوانند از روی کتابهای رجال ثابت کنند که این خبر مورد وثوق است یا صحیح است یا مورد اطمینان نیست و نباید بآن عمل کرد الان ما کتاب های هزار سال پیش از این را مانند کتاب کافی که از بزرگترین کتابهای حدیث است با وسیله اشخاص مورد اطمینان و وثوق بطور مسلسل نقل میکنیم و احوال رجال خود کافی نیز معلوم و مضبوط است پس اگر اخبار تاریخ را هم کسی نپذیرد برای آنکه از ناقلین اخبار آن بی اطلاع است حق ندارد اخبار کتابهای حدیث را نپذیرد

يك نظری بکتابچه پس از آنکه نویسنده جمله از احادیث غیر عملی را که چگونگی آنها را ذکر کردیم آورده میگوید (شاید شما بگوئید که مادر برابر احادیث خوب هم داریم ولی این سخن بر فرض هم درست باشد بدان میماند که کسی بخواهد از کاسه که نصفش شکسته کار بکشد بنام آنکه نصف دیگرش سالم است چنانکه خود شما اگر يك سخن نادرست از کسی بشنوید دیگر بگفته هایش بی اعتناء میشوید) آفرین بر این هوش سرشار و دلیل منطقی که بایک مثال بی تناسب میخواهید يك مطلب روشن را سرپوشی کنید اگر يك یا چند حدیث در کتاب بحار الانوار که خود صاحب کتاب نیز التزام بدست بودن آن ندارد وارد شد که یا مراد غیر معلوم بود و یا فرضاً برخلاف عقل بود باید دست از کتاب و سایل هم که احادیث مورد عمل است برداشت و عمل بآن را مانند کار کشیدن از کاسه نیمه درست حساب کرد با آنکه مثال

درست آن اینست که اگر دوکاسه باشد یکی شکسته باشد و یکی درست انسان گناه شکسته را کردن درست نباید بگذارد سخن شما بآن ماند که برای بد بودن يك دارو که خود دارو گرنیز بیدی آن اعلان کرده از داروهای خوب آن نیز پرهیز کنید و بواسطه بدی نان يك خبازی از تمام خبازی های شهر اجتناب نمائیم خوب باشد باید باشد و این میخورد باز ندانسته که هزاران نفر راوی حدیث در علم رجال هست که این احادیث از چند نفر آنها نقل شده و بواسطه چند حدیث از چند نفر که یا مراد معلوم نیست و یا فرضاً با عقل درست نمیآید نمیتواند دست از همه احادیثی که هزاران اشخاص دیگر نقل کردند برداشت آیا این بیهوده گوئی و پریشان نویسی نیست يك نکته دانستنی در اینجا باید يك نکته دیگر توجه پیدا کرد و آن اینست که ما يك خبری که فرضاً خلاف واقع باشد اگر از کسی شنیدیم یکوقت معلوم میشود که گوینده آن خبر را از خود جعل کرده و بدروغ برای ما نقل نموده است در اینصورت ما اعتناء باخبار دیگر او نیز نمیکنیم لکن اگر گوینده را با مانت و درستی شناختیم و از او يك خبر نادرست شنیدیم و اطمینان پیدا کردیم یا احتمال صحیحی دادیم باینکه گوینده متعمداً دروغ بردازی نکرده و از روی اشتباه و خطا این خبر را نقل کرده این اسباب این نمیشود که ما باخبار دیگرش که نادرستی آنها را نفهمیدیم اعتناء نکنیم پس اینکه نویسنده میگوید (خود شما اگر يك سخن نادرست از کسی بشنوید دیگر بگفته هایش بی اعتناء میشوید) در همه جا درست نیست خود شما از يك نفری که مورد وثوق و اطمینان است اگر يك خبری که بنظرتان نادرست است بشنوید و احتمال خطا و اشتباه درباره او بدهید بمجرد نقل کردن يك خبر نادرست از اخبار دیگرش دست نمیکشید و اگر بنا باشد با نقل يك خبر نادرست مردم دست از تمام اخبار اشخاص بردارند باید نظام زندگی را بهم زنند زیرا هیچکس از خطا و اشتباه خالی نیست و ناچار در میان خبرهای او يك یا چند چیز نادرست پیدا میشود پس باید مردم از پذیرفتن اخبار بکلی خودداری کنند با آنکه همه میدانیم نظام جهان

وزندگی پذیرفتن اخبار برپا است. پس اگر در روایات صحیحی که اشخاص درست مورد اطمینان آنها را نقل کردند یکی دو تا روایت برخلاف عقل شنیدیم و احتمال خطا و اشتباه کاری در کار بود نمیتوانیم دست از تمام اخبار آن اشخاص برداریم. بگذرانکه در يك مورد خطا کرده است آری اگر کسی اخبار خلاف واقع خیلی نقل کرد گرچه از روی اشتباه هم باشد باخبار او اعتمادی نتوان کرد اکنون خوب است خوانندگان رجوع کنند باین اخباری که برخلاف عقل آنها است ببینند آیا جز اینست که یک نفر راوی که هزار حدیث مثلاً نقل کرده و همه مطابق عقل و علم است یکی دو حدیث هم برخلاف عقل و علم نقل نموده و احتمال میدهم این حدیث یا بواسطه گذشتن زمانها اشتباهی در نقل شده باشد یا فرضاً راوی خطا و اشتباهی کرده باشد در این صورت آیا ما میتوانیم دست از هزار روایت دیگر که درست است برداریم؟

شما در يك مجله که نویسنده او را بدرستی و امانت میشناسید صدها خبرهای درست موافق با عقل دیدید درین شماره های آن یکی دو جا خطا بود که احتمال دادید در مطبعه اشتباهی شده یا نویسنده با اشتباه و خطا آن خبر نادرست را نقل کرده آیا تمام مجله های او را کنار میگذارید و اعتناء باخبار دیگرش نمیکنید یا همان مورد خطا را کنار گذاشته دیگر مواردش را می پذیرید اگر چنین است ماجر اجومی و غلط اندازی این نویسندگان را باید بپذیرید و راه غلط اندازی آنها را بفهمید اینها بواسطه چند حدیث که برخلاف عقل آنهاست با آنکه ممکن است خطا و اشتباهی در کار باشد یا معانی دیگری که بفهم مانیا بد داشته باشند میخواهند از هزاران حدیث درست که با علم و عقل موافق و از اشخاص مورد اطمینان و وثوق نقل شده دست بردارند و جرم خیالی کتاب (۱۴) بحار الانوار را بگردن تمام کتابهای حدیث که یکی از اینگونه روایات در آنها نیست بگذارند و از زیر فرمانهای خدا یکسره شانه تپي کنند در صورتیکه همین نویسندگان اخبار بعضی روزنامه های کنونی کشور را با آنکه

اطمینان بنویسندگان آن نیست و در آنها خلاف حقیقت بسیار دیدند با جان و دل میپذیرند اکنون چه شده است که اخبار روزنامه که نویسنده اش از هیچگونه دروغ و نادروستی احتراز نمیکند باید بپذیرفت لکن بواسطه نادرست بودن يك يا چند حدیث یا فرضاً يك كتاب باید دست از تمام کتابهای حدیث برداشت حکمیت آنرا واگذار میکنیم بوجدان پاک و انصاف خوانندگان محترم

پیش سیزدهم و (بنظر شما علت آنکه امروز مردم بدین بیعلاقه شده اند پاسخ آن چیست) در اینجا سخن فراوانست و علت های اصلی و فرعی بسیار است لکن ما اظهار نظر در يك علت که تمام علت ها یا بیشتر آنها از آن تولید شده مینمایم :

اروپائیان از سالهای بی طولانی این نکته را دریافتند که بانفوذ روحانیت و قوت علاقه دینداران بدین ممکن نیست باسانی بتوانند استعمار ممالك اسلامی کنند و منابع ثروت آنها را از دست آنها بی چون و چرا بر بایند و مقاصد استعماری یا استثماری خود را عملی کنند و چنین تشخیص دادند که ریشه علاقمندی توده بدین تبلیغات روحانیین اسلام است و با علاقمندی توده بروحانیت ممکن نیست علاقه بدین داری را از آنها گرفت آنها دیدند برای يك پیمان دخانیات با آن محذورات بزرگ زحمان ریاست مرحوم میرزای شیرازی مواجه شدند و عاقبت نتوانستند مقصد خود را عملی کنند از آن روزها و روزهای پیشتر درس خود را برای همیشه خواندند و فهمیدند بانفوذ اینان نمیشود معادن ثروت این ممالك را برد و امر يك کشور مستقل را با وزارت استعمار قرارداد ناچار باتمام قوی و تدبیرات عملی که مخصوص بخود آنها است با دست خود ایرانیان مشغول بانجام این وظیفه حتمیه شدند که هر چه ممکن است زودتر قوه روحانیت را از بین ببرند یا دست کم از نفوذ آنان هر چه ممکن است بکاهند و با کاسته شدن این قوه که راهنمای مصالح کشور اسلامی بود و در عین حال قوه جلوگیری از نفوذ اجانب هم بود مردم را از دینداری سست کنند قبل از اینست

سال دیکتاتوری نقشه‌های خود را نسبتاً بانزاکت و آرامش میخواستند عملی کنند باروزنامه‌ها و تبلیغات که از قفقاز و کلکته و مصر و دیگر بلاد شروع شد و بایران نیز نفوذ پیدا کرد باینکار مشغول شدند و در این بیست سال که پیش‌بینی جنگ جهان را کردند و خود را نیازمند باین کشورها و منابع ثروت آن دیدند و از طرفی میدیدند با آرامش اگر بخواهند نقشه را عملی کنند وقت تنگ است و فرصت از دست میرود و بادست مرحوم احمدشاه نمیتوانستند کاری از پیش ببرند نقشه‌های خود را با بعضی دیگر در میان گذاشتند و آنکس که باتمام مقاصد آنها همراه شد دیکتاتوری بی‌هوش رضاخان بود و پیش از او نیز آن مرد ابله اتاترک بود که نقشه‌های آنها را بطور اجبار و سر نیزه عملی کردند و مردم را از طرفی با تبلیغات و کار کانورهای روزنامه‌ها و از طرفی با فشارهای سخت بروحانین و خفه کردن آنها را در تمام کشور و از طرفی شایع کردن اسباب عشرت و ساز و نواز و سرگرم کردن مردم را بکشف حجاب و کلاه لگنی و مجالس سینما و تئاتر و بال و آنچیزها که میدانید و گول زدن آنها را باینکه اینگونه بازیها تمدن و تعالی کشور است و دینداران مانع از آن هستند پس آنها مانع از ترقیات کشور و اساس زندگی هستند

با این حیل‌ها و صدها مانند آن توده را از روحانی دلسرد بلکه بآنها بدبین کردند و علاقه بدین دنبال آن از دست رفت کارمندان دولت هم که عضو مؤثر کشورند یکدسته کمی از آنها که تا اندازه ملتفت قضایا بودند بواسطه گرفتن پستهای حساس دست پیمان با جانب داده بر علیه مصالح کشور قیام و اقدام کردند و یکدسته زیاد آنها گول آنها را خورده و با ساده لوحی ترقیات کشور را باین بازیچه‌ها پنداشتند و هر چه اسم تجدد روی آن آمد بدون سنجش پذیرفتند و از کلمه ارتجاع بطوری آنها را ترسانیدند که هر قدر مفاسد يك موضوعی را دیدند برای آنکه بآنها نگویند که نه پرست یا (فنائیک) چشم از مصالح کشور پوشیدند و تنگ خیالی این کلمه مو هو مرا بخود نخریدند و یکدسته بسیار کمی که هم ملتفت بودند و هم خیانتکار نبودند یا از

کارکناره گرفتند یا آنها را کنار کردند و با واسطه ضعیف نفس و اقلیت کامل نمیتوانستند سخنی بگویند همه دیدید که تبلیغات برضد دین بطوری شایع بود که بیشتر روزنامه‌های کشور غالب وقت خود و خوانندگان را سرف آن میکردند و بهر طوری ممکن بود بتوده تزریق ضد آئین میکردند

شما دیدید در آن کارناوال حاجه افتضاحی برپا کردند و چه بی آبرویی‌ها کردند و عملا چه تبلیغات برخلاف دین نمودند اینها تبلیغات آن دسته بود که باتمام وسایل شایع میشد و حالا هم کم و بیش چند نفری خورد مانند شما و آن ارباب افیونی، بیخورد شما ته مانده کاسه آنها را می‌لیسید و بدون آنکه اصلا قوه تمیز داشته باشید برضد دین و کشور و استقلال مملکت کتابچه‌های تنگین خود را پخش میکنید و با هزار جانفشانی تهمت‌ها و دروغ‌ها بروحانی و دینداران می‌بندید و با کمال بی‌شرمی از آئین خود بدین پاك نام می‌برید با آنکه سوابق آن مرد ابله در تبریز و طهران در دست است و آنها که او را میشناسند بنا بر پاکی و خلاف عفت میشناسند چنین عصری که خود ناپاك ترین عناصر است میخواهد مرد مرا با آئین ناپاك که آئین زردشت موهوم است دعوت کند و از هزاران دستورات خدایی که مانند سیل روان از عالم غیب بقلب پیغمبر پاك اسلام که زندگانی سراسر نورانی آنها همه میدانند نازل شده منصرف کند

اینها تبلیغات آن دسته است که بادست بعضی روزنامه نویس‌ها و چند تن مانند شما همیان توده پخش میشود و آنها را از دین و دینداری منصرف میکند و بدین بی‌علاقه مینماید لکن تبلیغات روحانی در آن بیست سال که ممکن نبود انجام بگیرد مجالس تبلیغ آنها حکم تریاك قاچاقی یا بدتر از آن را پیدا کرده بود مدارس علمی را که سرچشمه این منظور بود در تمام کشور از آنها گرفته یا بستند و یا مرکز فحشاء مشتی جوان‌ناز مدرس قرار دادند مدرسه مروی را در تهران که از آن هزاران عالم روحانی بیرون آمده بود جایگاه مشتی اراهنه کردند مدرسه سپهسالار را بمشتی جوانها که بانام مدرسه موقوفات آن برای پشت میز نشستن تربیت می‌شد واگذار کردند و امروز

هم بهمان حال باقی است. گویند گاهی بنام وعظ و خطابه از پیش خود انتخاب نمودند که بعضی از آنها بجای دعوت بدین دعوت بمقاصد شوم رضاخان که مقاصد اجانب بود میگردند.

در این میان چندتن آخوند قاجاق که از علم و تقوی یادست کم تقوی عاری بودند بنام روحانیت ترویج کردند و بانام اصلاحات برخلاف دین آنها را بنوشتن و گفتن و ادار کردند و کتابهای آنها را با اجازه اداره مطبوعات باخرج خود یا کسانی که گول خورده بودند بطبع میرسانند و اگر کتابی برضد آن نوشته میشد طبع آن را اجازه نمیدادند چنانکه کتاب اسلام و رجعت که نوشته شد یکی از روحانیین قم کتاب ایمان و رجعت نوشت و دروغ پردازی و خیانت کاری سنگلجی را آفتابی کرد و نگذاشتند طبع شود اکنون هم خطی موجود است. دینداران نیز در این کوران بی دینی خود را باختند و از روحانیین کناره گرفتند و یادست کم بمقاصد آنها همراهی نکردند و امروز هم ندارند از این جهت کتابهای برخلاف آئین بزودی بطبع میرسد لکن کتابهای دینی بسیار در زمین مانده و کسی اقدام بطبع آنها نمیکند با اینهمه میخواهید باز مردم علاقه مند بدین و دینداری باشند

اینها جمله از علل بیعلاقگی مردم بدین است و تا زمامداران ما و کارمندان دولت و اعضاء حساس کشور از خواب برنخیزند و مقاصد مسموم اجانب را درست نفهمند چشم داشت باصلاح این کشور نباید داشت

در پایان سخن از نویسندگان کتابها یا روزنامهها تقاضا میشود که مندرجات این کتابها که کمی از بسیار است نظر کنند و وضعیت اسفناک کشور را در نظر بگیرند و ریشه خرابیها را با در نظر گرفتن وضعیت بیست سال دوره دیکتاتوری و گذرش احوال رضاخان و علل برقرار شدن او بحکومت ایران و کارهاییکه برخلاف مصالح کشور و برای پیشرفت مقاصد دیگران در آن مدت شد بدست بیاورند و بایکسجاعت ادبی و از خود گذشتگی دست بدست داده ملت را بیدار کنند و حس دینداران را که

در این چند سال خفه کردند باز در توده زنده کنند تا مورد استفاده دیگران نشوند
اینک آیاتی از قرآن کریم برای شما میآوریم و این اوراق را بگفته خدای

جهان پایان میرسانیم

سوره نساء (آیه ۱۳۷) بِشِّرِ الْمُنافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا
أَلِيمًا الَّذِي يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِيتُوا عِنْدَهُمُ
الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا

سوره مائده (آیه ۵۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى
أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

سوره انفال (آیه ۵۹) وَاعِدُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ
الْخَيْلِ تَرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ
يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُغْنُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَظْلُمُونَ

هم مبینان عزیز، خوانندگان گرامی، برادران ایمانی، جوانان ایران دوست،
ایرانیان عظمت خواه، مسلمانان عزت طلب، دینداران استقلال خواه: اینک این
فرمانهای آسمانی است، این دستورات خدائی است، این پیامهای غیبی است که
خدای جهان برای حفظ استقلال کشور اسلامی و بنای عظمت و سرفرازی شما ملت
قرآن و پیروان خود فرو فرستاده آنها را بخوانید و تکرار کنید و در پیرامون آن
دقت نمائید و آنها را بکار بندید تا استقلال و عظمت شما بر گردد و پیروزی و سرفرازی
را دو باره در آغوش گیرید و گرنه راه نیستی و زندگانی سراسر دلت و خواری را
خواهید دید و طعمه همه جهانیان خواهید شد. والسلام علی من اتبع الهدی

« پایان »